

آیه (67) و ترجمه

(يَا أَيُّهَا الرِّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَانْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ) (67)

ترجمه:

67 - ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملاً (به مردم) برسان و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده ای و خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه میدارد، و خداوند جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمیکند.

تفسیر:

انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت

این آیه لحن خاصی بخود گرفته که آنرا از آیات قبل و بعد، مشخص میسازد، در این آیه روی سخن، فقط به پیامبر است، و تنها وظیفه او را بیان میکند، با خطاب ای پیامبر

(یا ایها الرسول)

شروع شده و با صراحت و تأکید دستور میدهد، که آنچه را از طرف پروردگار بر او نازل شده است به مردم برساند.

(بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ).

سپس برای تأکید بیشتر به او اخطار می کند که اگر از این کار خودداری کنی (که هرگز خودداری نمیکرد) رسالت خدا را تبلیغ نکرده ای!

(وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ).

سپس به پیامبر (ﷺ) که گویا از واقعه خاصی اضطراب و نگرانی داشته، دلداری و تأمین می دهد و به او می گوید: از مردم در ادای این رسالت وحشتی نداشته باش، زیرا خداوند تو را از خطرات آنها نگاه خواهد داشت.

(وَاللّٰهُ يَعْصَمُكَ مِنَ النَّاسِ).

و در پایان آیه به عنوان یک تهدید و مجازات، به آنهایی که این رسالت مخصوص را انکار کنند و در برابر آن از روی لجاجت کفر بورزند، میگوید: خداوند کافران لجوج را هدایت نمیکند.

(اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِيْنَ).

جمله بندی های آیه و لحن خاص و تأکیدهای پی در پی آن و همچنین شروع شدن با خطاب یا ایها الرسول که تنها در دو مورد از قرآن مجید آمده و تهدید پیامبر (ﷺ) به عدم تبلیغ رسالت در صورت کوتاهی کردن که منحصر در این آیه از قرآن آمده است، نشان میدهد که سخن از حادثه مهمی در میان بوده است که عدم تبلیغ آن مساوی بوده است با عدم تبلیغ رسالت.

بعلاوه این موضوع مخالفان سرسختی داشته که پیامبر (ﷺ) از مخالفت آنها که ممکن بوده است مشکلاتی برای اسلام و مسلمین داشته باشد، نگران بوده و به همین جهت خداوند به او تأمین میدهد.

اکنون این سؤال پیش می آید که با توجه به تاریخ نزول سوره که مسلماً در اواخر عمر پیغمبر (ﷺ) نازل شده است، چه مطلب مهمی بوده که خداوند پیامبر (ﷺ) را با این تأکید مأمور ابلاغ آن میکند.

آیا مسائل مربوط به توحید و شرک و بتشکنی بوده که از سالها قبل برای پیامبر و مسلمانان حل شده بود؟

آیا مربوط به احکام و قوانین اسلامی بوده با اینکه مهمترین آنها تا آن زمان بیان شده بود؟

و آیا مربوط به مبارزه با اهل کتاب و یهود و نصاری بوده با اینکه میدانیم مسأله اهل کتاب بعد از ماجرای (بنی النضیر) و بنی قریظه و بنی قینقاع و خیبر و فدک و نجران مشکلی برای مسلمانان محسوب نمیشد.

و آیا مربوط به منافقان بوده در حالی که میدانیم پس از فتح مکه و سیطره و نفوذ اسلام در سراسر جزیره عربستان منافقان از صحنه اجتماع طرد شدند، و نیروهای آنها در هم شکسته شد، و هر چه داشتند در باطن بود.

راستی چه مسأله مهمی در این آخرین ماه های عمر پیامبر (ﷺ) مطرح بوده که آیه فوق این چنین درباره آن تأکید میکند؟!

این نیز جای تردید نیست که وحشت و نگرانی پیامبر (ﷺ) برای شخص خود و جان خود نبوده بلکه برای کارشکنیها و مخالفت های احتمالی منافقان بوده که نتیجه آن برای مسلمانان خطرات یا زیان هایی به بار می آورد.

آیا مسأله ای جز تعیین جانشین برای پیامبر (ﷺ) و سرنوشت آینده اسلام و مسلمین می تواند واجد این صفات بوده باشد.

اکنون به روایات مختلفی که در کتاب های متعدد اهل تسنن و شیعه در زمینه آیه فوق وارد شده باز میگردیم تا ببینیم از آنها در زمینه اثبات احتمال فوق چه استفاده میشود؟ سپس اشکالات و ایرادهائی را که در زمینه این تفسیر از طرف جمعی از مفسران اهل تسنن اظهار شده است مورد بررسی قرار میدهیم:

شان نزول آیه تبلیغ

گرچه متأسفانه پیشداوریها و تعصب های مذهبی مانع از آن شده است که حقایق مربوط به این آیه بدون پردهپوشی در اختیار همه مسلمین قرار گیرد،

ولی در عین حال در کتابهای مختلفی که دانشمندان اهل تسنن، اعم از تفسیر و حدیث و تاریخ نوشته اند، روایات زیادی دیده که با صراحت می گوید: آیه فوق درباره علی (علیه السلام) نازل شده است.

این روایات را جمع زیادی از صحابه از جمله زید بن ارقم و ابو سعید خدری و ابن عباس و جابر بن عبد الله انصاری و ابو هریره و برأ بن عازب و حذیفه و عامر بن لیلی بن ضمیره و ابن مسعود نقل کرده اند و گفته اند که آیه فوق درباره علی (علیه السلام) و داستان روز غدیر نازل گردید.

بعضی از احادیث فوق مانند حدیث زید بن ارقم به یک طریق.
و بعضی از احادیث مانند حدیث ابو سعید خدری به یازده طریق!
و بعضی از این احادیث مانند حدیث ابن عباس نیز به یازده طریق!
و بعضی دیگر مانند حدیث برأ بن عازب به سه طریق نقل شده است.
دانشمندانی که به این احادیث در کتب خود تصریح کرده اند، عده کثیری هستند که به عنوان نمونه از جمعی از آنها نام می بریم:
حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علی (بنقل از خصائص صفحه 29).

و ابو الحسن واحدی نیشابوری در اسباب النزول صفحه 150.

و حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب الولایه (بنقل از کتاب طرائف).

و ابن عساکر شافعی (بنا بنقل در المنثور جلد 2 صفحه 298)

و فخر رازی در تفسیر کبیر خود جلد 3 صفحه 636.

و ابو اسحاق حموینی در فرائد المسطین.

و ابن صباغ مالکی در فصول المهمة صفحه 27.

و جلال الدین سیوطی در المنثور جلد 2 صفحه 298.

و قاضی شوکانی در فتح القدير جلد سوم صفحه 57.
و شهاب الدين آلوسی شافعی در روح المعانی جلد 6 صفحه 172.
و شيخ سليمان قندوزی حنفی در ینایع المودة صفحه 120.
و بدر الدين حنفی در عمدة القاری فی شرح صحيح البخاری جلد 8 صفحه 584.

و شيخ محمد عبده مصری در تفسير المنار جلد 6 صفحه 463.
و حافظ ابن مردويه (متوفای 416) (بنا به نقل سیوطی در در المنثور)
و جمع کثیری دیگر این شأن نزول را برای آیه فوق نقل کرده اند.
اشتباه نشود منظور این نیست که دانشمندان و مفسران فوق نزول این آیه را
درباره علی (علیه السلام) پذیرفته اند بلکه منظور این است که روایات مربوط به این
مطلب را در کتب خود نقل کرده اند، اگر چه پس از نقل این روایت معروف آنها
به خاطر ترس از شرائط خاص محیط خود، و یا به خاطر پیشداوریهای
نادرستی که جلو قضاوت صحیح را در اینگونه مباحث میگیرد، از پذیرفتن آن
خودداری کرده اند، بلکه گاهی کوشیده اند تا آنجا که ممکن است آن را کم
رنگ و کم اهمیت جلوه دهند، مثلاً فخر رازی که تعصب او در مسائل خاص
مذهبی معروف و مشهور است برای کم اهمیت دادن این شأن نزول آن را دهمین
احتمال آیه قرار داده و 9 احتمال دیگر که غالباً بسیار سست و واهی و بی
ارزش است قبل از آن آورده است!

از فخر رازی زیاد تعجب نمیکنیم، زیرا روش او در همه جا چنین است،
تعجب از نویسندگان روشنفکری همچون سید قطب در تفسیر فی ظلال و محمد
رشید رضا در تفسیر المنار داریم که یا اصلاً سخنی از این شأن نزول که انواع
کتابها را پرکرده است به میان نیاورده اند، یا بسیار کم اهمیت جلوه داده اند به

طوری که بهیچوجه جلب توجه نکند، آیا محیط آنها اجازه بیان حقیقت را نمیداده و یا پوششهای فکری تعصب آمیز بیش از آن بوده است که برق روشنفکری در اعماق آن نفوذ کند و پردهها را کنار زند؟! نمیدانیم.

ولی جمعی دیگر نزول آیه را در مورد علی (علیه السلام) مسلم دانسته اند، اما در اینکه دلالت بر مسأله ولایت و خلافت دارد تردید نموده اند که اشکال و پاسخ آنها را بزودی بخواست خدا خواهیم شنید.

به هر حال همانطور که در بالا گفتیم روایاتی که در این زمینه در کتب معروف اهل تسنن - تا چه رسد به کتب شیعه - نقل شده، بیش از آن است که بتوان آنها را انکار کرد، و یا به سادگی از آن گذشت نمی دانیم چرا درباره شان نزول سایر آیات قرآن به یک یا دو حدیث قناعت می شود اما درباره شان نزول این آیه اینهمه روایت کافی نیست، آیا این آیه خصوصیتی دارد که در سایر آیات نیست؟ و آیا برای اینهمه سختگیری در مورد این آیه دلیل منطقی میتوان یافت؟ موضوع دیگری که در اینجا یادآوری آن ضرورت دارد این است که روایاتی که در بالا ذکر کردیم تنها روایاتی بود که در زمینه نزول آیه درباره علی (علیه السلام) وارد شده است (یعنی روایاتی مربوط به شأن نزول آیه بود) و گر نه روایاتی که درباره جریان غدیر خم خطبه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و معرفی علی به عنوان وصی و ولی نقل شده به مراتب بیش از آن است، تا آنجا که نویسنده محقق علامه امینی در الغدير حديث غدیر را از 110 نفر از صحابه و یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و با اسناد و مدارک و از 84 نفر از تابعین و از 360 دانشمند و کتاب معروف اسلامی نقل کرده است که نشان می دهد حدیث مزبور یکی از قطعیترین روایات متواتر است و اگر کسی در تواتر این روایت شک و تردید کند، باید گفت که او هیچ روایت متواتری را نمیتواند بپذیرد.

چون بحث درباره همه روایاتی که در شان نزول آیه وارد شده و همچنین درباره تمام روایاتی که در مورد حدیث غدیر نقل شده نیاز به نوشتن کتاب قطوری دارد و ما را از طرز نوشتن تفسیر خارج میسازد بهمین اندازه قناعت کرده، و کسانی را که میخوانند مطالعه بیشتری در این زمینه کنند به کتابهای (الدر المنثور)

سیوطی و (الغدیر) علامه امینی و (احقاق الحق) قاضی نور الله شوشتری و (المراجعات) شرف الدین و (دلائل الصدق) محمد حسن مظفر ارجاع میدهیم.

خلاصه جریان غدیر

در روایات فراوانی که در این زمینه نقل شده در عین اینکه همه یک حادثه را تعقیب میکند، تعبیرات گوناگونی وجود دارد، بعضی از روایات بسیار مفصل و طولانی و بعضی مختصر و فشرده است، بعضی از روایات گوشه‌ای از حادثه را نقل می‌کند و بعضی گوشه دیگر را ولی از مجموع این روایات و همچنین تواریخ اسلامی و ملاحظه قرائن و شرائط و محیط و محل چنین استفاده می‌شود که:

در آخرین سال عمر پیامبر مراسم حجة الوداع، با شکوه هر چه تمامتر در حضور پیامبر (ﷺ) به پایان رسید، قلبها در هاله‌ای از روحانیت فرو رفته بود، و لذت معنوی این عبادت بزرگ هنوز در ذائقه جانها انعکاس داشت.

یاران پیامبر (ﷺ) که عدد آنها فوق العاده زیاد بود، از خوشحالی درک این فیض و سعادت بزرگ در پوست نمیگنجیدند.

نه تنها مردم به مدینه در این سفر، پیامبر (ﷺ) را همراهی می‌کردند بلکه مسلمانان نقاط مختلف جزیره عربستان نیز برای کسب یک افتخار تاریخی بزرگ به همراه پیامبر (ﷺ) بودند.

آفتاب حجاز آتش بر کوهها و درهها میپاشید، اما شیرینی این سفر روحانی بی نظیر، همه چیز را آسان میکرد، ظهر نزدیک شده بود، کم کم سرزمین جحفه و سپس بیابانهای خشک و سوزان غدیرخم از دور نمایان می شد. اینجا در حقیقت چهارراهی است که مردم سرزمین حجاز را از هم جدا میکند، راهی به سوی مدینه در شمال، و راهی به سوی عراق در شرق، و راهی به سوی غرب و سرزمین مصر و راهی به سوی سرزمین یمن در جنوب پیش میرود و در همین جا باید آخرین خاطره و مهمترین فصل این سفر بزرگ انجام پذیرد، و مسلمانان با دریافت آخرین دستور که در حقیقت نقطه پایانی در ماموریتهای موفقیت آمیز پیامبر (ﷺ) بود از هم جدا شوند.

روز پنجشنبه سال دهم هجرت بود، و درست هشت روز از عید قربان می گذشت، ناگهان دستور توقف از طرف پیامبر (ﷺ) به همراهان داده شد، مسلمانان با صدای بلند، آلهائی را که در پیشاپیش قافله در حرکت بودند به بازگشت دعوت کردند، و مهلت دادند تا عقب افتادگان نیز برسند، خورشید از خط نصف النهار گذشت، مودن پیامبر (ﷺ) با صدای الله اکبر مردم را به نماز ظهر دعوت کرد، مردم به سرعت آماده نماز میشدند، اما هوا بقدری داغ بود که بعضی مجبور بودند، قسمتی از عبای خود را به زیر پا و طرف دیگر آن را به روی سر بیفکنند، در غیر این صورت ریگهای داغ بیابان و اشعه آفتاب، پا و سر آنها را ناراحت میکرد.

نه سایبانی در صحرا به چشم میخورد و نه سبزه و گیاه و درختی، جز تعدادی درخت لخت و عریان بیابانی که با گرما، با سرسختی مبارزه میکردند. جمعی به همین چند درخت پناه برده بودند، پارچه ای بر یکی از این درختان برهنه افکندند و سایبانی برای پیامبر (ﷺ) ترتیب دادند، ولی

بادهای داغ به زیر این سایبان میخزید و گرمای سوزان آفتاب را در زیر آن پخش میکرد.

نماز ظهر تمام شد.

مسلمانان تصمیم داشتند فوراً به خیمه های کوچکی که با خود حمل میکردند پناهنده شوند، ولی پیامبر (ﷺ) به آنها اطلاع داد که همه باید برای شنیدن یک پیام تازه الهی که در ضمن خطبه مفصلی بیان می شد خود را آماده کنند. کسانی که از پیامبر (ﷺ) فاصله داشتند قیافه ملکوتی او را در لابلای جمعیت نمی توانستند مشاهده کنند.

لذا منبری از جهاز شتران ترتیب داده شد و پیامبر (ﷺ) بر فراز آن قرار گرفت و نخست حمد و سپاس پروردگار بجا آورد و خود را به خدا سپرد، سپس مردم را مخاطب ساخت و چنین فرمود:

من به همین زودی دعوت خدا را اجابت کرده، از میان شما میروم.

من مسئول شما هم مسئولید.

شما درباره من چگونه شهادت میدهید؟

مردم صدا بلند کردند و گفتند:

نشهد انک قد بلغت و نصحت و جهدت فجزاک الله خیراً!

(ما گواهی میدهیم تو وظیفه رسالت را ابلاغ کردی و شرط خیرخواهی را انجام دادی و آخرین تلاش و کوشش را در راه هدایت ما نمودی، خداوند ترا جزای خیر دهد.)

سپس فرمود: آیا شما گواهی به یگانگی خدا و رسالت من و حقانیت روز رستاخیز و برانگیخته شدن مردگان در آن روز نمیدهید؟! همه گفتند: آری، گواهی میدهیم فرمود: خداوندا گواه باش!...

بار دیگر فرمود: ای مردم! آیا صدای مرا میشنوید؟... گفتند: آری و به دنبال آن، سکوت سراسر بیابان را فرا گرفت و جز صدای زمزمه باد چیزی شنیده نمیشد. پیامبر (ﷺ) فرمود:...

اکنون بنگرید با این دو چیز گرانیامه و گرانقدر که در میان شما به یادگار میگذارم چه خواهید کرد؟

یکی از میان جمعیت صدا زد، کدام دو چیز گرانیامه یا رسول الله؟! پیامبر (ﷺ) بلافاصله گفت: اول ثقل اکبر، کتاب خدا است که یک سوی آن به دست پروردگار و سوی دیگرش در دست شما است، دست از دامن آن برندارید تا گمراه نشوید، و اما دومین یادگار گرانقدر من خاندان منند و خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که این دو هرگز از هم جدا نشوند، تا در بهشت به من پیوندند، از این دو پیشی نگیرید که هلاک میشوید و عقب نیفتید که باز هلاک خواهید شد.

ناگهان مردم دیدند پیامبر (ﷺ) به اطراف خود نگاه کرد گویا کسی را جستجو می کند و همینکه چشمش به علی (ع) افتاد، خم شد و دست او را گرفت و بلند کرد، آنچنان که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و همه مردم او را دیدند و شناختند که او همان افسر شکست ناپذیر اسلام است، در اینجا صدای پیامبر (ﷺ) رساتر و بلندتر شد و فرمود:

ایها الناس من اولى الناس بالمومنین من انفسهم:

چه کسی از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آنها سزاوارتر است؟! گفتند: خدا و پیامبر (ﷺ) داناترند، پیامبر (ﷺ) گفت: خدا، مولی و رهبر من است، و من مولی و رهبر مومنانم و نسبت به آنها از خودشان سزاوارترم (و اراده من بر اراده آنها مقدم) سپس فرمود:

فمن كنت مولاه فعلى مولاه:

هر کس من مولا و رهبر او هستم، علی، مولا و رهبر او است - و این سخن را سه بار و به گفته بعضی از راویان حدیث، چهار بار تکرار کرد و به دنبال آن سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد:

اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادر الحق معه حيث دار خداوندا! دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار، محبوب بدار آن کس که او را محبوب دارد، و مبغوض بدار آن کس که او را مبغوض دارد، یارانش را یاری کن، و آنها را که ترک یاریش کنند، از یاری خویش محروم ساز، و حق را همراه او بدار و او را از حق جدا مکن.

سپس فرمود:

الا فليبلغ الشاهد الغائب:

آگاه باشید، همه حاضران

وظیفه دارند این خبر را به غائبان برسانند.

خطبه پیامبر (ﷺ) پایان رسید، عرق از سر و روی پیامبر (ﷺ) و علی (علیه السلام) و مردم فرو می ریخت، و هنوز صفوف جمعیت از هم متفرق نشده بود که امین وحی خدا نازل شد و این آیه را بر پیامبر (ﷺ) خواند:

اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي...

امروز آئین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم، پیامبر (ﷺ) فرمود:

الله اكبر، الله اكبر على اكمال الدين و اتمام النعمة و رضى الرب برسالتي و الولاية لعلی من بعدی

خداوند بزرگ است، همان خدائی که آئین خود را کامل و نعمت خود را بر ما تمام کرد، و از نبوت و رسالت من و ولایت علی (علیه السلام) پس از من راضی و خشنود گشت.

در این هنگام شور و غوغائی در میان مردم افتاد و علی (علیه السلام) را به این موقعیت تبریک می گفتند و از افراد سرشناسی که به او تبریک گفتند، ابوبکر و عمر بودند، که این جمله را در حضور جمعیت بر زبان جاری ساختند:

بخ بخ لک یا بن ابی طالب اصبحت و امسیت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه:

آفرین بر تو باد، آفرین بر تو باد، ای فرزند ابوطالب! تو مولا و رهبر من و تمام مردان و زنان با ایمان شدی.

در این هنگام ابن عباس گفت: به خدا این پیمان در گردن همه خواهد ماند. و حسان بن ثابت شاعر معروف، از پیامبر (صلی الله علیه و آله) اجازه خواست که به این مناسبت اشعاری بسراید، سپس اشعار معروف خود را چنین آغاز کرد:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم	بخم و اسمع بالرسول منادیا
فقال فمن مولاکم و نبیکم	فقالوا و لم یبدوا هناک التعامیا
الهک مولانا و انت نبینا	و لم تلق منافی الولاية عاصیا
فقال له قم یا علی فانتی	رضیتک من بعدی اماما و هادیا
فمن کنت مولاه فهذا ولیه	فکونوا له اتباع صدق موالیا
هناک دعا اللهم وال ولیه	و کن للذی عادا علیا معادیا

یعنی: پیامبر آنها در روز غدیر در سرزمین خم به آنها ندا داد، و چه ندا دهنده گرانقدری!.

فرمود: مولای شما و پیامبر شما کیست؟ و آنها بدون چشم پوشی و اغماض صریحا پاسخ گفتند:

خدای تو مولای ما است و تو پیامبر مائی و ما از پذیرش ولایت تو سرپیچی نخواهیم کرد.

پیامبر (ﷺ) به علی (علیه السلام) گفت: برخیز زیرا من ترا بعد از خودم امام و رهبر انتخاب کردم.

و سپس فرمود: هر کس من مولا و رهبر اویم این مرد مولا و رهبر او است پس شما همه از سر صدق و راستی از او پیروی کنید.

در این هنگام، پیامبر (ﷺ) عرض کرد: بارالها دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار...

این بود خلاصهای از حدیث معروف غدیر که در کتب دانشمندان اهل تسنن و شیعه آمده است.

گفتگوها و ایرادها

شک نیست اگر این آیه در غیر مورد خلافت علی (علیه السلام) بود - همانطور که گفتیم - به کمتر از این مقدار از روایات و قرائن موجود در خود آیه قناعت می شد، همانطور که مفسران بزرگ اسلامی در تفسیر سایر آیات قرآن گاهی به یک دهم مدارک موجود در این آیه و یا کمتر قناعت کرده اند، ولی متأسفانه حجاب تعصب در اینجا مانع از قبول بسیاری از واقعیات شده است.

کسانی که پرچم مخالفت در برابر تفسیر این آیه و روایات متعددی که در شأن نزول آن و روایات مافوق تواتری که درباره اصل حادثه غدیر وارد شده برافراشته اند، دو دسته اند:

آنهائی که از آغاز با روح عناد و لجاجت و حتی با هتک و توهین و بدگوئی و دشنام به شیعه، وارد این بحث شده اند و دسته دیگری که روح تحقیق و بررسی حقیقت را تا حدودی در خود حفظ کرده و به صورت استدلالی مسأله را تعقیب کرده اند، و به همین دلیل به قسمتی از حقایق اعتراف کرده ولی به دنبال ذکر پاره ای از اشکالات که شاید نتیجه شرائط خاص محیط فکریشان بوده است، از آیه و روایات مربوط به آن گذشته اند.

نمونه بارز دسته اول ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه است که درست مانند کسی است که در روز روشن چشم خود را بر هم گذارد و انگشتها را محکم در گوش کند و فریاد بزند خورشید کجا است؟ نه حاضر است گوشه چشم را بگشاید و کمی از حقایق را ببیند و نه انگشت از گوش بردارد و کمی از غوغای محدثان و مفسران اسلامی را بشنود پی در پی دشنام می دهد و هتاک می کند، عذر این افراد جهل و بیخبری و تعصبات آمیخته با لجاجت و خشونت آنها است که تا

انکار بدیهیات و مسائل واضحی که هر کس آن را درک می کند پیش میرود، لذا ما هرگز زحمت نقل سخنان آنها را بخود و زحمت شنیدن پاسخ آنها به خوانندگان نمیدهیم، کسی که در برابر اینهمه دانشمندان و مفسران بزرگ اسلامی که اکثریت آنها از علمای اهل تسنند و به نزول آیه در شأن علی (علیه السلام) تصریح کرده اند، با کمال وقاحت می گویند: (احدی از دانشمندان در کتاب خود چنین چیزی را نقل نکرده! در مقابل او چه میتوانیم بگوئیم و سخن او چه ارزشی دارد که روی آن بحث کنیم.)

جالب اینکه ابن تیمیه برای تبرئه خود در برابر کتابهای معتبر فراوانی که به نزول آیه درباره علی (علیه السلام) تصریح میکنند، با این جمله مضحک که احدی از

دانشمندانی که میدانند چه می گویند، این آیه را در شأن علی (علیه السلام) نمیدانند! اکتفا کرده است.

گویا تنها دانشمندانی (می فهمند چه می گویند) که با تمایلات افراطی عناد آلود و لجوجانه ابن تیمیه هم صدا باشند و گر نه هر کس هم صدا نشد، دانشمندی است که نمی فهمد چه میگوید! این منطق کسی است که خودخواهی و لجاج بر فکر او سایه شوم افکنده است...
از این دسته بگذریم.

ولی از میان ایراداتی که دسته دوم ذکر کرده اند چند موضوع قابل بحث است که ذیلاً از نظر میگذرانیم:

1 - آیا مولی به معنی اولی به تصرف است؟

مهمترین ایرادی که در مورد روایت غدیر میشود، این است که مولی از جمله به معنی دوست و یار و یاور آمده است، و معلوم نیست در اینجا به این معنی نباشد.

پاسخ این سخن، پیچیده نیست، زیرا هر ناظر بیطرفی میداند تذکر و یادآوری دوستی علی (علیه السلام) نیاز به اینهمه مقدمات و تشکیلات و خطبه خوانی در وسط بیابان خشک و سوزان و متوقف ساختن جمعیت و گرفتن اعترافهای پی در پی از جمعیت، ندارد، دوستی مسلمانان با یکدیگر یکی از بدیهی ترین مسائل اسلامی است که از آغاز اسلام وجود داشته است.

وآنکه این مطلبی نبود که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) تا آن زمان آن را تبلیغ نکرده باشد، بارها آن را تبلیغ کرده بود.

چیزی نبود که از ابراز آن وحشت داشته باشد تا خدا به او دلداری تأمین دهد.

مسأله‌ای نبود که خداوند با این لحن که اگر ابلاغ آن را نکنی تبلیغ رسالت نکردهای با پیامبرش سخن بگوید.

همه اینها گواهی میدهد، مسأله مافوق یک دوستی ساده و عادی بوده که جزء الفبای اخوت اسلامی از روز اول اسلام محسوب می شده است. به علاوه اگر منظور بیان یک دوستی ساده بود، چرا پیامبر (ﷺ) قبلاً از مردم اقرار می گیرد الست اولی بکم من انفسکم: آیا من نسبت به شما از خود شما سزاوارتر و صاحب اختیارتر نیستم؟ آیا این جمله هیچ تناسبی با بیان یک دوستی ساده دارد؟

و نیز یک دوستی ساده جای این نداشت که مردم حتی شخص عمر به علی (علیه السلام) با این جمله بحت مولای و مولا کل مؤ من و مؤ منه ی علی تو مولای من و مولای هر مرد و زن مسلمان شدی تبریک و تهنیت بگویند و آنرا یک موفقیت تازه بشمرند.

مگر علی (علیه السلام) تا آن روز به عنوان یک مسلمان عادی که دوستیش بر همه لازم است شناخته نشده بود، مگر دوستی مسلمانان با یکدیگر چیز تازه‌ای بود که نیاز به تبریک داشته باشد آن هم در سال آخر عمر پیامبر (ﷺ).

به علاوه رابطه ای میان حدیث ثقلین و تعبیرات آمیخته با وداع پیامبر (ﷺ) با مسأله دوستی علی (علیه السلام) می تواند وجود داشته باشد، دوستی ساده علی (علیه السلام) با مؤ منان ایجاب نمیکند که پیامبر (ﷺ) او را در ردیف قرآن قرار دهد.

آیا هر ناظر بی طرفی از این تعبیر نمیفهمد که در اینجا مسأله رهبری مطرح است، زیرا قرآن بعد از رحلت پیامبر (ﷺ) نخستین رهبر مسلمانان و بنابر این اهل بیت (علیهم السلام) دومین رهبر بوده اند

2 - ارتباط آیات

گاهی گفته می شود آیات قبل و بعد درباره اهل کتاب و خلافت‌های آنها است، مخصوصاً نویسنده تفسیر المنار در جلد 6 صفحه 466 روی این مسأله، با فشاری زیادی کرده است.

ولی همانطور که در تفسیر خود آیه گفتیم این موضوع اهمیت ندارد، زیرا اولاً لحن آیه و تفاوت آن با آیات قبل و بعد، کاملاً نشان می دهد که موضوع سخن در این آیه، موضوعی است که با آیات قبل و بعد تفاوت دارد و ثانیاً همانطور که بارها گفته‌ایم، قرآن یک کتاب کلاسیک نیست که مطالب آن در فصول و ابواب معینی دسته‌بندی شده باشد، بلکه طبق نیازها و حوادث مختلف و رویدادها نازل گردیده است، لذا مشاهده می کنیم قرآن در حالی که درباره یکی از غزوات بحث می کند فی المثل یک حکم فرعی را به میان می آورد، و در حالی که درباره یهود و نصاری سخن میگوید، روی سخن را به مسلمانان کرده و یکی از دستورهای اسلامی را برای آنها بازگو می کند (برای توضیح بیشتر مجدداً به بحثی که در آغاز تفسیر آیه داشتیم مراجعه فرمائید).

عجیب اینکه بعضی از متعصبان اسرار دارند که بگویند این آیه در آغاز بعثت نازل شده است، با اینکه سوره مائده در اواخر عمر پیامبر (ﷺ) نازل شده و اگر بگویند: این یک آیه در مکه در آغاز بعثت نازل شده و سپس به تناسب در لابلای آیات این سوره قرار داده شده می‌گوییم: این درست ضد آن است که شما آن را می‌جوئید و می‌طلبید، زیرا میدانیم که پیامبر (ﷺ) در آغاز بعثت نه مبارزه با یهود داشت و نه با نصاری، بنابر این پیوند این آیه و آیات قبل و بعد بریده خواهد شد (دقت کنید)

اینها همه نشان می دهد که این آیه در معرض وزش طوفان تعصب قرار گرفته و به همین دلیل احتمالاتی در آن مطرح می شود که در آیات مشابه آن به هیچوجه از آن سخنی نیست، هر یک میکوشد با بهانه و یا دستاویز بیاساسی آن را از مسیرش منحرف سازد!

3 - آیا این حدیث در همه کتب صحاح نقل شده؟!

بعضی میگویند: چگونه می توانیم این حدیث را بپذیریم، در حالی که بخاری و مسلم آن را در دو کتاب خود نقل نکرده اند.

این ایراد نیز از عجائب است زیرا اولاً بسیار است احادیث معتبری که دانشمندان اهل تسنن آنها را پذیرفته اند و در صحیح بخاری و مسلم نیست و این نخستین حدیثی نیست که این وضع را بخود گرفته، ثانیاً مگر کتاب معتبر نزد آنها منحصر به این دو کتاب است، با اینکه در سایر منابع مورد اعتماد آنها حتی بعضی از صحاح سته (شش کتاب معروف و مورد اعتماد اهل سنت) مانند سنن ابن ماجه و مسند احمد حنبل این حدیث آمده است و دانشمندانی مانند حاکم و ذهبی و ابن حجر با تمام شهرت و تعصبی که دارند به صحیح بودن بسیاری از طرق این حدیث، اعتراف کرده اند، بنابر این هیچ بعید نیست بخاری و مسلم در آن جو خاص و خفقان آلود محیط خود نتوانسته و یا نخواسته اند چیزی را که بر خلاف مذاق زمامداران وقتشان بوده است، صریحاً در کتاب خود بیاورند.

4 - چرا علی (علیه السلام) و اهل بیت به این حدیث استدلال نکردند؟!

بعضی میگویند: اگر حدیث غدیر با این عظمت وجود داشت، چرا خود علی (علیه السلام) و اهل بیت او و یاران و علاقمندانش در موارد لزوم به آن استدلال نکردند؟! آیا بهتر نبود که آنها به چنین مدرک مهمی برای اثبات حقانیت علی (علیه السلام) استناد بجویند؟

این ایراد نیز از عدم احاطه به کتب اسلامی، اعم از حدیث و تاریخ و تفسیر، سرچشمه گرفته است، زیرا در کتب دانشمندان اهل تسنن موارد زیادی نقل شده که خود علی (علیه السلام) و یا ائمه اهل بیت (علیهم السلام) و یا علاقمندان به این مکتب با حدیث غدیر استدلال کرده اند:

از جمله خود علی (علیه السلام) در روز شوری طبق نقل خطیب خوارزمی حنفی در مناقب از عامر بن واصله چنین نقل می کند: در روز شوری با علی (علیه السلام) در آن خانه بودم و شنیدم که با اعضای شوری چنین میگفت: دلیل محکمی برای شما اقامه میکنم که عرب و عجم توانائی تغییر آن را نداشته باشند: شما را بخدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که قبل از من خدا را به یگانگی خوانده باشد (و سپس مفاخر معنوی خاندان رسالت را برشمرد تا رسید به اینجا) شما را بخدا سوگند آیا در میان شما احدی جز من هست که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حق او گفته باشد. من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و انصر من نصره لیبلیغ الشاهد الغائب همه گفتند: نه

این روایت را حموینی در فرائد السمطین در باب 58 و همچنین ابن حاتم در دار النظیم و دارقطنی و ابن عقده و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده اند.

و نیز می خوانیم که علی (علیه السلام) بنا به نقل فرائد السمطین در باب 58 در ایام عثمان در مسجد در حضور جمعیت به جریان غدیر استدلال کرد، و همچنین در کوفه در برابر کسانی که نص بر خلافت بلافضل او را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) انکار صریحا به این روایت استدلال کرد.

این حدیث را طبق نقل الغدیر چهار نفر از صحابه، و چهارده نفر از تابعین طبق نقل منابع معروف اهل تسنن روایت کرده اند.

و نیز در روز جنگ جمل طبق نقل حاکم در کتاب مستدرک جلد سوم صفحه 371 در برابر طلحه با آن استدلال فرمود.

و نیز در روز جنگ صفین طبق نقل سلیم بن قیس هلالی علی (علیه السلام) در لشکرگاه خود در برابر جمعی از مهاجرین و انصار و مردمی که از اطراف گرد آمده بودند، به این حدیث استدلال کرد، و دوازده نفر از بدریین (کسانی که جنگ بدر را در خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درک کرده بودند) برخاستند و گواهی دادند که این حدیث را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده اند!

بعد از علی (علیه السلام) بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام) و امام حسن و امام حسین و عبد الله بن جعفر و عمار یاسر و قیس بن سعد و عمر بن عبد العزیز و مأمون خلیفه عباسی به آن استناد جستند و حتی عمرو بن عاص در نامه‌ای که به معاویه نوشت برای اینکه به او اثبات کند بخوبی از حقایق مربوط به موقعیت علی (علیه السلام) و وضع معاویه آگاه است صریحا مسأله غدیر را یادآوری کرده و خطیب خوارزمی حنفی در کتاب مناقب صفحه 124 آن را نقل کرده است (کسانی که مایل به توضیحات بیشتر و آگاهی از منابع مختلف این روایات در زمینه استدلال علی (علیه السلام) و اهل بیت و جمعی از صحابه و غیر صحابه به حدیث غدیر هستند میتوانند به کتاب الغدیر جلد اول صفحات 159 تا 213 مراجعه کنند، مرحوم علامه امینی استدلال به این حدیث را از 22 تن از صحابه و غیر صحابه در موارد مختلف نقل کرده است).

5 - جمله آخر آیه چه مفهومی دارد؟

می گویند: اگر این آیه مربوط به نصب علی (علیه السلام) به خلافت و ولایت و داستان غدیر خم است پس این جمله آخر که می گوید: ان الله لا یهدی القوم

الکافرین: خداوند قوم کافر را هدایت نمی کند چه ارتباطی با این مسأله میتواند داشته باشد؟

برای پاسخ به این ایراد کافی است بدانیم که کفر در لغت و همچنین در لسان قرآن به معنی انکار و مخالفت و ترک است، گاهی به انکار خدا و یا نبوت پیامبر (ﷺ) اطلاق می شود و گاهی به انکار و یا مخالفت در برابر دستورات دیگر، در سوره آل عمران آیه 97 در مورد حج می خوانیم: (وَمَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللَّهَ غَفِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ): کسانی که دستور حج را زیر پا بگذارند و با آن مخالفت نمایند به خدا زیانی نمی رسانند خداوند از همه جهانیان بی نیاز است و در سوره بقره آیه 102 درباره ساحران و آنها که آلوده به سحر شدند اطلاق کلمه کفر شده است (وَمَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ) و نیز در آیه 22 سوره ابراهیم می بینیم که شیطان در برابر کسانی که از او پیروی و اطاعت کردند در روز رستاخیز صریحا اظهار تنفر کرده و به آنها می گوید: شما در اطاعت او امر الهی مرا شریک او ساختید و من امروز نسبت به این کار شما کفر می ورزم (إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِي مِنْ قَبْلُ) بنابر این اطلاق کفر بر مخالفان مسأله ولایت و رهبری جای تعجب نیست.

6 - آیا دو ولی در یک زمان ممکن است؟

بهانه دیگری که برای سرباز زدن از این حدیث متواتر و همچنین آیه مورد بحث ذکر کرده اند این است که اگر پیامبر (ﷺ) علی (علیه السلام) را در غدیر خم به ولایت و رهبری و خلافت نصب کرده باشد، لازمهاش وجود دو رهبر و دو پیشوا در زمان واحد خواهد بود!

ولی توجه به شرائط و اوضاع خاص زمان نزول آیه و ورود حدیث و همچنین قرائنی که در گفتار پیامبر (ﷺ) وجود دارد این بهانه را به کلی

برطرف می کند، زیرا می دانیم که این جریان در ماههای آخر عمر پیامبر (ﷺ) واقع شد، در حالی که او آخرین دستورات را به مردم ابلاغ می کرد به خصوص اینکه صریحا فرمود: من بزودی از میان شما می روم و دو چیز گرانمایه را در میان شما می گذارم.

کسی که این سخن را می گوید پیدا است در صدد تعیین جانشین خویش است و برای آینده برنامه ریزی می کند نه برای زمان حاضر، بنابراین روشن است که منظورش وجود دو رهبر و دو پیشوا در زمان واحد نیست.

موضوع جالب توجه اینکه در حالی که بعضی از دانشمندان اهل تسنن این ایراد را مطرح میکنند بعضی دیگر ایرادی درست در نقطه مقابل آن مطرح کرده اند و آن اینکه پیامبر (ﷺ) ولایت و خلافت علی (ع) را تعیین کرد ولی تاریخ آن را روشن نساخت چه مانعی دارد که این ولایت و خلافت بعد از سه خلیفه دیگر باشد؟!

راستی حیرت آور است، بعضی از این طرف بام میافتند و بعضی از آن طرف، و تعصبا مانع می شود که روی متن قضیه تکیه کنند، باید کسی از آنها سؤال کند که اگر پیامبر (ﷺ) می خواست چهارمین خلیفه خود را تعیین کند و در فکر آینده مسلمانان بود پس چرا خلیفه اول و دوم و سوم خود را که مقدم بر او بودند و تعیین آن لازمتر بود در مراسم غدیر بیان نکرد؟!

بار دیگر گفته سابق خود را تکرار می کنیم و این بحث را پایان می دهیم که اگر نظره های خاصی در کار نبود این همه اشکال تراشی در زمینه این آیه و این حدیث نمیشد، همانطور که در موارد دیگر نشده است.

آیه (68) و (69) و ترجمه

(قل يأهل الكتب لستم على شيء حتى تقيموا التوراة والانجيل وما أنزل إليكم من ربكم وليزیدن كثيرا منهم ما أنزل إليك من ربك طغينا وكفرا فلا تأس على القوم الكافرين) (68) (إن الذين آمنوا والذين هادوا والصابون والنصرى من آمن بالله واليوم الآخر وعمل صالحا فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون) (69)

ترجمه:

68 - ای اهل کتاب! شما هیچ موقعیتی ندارید مگر اینکه تورات و انجیل و آنچه بر شما از طرف پروردگارتان نازل شده است بر پا دارید ولی آنچه بر تو از سوی پروردگارت نازل شده (نه تنها مایه بیداری آنها نمیگردد بلکه) بر طغیان و کفر بسیاری از آنها میافزاید بنابر این از این قوم کافر (و مخالفت آنها) غمگین مباش.

69 - آنها که ایمان آورده اند و یهودیان و صابئان و مسیحیان هر گاه ایمان به خداوند یگانه و روز جزا بیاورند و عمل صالح انجام دهند نه ترسی بر آنها است و نه غمگین خواهند شد.

شان نزول:

در تفسیر مجمع البیان و تفسیر قرطبی از ابن عباس چنین نقل شده که جمعی از یهود خدمت پیامبر (ﷺ) آمدند، نخست پرسیدند آیا تو اقرار نداری که تورات از طرف خدا است؟

پیغمبر (ﷺ) جواب مثبت داد.

آنها گفتند: ما هم تورات را قبول داریم، ولی به غیر آن ایمان نداریم (در

حقیقت تورات قدر مشترک میان ما و شما است اما قرآن کتابی است که تنها شما به آن عقیده دارید پس چه بهتر که تورات را بپذیریم و غیر آنرا نفی کنیم!) آیه نخست نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر:

همانطور که در تفسیر آیات این سوره تاکنون خوانده ایم، قسمت قابل ملاحظه‌ای از آن پیرامون کارشکنیها، گفتگوها، سؤالها و ایرادهای اهل کتاب (یهود و نصاری) بود، این آیه نیز به گوشه دیگری از این مباحث اشاره میکند، و به منطق سست آنها که میخواستند تورات را به عنوان یک کتاب مورد اتفاق میان مسلمانان و یهود بپذیرند و قرآن را به عنوان یک کتاب مورد اختلاف کنار بگذارند، پاسخ می گوید.

به این ترتیب آنها را مخاطب ساخته و می گوید: ای اهل کتاب شما هیچ موقعیتی نخواهید داشت مگر آن زمانی که تورات و انجیل و تمام کتب آسمانی را که بر شما نازل شده بدون تبعیض و تفاوت بر پا دارید (قل یا اهل الکتاب لستم علی شیئی حتی تقیموا التوراة و الانجیل و ما انزل الیکم من ربکم).

زیرا همانطور که گفتیم این کتابها همه از یک مبدا صادر شده و اصول اساسی آنها یکی است، اگر چه آخرین کتاب آسمانی، کاملترین و جامعترین آنها است و بهمین دلیل لازم العمل است به علاوه در کتب پیشین بشارتهای متعددی درباره آخرین کتاب یعنی قرآن آمده است، آنها مدعیند تورات و انجیل را قبول دارند، اگر در این ادعا صادق هستند باید این بشارتها را نیز بپذیرند، و هنگامی که آن نشانه ها را در قرآن یافتند، در برابر آن سر تعظیم فرود آورند.

آیه فوق می گوید: ادعا کافی نیست باید عملاً این کتابهای آسمانی را بر پا دارید به علاوه کتاب ما و شما مطرح نیست، آنچه مطرح است کتابهای آسمانی

است و آنچه از ناحیه خدا آمده، پس چگونه میتوانید با این منطق سست، آخرین کتاب را نادیده بگیرید.

ولی قرآن بار دیگر اشاره به وضع اکثریت آنها کرده، می گوید: بسیاری از آنها نه تنها از این آیات پند نمیگیرند و هدایت نمیشوند بلکه به خاطر روح لجاجت بر طغیان و کفرشان افزوده می شود (ولیزیدن كثيرا منهم ما انزل اليك من ربك طغيانا و كفرا).

و این چنین است، تاثیر معکوس آیات حق و سخنان موزون در افکار بیمار و قلوب مملو از لجاج!

و در پایان آیه پیامبر خود را در برابر سرسختی این اکثریت منحرف دلداری می دهد و می گوید: از مخالفتهای این جمعیت کافر غمگین مباش زیرا زیان آن متوجه خود آنها خواهد شد و به تو ضرری نمیرساند (فلا تأس على القوم الكافرين).

بدیهی است محتویات این آیه اختصاص به قوم یهود ندارد، مسلمانان نیز اگر تنها به ادعای اسلام قناعت کنند، و اصول تعلیمات انبیاء و مخصوصا کتاب آسمانی خود را بر پا ندارند، هیچ گونه موقعیت و ارزشی نه در پیشگاه خدا، و نه در زندگی فردی و اجتماعی نخواهند داشت، و همیشه زبون و زیر دست و شکست خورده خواهند بود.

در آیه بعد مجددا این حقیقت را مورد تأکید قرار داده، می گوید: تمام اقوام و ملتها و پیروان همه مذاهب بدون استثناً اعم از مسلمانان و یهودیان و صابئان و مسیحیان در صورتی اهل نجات خواهند بود، و از آینده خود وحشتی و از گذشته غمی نخواهند داشت که ایمان به خدا و روز جزا داشته باشند و عمل

صالح انجام دهند (ان الذين آمنوا و الذين هادوا و الصابئون و النصاری من آمن بالله و اليوم الآخر و عمل صالحا فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون).

این آیه در واقع پاسخ دندان شکنی است به کسانی که نجات را در پناه ملیت خاصی می دانند و میل دارند میان دستورات انبیاء تبعیض قائل شوند، و دعوتهای مذهبی را با تعصب قومی بیامیزند، آیه می گوید: راه نجات منحصر در کنار گذاشتن اینگونه سخنان است.

همانطور که در ذیل آیه 62 سوره بقره که مضمون آن با آیه فوق تقریباً یکی است یادآور شدیم، بعضی از افراد با یک بیان سفسطه آمیز خواسته اند آیه فوق را دلیل بر مسلک صلح کل بگیرند، و تمام پیروان مذاهب را اهل نجات بدانند و در حقیقت فلسفه نزول کتب آسمانی را یکی پس از دیگری که ناظر به پیشبرد جهان انسانیت در مسیر تکامل تدریجی است نادیده بگیرند.

ولی همانطور که گفتیم آیه با تعبیر عمل صالحا این حقیقت را مشخص می سازد که باید در مورد تفاوت مذاهب به آخرین قانون عمل کنند، زیرا عمل به قوانین نسخ شده، عمل صالح نیست بلکه عمل صالح به قوانین موجود و آخرین قانون است، (توضیح بیشتر و مشروحتر در زمینه این آیه را در جلد اول صفحه 191 تا صفحه 200 مطالعه فرمائید).

بعلاوه این احتمال نیز در تفسیر آیه قابل قبول است که جمله من آمن بالله و اليوم الآخر و عمل صالحا تنها به یهود و نصاری و صابئان میخورد، زیرا الذین آمنوا که در آغاز آیه ذکر شده نیازی به این قید ندارد، و به این ترتیب معنی آیه چنین می شود:

افراد با ایمان و مسلمان - و همچنین یهود و نصاری و صابئان بشرط اینکه ایمان بیاورند و اسلام را بپذیرند و عمل صالح کنند - همگی اهل نجات و

رستگاری خواهند بود و سوابق مذهبی افراد هیچگونه اثری در این قسمت نخواهد داشت و راه به روی همگی باز است (دقت کنید).

آیه (70) و (71) و ترجمه

(لقد أخذنا ميثق بني إسرائيل و أرسلنا إليهم رسلا كلما جاءهم رسول بما لا تهوى أنفسهم فريقا كذبوا و فريقا يقتلون) (70) (و حسبوا ألا تكون فتنة فعموا و صموا ثم تاب الله عليهم ثم عموا و صموا كثير منهم و الله بصير بما يعملون) (71)

ترجمه:

70 - ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و رسولانی به سوی آنها فرستادیم (ولی) هر زمان پیامبری بر خلاف هوسها و تمایلات آنها می آمد عدهای را تکذیب می کردند و جمعی را می کشتند.

71 - و گمان کردند مجازاتی در کار نخواهد بود لذا (از دیدن حقایق و شنیدن سخنان حق) نابینا و کر شدند سپس (بیدار گشتند و) خداوند توبه آنها را پذیرفت دگر بار (بخواب غفلت فرو رفتند و) بسیاری از آنها کور و کر شدند و خداوند به آنچه انجام میدهند داناست.

تفسیر:

در آیات گذشته در سوره بقره و اوائل همین سوره اشاره به پیمان مؤکدی که خداوند از بنی اسرائیل گرفته بود شده است، در این آیه بار دیگر این پیمان را یادآوری کرده می فرماید: ما پیمان از بنی اسرائیل گرفتیم و پیامبرانی برای هدایت

آنها و مطالبه وفای به این پیمان، به سوی آنان فرستادیم (لقد أخذنا ميثاق بني إسرائيل و أرسلنا إليهم رسلا).

همانطور که در جلد اول گفته شد به نظر می رسد که این پیمان همان است که در آیه 93 سوره بقره به آن اشاره شده، یعنی پیمان عمل به آنچه خدا بر آنها نازل کرده بود.

سپس اضافه می کند که آنها نه تنها به این پیمان عمل نکردند، بلکه هر زمان پیامبری دستوری بر خلاف تمایلات و هوی و هوسهای آنها می آورد، به شدیدترین مبارزه بر ضد او دست میزدند، جمعی را تکذیب می کردند و جمعی را که با تکذیب نمی توانستند از نفوذشان جلوگیری کنند به قتل می رساندند (کَلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ).

و این است راه و رسم افراد منحرف خود خواه، که بجای پیروی از رهبران، اصرار دارند رهبران، تابع تمایلات و خواسته هایشان باشند، و در غیر این صورت رهبری و حتی حق حیات برای آنان قائل نیستند.

در جمله فوق کذبوا به صورت ماضی و یقتلون به صورت مضارع آمده است، ممکن است علت آن علاوه بر ملاحظه تناسب لفظی آخر آیات قبل و بعد، که همگی به صورت مضارع آمده است، این باشد که به حکم دلالت فعل مضارع بر استمرار، می خواهد ادامه این روح را در آنها بیان کند که تکذیب و قتل پیامبران یک حادثه اتفاقی در زندگی آنها نبود، بلکه به صورت یک برنامه و مکتب درآمده بود.

در آیه بعد اشاره به غرور نابجای آنها در برابر اینهمه طغیان و جنایات کرده می فرماید: با این حال آنها گمان می کردند که بلا و مجازاتی دامانشان را نخواهد گرفت و همانطور که در آیات دیگر تصریح شده، خود را یک نژاد برتر می پنداشتند و به عنوان فرزندان خدا از خود یاد میکردند! (وَحَسْبُوا أَنْ لَا تَكُونَ فِتْنَةً).

سرانجام این غرور خطرناک و خود برترینی همانند پردهای بر چشم و گوش آنها افتاد و به خاطر آن از دیدن آیات خدا نابینا و از شنیدن کلمات حق، کر شدند! (فعموا و صموا).

اما به هنگامی که نمونهائی از مجازاتهای الهی و سرانجام شوم اعمال خود را مشاهده کردند، پشیمان گشتند و توبه کردند و متوجه شدند که تهدیدهای الهی جدی است و آنها هرگز یک نژاد برتر نیستند، خداوند نیز توبه آنها را پذیرفت (ثم تاب الله عليهم).

ولی این بیداری و ندامت و پشیمانی دیری نپائید باز طغیان و سرکشی و پشت پا زدن به حق و عدالت شروع شد، و دیگر با پرده های غفلت که از آثار فرو رفتن در گناه است بر چشم و گوش آنها افکنده شد و باز از دیدن آیات حق نابینا و از شنیدن سخنان حق کر شدند و این حالت، بسیاری از آنها را فرا گفت (ثم عموا و صموا کثیر منهم).

شاید مقدم داشتن جمله عموا (نابینا شدند) بر صموا (کر شدند) اشاره به این باشد که نخستین بار باید آیات خدا و معجزات پیامبر (ﷺ) را ببینند و سپس به دستورات او گوش فرا دهند.

ذکر کثیر منهم (بسیاری از آنها) بعد از تکرار جمله عموا و صموا در حقیقت بمنزله توضیحی است برای هر دو جمله، یعنی حالت غفلت و بی خبری و کوری و کوری در برابر حقایق، جنبه عمومی نداشت بلکه همواره اقلیت صالحی در میان آنها وجود داشت، و این دلیل روشنی است که جملات قرآن به یهود به هیچوجه جنبه نژادی و طایفهای ندارد بلکه صرفا متوجه اعمال آنها است.

آیا تکرار جمله عموا و صموا جنبه کلی و تاکید دارد؟ و یا اشاره به دو واقعه مختلف است؟ بعضی از مفسران عقیده دارند این دو جمله اشاره به دو سرگذشت

مختلف می باشد که برای بنی اسرائیل واقع شد، یکی به هنگام حمله مردم بابل و دیگر به هنگام حمله ایرانیان و رومیان، که قرآن در آغاز سوره بنی اسرائیل اشاره کوتاهی به آن کرده است.

این احتمال نیز هست که آنها مکرر بر مکرر گرفتار این حالت شدند و نتایج شوم کارهای خود را که میدیدند توبه می کردند و باز هم توبه را می شکستند، نه اینکه فقط دو بار تکرار شد.

و در پایان آیه، با یک جمله کوتاه و پر معنی می گوید: خداوند هیچگاه از اعمال آنها غافل نبوده و تمام کارهایی را که انجام می دهد میبیند (والله بصیر بما يعملون).

آیه (72) تا (74) و ترجمه

(لقد كفر الذين قالوا إن الله هو المسيح ابن مريم وقال المسيح يبنى إسرائيل
اعبدوا الله ربى وربكم إنه من يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة ومأواه النار
وما للظالمين من أنصار) (72) (لقد كفر الذين قالوا إن الله ثالث ثلاثة وما من
إله إلا الله وحدون لم ينتهوا عما يقولون ليمسن الذين كفروا منهم عذاب أليم)
(73) (أفلا يتوبون إلى الله ويستغفرونه والله غفور رحيم) (74)

ترجمه:

72 - آنها که گفتند خداوند همان مسیح بن مریم است بطور مسلم کافر شدند
(با اینکه خود) مسیح گفت ای بنی اسرائیل خداوند یگانه ای را که پروردگار من
و شماست پرستش کنید چه اینکه هر کس شریکی برای خدا قرار دهد، خداوند
بهشت را بر او حرام کرده است و جایگاه او دوزخ است و ستمکاران یار و
یاوری ندارند.

73 - آنها که گفتند خداوند یکی از سه خدا است (نیز) بطور مسلم کافر
شدند با اینکه معبودی جز معبود یگانه نیست و اگر از آنچه می گویند دست
برندارند عذاب دردناکی به کافران آنها (که روی این عقیده ایستادگی کنند)
خواهد رسید.

74 - آیا توبه نمی کنند و به سوی خدا باز نمی گردند و از او طلب آمرزش
نمی نمایند و خداوند آمرزنده مهربان است.

تفسیر:

در تعقیب بحثهایی که در مورد انحرافات یهود، در آیات قبل، گذشت، این
آیات و آیات بعد از انحرافات مسیحیان سخن می گوید نخست از مهمترین

انحراف مسیحیت یعنی مسأله الوهیت مسیح و تثلیث معبود بحث کرده می گوید:
بطور مسلم آنها که گفته اند خدا همان مسیح بن مریم است، کافر شدند (لقد
كفر الذين قالوا ان الله هو المسيح ابن مريم).

چه کفری از این بالاتر که خداوند نامحدود از هر جهت را، با مخلوقی که از
هر جهت محدود است یگانه و متحد بدانند، و صفات مخلوق را برای خالق قرار
دهند؟!

در حالی که خود مسیح (ﷺ) با صراحت به بنی اسرائیل گفت: خداوند
یگانه‌ای را پرستش کنید که پروردگار من و شما است (وقال المسيح يا بنی
اسرائیل اعبدوا الله ربی وربکم).

و به این ترتیب بیزاری خود را از هر گونه شرک و غلو در مورد خویش نفی
کرد و خود را همانند دیگران مخلوقی از مخلوقات خدا معرفی نمود.
و نیز مسیح برای تأکید این مطلب و رفع هر گونه ابهام و اشتباه اضافه کرد:
هر کس شریکی برای خدا قرار دهد خداوند بهشت را بر او حرام کرده و جایگاه
او آتش است (انه من یشرك بالله فقد حرم الله علیه الجنة و ماویة النار).
و باز برای تأکید بیشتر و اثبات این حقیقت که شرک و غلو یک نوع ظلم
آشکار است به آنها گفت: برای ستمگران و ظالمان هیچگونه یار و یاورى وجود
نخواهد داشت (و ما للظالمین من انصار).

همانطور که در سابق هم اشاره کرده‌ایم تاریخ مسیحیت می گوید: تثلیث
در قرون نخستین و مخصوصا در عصر مسیح (ﷺ) وجود نداشت و حتی
در اناجیل کنونی با تمام تحریفهائی که در آن به عمل آمده است کمترین سخنی
از تثلیث دیده نمیشود، و خود محققان مسیحیت به این امر معترفند، بنا بر این
آنچه در آیه فوق در مورد پافشاری مسیح (ﷺ) و روی مسأله توحید دیده

می شود مطلبی است که با منابع موجود مسیحیت نیز هماهنگ است و از دلائل عظمت قرآن محسوب می شود.

ضمنا باید توجه داشت که آنچه در این آیه مورد بحث واقع شده مسأله غلو و وحدت مسیح با خدا و به عبارت دیگر توحید در تثلیث است، ولی در آیه بعد اشاره به مسأله تعدد خدایان از نظر مسیحیان یعنی تثلیث در توحید کرده می گوید: آنها که گفته اند خداوند سومین اقنوم از اقانیم سه گانه است به طور مسلم کافر شده اند (لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلاثة).

بسیاری از مفسران مانند طبرسی در مجمع البیان و شیخ طوسی در تبیان و فخر رازی و قرطبی در تفسیر خود چنین تصور کرده اند که آیه قبل درباره فرقه های از مسیحیان به نام یعقوبیه است که خدا را با مسیح (عیسی) متحد می دانند، ولی این آیه در باره فرقه دیگری به نام ملکانیه و نسطوریه است که قائل به خدایان سه گانه اند، اما همانطور که سابقا هم گفتیم این برداشت از مسیحیت با حقیقت تطبیق نمی کند زیرا اعتقاد به تثلیث در میان همه مسیحیان عمومیت دارد، همانطور که اعتقاد به توحید و یگانگی خدا در میان ما مسلمانان قطعی و مسلم است، منتها آنها در عین اینکه خدایان را حقیقتا سه گانه می دانند، یگانه حقیقی نیز می دانند و به اعتقاد آنها سه واحد حقیقی یک واحد حقیقی را تشکیل می دهند!

دو آیه فوق ظاهرا به دو جنبه مختلف این دو قضیه اشاره می کند: در آیه اول اشاره به وحدت خدایان سه گانه، و در آیه دوم اشاره به تعدد آنها است، و قرار گرفتن این دو بیان پشت سر هم در حقیقت اشاره به یکی از دلائل روشن ابطال عقیده آنها می باشد که چگونه خداوند گاهی با مسیح (و روح القدس) حقیقتا

یکی و گاهی حقیقتاً سه چیز می شود مگر مساوی بودن سه با یک معقول است؟

آنچه این حقیقت را تأیید می کند این است که ما در میان مسیحیان هیچ طایفهای را نمی یابیم که به خدایان سه گانه قائل نباشند.

سپس قرآن به طور قاطع در پاسخ آنها می گوید: هیچ معبودی جز معبود یگانه نیست (و ما من الا اله واحد).

مخصوصاً ذکر کلمه من قبل از اله تأکید بیشتری را در نفی معبودهای دیگر میرساند.

دگر بار با لحن شدید و مؤکد به آنها اخطار می کند که اگر دست از این عقیده برندارند عذاب دردناکی در انتظار کسانی که بر این کفر باقی بمانند خواهد بود (و ان لم ينتهوا عما يقولون ليمسن الذين كفروا منهم عذاب اليم).

کلمه من در منهم به عقیده بعضی بیانیه است ولی ظاهر این است که برای تبعیض بوده باشد و در حقیقت اشاره به کسانی است که بر کفر و شرک خود باقی می مانند و بعد از دعوت قرآن به توحید باز نگشتند، نه آنها که توبه کردند و بازگشت نمودند.

در تفسیر المنار از کتاب اظهار الحق داستانی نقل شده که ذکر آن در اینجا بی تناسب نیست و نشان می دهد که چگونه تثلیث و توحید نصاری غیر قابل درک میباشند، نویسندگان آن کتاب می گوید: سه نفر به آئین مسیحیت در آمدند، کشیش، عقائد ضروری مسیحیت از جمله عقیده تثلیث را به آنها تعلیم کرد.

روزی یکی از علاقمندان مسیحیت نزد کشیش آمد و از کسانی که تازه به آئین مسیحیت در آمده بودند سؤال کرد، کشیش با کمال خوش وقتی اشاره به آن سه نفر نمود، او بلافاصله پرسید: آیا از عقائد ضروریه ما چیزی یاد گرفته

اند، کشیش با شجاعت و تاکید گفت: آری سپس به عنوان نمونه یکی از آنها را صدا زد تا او را در حضور میهمان بیازماید، کشیش گفت: درباره تثلیث چه میدانی؟ او در جواب گفت: شما به من چنین یاد دادید که خدایان سه گانه اند یکی در آسمان است و دیگری در زمین از شکم مریم متولد شد و سومین نفر به صورت کبوتری بر خدای دوم در سن سی سالگی نازل گردید! کشیش عصبانی شد و او را بیرون کرد و گفت چیزی نمی فهمد، و نفر دوم را صدا زد، او در جواب این سؤال در مورد تثلیث، گفت: شما به من چنین تعلیم دادید که خدایان سه بودند، اما یکی از آنها بدار آویخته شد بنا بر این اکنون دو خدا بیشتر نداریم! خشم کشیش بیشتر شد و او را نیز بیرون کرد و سومی را که باهوشتر و جدیتر در حفظ عقائد دینی بود، صدا زد و همان مسأله را از او پرسید او با احترام گفت: پیشوای من! آنچه را به من آموختید کاملاً حفظ کرده ام و از برکت مسیح به خوبی فهمیده ام شما گفتید: خداوند یگانه سه گانه است و خداوندان سه گانه یگانه اند، یکی از آنها را بدار زدند و مرد و بنا بر این همه مردند زیرا او با بقیه یگانه بود و به این ترتیب الان هیچ خدائی وجود ندارد!

در آیه سوم از آنها دعوت می کند که از این عقیده کفر آمیز توبه کنند تا خداوند آنها را مشمول عفو و بخشش خود قرار دهد لذا می گوید: آیا بعد از اینهمه، آنها بسوی خدای یگانه باز نمی گردند و از این شرک و کفر طلب آمرزش نمی کنند با اینکه خداوند غفور و رحیم است؟ (افلا یتوبون الی الله و یتغفرونه و الله غفور رحیم).

آیه و ترجمه

(ما المسيح ابن مريم إلا رسول قد خلت من قبله الرسل و أمه صديقة كانا يا
كلان الطعام انظر كيف نبين لهم الايت ثم انظر أنى يؤفكون) (75) (قل
أتعبدون من دون الله ما لا يملك لكم ضرا ولا نفعا و الله هو السميع العليم)
(76) (قل يا اهل الكتب لا تغلوا فى دينكم غير الحق و لا تتبعوا أهوا أقوم قد
ضلوا من قبل و أضلوا كثيرا و ضلوا عن سوا السبيل) (77)

ترجمه:

75 - مسیح فرزند مریم فقط فرستاده (خدا) بود پیش از وی نیز فرستادگان
دیگری بودند مادرش نیز زن بسیار راستگوئی بود هر دو غذا می خوردند (با
این حال چگونه دعوی الوهیت مسیح و عبادت مادرش مریم می کنید؟) بنگر
چگونه نشانه ها را برای آنها آشکار می سازیم سپس بنگر چگونه آنها از حق
باز داشته میشوند؟

76 - بگو آیا جز خدا چیزی را می رستید که نه مالک زیان شماست و نه
سود شما، و خداوند شنوا و دانا است.

77 - بگو ای اهل کتاب در دین خود غلو (و زیاده روی) نکنید و غیر از
حق نگوئید و از هوسهای جمعیتی که پیشتر از این گمراه شدند و دگران را
گمراه کردند و از راه راست منحرف گشتند پیروی ننمائید.

تفسیر:

به دنبال بحثی که در آیات گذشته درباره غلو مسیحیان درباره حضرت مسیح
(علیه السلام) و اعتقاد به الوهیت او گذشت، در این آیات با دلایل روشنی در چند
جمله کوتاه این اعتقاد آنها را ابطال می کند، نخست می گوید: چه تفاوتی در
میان مسیح و سایر پیامبران بود که عقیده به الوهیت او پیدا کرده اید، مسیح بن

مریم نیز فرستاده خدا بود و پیش از آن رسولان و فرستادگان دیگری از طرف خدا آمدند (ما المسيح ابن مریم الا رسول قد خلت من قبله الرسل).

اگر رسالت از ناحیه خدا دلیل بر الوهیت و شرک است پس چرا درباره سایر پیامبران این مطلب را قائل نمی شوید؟.

ولی می دانیم که مسیحیان منحرف هرگز قانع نیستند که عیسی (علیه السلام) را یک فرستاده خدا بدانند بلکه عقیده عمومی آنها فعلا بر این است که او را فرزند خدا و به یک معنی خود خدا می دانند که برای بازخرید گناهان بشریت (نه برای هدایت و رهبری آنها) آمده است و لذا به او لقب فادی (فدا شونده در برابر گناهان بشر) می دهند.

سپس برای تأیید این سخن می گوید: مادر او، زن بسیار راستگوئی بود (و امه صدیقه).

اشاره به اینکه او لا کسی که دارای مادر است و در رحم زنی پرورش پیدا می کند و اینهمه نیاز دارد چگونه میتواند خدا باشد؟ و ثانیاً اگر مادر او محترم است به خاطر این است که او هم در مسیر رسالت مسیح (علیه السلام) با او هماهنگ بود و از رسالتش پشتیبانی میکرد و به این ترتیب بنده خاص خدا بود و نباید او را همچون یک معبود همانطور که در میان مسیحیان رائج است که در برابر مجسمه او تا سرحد پرستش خضوع می کنند، عبادت کرد.

بعد به یکی دیگر از دلائل نفی ربوبیت مسیح (علیه السلام) اشاره کرده، می گوید: او و مادرش هر دو غذا میخوردند (کانا یا کلان الطعام).

کسی که این چنین نیازمند است که اگر چند روز غذا به او نرسد قادر بر حرکت نیست چگونه می تواند خدا یا در ردیف خدا باشد.

و در پایان آیه اشاره به روشنی این دلائل از یک طرف و لجاجت و سرسختی و نادانی آنها در برابر این دلائل آشکار از طرف دیگر کرده و می گوید: بنگر چگونه دلائل را به روشنی برای آنها شرح می دهیم و سپس بنگر چگونه اینها از قبول حق سرباز میزنند (انظر كيف نبين لهم الايات ثم انظر اني يؤفكون).

بنابراین تکرار انظر در این دو جمله اشاره به این است که از یک سوء در این دلائل روشن بنگر که برای توجه هر کس کافی است و از یک سوء به عکس - عملهای منفی و حیرتانگیز آنها بنگر که برای هر کس تعجب آور است. در آیه بعد برای تکمیل استدلال گذشته می گوید: شما می دانید که مسیح (علیه السلام) خود سر تا پا نیازهای بشری داشت و مالک سود و زیان خویش هم نبود تا چه رسد به اینکه مالک سود و زیان شما باشد آیا چیزی را پرستش می کنید که نه مالک زیان شما است، نه مالک سود شما است (قل اتعبدون من دون الله ما لا يملك لكم ضرا ولا نفعا).

و به همین دلیل بارها در دست دشمنان گرفتار شد و یا دوستانش گرفتار شدند و اگر لطف خدا شامل حال او نبود هیچ گامی نمی توانست بردارد. و در پایان به آنها اخطار می کند که گمان نکنید خداوند سخنان ناروای شما را نمی شنود و یا از درون شما آگاه نیست خداوند هم شنوا است و هم دانا (و الله هو السميع العليم) جالب اینکه مساله بشر بودن مسیح و نیازهای مادی و جسمانی او که قرآن در این آیات و آیات دیگر روی آن تکیه کرده است یکی از بزرگترین مشکلات برای مسیحیان مدعی خدائی او شده که برای توجیه آن بسیار دست و پا می کنند و گاهی ناچار می شوند برای مسیح دو جنبه قائل شوند جنبه لاهوت و جنبه ناسوت، از نظر لاهوت فرزند خدا و خود خداست و

از نظر ناسوت جسم است و مخلوق خدا و امثال این توجیهات که بهترین نشانه ضعف و نادرستی منطق آنها است.

به این نکته نیز باید توجه کرد که در آیه بجای کلمه من ما به کار برده شده که معمولاً برای موجودات غیر عاقل ذکر می شود، این تعبیر شاید به خاطر آن باشد که سایر معبودها و بتها از قبیل سنگ و چوب را در عمومیت جمله داخل کند و بگوید: اگر پرستش مخلوقی جایز باشد باید بت پرستی بت پرستان نیز مجاز شمرده شود زیرا در مخلوق بودن همه برابر و مساویند و در حقیقت ایمان به الوهیت مسیح (ﷺ) یکنوع بت پرستی است نه خدا پرستی.

و در آیه بعد به پیامبر (ﷺ) دستور می دهد که به دنبال روشن شدن اشتباه اهل کتاب در زمینه غلو درباره پیامبران الهی با استدلالات روشن از آنها دعوت کند که از این راه رسماً باز گردند و می گوید، (بگو ای اهل کتاب در دین خود، غلو و تجاوز از حد نکنید و غیر از حق چیزی مگوئید) (قل یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم غیر الحق).

البته غلو نصاری روشن است و اما در مورد غلو یهود که خطاب یا اهل الکتاب شامل آنها نیز می شود بعید نیست که اشاره به سخنی باشد که درباره عزیر می گفتند و او را فرزند خدا می دانستند.

و از آنجا که سرچشمه غلو غالباً پیروی از هوا و هوس گمراهان است، برای تکمیل این سخن می گوید: از هوسهای اقوامی که پیش از شما گمراه شدند و بسیاری را نیز گمراه کردند و از راه مستقیم منحرف گشتند، پیروی نکنید (ولا تتبعوا أهواء قوم قد ضلوا من قبل و اضلوا کثیرا و ضلوا عن سبیل).

این جمله در حقیقت اشاره به چیزی است که در تاریخ مسیحیت نیز منعکس است که مساله تثلیث و غلو درباره مسیح (ﷺ) در قرون نخستین مسیحیت در

میان آنها وجود نداشت بلکه هنگامی که بت پرستان هندی و مانند آنها به آئین مسیح (علیه السلام) پیوستند، چیزی از بقایای آئین سابق را که تثلیث و شرک بود به مسیحیت افزودند و لذا میبینیم که ثالث هندی (ایمان به خدایان سهگانه برهما، فیشنو، سیفا) از نظر تاریخی قبل از تثلیث مسیحیت بوده است و در حقیقت این انعکاسی از آن است، در آیه 30 سوره توبه نیز پس از ذکر غلو یهود و نصاری درباره عزیر و مسیح (علیه السلام) می خوانیم (یضاهئون قول الذین کفروا من قبل): (گفتار آنها شبیه سخنان کافران پیشین است).

در این عبارت دو بار جمله ضلوا درباره کفاری که اهل کتاب، غلو را از آنها اقتباس کردند تکرار شده است، این تکرار ممکن است به خاطر تاکید بوده باشد و یا به خاطر اینکه آنها قبلاً گمراه بودند و بعد که با تبلیغات خود دیگران را نیز گمراه کردند به گمراهی جدیدی افتادند، زیرا کسی که سعی می کند دیگران را هم به گمراهی بکشاند در حقیقت از همه کس گمراهتر است، چرا که نیروهای خود را در مسیر بدبختی خویش و دیگران تلف کرده و بار مسئولیت گناهان دیگران را نیز بر دوش کشیده است.

آیا کسی که در جاده مستقیم قرار گرفته هرگز حاضر می شود که علاوه بر بار گناه خویش بار گناه دیگران را نیز بر دوش بکشد.

آیه و ترجمه

(لعن الذين كفروا من بني إسرائيل على لسان داود و عيسى ابن مريم ذلك بما عصوا و كانوا يعتدون) (78) (كانوا لا يتناهون عن منكر فعلوه لبئس ما كانوا يفعلون) (79) (ترى كثيرا منهم يتولون الذين كفروا لبئس ما قدمت لهم أنفسهم أن سخط الله عليهم وفي العذاب هم خلدون) (80)

ترجمه:

78 - آنها که از بنی اسرائیل کافر شدند بر زبان داود و عیسی بن مریم لعن (و نفرین) شدند، این بخاطر آن بود که گناه می کردند و تجاوز می نمودند.

79 - آنها از اعمال زشتی که انجام می دادند یکدیگر را نهی نمی کردند چه بدکاری انجام می دادند.

80 - بسیاری از آنها را میبینی که کافران (و بت پرستان) را دوست می دارند (و با آنها طرح دوستی می ریزند) چه بد اعمالی از پیش برای (معاد) خود فرستادند که نتیجه آن خشم خداوند بود و در عذاب (الهی) جاودانه خواهند ماند.

تفسیر:

در این آیات برای اینکه از تقلیدهای کورکورانه اهل کتاب از پیشینیانشان جلوگیری کند اشاره به سرنوشت شوم آنها کرده و می گوید: کافران از بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی بن مریم، لعن شدند و این دو پیامبر بزرگ از خدا خواستند که آنها را از رحمت خویش دور سازد (لعن الذين كفروا من بني إسرائيل على لسان داود و عيسى ابن مريم).

در اینکه چرا تنها نام این دو پیامبر (ﷺ) برده شده است مفسران احتمالاتی داده اند گاهی گفته می شود، علت آن این است که سرشناسترین

پیامبران بعد از موسی (علیه السلام) این دو پیامبر بودند، و گاهی گفته می شود که بسیاری از اهل کتاب افتخار می کردند که فرزندان داودند، قرآن با این جمله اعلام می کند که داود از کسانی که راه کفر و طغیان پیش گرفتند، متنفر بود، و بعضی گفته اند که این آیه اشاره به دو واقعه تاریخی است که خشم این دو پیامبر بزرگ را برانگیخت و جمعی از بنی اسرائیل را نفرین کردند، داود در مورد ساکنان شهر ساحلی ایله که به اصحاب سبت معروفند و سرگذشت آنها در سوره اعراف خواهد آمد، و حضرت مسیح درباره جمعی از پیروان خود که بعد از نزول مائده آسمانی باز هم راه انکار و مخالفت را پیش گرفتند لعن و نفرین نمود.

در هر حال آیه اشاره به این است که بودن جزء نژاد بنی اسرائیل و یا جزء اتباع مسیح، مادام که هماهنگی با برنامه های آنها نبوده باشد باعث نجات کسی نخواهد شد بلکه خود این پیامبران از اینگونه افراد ابراز تنفر و انزجار کردند. جمله آخر آیه نیز این مطلب را تاکید می کند و می گوید: این اعلام تنفر و بیزاری بخاطر آن بود که آنها گناهکار و متجاوز بودند (ذلک بما عصوا و کانوا یعبدون).

به علاوه آنها بهیچوجه مسولیت اجتماعی برای خود قائل نبودند، و یکدیگر را از کار خلاف نهی نمی کردند، و حتی جمعی از نیکان آنها با سکوت و سازشکاری، افراد گناهکار را عملاً تشویق می کردند (کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه) و به این ترتیب برنامه اعمال آنها بسیار زشت و ناپسند بود (لبئس ما کانوا یفعلون).

در تفسیر این آیه روایاتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده که بسیار آموزنده است.

در حدیثی از پیامبر (ﷺ) می خوانیم لئامن بالمعروف و لئنهون عن المنکر و لتاخذن علی ید السفیه و لتاظرنه علی الحق اطرا، او لیضربن الله قلوب بعضکم علی بعض و یلعنکم کما لعنهم؛ (حتما باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و دست افراد نادان را بگیرید و به سوی حق دعوت نمائید و الا خداوند قلوب شما را همانند یکدیگر می کند و شما را از رحمت خود دور می سازد همانطور که آنها را از رحمت خویش دور ساخت!)

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه چنین نقل شده است: اما انهم لم یكونوا یدخلون مداخلهم و لا یجلسون مجالسهم و لکن کانوا اذا لقوهم ضحکوا فی وجوههم و انسوابهم؛ (این دسته که خداوند از آنها مذمت کرده هرگز در کارها و مجالس گناهکاران شرکت نداشتند، بلکه فقط هنگامی که آنها را ملاقات می کردند، در صورت آنان می خندیدند و با آنها مانوس بودند).

و در آیه بعد به یکی دیگر از اعمال خلاف آنها اشاره کرده، بسیاری از آنان را میبینی که طرح دوستی و محبت با کافران میریزند (تری کثیرا منهم یتولون الذین کفروا) بدیهی است که دوستی آنها ساده نبود، بلکه دوستی آمیخته با انواع گناه و تشویق آنان به اعمال و افکار غلط بود، و لذا در آخر آیه می فرماید: (چه بد اعمالی از پیش برای معاد خود فرستادند، اعمالی که نتیجه آن، خشم و غضب الهی بود و در عذاب الهی جاودانه خواهند ماند) (لبئس ما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله علیهم و فی العذاب هم خالدون).

درباره اینکه منظور از الذین کفروا در این آیه چه اشخاصی هستند بعضی احتمال داده اند منظور مشرکان مکه اند که یهود با آنها طرح دوستی ریخته بودند، و بعضی احتمال داده اند که منظور جباران و ستمگرانی بوده اند که یهود

در اعصار گذشته طرح دوستی با آنها می ریختند حدیثی که از امام باقر (علیه السلام) در این زمینه نقل شده نیز این معنی را تایید می کند آنجا که می فرماید: يتولون الملوک الجبارین و یزینون لهم اهوائهم لیصیبوا من دنیاهم: (این دسته کسانی بودند که جباران را دوست می داشتند و اعمال هوس آلود آنان را در نظرشان خوب جلوه می دادند تا به آنها نزدیک شوند و از دنیایشان بهره گیرند!) هیچ مانعی ندارد که آیه اشاره به هر دو معنی بلکه اعم از آنها باشد.

آیه (81) و ترجمه

(ولو كانوا يؤمنون بالله والنبي وما أنزل إليه ما اتخذوهم أولياء ولكن كثيرا منهم فاسقون) (81)

ترجمه:

81 - و اگر ایمان به خدا و پیامبر (ﷺ) و آنچه بر او نازل شده می آوردند (هرگز) آنها را بدوستی اختیار نمی کردند، ولی بسیاری از آنها فاسقند.

تفسیر:

در این آیه راه نجات از این برنامه غلط و نادرست را به آنها نشان میدهد که اگر راستی ایمان به خدا و پیامبر و آنچه بر او نازل شده است می داشتند هیچگاه تن به دوستی بیگانگان و دشمنان خدا در نمی دادند و آنان را به عنوان تکیه گاه خود انتخاب نمی کردند (ولو كانوا يؤمنون بالله والنبي وما أنزل إليه ما اتخذوهم أولياء).

ولی متأسفانه در میان آنها کسانی که مطیع فرمان الهی باشند کمند و بسیاری از آنها از دایره فرمان خدا خارج شده، راه فسق را پیش گرفته اند (ولكن كثيرا منهم فاسقون).

روشن است که منظور از (النبي) در اینجا پیامبر اسلام (ﷺ) است زیرا در قرآن مجید در آیات مختلف این کلمه به همین معنی به کار رفته است، و این موضوع در دهها آیه از قرآن دیده می شود.

احتمال دیگری در تفسیر آیه نیز هست که ضمیر كانوا به مشرکان و بت پرستان برگردد، یعنی اگر این مشرکان که مورد علاقه و اعتماد یهودند به پیامبر (ﷺ) و قرآن ایمان می آوردند، هیچگاه یهود آنها را دوست خود انتخاب

نمی کردند و این نشانه روشن گمراهی و فسق آنها است زیرا با ادعای پیروی از کتب آسمانی بت پرستان را تا زمانی که مشرکند به دوستی بر می گزینند و همینکه به سوی خدا و کتب آسمانی آمدند از آنها فاصله می گیرند! ولی تفسیر اول با ظاهر آیات سازگارتر است و طبق آن تمام ضمائر به یک مرجع (یعنی یهود) باز می گردد.

تفسیر نمونه ج: 5 ص: 47 آغاز جزء هفتم قرآن

آیه (82) تا (86) و ترجمه

(لتجدن أشد الناس عدوة للذين امنوا اليهود و الذين اشركوا و لتجدن اقربهم مودة للذين امنوا الذين قالوا انا نصرى ذلك بان منهم قسيسين و رهبانا و أنهم لا يستكبرون) (82) (و اذا سمعوا ما أنزل الى الرسول ترى أعينهم تفيض من الدمع مما عرفوا من الحق يقولون ربنا امننا فاكتبنا مع الشهدين) (83) (و ما لنا لا نومن بالله و ما جانا من الحق و نطمع أن يدخلنا ربنا مع القوم الصالحين) (84) (فاثبهم الله بما قالوا جنت تجرى من تحتها الانهر خلدین فيها و ذلك جزأ المحسنين) (85) (و الذين كفروا و كذبوا بايتنا أولئك أصحاب الجحيم) (86) ترجمه:

82 - بطور مسلم يهود و مشركان را دشمنترین مردم نسبت به مؤمنان

خواهی یافت، ولی

آنها را که می گویند مسیحی هستیم نزدیکترین دوستان به مومنان میبایی، این به خاطر آن است که در میان آنها افرادی دانشمند و تارک دنیا هستند و آنها (در برابر حق) تکبر نمی ورزند.

83 - و هر زمان آیاتی را که بر پیامبر نازل شده بشنوند چشمهای آنها را می

بینی که (از شوق) اشک می ریزد بخاطر حقیقتی را که دریافته اند، آنها می گویند: پروردگارا ایمان آوردیم، ما را با گواهان (و شاهدان حق) بنویس.

84 - چرا ما ایمان به خدا و آنچه از حق به ما رسیده نیاوریم در حالی که

آرزو داریم ما را در زمره جمعیت صالحان قرار دهد؟!

85 - خداوند آنها را به خاطر این سخن باغهای از بهشت پاداش داد که از

زیر درختان آن نهرها جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند و این جزای نیکوکاران است.

86 - و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند آنها اهل دوزخند.

شأن نزول:

نخستین مهاجران اسلام

بسیاری از مفسران از جمله طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی و نویسندگان المنار در تفسیرهای خود از مفسران پیشین نقل کرده اند که این آیات درباره نجاشی زمامدار حبشه در عصر پیامبر (ﷺ) و یاران او نازل شده است و در حدیثی که در تفسیر برهان نقل شده این موضوع مشروحا آمده است. آنچه از روایات اسلامی و تواریخ و گفتار مفسران در این زمینه استفاده می شود چنین است:

در سالهای نخستین بعثت پیامبر (ﷺ) و دعوت عمومی او، مسلمانان در اقلیت شدیدی قرار داشتند، قریش به قبائل عرب توصیه کرده بود که هر کدام، افراد وابسته خود را که به پیامبر (ﷺ) ایمان آورده است تحت فشار شدید قرار دهند و به این ترتیب هر یک از مسلمانان از طرف قوم و قبیله خود سخت تحت فشار قرار داشت.

آن روز تعداد مسلمانان برای دست زدن به یک جهاد آزادیبخش کافی نبود، پیامبر (ﷺ) برای حفظ این دسته کوچک، و تهیه پایگاهی برای مسلمانان در بیرون حجاز، به آنها دستور مهاجرت داد، و حبشه را برای این مقصد انتخاب فرمود و گفت: در آنجا زمامدار صالحی است که از ستم و ستمگری جلوگیری می کند، شما آنجا بروید تا خداوند فرصت مناسبی در اختیار ما بگذارد.

منظور پیامبر (ﷺ) نجاشی بود (نجاشی اسم عامی بود همانند کسری که به تمام سلاطین حبشه گفته می شد، اما اسم نجاشی معاصر پیامبر (ﷺ) اصحمه که در زبان حبشی به معنی عطیه و بخشش است بود).

یازده مرد و چهار زن از مسلمانان عازم حبشه شدند و از طریق دریا با کرایه کردن کشتی کوچکی راه حبشه را پیش گرفتند، و این در ماه رجب سال پنجم بعثت بود، و این مهاجرت، مهاجرت اول نام گرفت.

چیزی نگذشت که (جعفر بن ابوطالب) و جمعی دیگر از مسلمانان به حبشه رفتند و هسته اصلی یک جمعیت متشکل اسلامی را که از 82 نفر مرد و عده قابل ملاحظه‌ای زن و کودک تشکیل میشد به وجود آوردند.

طرح این مهاجرت برای بت پرستان سخت دردناک بود، زیرا بخوبی میدیدند چیزی نخواهد گذشت که با یک جمعیت متشکل نیرومند از مسلمانان که تدریجا اسلام را پذیرفته و به سرزمین امن و امان حبشه رفته اند روبرو خواهند شد، برای بهم زدن این موقعیت دست به کار شدند، و دو نفر از جوانان باهوش و فعال و حیل‌گر و پشت هم انداز یعنی عمرو بن عاص و عماره بن ولید را برای بهم زدن موقعیت مسلمانان حبشه انتخاب کردند و با هدایای فراوانی به حبشه فرستادند،

این دو نفر در کشتی شراب نوشیدند و بجان هم افتادند ولی بهر حال برای پیاده کردن نقشه خود وارد سرزمین حبشه شدند، و با مقدماتی به حضور نجاشی بار یافتند، و قبلا با دادن هدایای گرانبهائی به اطرافیان نجاشی موافقت آنها را جلب کرده و قول تایید و طرفداری از آنان گرفته بودند.

عمرو عاص سخنان خود را از اینجا شروع کرد، و با نجاشی چنین گفت: ما فرستادگان بزرگان مکهایم تعدادی از جوانان سبک مغز در میان ما پرچم مخالفت برافراشته اند و از آئین نیاکان خود برگشته و به بدگوئی از خدایان ما پرداخته و آشوب و فتنه بپا کرده و در میان مردم تخم نفاق پاشیده اند، و از موقعیت سرزمین شما سوء استفاده کرده و به اینجا پناه آوردند، ما از آن می

ترسیم که در اینجا نیز دست به اخلاگری زنند، بهتر این است که آنها را به ما بسپارید و به محل خود باز گردانیم...

این را گفتند و هدایائی را که با خود آورده بودند تقدیم داشتند.
نجاشی گفت:

تا من با نمایندگان این پناهندگان به کشورم تماس نگیرم نمی توانم در این زمینه سخن بگویم، و از آنجا که این بحث یک بحث مذهبی است باید از نمایندگان مذهبی نیز در جلسهای در حضور شما دعوت شود.

روز دیگری در یک جلسه مهم که اطرافیان نجاشی و جمعی از دانشمندان مسیحی و جعفر بن ابی طالب به عنوان نمایندگی مسلمانان، و نمایندگان قریش، حضور داشتند، نجاشی پس از استماع سخنان نمایندگان قریش رو به جعفر کرد و از او خواست که نظر خود را در این زمینه بیان کند.

(جعفر) پس از ادای احترام چنین گفت: نخست از اینها پرسید آیا ما جزء بردگان فراری این جمعیتیم؟! عمرو گفت: نه شما آزادید.

جعفر - و نیز سؤال کنید آیا آنها دینی بر دمه ما دارند که آن را از ما میطلبند؟! عمرو - نه ما هیچگونه مطالبهای از شما نداریم.

جعفر - آیا خونی از شما ریخته‌ایم؟ که آنرا از ما میطلبید؟! عمرو - نه چنین چیزی در کار نیست.

جعفر - پس از ما چه می خواهید که اینهمه ما را شکنجه و آزار دادید و ما از سرزمین شما که مرکز ظلم و بیدادگری بود بیرون آمدیم؟!

سپس جعفر رو به نجاشی کرد و گفت: ما جمعی نادان بودیم، بت پرستی می کردیم، گوشت مردار می خوردیم، انواع کارهای زشت و تنگین انجام می دادیم، قطع رحم می کردیم و نسبت به همسایگان خویش بدرفتاری داشتیم، و

نیرومندان ما ضعیفان را میخوردند! ولی خداوند پیامبری در میان ما مبعوث کرد که به ما دستور داده است هر گونه شبیه و شریک را از خدا دور سازیم و فحشاً و منکرات و ظلم و ستم و قمار را ترک گوئیم، به ما دستور داده نماز بخوانیم، زکات بدهیم، عدالت و احسان پیشه کنیم و بستگان خود را کمک نمائیم.

نجاشی گفت: عیسای مسیح نیز برای همین مبعوث شده بود! سپس از جعفر پرسید آیا چیزی از آیاتی که بر پیامبر شما نازل شده است حفظ داری؟ جعفر گفت: آری و سپس شروع به خواندن سوره مریم کرد.

حسن انتخاب جعفر، در مورد آیات تکان دهنده این سوره که مسیح و مادرش را از هر گونه تهمتهای ناروا پاک می سازد، اثر عجیبی گذاشت تا آنجا که قطره های اشک شوق، از دیدگان دانشمندان مسیحی سرازیر گشت، و نجاشی صدا زد به خدا سوگند نشانه های حقیقت در این آیات نمایان است!

هنگامی که عمرو خواست در اینجا سخنی بگوید و تقاضای سپردن

مسلمانان را بدست وی کند، نجاشی دست بلند کرد، و محکم بر صورت عمرو کوبید و گفت: خاموش باش بخدا سوگند اگر بیش از این سخنی در مذمت این جمعیت بگوئی ترا مجازات خواهم کرد! این جمله را گفت و رو به مامورین کرد و صدا زد هدایای آنها را به آنان برگردانید و آنها را از حبشه بیرون نمائید، و به جعفر و یارانش گفت آسوده خاطر در کشور من زندگی کنید! این پیش آمد علاوه بر اثر تبلیغی عمیقی که در زمینه شناساندن اسلام به جمعی از مردم حبشه داشت، سبب شد که مسلمانان مکه جدا روی این پایگاه مطمئن حساب کنند، و مسلمانان تازه وارد را برای آن روز که قدرت کافی بیاورد به آنجا روانه سازند.

سالها گذشت، پیامبر (ﷺ) هجرت کرد و کار اسلام بالا گرفت، و عهدنامه حدیبیه امضا شد و پیامبر (ﷺ) متوجه فتح خیبر گشت، در آن روز که مسلمانان از فرط شادی به خاطر در هم شکستن بزرگترین کانون خطر یهود در پوست نمی گنجیدند، از دور شاهد حرکت دستجمعی عدهای بسوی سپاه اسلام بودند، چیزی نگذشت که معلوم شد این جمعیت همان مهاجران حبشه اند که به آغوش وطن باز می گردند در حالی که قدرتهای اهریمنی دشمنان در هم شکسته شده و نهال اسلام به قدر کافی ریشه دوانیده است.

پیامبر (ﷺ) با مشاهده جعفر و مهاجران حبشه، این جمله تاریخی را فرمود: لا ادري انا بفتح خیبر اسرام بقدم جعفر؟! نمی دانم از پیروزی خیبر خوشحالترباشم یا از بازگشت جعفر؟

می گویند علاوه بر مسلمانان، هشت نفر از شامیان که در میان آنها یک راهب مسیحی بود و تمایل شدید به اسلام پیدا کرده بودند، خدمت پیامبر (ﷺ) رسیدند و پس از شنیدن آیات سوره یس بگریه افتادند و مسلمان شدند و گفتند چقدر این آیات به تعلیمات راستین مسیح شباهت دارد.

و طبق روایتی که در تفسیر المنار از سعید بن جبیر نقل شده نجاشی سی نفر از بهترین یاران خود را به عنوان اظهار علاقه به پیامبر (ﷺ) و آئین اسلام به مدینه فرستاد، و همانها بودند که با شنیدن آیات سوره یس گریستند و اسلام را پذیرفتند، آیات فوق نازل شد و از این مومنان تجلیل کرد.

(این شان نزول منافات با آن ندارد که سوره مائده در اواخر عمر پیامبر (ﷺ) نازل شده باشد، زیرا این سخن مربوط به اکثریت آیات سوره است، هیچ مانعی ندارد که بعضی از آیات در حوادث قبل نازل شده باشد و بدستور پیامبر (ﷺ) به مناسبتهایی در این سوره قرار گیرد).

تفسیر:

کینه توزی یهود و نرمش نصاری

در این آیات مقایسه‌های میان یهودیان و مسیحیانی که معاصر پیامبر اسلام (ﷺ) بوده اند شده است.

در نخستین آیه یهود و مشرکان در یک صف قرار داده شده اند و مسیحیان در صف دیگر، در آغاز می گوید: سرسخت‌ترین دشمنان مومنان، یهود و مشرکان هستند، و با محبت‌ترین آنها نسبت به مومنان مدعیان مسیحیتند (لتجدن اشد الناس عداوة للذين آمنوا اليهود و الذين اشرکوا و لتجدن اقربهم مودة للذين آمنوا الذين قالوا انا نصارى).

تاریخ اسلام بخوبی گواه این حقیقت است، زیرا در بسیاری از صحنه‌های نبردهای ضد اسلامی، یهود بطور مستقیم یا غیر مستقیم دخالت داشتند و از هر گونه کار شکنی و دشمنی خود داری نمی کردند، افراد بسیار کمی از آنها به اسلام گرویدند، در حالی که در غزوات اسلامی، کمتر مسلمانان را مواجه با مسیحیان می‌بینیم و نیز افراد زیادی از آنها را مشاهده می کنیم که به صفوف مسلمین پیوستند.

سپس قرآن دلیل این تفاوت روحیه و خط مشی اجتماعی را طی چند جمله بیان کرده، می گوید: مسیحیان معاصر پیامبر (ﷺ) امتیازاتی داشتند که در یهود نبود.

نخست اینکه: در میان آنها جمعی دانشمند بودند که به اندازه دانشمندان دنیاپرست یهود در کتمان حقیقت کوشش نداشتند (ذلک بان منهم قسیسین) و نیز در میان آنها جمعی تاریک دنیا بودند که درست در نقطه مقابل حریصان یهود گام برمی داشتند، هر چند گرفتار انح رافاتی بودند ولی باز در سطحی بالاتر از یهود قرار داشتند (و رهبانا).

بسیاری از آنها در برابر پذیرش حق خاضع بودند و تکبری از خود نشان نمی دادند، در حالی که اکثریت یهود به خاطر اینکه خود را نژاد برتر می دانستند، از قبول آئین اسلام که از نژاد یهود برنخاسته بود سر باز میزدند (و انهم لا یتکبرون).

به علاوه جمعی از آنان (همانند همراهان جعفر و جمعی از مسیحیان حبشه) هنگامی که آیات قرآن را می شنیدند، اشک شوق از دیدگانشان بخاطر دست یافتن به حق سرازیر می شد (و اذا سمعوا ما انزل الى الرسول ترى اعينهم تفيض من الدمع مما عرفوا من الحق).

و با صراحت و شهادت و بینظری صدا می زدند: پروردگارا! ما ایمان آوردیم، ما را از گواهان حق و همراهان محمد (ﷺ) و یاران او قرار ده (يقولون ربنا آمنا فاکتبنا مع الشاهدين).

آنها بقدری تحت تاثیر آیات تکان دهنده این کتاب آسمانی قرار می گرفتند که می گفتند: چگونه ممکن است ما به خداوند یگانه و حقایقی که از طرف او آمده است ایمان نیاوریم در حالی که انتظار داریم ما را در زمره جمعیت صالحان قرار دهد.

(وما لنا لا نؤمن بالله و ما جائنا من الحق و نطمع ان یدخلنا ربنا مع القوم الصالحين).

البته همانطور که در بالا اشاره کردیم، این مقایسه بیشتر درباره یهود و مسیحیان معاصر پیامبر اسلام (ﷺ) است، زیرا یهود با اینکه دارای کتاب آسمانی بودند، بخاطر دلبستگی بیش از اندازه به مادیات، در صف مشرکانی قرار گرفته بودند که از نظر مذهبی با آنها هیچ وجه اشتراکی نداشتند، در حالی که در ابتدا، یهودیان مبشران اسلام محسوب می شدند و انحرافات همانند تثلیث و غلو

مسیحیت را نداشتند، اما دنیا پرستی شدید آنها را به کلی از حق بیگانه کرد، در حالی که مسیحیان آن عصر چنین نبودند.

ولی تاریخ گذشته و معاصر به ما می گوید: مسیحیان قرون بعد درباره اسلام و مسلمین، مرتکب جنایاتی شدند که دست کمی از یهود نداشت.

جنگهای طولانی و خونین صلیبی در گذشته و تحریکات فراوانی که امروز از ناحیه استعمار کشورهای مسیحی بر ضد اسلام و مسلمین می شود چیزی نیست که بر کسی پنهان باشد، بنابر این نباید آیات فوق را به عنوان یک قانون کلی در باره همه مسیحیان دانست جمله های اذا سمعوا ما انزل الی الرسول... و ما بعد آن، گواه بر این است که این آیات درباره جمعی از مسیحیان معاصر پیامبر (ﷺ) نازل شده است.

در دو آیه بعد به سرنوشت این دو طایفه و پاداش و کیفر آنها اشاره شد، نخست می گوید: آنها که در برابر افراد با ایمان، محبت نشان دادند، و در مقابل آیات الهی سر تسلیم فرود آوردند، و با صراحت ایمان خود را اظهار داشتند، خداوند در برابر این به آنها باغهای بهشت را پاداش می دهد که از زیر درختان آن نهرها جاری است و جاودانه در آن میمانند و این است جزای نیکوکاران

(فأثابهم الله بما قالوا جنات تجري من تحتها الأنهار خالدين فيها و ذالك جزأ المحسنين) (1)

و در مقابل، آنها که راه دشمنی را پیمودند و کافر شدند و آیات خدا را تکذیب کردند اهل دوزخند (والذين كفروا و كذبوا بآياتنا أولئك اصحاب الجحيم).

آیه (87) تا (89) و ترجمه

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحْرُمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ) (87) (و کلو مما رزقکم الله حللا طيبا و اتقوا الله الذی أنتم به مومنون) (88) (لا یؤاخذکم الله باللغو فی أیمنکم و لكن یواخذکم بما عقدتم الا یمن فکفرته اطعام عشرة مسکین من أوسط ما تطعمون أهلیکم أو کسوتهم أو تحریر رقبة فمن لم یجد فصیام ثلاثة أيام ذلك کفرة أیمنکم اذا حلفتם و احفظوا أیمنکم كذلك یبین الله لکم ءایته لعلکم تشکرون) (89)

ترجمه:

87 - ای کسانی که ایمان آوردهاید چیزهای پاکیزه را که خداوند برای شما حلال کرده بر خود حرام نکنید، و از حد تجاوز ننمائید، زیرا خداوند متجاوزان را دوست نمی دارد.

88 - و از نعمتهای حلال و پاکیزهای که خداوند به شما روزی داده بخورید و از (مخالفت) خداوندی که به او ایمان دارید بپرهیزید.

89 - خداوند شما را به خاطر سوگندهای بیهوده (و خالی از اراده) مواخذه نمی کند ولی در برابر سوگندهائی که (از روی اراده) محکم کرده اید مواخذه می کند، کفار این گونه قسمها اطعام ده نفر مستمند، از غذاهای معمولی است که به خانواده خود می دهید، یا لباس پوشانیدن بر آن ده نفر و یا آزاد کردن یک برده، و کسی که هیچکدام از اینها را نباید سه روز روزه میگیرد، این کفار سوگندهای شماست به هنگامی که سوگند یاد می کنید (و مخالفت مینمائید) و سوگندهای خود را حفظ کنید و نشکنید، این چنین خداوند آیات خود را برای شما بیان می کند تا شکر او را بجا آورید.

شان نزول

از حد تجاوز نکنید!

در مورد نزول آیات فوق روایات متعددی نقل شده است، از جمله اینکه: روزی پیامبر (ﷺ) درباره رستاخیز و وضع مردم در آن دادگاه بزرگ الهی بیاناتی فرمود، این بیانات مردم را تکان داد و جمعی گریستند به دنبال آن جمعی از یاران پیامبر (ﷺ) تصمیم گرفتند، پارهای از لذائد و راحتها را بر خود تحریم کرده و به جای آن به عبادت پردازند، امیر مؤمنان علی (ع) سوگند یاد کرد که شبها کمتر بخوابد و مشغول عبادت باشد، بلال سوگند یاد کرد که همه روز روزه باشد، عثمان بن مظعون قسم یاد کرد که آمیزش جنسی را با همسر خویش ترک گوید و به عبادت پردازد.

روزی همسر عثمان بن مظعون نزد عایشه آمد، او زن جوان و صاحب جمالی بود، عایشه از وضع او متعجب شد و گفت: چرا به خودت نمی رسی، و زینت نمی کنی؟!

در پاسخ گفت: برای چه کسی زینت کنم؟ همسرم مدتی است که مرا ترک گفته و رهبانیت پیش گرفته است، این سخن به گوش پیامبر (ﷺ) رسید، فرمان داد همه مسلمانان به مسجد آیند، هنگامی که مردم در مسجد اجتماع کردند، بالای منبر قرار گرفت، پس از حمد و ثنای پروردگار گفت: چرا بعضی از شما چیزهای پاکیزه را بر خود حرام کرده اید؟ من سنت خود را برای شما بازگو می کنم هر کس از آن روی گرداند از من نیست، من قسمتی از شب را می خوابم و با همسرانم آمیزش دارم و همه روزها را روزه نمی گیرم.

آگاه باشید من هرگز به شما دستور نمی دهم که مانند کشیشان مسیحی و رهبانها ترک دنیا گوئید زیرا این گونه مسائل و همچنین دیرنشینی در آئین من

نیست، رهبانیت امت من در جهاد است (اگر می خواهید ترک دنیا گوئید چه بهتر که در راه سازندهای همچون جهاد باشد...) بر خود سخت نگیرید زیرا جمعی از پیشینیان شما بر اثر سخت گرفتن بر خود هلاک شدند.

آنها که سوگند یاد کرده بودند این امور را ترک کنند، برخاستند و گفتند: ای پیامبر! ما در این راه سوگند یاد کرده ایم وظیفه ما در برابر سوگندمان چیست؟ آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

لازم به تذکر است که بعضی سوگندهای فوق مانند سوگندی که از عثمان بن مظعون نقل شده چون منافات با حق همسرش داشته است مشروع نبوده، ولی در مورد سوگند علی (علیه السلام) درباره بیدار ماندن شب و اشتغال به عبادت، امر مباح و مجازی بوده است اگر چه از آیات استفاده می شود که اولی و بهتر این بود که چنین کاری به طور مستمر ادامه پیدا نکند و این موضوع هیچگونه منافاتی با مقام عصمت علی (علیه السلام) ندارد چنانکه نظیر آن را در باره پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز در سوره تحریم آیه یک می خوانیم یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضاة ازواجک: ای پیغمبر! چرا پاره‌های از اموری که بر تو حلال است به خاطر رضایت همسرانت بر خود حرام میکنی.

تفسیر:

سوگند و كفاره سوگند

در این آیه و آیات بعد یک سلسله احکام مهم اسلامی مطرح شده است، بعضی برای نخستین بار، و قسمت مهمی نیز به عنوان تاکید و توضیح احکامی که قبلاً در.

آیات دیگر قرآن بیان شده است، زیرا همانطور که گفتیم این سوره در اواخر عمر پیامبر (ﷺ) نازل گردید و میبایست در آن در باره احکام مختلف اسلامی تاکید بیشتری بشود.

در آیه نخست، اشاره به تحریم قسمتی از مواهب الهی وسیله بعضی از مسلمین شده، و آنها را از تکرار این کار نهی میکند، و می گوید: (ای کسانی که ایمان آورده اید (طبیات) و امور پاکیزهای را که خداوند برای شما حلال کرده بر خود حرام مکنید، (یا ایها الذین آمنوا لا تحرّموا طبیات ما احل الله لکم) ذکر این حکم علاوه بر ملاحظه شان نزول ممکن است اشاره به این باشد که اگر در آیات گذشته مدح و تمجیدی از جمعی از دانشمندان و رهبانان مسیحی شد به خاطر انعطاف و تسلیم آنها در برابر حق بود، نه به خاطر برنامه ترک دنیا و تحریم طبیات، و مسلمانان نمی توانند در این قسمت از آنها اقتباس کنند با بیان این حکم، اسلام صریحا بیگانگی خود را از مساله رهبانیت و ترک دنیا آنچنان که مسیحیان و مرتاضان دارند اعلام داشته است، شرح بیشتر درباره این موضوع را در ذیل آیه 27 سوره حدید و رهبانیه ابتدعوها مطالعه خواهید فرمود.

سپس برای تاکید این موضوع می گوید: از حد و مرزها فراتر نروید، زیرا خداوند تجاوز کنندگان را دوست ندارد (ولا تعتدوا ان الله لا يحب المعتدين). در آیه بعد مجددا روی مطلب تاکید کرده، منتها در آیه گذشته نهی از تحریم بود و در این آیه امر به بهره گرفتن مشروع از مواهب الهی کرده می فرماید: از آنچه خداوند به شما روزی داده است حلال و پاکیزه بخورید (وکلوا مما رزقکم الله حلالا طيبا).

تنها شرط آن این است که رعایت اعتدال و تقوا و پرهیزگاری در بهره گیری.

از این مواهب را فراموش نکنید، لذا می گوید: (واتقوا الله الذي انتم به مومنون) یعنی ایمان شما به خدا ایجاب میکند که همه دستورات او را محترم بشمرید، هم بهره گرفتن و هم رعایت اعتدال و تقوی.

در تفسیر این جمله احتمال دیگری نیز هست، که منظور از امر به تقوا این است که تحریم مباحات و طبیات با درجه عالی و کامل تقوا متناسب نیست، تقوا ایجاب می کند که انسان از حد اعتدال در هیچ طرف خارج نشود.

در آیه بعد درباره سوگندهائی که در زمینه تحریم حلال و غیر آن خورده می شود، به طور کلی بحث کرده و قسمها را به دو قسمت تقسیم می کند: (نخست می گوید: خداوند شما را در برابر (قسمهای لغو) مواخذه و مجازات نمی کند) (لا يؤاخذكم الله باللغو في ايمانكم).

همانطور که در تفسیر آیه 225 سوره بقره که در آن نیز پیرامون عدم مجازات در مقابل قسمهای لغو بحث شده بود گفتیم: منظور از سوگند لغو چنانکه مفسران و فقها گفته اند، سوگندهائی است که دارای هدف مشخص نیست و از روی اراده و تصمیم سر نمی زند، بلکه بدون توجه به عنوان تکیه سخن و الله و بالله یا اینکه لا و الله و بلی و الله می گویند و یا در حال شدت هیجان یا غضب بدون اراده و تصمیم گفته می شود.

بعضی گفته اند اگر انسان به چیزی یقین داشته باشد و بر اساس آن سوگند یاد کند سپس معلوم شود که اشتباه کرده است، آن نیز جزء قسم لغو است، مثل اینکه کسی بر اثر سعایت افراد سخن چنین یقین به انحراف همسر خود پیدا کند و سوگند به طلاق او یاد نماید، بعدا معلوم شود دروغ بوده است، این سوگند اعتبار ندارد.

این را نیز می دانیم که علاوه بر لزوم قصد و اراده و تصمیم در سوگندهای جدی لازم است که محتوای قسم نیز کار نامشروع و یا مکروهی نباشد، بنابر این اگر انسان در حال اختیار از روی اراده و تصمیم سوگند یاد کند که عمل حرام یا مکروهی

را انجام دهد آن قسم نیز بی ارزش است، و وفای به آن لازم نیست - احتمال دارد که مفهوم لغو در آیه فوق مفهوم وسیعی باشد و حتی این گونه قسم را نیز شامل شود -

قسم دوم از سوگندها، سوگندهائی است که از روی اراده و تصمیم و به طور جدی یاد می شود، در باره این نوع قسمها، قرآن در آیه فوق چنین می گوید: خداوند شما را در برابر چنین سوگندهائی که گره آنرا محکم کردهاید مؤ اخذ می کند و شما را موظف به عمل کردن به آن میسازد (و لکن یؤ اخذکم بما عقدتم الایمان)

کلمه (عقد) همانطور که در آغاز سوره مائده گفتیم در اصل به معنی جمع کردن اطراف یک چیز محکم است و به همین جهت گره زدن دو سر طناب را عقد می گویند، و گاهی به همین مناسبت در امور معنوی نیز بکار می رود و هر گونه پیمان محکمی را عقد نیز می گویند، در آیه فوق منظور از عقد ایمان (بستن سوگندها) همان تصمیم جدی بر کاری است که بر طبق سوگند انجام می گیرد.

البته جدی بودن سوگند بتنهایی برای صحت آن کافی نیست بلکه همانطور که در بالا اشاره شد باید محتوای سوگند لاقلاً یک امر مباح بوده باشد و باید دانست که سوگند جز بنام خدا معتبر نیست.

بنا بر این اگر کسی بنام خدا سوگند یاد کند که عمل نیک یا لااقل عمل
مباحی را انجام دهد، واجب است به سوگند خود عمل کند و اگر آن را شکست
کفاره دارد.

و کفاره قسم همان است که در ذیل آیه مورد بحث بیان شده:

(کفاره چنین سوگندی یکی از سه چیز است:

نخست اطعام ده نفر مسکین (فکفارتہ اطعام عشرة مساکین) منتها برای اینکه

بعضی از اطلاق این حکم چنین استفاده نکنند که میتوان از هر نوع غذای

پست و کم ارزشی برای کفاره استفاده کرد، تصریح می کند که این غذا باید

لااقل یک غذای حد وسط بوده باشد که معمولاً در خانواده خود از آن تغذیه

می کنید (من اوسط ما تطعمون اهلیکم).

البته ظاهر این تعبیر، حد متوسط از نظر کیفیت است ولی ممکن است هم

اشاره به کیفیت و هم مقدار و کمیت بوده باشد، چنانکه در روایتی از امام صادق

(ع) حد وسط در کیفیت و در روایتی از امام باقر (ع) حد وسط در کمیت

نقل شده که مفهوم آنها بازگشت به حد وسط در هر دو قسمت می کند.

ناگفته پیداست که مساله حد وسط در دو قسمت به اختلاف شهرها و

آبادیها و زمانها متفاوت خواهد بود.

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که اوسط به معنی خوب و عالی

است، زیرا یکی از معانی اوسط عالی است، چنانکه در آیه 28 سوره قلم می

خوانیم: (قال اوسطهم الم اقل لکم لولا تسبیحون) (بهترین آنها چنین گفت:

آیا به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی گوئید)

دوم - پوشاندن لباس بر ده نفر نیازمند (او کسوتهم).

البته ظاهر آیه این است که لباسی بوده باشد که بطور معمول تن را بپوشاند و لذا در بعضی از روایات می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) فرمود منظور از کسوة در آیه فوق دو قطعه لباس است (پیراهن و شلوار) و اگر در بعضی از روایات مانند روایتی که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده می خوانیم که به یک جامه نیز می توان قناعت کرد، شاید بخاطر آن باشد که پیراهنهای بلند عربی بتنهائی می تواند همه بدن را بپوشاند - البته در مورد زنان تنها یک پیراهن هر چند بلند باشد کافی نیست بلکه روسری برای پوشاندن سر و گردن نیز لازم است، زیرا حد اقل لباس مورد نیاز یک زن کمتر از این نیست - و با این حال بعید نیست که لباسی که به عنوان.

کفاره داده می شود بر حسب فصول و مکانها و زمانها تفاوت پیدا کند. در اینکه آیا از نظر کیفیت حد اقل کافی است و یا در اینجا نیز باید حد وسط مراعات شود در میان مفسران دو نظر وجود دارد: نخست اینکه به مقتضای اطلاق آیه هر گونه لباس کافی است و دیگر اینکه با توجه به قیدی که در اطعام بود در اینجا نیز باید رعایت حد وسط گردد، ولی البته احتمال اول باطلاق آیه سازگارتر است.

سوم - آزاد کردن یک برده (او تحریر رقبة).

در اینکه آیا بردهای که آزاد می شود باید ایمان و اسلام داشته باشد یا آزاد کردن هر گونه برده کافی است در میان فقهاء گفتگو است و توضیح آن را باید در کتب فقهی خواند، اگر چه ظاهر آیه مطلق است.

و این خود می رساند که اسلام برای آزاد ساختن بردگان از وسائل گوناگون استفاده کرده است، و در عصر و زمانی همچون زمان ما که ظاهراً بردهای وجود ندارد، باید یکی از دو کفاره دیگر را انتخاب نمود.

شک نیست که این سه موضوع از نظر قیمت بسیار متفاوت است، و شاید این تفاوت بخاطر آن است که هر کس آزاد باشد و بتواند به اندازه توانائی خود یکی را انتخاب کند.

اما ممکن است کسانی باشند که قدرت بر هیچیک از اینها نداشته باشند و لذا بعد از بیان این دستور می فرماید: آنهایی که دسترسی به هیچیک ندارند باید سه روز روزه بگیرند (فمن لم یجد فصیام ثلاثة ايام).

بنابر این گرفتن سه روز روزه منحصرأ مربوط به کسانی است که قدرت بر انجام یکی از سه موضوع فوق را نداشته باشند.

سپس برای تاکید می گوید: كفاره سوگندهای شما این است که گفته شد (ذلك كفارة ايمانكم اذا حلفتم).

ولی برای اینکه کسی تصور نکند با دادن كفاره، شکستن سوگندهای صحیح حرام نیست می گوید: سوگندهای خود را حفظ کنید (واحفظوا ايمانكم). و به تعبیر دیگر عمل به سوگند وجوب تکلیفی دارد و شکستن آن حرام است، اما پس از شکستن باید كفاره داد.

و در پایان آیه می فرماید: این چنین خداوند آیاتش را برای شما بیان می کند، تا شکر او را بگزارید و در برابر این احکام و دستوراتی که ضامن سعادت و سلامت فرد و اجتماع است، او را سپاس گوئید (كذلك یبین الله لكم آیاته لعلکم تشکرون).

آیه (90) تا (92) و ترجمه

(ياايهاالذين آمنوا انماالخمروالميسروالانصابوالازلمرجسمنعمل
الشيطانفاجتنبوهلعلكم تفلحون) (90) (انمايريدالشيطانأنيقعبينكم
العدوةوالبغضأفوالخمروالميسرويصدقكم عنذكراللهوعنالصلوةفهلأنتم
منتهون) (91) (وأطيعواللهوأطيعوالرسولواحدروافان توليتم فاعلموا أنما
على رسولناالبلغالمبين) (92)

ترجمه:

90 - ای کسانی که ایمان آورده اید شراب و قمار و بتها و از لام (که یکنوع
بخت آزمائی بوده) پلیدند و از عمل شیطانند از آنها دوری کنید تا رستگار
شوید.

91 - شیطان می خواهد در میان شما بوسیله شراب و قمار عداوت ایجاد
کند، و شما را از ذکر خدا و از نماز باز دارد آیا (با اینهمه زیان و فساد و با این
نهی اکید) خودداری خواهید کرد؟!

92 - و اطاعت خدا و اطاعت پیامبر کنید و (از مخالفت فرمان او) بترسید، و
اگر روی برگردانید (و مخالفت نمائید مستحق مجازات خواهید بود) و بدانید بر
پیامبر ما جز ابلاغ آشکار چیز دیگری نیست (و این وظیفه را در برابر شما
انجام داده است).

شان نزول:

در تفاسیر شیعه و اهل تسنن شان نزولهای مختلفی درباره آیه نخست ذکر
شده است،

شده است، که تقریباً با یکدیگر شباهت دارند از جمله اینکه در تفسیر در المنثور از سعد بن وقاص چنین نقل شده که می گوید: این آیه درباره من نازل گردید، مردی از انصار غذائی تهیه کرده بود و ما را دعوت کرد، جمعی در مجلس میهمانی او شرکت کردند، و علاوه بر صرف غذا شراب نوشیدند و این قبل از تحریم شراب در اسلام بود، هنگامی که مغز آنها از شراب گرم شد شروع به ذکر افتخارات خود کردند، کم کم کار بالا گرفت و به اینجا رسید که یکی از آنها استخوان شتری را برداشت و بر بینی من کوبید و آن را شکافت، من خدمت پیامبر (ﷺ) رسیدم و این جریان را عرض کردم در این موقع آیه فوق نازل شد.

از (مسند احمد) و (سنن ابی داود) و نسائی و (ترمذی) چنین نقل شده است که عمر (که طبق تصریح تفسیر فی ظلال جلد سوم صفحه 33 علاقه شدید به نوشیدن شراب داشت) دعا می کرد، و می گفت: خدایا بیان روشنی در مورد خمر برای ما بفرما، هنگامی که آیه سوره بقره (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ...) (بقره - 219) نازل شد پیامبر (ﷺ) آیه را برای او قرائت کرد ولی او باز به دعای خود ادامه می داد، و می گفت: خدایا بیان روشنتری در این زمینه بفرما، تا اینکه آیه سوره نساء (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى) (نساء 43) نازل شد، پیامبر (ﷺ) آن را نیز بر او خواند، باز به دعای خود ادامه می داد!، تا اینکه سوره مائده (آیه مورد بحث) که صراحت فوقالعاده‌ای در این موضوع دارد، نازل گردید، هنگامی که پیامبر (ﷺ) آیه را بر او خواند، گفت: انتهینا انتهینا! از نوشیدن شراب خودداری میکنیم، خودداری می کنیم!.

تفسیر:

حکم قطعی درباره شراب و مراحل تدریجی آن

همانطور که در جلد سوم این تفسیر صفحه 396 ذیل آیه 43 سوره نسا اشاره کردیم، شرابخواری و میگساری در زمان جاهلیت و قبل از ظهور اسلام فوق العاده رواج داشت و به صورت یک بلای عمومی در آمده بود، تا آنجا که بعضی از مورخان می گویند عشق عرب جاهلی در سه چیز خلاصه می شد: شراب و جنگ! و نیز از روایات استفاده می شود که حتی بعد از تحریم شراب مساله ممنوعیت آن برای بعضی از مسلمانان فوق العاده سنگین و مشکل بود، تا آنجا که می گفتند: ما حرم علینا شیء اشد من الخمر: هیچ حکمی بر ما سنگینتر از تحریم شراب نبود.

روشن است که اگر اسلام می خواست بدون رعایت اصول روانی و اجتماعی با این بلای بزرگ عمومی به مبارزه برخیزد ممکن نبود، و لذا از روش تحریم تدریجی و آماده ساختن افکار و اذهان برای ریشه کن کردن میگساری که به صورت یک عادت ثانوی در رگ و پوست آنها نفوذ کرده بود، استفاده کرد، به این ترتیب که نخست در بعضی از سورههای مکی اشاراتی به زشتی این کار نمود، چنانکه در آیه 67 سوره نحل می خوانیم و من ثمرات النخيل و الاعناب تتخذون منه سکر و رزقا حسنا (از میوه های درخت نخل و انگور، مسکرات و روزیهای پاکیزه فراهم می کنید).

در اینجا سکر یعنی مسکر و شرابی را که از انگور و خرما می گرفتند، درست در مقابل رزق حسن قرار داده است، و آن را یک نوشیدنی ناپاک و آلوده شمرده است.

ولی عادت زشت شرابخواری از آن ریشه دارتر بود، که با این اشاره ها ریشه کن شود، بعلاوه شراب بخشی از درآمدهای اقتصادی آنها را نیز تامین می کرد لذا هنگامی که مسلمانان به مدینه منتقل شدند و نخستین حکومت اسلامی

تشکیل شد، دومین دستور در زمینه منع شرابخواری به صورت قاطعتری نازل گشت، تا افکار را برای تحریم نهائی آماده تر سازد، در این موقع بود که آیه 219 سوره بقره نازل گردید یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیہما اثم کبیر و منافع للناس و اثمہما اکبر من نفعہما - در این آیه ضمن اشاره به منافع اقتصادی مشروبات الکلی برای بعضی از جوامع همانند جامعه جاهلیت، اهمیت خطرات و زیانهای بزرگ آن را که به درجات از منافع اقتصادی آن بیشتر است یادآور می شود.

به دنبال آن در آیه 43 سوره نساء (یا ایہا الذین آمنوا لا تقریبا الصلوۃ و انتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون) به مسلمانان صریحا دستور داده شد که در حال مستی هرگز نماز نخوانند تا بدانند با خدای خود چه می گویند. البته مفهوم این آیه آن نبود که در غیر حال نماز، نوشیدن شراب مجاز بود، بلکه برنامه همان برنامه تحریم تدریجی و مرحله به مرحله بود، و به عبارت دیگر این آیه نسبت به غیر حال سکوت داشت و صریحا چیزی نمی گفت. آشنائی مسلمانان به احکام اسلام و آمادگی فکری آنها برای ریشه کن ساختن این مفسده بزرگ اجتماعی که در اعماق وجود آنها نفوذ کرده بود، سبب شد که دستور نهائی با صراحت کامل و بیان قاطع که حتی بهانه جویان نیز نتوانند به آن ایراد گیرند نازل گردید، که همین آیه مورد بحث بوده باشد. جالب توجه اینکه در این آیه با تعبیرات گوناگون ممنوعیت این کار مورد تاکید قرار گرفته است:

- 1 - آیه با خطاب یا ایہا الذین آمنوا شروع شده اشاره به اینکه مخالفت با این حکم با روح ایمان سازگار نیست.
- 2 - بعد از آن کلمه (انما) که برای حصر و تاکید است به کار رفته.

3 - شراب و قمار همدیاف انصاب (بتهایی که شکل مخصوصی نداشتند و تنها قطعه سنگی بودند) ذکر شده است و نشان می دهد، خطر شراب و قمار به قدری زیاد است که در ردیف بت پرستی قرار گرفته، به همین دلیل در روایتی از پیامبر (ﷺ) می خوانیم شارب الخمر کعابد الوثن: (شرابخوار همانند بت پرست است):

4 - شراب و قمار و همچنین بت پرستی و از لام (یک نوع بخت آزمائی) همگی به عنوان رجس و پلیدی شمرده شده اند (انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس).

5 - تمام این اعمال جزء اعمال شیطانی قلمداد شده است (من عمل الشیطان).

6 - سرانجام فرمان قاطع برای اجتناب از آنها را صادر کرده و می فرماید (فاجتنبوه).

ضمناً باید توجه داشت که اجتناب مفهومی رساتر از نهی دارد، زیرا معنی اجتناب فاصله گرفتن و دوری کردن و نزدیک نشدن است که بمراتب از جمله (نوشید) رساتر می باشد.

7 - در پایان این آیه می گوید: این دستور به خاطر آن است که شما رستگار شوید (لعلکم تفلحون).

یعنی بدون آن رستگاری ممکن نیست.

8 - در آیه بعد به پارهای از زیانهای آشکار شراب و قمار پرداخته نخست می گوید: شیطان می خواهد از طریق شراب و قمار در میان شما تخم عداوت و دشمنی بپاشد و از نماز و ذکر خدا باز دارد (انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاً فی الخمر و المیسر و یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوة).

9 - در پایان این آیه به عنوان یک استفهام تقریری، می گوید: آیا شما خود داری خواهید کرد؟ (فهل انتم منتهون).

یعنی پس از اینهمه تاکید باز جای بهانه جوئی یا شک و تردید در مورد ترک این دو گناه بزرگ باقی مانده است؟! و لذا می بینیم که حتی عمر که تعبیرات آیات گذشته را بخاطر علاقهای که (طبق تصریح مفسران عامه) به شراب داشت وافی نمی دانست پس از نزول این آیه، گفت که این تعبیر کافی و قانع کننده است.

10 - و در آیه سوم به عنوان تاکید این حکم نخست به مسلمانان دستور می دهد که خدا و پیامبرش را اطاعت کنند و از مخالفت او بپرهیزند (واطيعوا الله واطيعوا الرسول و احذروا).

و سپس مخالفان را تهدید می کند که اگر از اطاعت فرمان پروردگار سر باز زنند، مستحق کیفر و مجازات خواهند بود و پیامبر (ﷺ) وظیفه ای جز ابلاغ آشکار ندارد (فان توليتم فاعلموا انما على رسولنا البلاغ المبين).
اثرات مرگبار شراب و قمار

گر چه در ذیل آیه 219 بقره جلد دوم تفسیر نمونه صفحه 74 تا 79 بحثهای فشرده ای پیرامون ضررهای این دو بلای اجتماعی ذکر شده است، ولی در اینجا نیز برای تاکید مطلب - به عنوان اقتدا به قرآن مجید - لازم است نکات دیگری را یاد آور شویم، این نکات مجموعه ای است از آمارهای مختلف که هر کدام به تنهایی به اندازه یک بحث مشروح برای بیان عمق و عظمت این زیانها گویا است: 1 - به موجب آماری که در انگلستان درباره جنون الکلی انتشار یافت، و این جنون با جنونهای دیگر در آن مقایسه شده بود، چنین بدست آمده که در برابر 2249 دیوانه الکلی فقط 53 دیوانه به علل دیگر وجود داشته است!

- 2 - به موجب آمار دیگری که از تیمارستانهای آمریکا بدست آمده 85 در صد از بیماران روانی آنها را بیماران الکلی تشکیل می دهد!
- 3 - یکی از دانشمندان انگلیسی به نام بنتام می نویسد: مشروبات الکلی در کشورهای شمالی انسان را کودن و ابله، و در کشورهای جنوبی دیوانه می کند، سپس می افزاید: آئین اسلام تمام انواع نوشابه های الکلی را تحریم کرده است و این یکی از امتیازات اسلام می باشد.
- 4 - اگر از کسانی که در حال مستی دست به انتحار یا جنایت زده و خانه هائی را ویران ساخته و خانمانهائی را بر باد داده اند آماری تهیه شود، رقم سرسام آوری را تشکیل می دهد.
- 5 - در فرانسه، هر روز 440 نفر جان خود را فدای الکلی می کنند!
- 6 - طبق آمار دیگری تلفات بیماریهای روانی آمریکا در یکسال دو برابر تلفات آن کشور در جنگ جهانی دوم بوده است و به عقیده دانشمندان در بیماریهای روانی آمریکا مشروبات الکلی و سیگار نقش اساسی داشته اند!
- 7 - به موجب آماری که توسط یکی از دانشمندان به نام (هوگر) به. مناسبت بیستمین سالگرد مجله علوم ابراز شد 60 در صد قتلهای عمدی، 75 در صد ضرب و جرح، 30 در صد جرائم ضد اخلاقی (از جمله زنا با محارم!) 20 در صد جرائم سرقت مربوط به الکلی و مشروبات الکلی بوده است و به موجب آماری از همین دانشمند 40 در صد از اطفال مجرم دارای سابقه اثر الکلیت هستند.
- 8 - از نظر اقتصادی تنها در انگلستان زیانهای ناشی از طریق غیبت کارگران از کار به خاطر الکلیسم به 50 میلیون دلار در سال (تقریباً 1750 میلیون تومان)

برآورد شده است، که این مبلغ بتنهایی می تواند هزینه ایجاد هزاران کودکان و دبستان و دبیرستان را تامین کند

9 - به موجب آماری که در باره زیانهای مشروبات الکلی در فرانسه انتشار یافته: الکل 137 میلیارد فرانک در سال بر بودجه فرانسه غیر از خسارات شخصی به شرح زیر تحمیل می کند:

60 میلیارد فرانک خرج دادگستری و زندانها.

40 میلیارد فرانک خرج تعاون عمومی و خیریه.

10 میلیارد فرانک مخارج بیمارستانها برای الکلیکها.

70 میلیارد فرانک هزینه امنیت اجتماعی!

و به این ترتیب روشن می شود که تعداد بیماران روانی و بیمارستانها و قتلها و نزاعهای خونین و سرقتها و تجاوزها و تصادفها با تعداد میخانه ها تناسب مستقیم دارد.

10 - بزرگترین مؤسسات آمارگیری آمریکا ثابت کرده است که قمار در 30 درصد جنایتها دخالت مستقیم دارد.

و به موجب آمار دیگری که در زمینه جرائم قماربازان منتشر شده با نهایت تاسف می بینیم که 90 درصد جیب بری.

50 درصد جرائم جنسی.

10 درصد فساد اخلاق.

30 درصد از طلاقها.

40 درصد از ضرب و جرحها.

و 5 درصد از خودکشیها بخاطر قمار صورت گرفته است.

آیه (93) و ترجمه

(ليس على الذين ءامنوا وعملوا الصلحت جناح فيما طعموا إذا ما اتقوا و
أمنوا وعملوا الصلحت ثم اتقوا وءامنوا ثم اتقوا وأحسنوا والله يحب
المحسنين) (93)

ترجمه:

93 - بر کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند گناهی در آنچه خورده اند نیست (و نسبت به نوشیدن شراب قبل از نزول حکم تحریم مجازات نمی شوند) مشروط بر اینکه تقوا پیشه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، سپس تقوا پیشه کنند و ایمان آورند، سپس تقوا پیشه کنند و نیکی نمایند، و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.

شأن نزول

در تفسیر (مجمع البیان) و تفسیر (طبری) و تفسیر (قرطبی) و بعضی دیگر از تفاسیر چنین آمده است که پس از نزول آیه تحریم شراب و قمار، بعضی از یاران پیامبر (ﷺ) گفتند: اگر این دو کار اینهمه گناه دارد پس تکلیف برادران مسلمان ما که پیش از نزول این آیه از دنیا رفته اند و هنوز این دو کار را ترک نکرده بودند چه می شود؟ آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت:

تفسیر:

در این آیه در پاسخ کسانی که نسبت به وضع گذشتگان قبل از نزول تحریم شراب و قمار و یا نسبت به وضع کسانی که این حکم هنوز به گوش آنها نرسیده، و در نقاط دور دست زندگی داشتند می گوید: (آنهايي که ایمان و عمل صالح داشته اند و این حکم به آنها نرسیده بوده، اگر شرابی نوشیده اند و یا از

درآمد قمار خورده اند گناهی بر آنها نیست) (لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا).

سپس این حکم را مشروط به این می کند که آنها تقوا را پیشه کنند و ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند (اذا ما اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات).
بار دیگر همین موضوع را تکرار کرده، می گوید: سپس تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند (ثم اتقوا و آمنوا).

و برای سومین بار با کمی تفاوت همین موضوع را تکرار نموده، می گوید: سپس تقوا پیشه کنند و نیکی نمایند (ثم اتقوا و احسنوا).
و در پایان آیه می فرماید: خداوند نیکوکاران را دوست می دارد (والله یحب المحسنین).

درباره تکرار این سه جمله میان مفسران قدیم و جدید گفتگو بسیار است بعضی آنها را حمل بر تاکید کرده اند، زیرا اهمیت موضوع تقوا و ایمان و عمل صالح ایجاب می کند که روی آن بطور جدی و مکرر تکیه و تاکید شود.
ولی جمعی از مفسرین معتقدند که هر یک از این سه جمله ناظر به حقیقت جداگانه ای است و در زمینه تفاوت آنها احتمالات متعددی داده اند که بسیاری از آنها دلیل و شاهی ندارد.

شاید بهترین سخن در این زمینه این است که گفته شود:
منظور از تقوا که نخستین بار ذکر شده همان احساس مسئولیت درونی است که انسان را به سوی تحقیق و بررسی درباره دین و نگاه کردن در معجزه پیامبر (ﷺ) و جستجو درباره حق می کند و نتیجه آن ایمان و عمل صالح است، و به تعبیر دیگر تا مرحله ای از تقوا در وجود انسان نبوده باشد به فکر تحقیق و جستجوی حق نمی افتد، و بنابراین نخستین بار که در آیه فوق سخن از تقوا به

میان آمده اشاره به این مرحله از تقوا است و این منافات با آغاز آیه که می گوید (لِیْسَ عَلَی الذِّیْنَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...) ندارد، زیرا ایمان در آغاز آیه ممکن است به معنی تسلیم ظاهری بوده باشد ولی ایمانی که بعد از تقوا به وجود آید ایمان واقعی است.

و دومین بار که سخن از تقوا به میان آمده اشاره به تقوایی است که در درون جان انسان نفوذ می کند و اثر آن عمیقتر می گردد و نتیجه آن ایمان مستقر و ثابتی است که عمل صالح جزء آن است، لذا در جمله دوم پس از ذکر ایمان سخنی از عمل صالح به میان نیامده تنها می فرماید: ثم اتقوا و آمنوا... یعنی این ایمان بقدری نافذ و ثابت است که نیازی به ذکر عمل صالح در تعقیب آن نیست. و در مرحله سوم که گفتگو از تقوا می کند منظور تقوایی است که به مرحله عالی خود رسیده بطوری که علاوه بر دعوت به انجام وظائف حتمی، دعوت به احسان یعنی کارهای نیک نیز می کند حتی کارهایی که از واجبات نیست.

خلاصه اینکه هر یک از این سه تقوا اشاره به مرحله ای از احساس مسئولیت و پرهیزگاری است، مرحله ابتدائی، مرحله متوسط، و مرحله نهائی و هر یک قرینه ای در خود آیه دارد که به اتکای آن می توان مقصود را دریافت. بر خلاف احتمالاتی که بعضی از مفسرین در تفاوت این سه تقوا و سه ایمان داده اند که فاقد قرینه و شاهد است.

96 - صید دریا و طعام آن برای شما حلال است تا شما و مسافران از آن بهره مند شوید، ولی مادام که محرم هستید صید صحرا برای شما حرام است و از (نافرمانی) خدائی که به سوی او محشور می شوید بترسید.

شأن نزول

بطوریکه در کتاب کافی و بسیاری از تفاسیر نقل شده، هنگامی که پیامبر اسلام (ﷺ) و مسلمانان در سال حدیبیه برای عمره با حال احرام حرکت کردند، در وسط راه با حیوانات وحشی فراوانی روبرو شدند، بطوری که می توانستند آنها را با دست و نیزه ها صید کنند! این شکارها بقدری زیاد بودند که بعضی نوشته اند دوش بدوش مرکبها و از نزدیک خیمه ها رفت و آمد می کردند، نخستین آیات فوق در این هنگام نازل شد و مسلمانان را از صید آنها بر حذر داشت، و به آنها اخطار کرد که این یک نوع امتحان برای آنها محسوب می شود.

تفسیر:

احکام صید در حال احرام

این آیات ناظر به یکی از احکام عمره و حج یعنی مساله شکار حیوانات صحرائی و دریائی در حال احرام می باشد.

نخست اشاره به جریانی که مسلمانان در سال حدیبیه با آن روبرو بودند، کرده، می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید، خداوند شما را با چیزی از شکار می آزماید، شکارهایی که بقدری به شما نزدیک می شوند که حتی با نیزه و دست می توانید آنها را شکار کنید (یا ایها الذین آمنوا لیبلونکم الله بشی-من الصید تناله ایدیکم و رماحکم).

از تعبیر آیه چنین استفاده می شود که می خواسته به عنوان یک پیش بینی مردم را از جریانی که در پیش داشتند آگاه سازد، و نیز معلوم می شود که وجود این همه شکار در دسترس مردم آنجا یک امر بی سابقه بوده است، و این یک نوع آزمایش الهی برای مسلمانان محسوب می شده، مخصوصا با توجه به نیازی که آنها به تهیه غذا از گوشت حیوانات داشته اند، و با توجه به اینکه این حیوانات به شکل وسوسه انگیزی در اطراف خیمه ها و در گرداگرد آنها رفت و آمد داشته اند، تحمل محرومیت از چنین غذای آماده آنهم در آن عصر و زمان و برای آن مردم می توانست یک آزمایش بزرگ بوده باشد.

بعضی گفته اند منظور از این جمله: که با دست شما قابل صید خواهند بود، این است که با دام و تور می توانستند آنها را بگیرند، ولی ظاهر آیه این است که حقیقتا ممکن بوده آنها را با خود دست شکار کنند.

سپس به عنوان تاکید می فرماید: این جریان برای آن بوده است که افرادی که از خدا با ایمان به غیب می ترسند، از دیگران شناخته شوند. (لِیَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغِیْبِ).

همانطور که در جلد اول صفحه 356 ذیل آیه 143 سوره بقره گفتیم، منظور از تعبیر به لنعلم (تا بدانیم) یا لیعلم (تا خدا بداند) و امثال آن، این نیست که خداوند چیزی را نمی دانسته، و می خواهد بوسیله آزمایش و امتحان و امثال آن بداند، بلکه منظور این است که می خواهیم به واقعیت علمی خود جامه عمل و تحقق خارجی ببوشانیم، زیرا نیت های درونی و آمادگی های اشخاص به تنهایی کافی برای تکامل و پاداش و کیفر نیست، بلکه باید به صورت افعال خارجی پیاده شوند تا این آثار را داشته باشد، (برای توضیح بیشتر به ذیل همان آیه مراجعه فرمائید).

و در پایان آیه کسانی را که با این حکم الهی مخالفت ورزند، تهدید به عذاب دردناک کرده است. (فمن اعتدى بعد ذلك فله عذاب الیم).

گر چه جمله اخیر از آیه اجمالاً دلالت بر تحریم صید در حال احرام دارد، ولی در آیه بعد با صراحت و قاطعیت بیشتر و بطور عموم فرمان تحریم صید را در حال احرام صادر کرده، می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید در حال احرام شکار نکنید (یا ایها الذین آمنوا لا تقتلوا الصيد وانتم حرم).

آیا تحریم صید (که به قرینه آیه بعد شکار صحرائی است) تمام انواع حیوانات صحرائی را شامل می شود اعم از حلال گوشت و حرام گوشت یا اختصاص به حلال گوشت دارد؟

در میان مفسران و فقها در این زمینه اتفاق نظر نیست، ولی مشهور در میان فقها و مفسرین امامیه عمومیت حکم است، و روایاتی که از طریق اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده است این مطلب را تایید می کند، و اما فقهای اهل تسنن بعضی مانند ابوحنیفه با ما در این زمینه موافقت، ولی بعضی دیگر مانند شافعی آنرا مخصوص حیوانات حلال گوشت دانسته اند، اما در هر حال حیوانات اهلی را شامل نمی شود، زیرا به حیوانات اهلی صید و شکار گفته نمی شود، قابل توجه اینکه در روایات ما نه تنها صید کردن در حال احرام تحریم شده، بلکه حتی کمک کردن و اشاره کردن و نشان دادن صید در حال احرام تحریم گردیده است.

ممکن است بعضی تصور کنند که صید و شکار شامل حیوانات حرام گوشت نمی شود، در حالیکه چنین نیست، زیرا شکار حیوانات به منظورهای مختلف انجام می گردد، گاهی به منظور استفاده از گوشت و گاهی پوست و گاهی برای

رفع مزاحمت آنها انجام می گردد، شعر معروفی که از علی (علیه السلام) نقل شده است، نیز می تواند شاهی برای تعمیم باشد، آنجا که فرمود:

صيد الملوک ارناب و ثعالب و اذا رکبت فصیدی الابطال
شکار سلاطین خرگوش و روباه است ولی شکار من به هنگامی که وارد
میدان نبرد می شوم، قهرمانانند! (برای توضیح بیشتر در زمینه اقسام و احکام
صیدهای حرام در حال احرام به کتب فقهی مراجعه شود).

سپس به كفاره صید در حال احرام اشاره کرده، می گوید: کسی که عمداً
صیدی را به قتل برساند، باید كفاره ای همانند آن از چهار پایان بدهد (یعنی آن
را قربانی کرده و گوشت آن را به مستمندان بدهد). (و من قتله منکم متعمداً
فجرأ مثل ما قتل من النعم).

در اینجا منظور از مثل آیا همانندی در شکل و اندازه حیوان است، به این
معنی که مثلاً اگر کسی حیوان وحشی بزرگی را همانند شتر مرغ صید کند، باید
كفاره آنرا شتر انتخاب نماید، و یا اگر آهو صید کند، برای كفاره، گوسفند که
تقریباً به اندازه آن است، قربانی نماید، و یا اینکه منظور از (مثل) همانندی در
قیمت است؟

مشهور و معروف میان فقهاء و مفسران، همان معنی اول است، و ظاهر آیه نیز
با آن سازگارتر می باشد، چه اینکه با توجه به تعمیم حکم نسبت به حیوانات
حلال گوشت و حرام گوشت بسیاری از این حیوانات، قیمت ثابت و مشخصی
ندارند، که بتوان همانند آنرا از حیوانات اهلی انتخاب کرد.

و در هر حال این در صورتی است که همانندی از نظر شکل و اندازه برای
آن پیدا بشود، و در غیر این صورت چاره ای جز این نیست که به نوعی تعیین

قیمت برای آن شکار نموده، و همانند آنرا از نظر قیمت از حیوانات اهلی حلال گوشت انتخاب کنند.

و از آنجا که ممکن است مساله همانندی برای بعضی مورد شک و تردید واقع شود، قرآن در این زمینه دستور داده است که باید این موضوع زیر نظر دو نفر از افراد مطلع و عادل انجام پذیرد (يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ).

و درباره اینکه این كفاره در کجا باید ذبح شود، دستور می دهد که به صورت قربانی و هدی اهدأ به کعبه شود و به سرزمین کعبه برسد (هَدِيَا بِالْكَعْبَةِ). ضمناً باید توجه داشت که مشهور میان فقهای ما این است که باید كفاره صید حال احرام عمره در مکه ذبح شود و صید حال احرام حج در منی و قربانگاه، و این با آیه فوق منافات ندارد، زیرا همانطور که گفتیم آیه در مورد احرام عمره نازل شده است.

سپس اضافه می کند که لازم نیست حتما كفاره به صورت قربانی باشد، بلکه دو چیز دیگر نیز هر یک می توانند جانشین آن شوند، نخست اینکه معادل پول آن را در راه اطعام مساکین مصرف کند (او كفارة طعام مساکين). و یا معادل آن روزه بگیرد (او عدل ذلك صياما).

گر چه در آیه سخنی از تعداد مساکین که باید اطعام شوند و تعداد روزه‌های روزه به میان نیامده است، ولی قرار گرفتن اینها در کنار یکدیگر از یکسو، و تصریح به لزوم موازنه میان روزه از سوی دیگر، نشان می دهد که منظور آن نیست که هر چند نفر مسکین را می خواهد اطعام کند، بلکه منظور آن است به مقدار قیمت قربانی باید بوده باشد، و اما اینکه معادله میان روزه و اطعام مسکین چگونه برقرار می شود از بعضی از روایات استفاده می شود که در مقابل هر یک مد طعام (یعنی تقریباً معادل 750 گرم گندم و مانند آن) یک روز روزه بگیرد،

و از پاره ای دیگر از روایات استفاده می شود در مقابل هر دو مد یک روز روزه بگیرد، و این در حقیقت به خاطر آن است که در ماه مبارک رمضان اشخاصی که قادر بر روزه نیستند بجای هر روز یک یا دو مد طعام به مستمندان می دهند (توضیح بیشتر درباره این موضوع را در کتب فقهی مطالعه فرمائید).

درباره اینکه آیا شخصی که مرتکب صید در حال احرام شده مخیر در میان این سه چیز است یا باید ترتیب را در آن رعایت کند، نخست قربانی نماید و اگر نتوانست، اطعام مسکین، و اگر آن هم میسر نشد روزه بگیرد، در میان مفسران و فقهاء گفتگو است، اما ظاهر آیه تخییر است.

این کفارات به خاطر آن است که کیفر کار خلاف خود را ببیند (لیذوق وبال امره).

اما از آنجائی که هیچ حکمی معمولاً شامل گذشته نمی شود، تصریح می کند که خدا از تخلفاتی که در این زمینه در گذشته انجام داده اید، عفو فرموده است (عفی الله عما سلف).

و هر گاه کسی به این اخطارهای مکرر و حکم کفاره اعتنا نکند و باز هم مرتکب صید در حال احرام شود، خداوند از چنین کسی انتقام خواهد گرفت و خداوند توانا است، و به موقع انتقام می گیرد (ومن عاد فینتقم الله منه والله عزیز ذو انتقام).

در میان مفسران گفتگو است که آیا کفاره صید با تکرار آن تکرار می شود یا نه؟

ظاهر آیه این است که در صورت تکرار تنها تهدید به انتقام الهی شده و اگر کفاره نیز تکرار می شد می بایست تنها به ذکر انتقام الهی قناعت نشود و تکرار

کفاره نیز تصریح گردد، در روایاتی که از طریق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده این موضوع آمده است.

در آیه بعد پیرامون صیدهای دریا سخن به میان آورده، می گوید: صید دریا و طعام آن برای شما (در حال احرام) حلال است (احل لکم صید البحر و طعامه).

در اینکه منظور از طعام چیست؟ بعضی از مفسران احتمال داده اند که مراد ماهیانی است که بدون صید میمیرند و بروی آب میمانند، در حالی که میدانیم این سخن درست نیست، زیرا ماهی مرده خوردنش حرام است، اگر چه در بعضی از روایات اهل تسنن تصریح به حلیت آن شده است.

آنچه بیشتر از ظاهر آیه استفاده می شود این است که منظور از طعام همان خوراکی است که از ماهیان صید شده ترتیب داده شود، زیرا آیه میخواهد دو چیز را مجاز کند نخست صید کردن و دیگر غذای صید شده خوردن.

ضمناً از مفهوم این تعبیر فتوای معروفی که در میان فقهای ما وجود دارد، نیز اجمالاً استفاده می شود که در مورد حیوانات صحرائی نه تنها اقدام به صید کردن حرام است بلکه خوردن گوشت حیوانات صید شده نیز مجاز نیست. سپس به فلسفه این حکم اشاره کرده می گوید: این بخاطر این است که شما و مسافران بتوانید بهره ببرید (متاعا لکم و للسیارة).

یعنی بخاطر اینکه در حال احرام برای تغذیه به زحمت نیفتید و بتوانید از یکنوع صید بهره مند شوید، این اجازه در مورد صید دریا به شما داده شده است.

و از آنجا که معمولاً مسافران اگر بخواهند ماهی صید شده را با خود ببرند آن را با نمک آمیخته و به صورت ماهی شور در می آورند، بعضی از مفسران

جمله فوق را به اینگونه تفسیر کرده اند که افراد مقیم میتوانند از ماهی تازه و مسافران از ماهی شور استفاده کنند.

اشتباه نشود اینکه در آیه فوق می خوانیم صید دریا برای شما حلال شده مفهومی یک حکم کلی و عمومی درباره صیدهای دریا نیست، آنچنانکه بعضی پنداشته اند، زیرا آیه نمیخواهد اصل حکم صیدهای دریا را بیان کند، بلکه هدف آیه این است که به محرم اجازه دهد صیدهای دریا که قبل از احرام برای او حلال بوده در حال احرام از آن استفاده کند، و به تعبیر دیگر آیه اصل تشریع قانون را بیان نمیکند، بلکه ناظر به خصوصیات قانونی است که قبلاً تشریع شده است، و به اصطلاح در مقام بیان از نظر عمومیت حکم نیست، بلکه فقط احکام محرم را بیان میکند.

ولی بار دیگر به عنوان تاکید به حکم سابق بازگشته، می گوید: مادام که در حال احرام هستید صیدهای صحرائی بر شما حرام است (و حرم علیکم صید البر ما دمتم حرما).

و در پایان آیه برای تاکید تمام احکامی که ذکر شد می فرماید: از خداوندی که در قیامت در پیشگاه او محشور خواهید شد بپرهیزید و با فرمان او مخالفت ننمائید (واتقوا الله الذی الیه تحشرون).

فلسفه تحریم صید در حال احرام

میدانیم حج و عمره از عباداتی است که انسان را از جهان ماده جدا کرده و در محیطی مملو از معنویت فرو میبرد.

تعینات زندگی مادی، جنگ و جدالها، خصومتها، هوسهای جنسی، لذات مادی، در مراسم حج و عمره به کلی کنار میروند و انسان به یکنوع ریاضت

مشروع الهی دست میزند، و به نظر میرسد که تحریم صید در حال احرام نیز به همین منظور است.

از این گذشته اگر صید کردن برای زوار خانه خدا کار مشروعی بود، با توجه به اینهمه رفت و آمدی که هر سال در این سرزمینهای مقدس میشود، نسل بسیاری از حیوانات در آن منطقه که به حکم خشکی و کم آبی، حیواناتش نیز کم است، بر چیده میشد، و این دستور یکنوع حفاظت و ضمانت برای بقای نسل حیوانات آن منطقه است.

مخصوصاً با توجه به اینکه در غیر حال احرام نیز صید حرم، و همچنین کندن درختان و گیاهان آن ممنوع است، روشن می شود که این دستور ارتباط نزدیکی

با مساله حفظ محیط زیست و نگهداری گیاهان و حیوانات آن منطقه از فنا و نابودی دارد.

این حکم بقدری دقیق تشریح شده که نه تنها صید حیوانات، بلکه کمک کردن حتی نشان دادن و ارائه صید به صیاد نیز تحریم گردیده چنانکه در روایات وارده از طریق اهل بیت (علیهم السلام) می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) به یکی از یارانش فرمود: لا تستحلن شیئا من الصيد و انت حرام و لا و انت حلال فی الحرم و لا تدلن علیه محلا و لا محرما فیصطاده و لا تشر الیه فیستحل من اجلک فان فیه فداً لمن تعمده.

(هرگز چیزی از صید را در حال احرام حلال مشمر، و همچنین صید حرم را در غیر حال احرام، و نیز صید را به شخص محرم و غیر محرم نشان مده که آن را شکار کند و حتی اشاره به آن مکن (و دستور مده) تا به خاطر تو صید را حلال بشمرد زیرا این کار موجب کفاره برای شخص متعمد می شود.)

آیه و ترجمه

(جعل الله الكعبة البيت الحرام قيما للناس و الشهر الحرام و الهدى و القلئد
ذلك لتعلموا ان الله يعلم ما فى السموت و ما فى الارض و ان الله بكل شىء
عليم) (97) (اعلموا ان الله شديد العقاب و ان الله غفور رحيم) (98) (ما على
الرسول الا البلغ و الله يعلم ما تبذون و ما تكتمون) (99)

ترجمه:

97 - خداوند، کعبه، بیت الحرام، را وسیله ای برای سامان بخشیدن به کار
مردم قرار داده و همچنین ماه حرام و قربانیهای بینشان و قربانیهای نشاندار،
اینگونه احکام (حساب شده و دقیق) به خاطر آن است که بدانید خداوند آنچه
در آسمانها و آنچه در زمین است میداند و خداوند به هر چیزی دانا است.
98 - بدانید خدا دارای مجازات شدید و (در عین حال) آمرزنده و مهربان
است.

99 - پیامبر وظیفه ای جز ابلاغ رسالت (و دستورهای الهی) ندارد (و)
مسئول اعمال شما نیست) و خدا میداند چه چیزها را آشکار، و چه چیزها را
پنهان میدارید.

تفسیر:

در تعقیب آیات گذشته که در زمینه تحریم صید در حال احرام، بحث میکرد،
در این آیه به اهمیت مکه و اثر آن در سازمان زندگی اجتماعی مسلمانها اشاره
کرده، نخست می فرماید: خداوند کعبه، بیت الحرام را وسیله ای برای اقامه امر
مردم قرار داده است (جعل الله الكعبة البيت الحرام قیاما) این خانه مقدس رمز
وحدت مردم و مرکزی برای اجتماع دلها، و کنگره عظیم برای استحکام
پیوندهای گوناگون میباشد، و در پرتو این خانه مقدس و مرکزیت و معنویت آن

که از ریشه های عمیق تاریخی مایه میگیرد میتوانند بسیاری از نابسامانیهای خود را سامان بخشند و کاخ سعادت خود را بر پایه آن استوار سازند، و لذا در سوره آل عمران، خانه کعبه را نخستین خانه ای که به سود مردم ساخته شده معرفی مینماید.

حقیقت این است که با توجه به وسعت معنی قیاما للناس مسلمانان میتوانند در پناه این خانه و دستور سازنده حج، همه کار خود را سامان بخشند. و از آنجا که این مراسم باید در محیطی امن و امان از جنگ و کشمکش و نزاع صورت گیرد اشاره به اثر ماههای حرام (ماههایی که جنگ مطلقا در آن ممنوع است) در این موضوع کرده، می فرماید: (و الشهر الحرام).

و نیز نظر به اینکه وجود قربانیهای بینشان (هدی) و قربانیهای نشاندار (قلائد) که تغذیه مردم را در ایامی که اشتغال به مراسم حج و عمره دارند تامین کرده و فکر آنها را از این جهت آسوده میکند، تاثیری در تکمیل این برنامه دارد به آنها نیز اشاره کرده، میگوید (والهدی والقلائد).

و از آنجا که مجموع این برنامه ها و قوانین و مقررات حساب شده درباره صید و همچنین حرم مکه و ماه حرام و غیر اینها حکایت از عمق تدبیر و وسعت علم چنین قانونگزاری می کند، در پایان آیه چنین می گوید: (خداوند این برنامه های منظم را به خاطر این قرار داد تا بدانید علم او به اندازه های وسیع است که آنچه در آسمانها و زمین است میداند و از همه چیز - مخصوصا نیازمندیهای روحی و جسمی بندگانش - با خبر است) (ذلك لتعلموا ان الله يعلم ما فی السماوات و ما فی الاری و ان الله بكل شیء علیم).

با توجه به آنچه در بالا گفتیم، پیوند آغاز و انجام آیه روشن میشود، زیرا این دستورات عمیق تشریعی را کسی میتواند، تنظیم کند که از عمق قوانین تکوینی

آگاه و با خبر باشد، تا کسی از تمام جزئیات زمین و آسمان و آنچه به حکم آفرینش در روح و جسم انسان قرار دارد آگاه نباشد نمیتواند چنین احکامی را پیش بینی کند، زیرا قانونی صحیح و سازنده است که هماهنگ با قانون خلقت و فطرت باشد.

سپس در آیه بعد برای تاکید دستورات گذشته و تشویق مردم به انجام آنها و تهدید مخالفان و معصیت کاران می فرماید: بدانید خدا شدیدالعقاب و نیز غفور و رحیم است (اعلموا ان الله شديد العقاب وان الله غفور رحيم).

و اینکه می بینیم در آیه فوق، شدید العقاب بر غفور رحیم مقدم داشته شده شاید اشاره به این است که مجازات خداوند را با تمام شدتی که دارد میتوان با آب توبه شست و مشمول مغفرت و رحمت خدا گشت.

و باز برای تاکید بیشتر می گوید: مسئول اعمال شما خودتان هستید و پیامبر (ﷺ) مسئولیتی جز ابلاغ رسالت و رساندن دستورات خدا ندارد (وما علی الرسول الا البلاغ).

و در عین حال خداوند از نیت شما، و از کارهای آشکار و پنهانی همگی آگاه و با خبر است (والله يعلم ما تبدون وما تكتمون).

اهمیت کعبه

کعبه که در این آیات و آیات گذشته دو بار ذکر شده در اصل از ماده کعب به معنی برآمدگی پشت پا است، سپس به هر نوع بلندی و برآمدگی اطلاق شده. و اگر به مکعب نیز مکعب گفته می شود به خاطر آن است که از چهار طرف دارای برآمدگی است و اینکه به زنانی که تازه سینه آنها برجستگی پیدا کرده کاعب (جمع آن کواعب) گفته می شود نیز به همین جهت است.

بهر حال این کلمه (کعبه) هم اشاره به بلندی ظاهری خانه خدا است و هم رمزی از عظمت و بلندی مقام آن میباشد.

کعبه تاریخچه بسیار طولانی و پر حادثه ای دارد و در هر حال تمام این حوادث از عظمت و اهمیت آن سرچشمه میگیرد.

اهمیت کعبه به اندازه ای است که ویران کردن آن در روایات اسلامی در ردیف قتل پیامبر و امام قرار گرفته، نگاه کردن به آن، عبادت، و طواف گرد آن از بهترین اعمال است، حتی در روایتی از امام باقر (علیه السلام) میخوانیم که فرمود: لا ینبغی لاحد ان یرفع بناءً فوق الکعبه: شایسته نیست کسی خانه خود را برتر از کعبه بسازد.

ولی باید توجه داشت که اهمیت و احترام کعبه هرگز به خاطر ساختمان آن نیست، زیرا به گفته امیر مومنان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه در خطبه قاصعه خداوند خانه خود را در یکی از سرزمینهای خشک و سوزان و میان کوههای خشن قرار داده است و دستور داده از مصالح بسیار ساده ای آن را بنا کنند، از سنگهای عادی و معمولی ولی از آنجا که خانه کعبه قدیمی ترین و پربافت ترین مرکز توحید و پرستش خدا است و نقطه تمرکزی برای توجه ملتها و اقوام مختلف است، اینهمه اهمیت در پیشگاه خدا یافته است.

آیه (100) و ترجمه

(قل لا یستوی الخبیث و الطیب و لو اعجبك كثرة الخبیث فاتقوا الله یا ولی
الالب لعلکم تفلحون) (100)

ترجمه:

100 - بگو (هیچگاه) ناپاک و پاک مساوی نیستند اگر چه کثرت ناپاکها تو
را به شگفتی بیندازد، از (مخالفت) خدا پرهیزید ای صاحبان خرد، تا رستگار
شوید.

تفسیر:

اکثریت دلیل پاکی نیست

در آیات گذشته سخن از تحریم مشروبات الکلی و قمار و انصاب و از لام و
صید کردن در حال احرام بود، از آنجا که بعضی از افراد ممکن است برای
ارتکاب اینگونه گناهان عمل اکثریت را در پاره ای از محیطها دستاویز قرار
دهند و به بهانه اینکه مثلاً اکثریت مردم فلان شهر شراب می نوشند و یا آلوده
قمارند، و یا اینکه اکثریت مردم در فلان شرائط به تحریم صید و مانند آن اعتنا
نمی کنند، از انجام این دستورها سر باز زنند و آنها را به دست فراموشی
بسپارند، برای اینکه این بهانه در این مورد و در تمام موارد از اینگونه افراد به
کلی گرفته شود خداوند یک قاعده کلی و اساسی را در یک عبارت کوتاه بیان
کرده، می فرماید: بگو ای پیامبر! هیچگاه ناپاک و پاک یکسان نخواهد بود، اگر
چه فزونی ناپاک و کثرت آلوده ها ترا به شگفتی فرو برد! (قل لا یستوی الخبیث
و الطیب و لو اعجبك كثرة الخبیث).

بنابراین خبیث و طیب در آیه فوق به معنی هر گونه موجود ناپاک و پاک است اعم از غذاهای پاک و ناپاک، افکار پاک و ناپاک است و در پایان آیه اندیشمندان و صاحبان عقل و هوش را مخاطب ساخته و تاکید می کند که از خدا بپرهیزید تا رستگار شوید. (فاتقوا الله یا اولی الالباب لعلکم تفلحون).

اما اینکه در آیه ظاهراً توضیح واضحی بیان شده از این نظر است که ممکن است، کسی خیال کند عوارضی از قبیل فزونی طرفداران پلیدی و به اصطلاح اکثریت باعث آن شود، که چیز ناپاک در ردیف پاک قرار گیرد، چنانکه ملاحظه کرده اید، گاهی بعضی از مردم تحت تاثیر انبوه جمعیت و تمایلات اکثریت قرار گرفته و تصور می کنند، اگر اکثریت بهر مطلبی تمایل پیدا کرد، این نشانه قطعی و بدون چون و چرای درستی آن مطلب است، در حالی که چنین نیست و مواردی که اکثریت اجتماعات گرفتار اشتباهات روشن شده اند بسیار زیاد است، در واقع آنچه برای شناسائی خوب از بد (خبیث از طیب) لازم است اکثریت کیفی است نه اکثریت کمی، یعنی افکار قویتر و والاتر و عالیت و اندیشه های تواناتر و پاکتر لازم است نه کثرت نفرات طرفدار.

این مساله شاید با مذاق بعضی از مردم امروز سازگار نباشد که بر اثر تلقینات و تبلیغاتی کوشش شده، همیشه تمایلات اکثریت را به عنوان یک مقیاس سنجش نیک از بد بخورد آنها بدهند، تا آنجا که باور کرده اند، حق یعنی چیزی که اکثریت پسندد، و خوب چیزی است که اکثریت به آن مایل باشد در حالی که چنین نیست.

و بسیاری از گرفتاریهای مردم دنیا بر اثر همین طرز تفکر است.

آری اگر اکثریت از رهبری صحیح و تعلیمات درستی بهره مند گردد و به اصطلاح یک اکثریت بتمام معنی رشید شود، آنگاه ممکن است تمایلات او مقیاسی برای سنجش خوب و بد باشد، نه اکثریتهای رهبری نشده و غیر رشید. در هر حال قرآن در آیه مورد بحث، اشاره ای به این واقعیت کرده و میفرماید:

هرگز زیادی بدان و ناپاکان شما را بشگفتی در نیاورد و در موارد دیگر بیش از ده بار فرموده: و لکن اکثر الناس لا یعلمون: کار اکثر مردم از روی علم و دانش نیست!.

ضمناً باید توجه داشت که اگر در آیه کلمه خبیث بر طیب مقدم داشته شده است به خاطر آن است که در آیه مورد بحث روی سخن با کسانی است که فزونی خبیث را دلیل بر اهمیت آن میگیرند و باید به آنها پاسخ گفته شود، و به آنها گوشزد میکند، که ملاک خوبی و بدی در هیچ مورد کثرت و قلت و اکثریت و اقلیت نیست، بلکه در همه جا و همه وقت پاکی بهتر از ناپاکی است، و صاحبان عقل و اندیشه هیچگاه فریب کثرت را نمی خورند، همواره از پلیدی دوری می کنند، اگر چه تمام افراد محیطشان آلوده باشند، و به سراغ پاکیها میروند اگر چه تمام افراد محیط با آن مخالفت ورزند.

آیه و ترجمه

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ أَنْ تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْوِكُمْ وَأَنْ تَسْلُوا عَنْهَا حِينَ يَنْزِلَ الْقُرْآنُ تَبَدَّلَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ) (101) (قد سألها قوم من قبلكم ثم أصبحوا بها كفirin) (102)

ترجمه:

101 - ای کسانی که ایمان آورده اید از مسائلی سوال نکنید که اگر برای شما آشکار گردد شما را ناراحت می کند، و اگر به هنگام نزول قرآن از آنها سوال کنید برای شما آشکار میشود، خداوند آنها را بخشیده (و از آن صرف نظر کرده) است و خداوند آمرزنده و حلیم است.

102 - جمعی از پیشینیان از آنها سوال کردند و سپس به مخالفت با آن برخاستند، (ممکن است شما هم چنان سرنوشتی پیدا کنید).

شان نزول:

در شان نزول آیات فوق در منابع حدیث و تفسیر اقوال مختلفی دیده میشود، ولی آنچه با آیات فوق و تعبیرات آن سازگارتر است شان نزولی است که در تفسیر مجمع البیان از علی بن ابیطالب (ع) نقل شده است که روزی پیامبر (ﷺ) خطبه ای خواند و دستور خدا را درباره حج بیان کرد شخصی بنام عکاشه - و بروایتی سراقه - گفت آیا این دستور برای هر سال است، و همه سال باید حج بجا بیاوریم؟ پیامبر (ﷺ) به سوال او پاسخ نگفت، ولی او لجاجت کرد، و دو بار، و یا سه بار، سوال خود را تکرار نمود، پیامبر (ﷺ) فرمود: وای بر تو چرا اینهمه اصرار میکنی اگر در جواب تو بگویم بلی، حج در همه سال بر همه شما واجب میشود و اگر در همه سال واجب باشد

توانائی انجام آن را نخواهید داشت و اگر با آن مخالفت کنید گناهکار خواهید بود، بنابراین مادام که چیزی به شما نگفته ام روی آن اصرار نورزید زیرا (یکی از) اموری که باعث هلاکت (بعضی از) اقوام گذشته شد این بود که لجاجت و پرحرفی می کردند و از پیامبرشان زیاد سوال می نمودند، بنابراین هنگامی که به شما دستوری میدهم به اندازه توانائی خود آنرا انجام دهید (اذا امرتکم من شیء فاتوا منه ما استطعتم) و هنگامی که شما را از چیزی نهی می کنم خودداری کنید آیات فوق نازل شد و آنها را از این کار باز داشت.

اشتباه نشود منظور از این شان نزول - همانطور که در تفسیر آیه خواهیم گفت - این نیست که راه سؤال و پرسش و فراگیری مطالب را بروی مردم ببندد زیرا

قرآن در آیات خود صریحا دستور می دهد که مردم آنچه را نمیدانند از اهل اطلاع بپرسند (فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون).

بلکه منظور سوالهای نابجا و بهانه گیریها و لجاجتهائی است که غالبا سبب مشوب شدن اذهان مردم، و موجب مزاحمت گوینده، و پراکندگی رشته سخن و برنامه او میگردد.

تفسیر

سؤالالات بیجا!

شک نیست که سوال کردن کلید فهم حقائق است، و به همین دلیل کسانی که کمتر می پرسند کمتر می دانند، و در آیات و روایات اسلامی نیز به مسلمانان دستور اکید داده شده است که هر چه را نمی دانند بپرسند، ولی از آنجا که هر قانونی معمولا استثنائی دارد، این اصل اساسی تعلیم و تربیت نیز استثنائی دارد و آن اینکه گاهی پاره ای از مسائل پنهان بودنش برای حفظ نظام اجتماع و تامین

مصلح افراد بهتر است در اینگونه موارد جستجوها و پرسشهای پی در پی، برای پرده برداشتن، از روی واقعیت، نه تنها فضیلتی نیست بلکه مذموم و ناپسند نیز می باشد، مثلاً غالب پزشکان صلاح این می دانند که بیماریهای سخت و وحشتناک را از شخص بیمار مکتوم دارند، گاهی تنها اطرافیان را در جریان می گذارند، با این قید که از بیمار پنهان دارند، زیرا تجربه نشان داده، بیشتر مردم اگر از عمق بیماری خود آگاه شوند گرفتار وحشتی می گردند که اگر کشنده نباشد لااقل بهبودی را به تاخیر می اندازد.

در اینگونه موارد بیمار هرگز نباید در برابر طبیب دلسوز خود به سوال و اصرار پردازد. زیرا اصرارهای مکرر او گاهی چنان میدان را بر طبیب تنگ می کند که برای آسودگی خود و رسیدگی به سایر بیماران جز این نمی بیند که حقیقت را برای این بیمار لجوج آشکار سازد اگر چه او از این رهگذر زیانهای ببیند.

همچنین مردم در همکاریهای خود نیاز به خوشبینی دارند و برای حفظ این سرمایه بزرگ صلاح این است که از تمام جزئیات حال یکدیگر با خبر نباشند، زیرا بالاخره هر کس نقطه ضعفی دارد، و فاش شدن تمام نقطه های ضعف، همکاریهای افراد را مواجه با اشکال میکند، مثلاً ممکن است یک فرد با شخصیت و موثر تصادفاً در یک خانواده پست و پائین متولد شده باشد، اکنون اگر سابقه او فاش شود، ممکن است آثار وجودی او در جامعه متزلزل گردد در این گونه موارد به هیچوجه نباید افراد، اصراری داشته باشند و به جستجو برخیزند.

و یا اینکه بسیاری از نقشه ها و طرحهای مبارزات اجتماعی باید تا هنگام عمل مکتوم باشد و اصرار در افشای آنها ضربهای بر موفقیت و پیروزی اجتماع است.

اینها و امثال آن مواردی است که سؤال کردن در آن صحیح نیست و رهبران تا در فشار زیاد قرار نگیرند، نباید آنها را پاسخ گویند.

قرآن در آیه فوق به این موضوع اشاره کرده، صریحاً می گوید: ای کسانی که ایمان آوردهاید از اموری که افشای آنها باعث ناراحتی و دردسر شما میشود پرسش نکنید (یا ایها الذین آمنوا لا تسالوا عن اشیاء ان تبدلکم تسؤکم).

ولی از آنجا که سؤالات پی در پی از ناحیه افراد و پاسخ نگفتن به آنها ممکن است موجب شک و تردید برای دیگران گردد و مفسد بیشتری به بار آورد اضافه می کند اگر در اینگونه موارد زیاد اصرار کنید بوسیله آیات قرآن بر شما افشای می شود و به زحمت خواهید افتاد (وان تسالوا عنها حین ينزل القرآن تبدلکم).

و اینکه افشا کردن اینها را به زمان نزول قرآن اختصاص می دهد به خاطر آن است که سؤالات مربوط به مسائلی بوده که می بایست از طریق وحی روشن گردد.

سپس اضافه میکند: تصور نکنید اگر خداوند از بیان پاره‌های از مسائل سکوت کرده است از آن غفلت داشته بلکه میخواست است شما را در توسعه قرار دهد و آنها را بخشوده است، و خداوند بخشنده حلیم است (عفا الله عنها والله غفور حلیم).

در حدیثی از علی (علیه السلام) میخوانیم: (ان الله افترض علیکم فرائض فلا تضيعوها و حد لکم حدودا فلا تعتدوها و نهی عن اشیاء فلا تنتهکوها و سکت

لکم عن اشیا و لم یدعها نسیانا فلا تتكلفوها!) خداوند واجباتی برای شما قرار داده آنها را ضایع میکنید، و حدود و مرزهایی تعیین کرده از آنها تجاوز ننمائید و از اموری نهی کرده در برابر آنها پرده‌داری نکنید، و از اموری ساکت شده و صلاح در کتمان آن دیده و هیچگاه این کتمان از روی نسیان نبوده، در برابر اینگونه امور، اصراری در افشا نداشته باشید.

سؤال:

ممکن است گفته شود اگر افشای این امور بر خلاف مصلحت مردم است چرا با اصرار افشا میشود؟

پاسخ:

دلیل آن همان است که در بالا اشاره کردیم که گاهی اگر رهبر در مقابل سؤالات پی در پی و مصرانه سکوت کند، مفاسد دیگری بیار می آورد، سوظنهائی بر میانگیزد و باعث مشوب شدن اذهان مردم میشود، همانطور که اگر طبیب در برابر سؤالات پی در پی مریض، سکوت اختیار کند گاهی ممکن است بیمار را، در اصل تشخیص بیماری بوسیله طبیب، به تردید اندازد، و تصور کند که اصولاً بیماری او ناشناخته مانده و دستورات او را به کار نیندد، در اینجا طبیب چارهای جز از افشای بیماری ندارد، اگر چه بیمار از این رهگذر دردسرهای پیدا کند.

در آیه بعد برای تاکید این مطلب می گوید: بعضی از اقوام پیشین، این گونه سؤالات را داشتند و به دنبال پاسخ آنها به مخالفت و عصیان برخاستند

(قد سالها قوم من قبلکم ثم اصبحوا بها کافرین).

در اینکه این اشاره کلی درباره اقوام پیشین مربوط به کدامیک از آنها است میان مفسران بحث است:

بعضی احتمال داده اند مربوط به درخواست مائده آسمانی از مسیح (علیه السلام) وسیله شاگردان بوده که بعد از تحقق یافتن آن بعضی به مخالفت برخاستند، و بعضی احتمال داده اند مربوط به تقاضای معجزه از حضرت صالح (علیه السلام) بوده است، ولی ظاهراً تمام این احتمالات اشتباه است، زیرا آیه درباره سؤال به معنی پرسش و کشف مجهول سخن میگوید، نه سؤال به معنی تقاضا و درخواست چیزی گویا استعمال کلمه سؤال در هر دو معنی باعث چنین اشتباهی شده است.

ولی ممکن است مراد، جمعیت بنی اسرائیل بوده باشد که چون مامور به ذبح گاوی برای تحقیق درباره جنایتی شدند (که شرح آن در جلد اول صفحه 209 گذشت) موسی را سؤال پیچ کرده و از جزئیات گاو که هرگز دستور خاصی در مورد آن نداشتند پیدری پرسش کردند، به همین جهت کار را بر خود آن چنان سخت کردند که بدست آوردن چنان گاوی آنقدر مشکل و پرهزینه شد که نزدیک بود از آن صرف نظر کنند.

در معنی جمله اصبحوا بها کافرین دو احتمال وجود دارد نخست اینکه مراد از کفر، عصیان و مخالفت بوده باشد همانطور که در بالا اشاره کردیم، و دیگر اینکه کفر به معنی معروف آن بوده باشد، زیرا گاهی شنیدن پاسخهای ناراحت کننده که بر ذهن شنونده سنگین آید، سبب میشود که به انکار اصل موضوع و صلاحیت گوینده بپاخیزد مثل اینکه گاهی شنیدن یک پاسخ ناراحت کننده از ناحیه طبیب، سبب می شود که بیمار عکس العمل از خود نشان دهد و صلاحیت او را انکار کند و این تشخیص را فی المثل ناشی از پیری و خرفت شدن پزشک معرفی کند در پایان این بحث تکرار نکتهای را که در آغاز گفتیم لازم میدانیم که آیه های فوق به هیچوجه راه سؤالالات منطقی و آموزنده و

سازنده را به روی مردم نمی بندد، بلکه منحصرأ مربوط به سؤالات نابجا و جستجو از اموری است که نه تنها مورد نیاز نیست بلکه مکتوم ماندن آن بهتر و حتی گاهی لازم است.

آیه (103) و (104) و ترجمه

(ما جعل الله من بحيرة ولا سائبة ولا وصيلة ولا حام ولكن الذين كفروا يفترون على الله الكذب وأكثهم لا يعقلون) (103) (وإذا قيل لهم تعالوا إلى ما أنزل الله وإلى الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا عليه آباءنا أو لو كان آباؤهم لا يعلمون شيئا ولا يهتدون) (104)

ترجمه:

103 - خداوند هیچگونه بحیره و سائبه و وصيله و حام قرار نداده است (اشاره به چهار نوع از حیوانات اهلی که در زمان جاهلیت استفاده از آنها را ممنوع می دانستند و این بدعت در اسلام ممنوع شد) ولی کسانی که کافر شدند بر خدا دروغ میبندند و بیشتر آنها نمیفهمند.

104 - و هنگامی که به آنها گفته شود، به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیائید می گویند آنچه را از پدران خود یافته ایم ما را بس است!، آیا نه چنین است که پدران آنها چیزی نمی دانستند و هدایت نیافته بودند؟!

تفسیر:

در آیه نخست، اشاره به چهار بدعت نابجا شده که در میان عرب جاهلی معمول بود، آنها بر پارهای از حیوانات به جهتی از جهات علامت و نامی گذارده و خوردن گوشت آن را ممنوع میساختند و یا حتی خوردن شیر و چیدن پشم و سوار شدن بر پشت آنها را مجاز نمی شمردند، گاهی این حیوانات را آزاد می گذاشتند که هر راهی میخواستند بروند و کسی متعرض آنها نمیشد یعنی عملاً حیوان را بلا استفاده و بیهوده رها می ساختند.

لذا قرآن مجید می گوید: خداوند هیچیک از این احکام را به رسمیت نمی شناسد، نه (بحیره) ای قرار داده و نه (سائبه) و نه (وصيله) و نه (حام) (ما

جعل الله من بحيرة ولا سائبة ولا وصيلة ولا حام) و اما توضیح این چهار نوع حیوان:

1 - بحیره به حیوانی می‌گفتند که پنج بار زائیده بود و پنجمین آنها ماده - و به روایتی نر - بود، گوش چنین حیوانی را شکاف وسیعی میدادند، و آن را بحال خود آزاد می‌گذاشتند و از کشتن آن صرف نظر میکردند.

بحیره از ماده بحر به معنی وسعت و گسترش است، و اینکه عرب دریا را بحر می‌گویند به خاطر وسعت آن است، و اینکه بحیره را به این نام می‌نامیدند به خاطر شکاف وسیعی بود که در گوش آن ایجاد میکردند.

2 - سائبه شتری بوده که دوازده - و به روایتی ده - بچه می‌آورد، آن را آزاد می‌ساختند و حتی کسی سوار بر آن نمیشد و بهر چراگاهی وارد میشد آزاد بود و از هر آبگاه و چشمهای آب مینوشید کسی حق مزاحمت آن را نداشت، تنها گاهی از شیر آن میدوشیدند و به مهمان میدادند (از ماده سیب به معنی جریان آب و آزادی در راه رفتن است).

3 - وصیله به گوسفندی می‌گفتند که هفت بار فرزند می‌آورد و به روایتی به گوسفندی می‌گفتند: که دوقلو میزائید (از ماده وصل به معنی بهم پیوستگی است (کشتن چنان گوسفندی را نیز حرام میدانستند.

4 - حام که اسم فاعل از ماده حمایت میباشد و به معنی حمایت کننده است به حیوان نری می‌گفتند که از وجود آن برای تلقیح حیوانات ماده استفاده میشد، هنگامی که ده بار از آن برای تلقیح استفاده میکردند، و هر بار فرزندی از نطفه آن به وجود می‌آمد، می‌گفتند: این حیوان پشت خود را حمایت کرده یعنی کسی حق سوار شدن بر آن را ندارد (یکی از معانی حمی، نگاهداری و جلوگیری و ممنوعیت است).

در معنی عناوین چهارگانه بالا در میان مفسران و در احادیث احتمالات دیگری نیز دیده می شود اما قدر مشترک همه آنها، آن است که منظور حیواناتی بوده که در واقع خدمات فراوان و مکرری به صاحبان خود از طریق انتاج میکردند، و آنها هم در مقابل یکنوع احترام و آزادی برای این حیوانات قائل میشدند.

درست است که در تمام این موارد، جلوه هائی از روح شکرگزاری و قدردانی حتی در برابر خدمت حیوانات به چشم میخورد، و از این نظر عمل آنها قابل تقدیس بوده، ولی از آنجا که اجرای چنین احترامی در مورد این حیوانات علاوه بر اینکه با عدم درک آنها مفهومی پیدا نمیکرد، یکنوع اتلاف مال و از بین بردن نعمتهای الهی و معطل ساختن آنها محسوب میشد و از همه گذشته این حیوانات به خاطر این احترام، گرفتار زجرها و شکنجه های جانکاهی میشدند، زیرا عملاً کمتر کسی حاضر میشد غذای درستی به آنها بدهد و از آنها مراقبت و نگاهداری کند، و با توجه به اینکه این حیوانات معمولاً دارای سن زیادی بودند، به حالت دردناکی در میان انبوهی از محرومیتها به سر میبردند تا بمیرند، روی این جهات اسلام از این کار جدا جلوگیری کرده است!.

از همه گذشته از پاره های از روایات و تفاسیر استفاده می شود که آنها همه یا قسمتی از این برنامه را به خاطر بتها انجام می دادند و در واقع آنها را نذر بت می کردند در این صورت مبارزه اسلام با این کار شکل مبارزه با بت پرستی نیز به خود میگیرد.

و عجیب این است که طبق پاره های از روایات هنگامی که بعضی از این حیوانات به مرگ طبیعی میمردند، گاهی از گوشت آن (گویا به عنوان تبرک و تیمن) استفاده می کردند که این خود یکنوع عمل زشت دیگر بود!

سپس می فرماید: افراد کافر و بتپرست اینها را به خدا نسبت می دادند و می گفتند: قانون الهی است (ولكن الذين كفروا يفترون على الله الكذب). و اکثر آنها در این باره کمترین فکر و اندیشه‌ای نمی کردند و عقل خود را به کار نمی‌گرفتند، بلکه کورکورانه از دیگران تقلید مینمودند (واكثرهم لا يعقلون).

در آیه بعد اشاره به دلیل و منطق آنها در این تحریمهای نابجا و بیمورد کرده، می گوید: هنگامی که به آنها گفته شود به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر (ﷺ) بیائید، آنها از این کار سرباز زده، می گویند همان رسوم و آداب نیاکان ما، ما را بس است! (واذا قيل لهم تعالوا الى ما انزل الله و الى الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا عليه آباءنا).

در حقیقت خلافاکاریها و بت پرستیهای آنها از یکنوع بت پرستی دیگر به نام تسلیم بدون قید و شرط در برابر آداب و رسوم خرافی نیاکان سرچشمه میگرفت، گویا آنها تنها عنوان نیاکان و پدران را برای، صحت و درستی عقیده و عادات و رسوم خود کافی می پنداشتند.

قرآن صریحا به آنها پاسخ می گوید: که مگر نه این است که پدران آنها دانشی نداشتند و هدایت نیافته بودند (اولوكان آباءهم لا يعلمون شيئا ولا يهتدون).

یعنی اگر نیاکانی که شما در عقیده و اعمالتان به آنها متکی هستید، دانشمندان و هدایت یافتگانی بودند، اقتباس و پیروی شما از آنان از قبیل تقلید جاهل از عالم بود، اما با اینکه خودتان میدانید آنها چیزی بیشتر از شما نمیدانستند و شاید عقبتر هم بودند، با این حال کار شما مصداق روشن تقلید جاهل از جاهل است که در میزان عقل و خرد بسیار ناپسند میباشد؟

از اینکه در جمله بالا قرآن روی کلمه اکثر تکیه کرده چنین بر می آید در آن محیط جهل و تاریکی نیز، اقلیتی هر چند ضعیف، فهمیده وجود داشتند که به اینگونه اعمال بچشم حقارت و تنفر نگاه میکردند.

بتی به نام نیاکان!

از موضوعاتی که در زمان جاهلیت به شدت رائج بود و به همین دلیل در آیات مختلفی از قرآن منعکس است مساله افتخار به نیاکان و احترام بیقید و شرط و تا سرحد پرستش، در برابر آنان و افکار و عادات و رسوم آنها بود، این موضوع اختصاصی به عصر جاهلیت نداشت، امروز هم در میان بسیاری از ملتها وجود دارد، و شاید یکی از عوامل اصلی اشاعه و انتقال خرافات از نسلی به نسل دیگر محسوب میشود، گویا مرگ یکنوع مصونیت و قداست برای گذشتگان ایجاد می کند و آنها را در هالهای از احترام و تقوا فرو میبرد!

شک نیست که روح قدردانی و رعایت اصول انسانی ایجاب می کند که پدران و اجداد و نیاکان محترم شمرده شوند، اما نه به این معنی که آنها را معصوم از خطا و اشتباه بدانیم، و از نقد و بررسی افکار و آداب آنها خودداری کنیم، و از خرافات آنها کورکورانه تبعیت نمائیم.

زیرا این عمل در واقع یکنوع بت پرستی و منطق جاهلی است، بلکه باید در عین احترام به حقوق و افکار و سنتهای مفیدشان، سنن غلط آنها را بشدت درهم شکست، به خصوص اینکه نسلهای آینده بر اثر گذشت زمان و پیشرفت علم و دانش و تجربیات بیشتر معمولاً از نسلهای پیشین داناتر و باهوشترند، و هیچ عقل و خردی اجازه تقلید کورکورانه از گذشتگان را نمیدهد.

عجب این است که بعضی از دانشمندان و حتی اساتید دانشگاه را می بینیم که از این نقطه ضعف بر کنار نمانده و گاهی با کمال شگفتی به خرافات مضحکی همچون پریدن از روی آتش در روزهای آخر سال تن در میدهند و میل دارند آتش پرستی نیاکان را به نوعی زنده کنند و در حقیقت منطقی جز منطق اعراب زمان جاهلیت ندارند.

تضاد بی دلیل

در تفسیر (المیزان) از تفسیر (در المنثور) از جمعی از دانشمندان عامه نقل شده: که شخصی به نام ابو الاحوص میگوید خدمت پیامبر اسلام (ﷺ) رسیدم در حالی که لباس کهنه و مندرسی بر تن داشتم پیامبر (ﷺ) فرمود: مال و ثروتی داری، گفتم: آری فرمود: چه نوع مال؟

گفتم: همه گونه مال در اختیار دارم، شتر، گوسفند، اسب، و مانند اینها پیامبر (ﷺ) فرمود: هنگامی که خدا به تو چیزی داد باید آثار آن را در تو ببیند (نه اینکه ثروت خود را کنار بگذاری و همانند مسکینان زندگی کنی).

سپس فرمود: آیا بچه شترهای تو گوش دریده متولد می شوند یا با گوشهای سالم، گفتم: مسلماً با گوش سالم، مگر ممکن است شتر، نوزاد گوش دریده بیاورد؟! فرمود: پس لابد خودت تیغ به دست گرفته گوشهای یکعده از آنها را شکاف میدهی و میگوئی این (بحر) است و گوشهای بعضی دیگر را پاره کرده و میگوئی این (صرم) است؟ گفتم آری چنین کار را میکنم، فرمود: هرگز چنین کاری مکن هر چه خدا به تو داده است برای تو حلال است، سپس تلاوت فرمود: ما جعل الله من بحيرة و لا سائبة و لا وصيلة و لا حام.

از این روایت استفاده می شود که آنها قسمتی از اموال خود را معطل و بی مصرف نگاه میداشتند، ولی بجای آن صرفه جوئی کرده، لباسهای کهنه و مندرس در تن می پوشیدند و این یک تضاد بیدلیل بود.

آیه (105) و ترجمه

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) (105)

ترجمه:

105 - ای کسانی که ایمان آورده‌اید مراقب خود باشید، هنگامی که شما هدایت یافتید گمراهی کسانی که گمراه شده‌اند به شما زیانی نمی‌رساند، بازگشت همه شما به سوی خدا است و شما را از آنچه عمل میکردید آگاه می‌سازد.

تفسیر:

هر کس مسئول کار خویش است

در آیه قبل سخن از تقلید کورکورانه مردم عصر جاهلیت از نیاکان گمراه، به میان آمد و قرآن به آنها صریحا اخطار کرد که چنین تقلیدی، با عقل و منطق سازگار نیست، به دنبال این موضوع طبعا این سوال در ذهن آنها می‌آمد که اگر ما حسابمان را از نیاکانمان در این گونه مسائل جدا کنیم، پس سرنوشت آنها چه خواهد شد، به علاوه اگر ما دست از چنان تقلیدی برداریم سرنوشت بسیاری مردم که تحت تاثیر چنین تقلیدی هستند، چه میشود، آیه فوق در پاسخ اینگونه سوالات می‌گوید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید شما مسئول خویشانتید، اگر شما هدایت یافتید گمراهی دیگران (اعم از نیاکان و یا دوستان و بستگان هم عصر شما) لطمه‌ای به شما نخواهد زد (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ).

سپس اشاره به موضوع رستاخیز و حساب و رسیدگی به اعمال هر کس کرده، میگوید بازگشت همه شما به سوی خدا است، و به حساب هر یک از شما جداگان رسیدگی میکند، و شما را از آنچه انجام میدادید آگاه میسازد.

(إلى الله مرجعكم جميعا فينبئكم بما كنتم تعملون).

پاسخ به یک ایراد

در پیرامون این آیه سر و صدای زیادی برآه انداخته اند و بعضی چنین پنداشته اند که میان این آیه و دستور امر به معروف و نهی از منکر که از دستورات قاطع و مسلم اسلامی است یکنوع تضاد وجود دارد، زیرا این آیه می گوید شما مراقب حال خویشان باشید، انحراف دیگران اثری در وضع شما نمی گذارد.

اتفاقا از روایات چنین بر می آید که این نوع سوء تفاهم و اشتباه حتی در عصر نزول آیه برای بعضی از افراد کم اطلاع وجود داشته است، جبیر بن نفیل میگوید در حلقه جمعی از یاران پیامبر (ﷺ) نشسته بودم و از همه کم سنتر بودم آنها سخن از امر به معروف و نهی از منکر به میان آوردند، من به میان سخنان آنها پریدم و گفتم مگر خداوند در قرآن نمیگوید: (يا ايها الذين آمنوا عليكم انفسكم لا يضركم من ضل اذا هتديتم) (بنابراین امر به معروف و نهی از منکر چه لزومی دارد!) ناگاه همگی یکزبان مرا مورد سرزنش و اعتراض قرار دادند و گفتند: آیه ای از قرآن را جدا میکنی، بدون اینکه معنی تفسیر آن را بدانی؟! من از گفتار خود سخت پشیمان شدم، و آنها به مباحثه در میان خود ادامه دادند، هنگامی که میخواستند برخیزند و مجلس را ترک گویند، رو به من کرده و گفتند: تو جوان کم سن و سالی هستی و آیهای از قرآن را بدون اینکه معنی آن را بدانی از بقیه جدا کرده ای ولی شاید به چنین زمانی که میگوئیم

برسی که ببینی بخل مردم را فرا گرفته و بر آنها حکومت، هوی و هوس پیشوای مردم است، و هر کس تنها رای خود را میپسندد، در چنان زمانی مراقب خویش باش، گمراهی دیگران به تو زیانی نمیرساند (یعنی آیه مربوط به چنان زمانی است).

بعضی از راحت طلبان عصر ما نیز هنگامی که سخن از انجام دو فریضه بزرگ الهی امر به معروف و نهی از منکر به میان می آید برای شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت به این آیه میچسبند و معنی آن را تحریف میکنند. در حالی که با کمی دقت میتوان دریافت که تضادی در میان این دو دستور نیست، زیرا:

اولاً: آیه مورد بحث میگوید حساب هر کس جدا است و گمراهی دیگران مانند نیاکان و غیر نیاکان لطمه ای به هدایت افراد هدایت یافته نمیزند حتی اگر برادر هم باشند و یا پدر و فرزند، بنا بر این شما از آنها پیروی نکنید و خود را نجات دهید (دقت کنید).

ثانیاً: این آیه اشاره به موقعی می کند که امر به معروف و نهی از منکر کارگر نمیشود، و یا شرائط تاثیر آن جمع نیست گاهی بعضی از افراد در چنین موقعی ناراحت می شوند که با این حال، تکلیف ما چیست؟ قرآن به آنها پاسخ می دهد که برای شما هیچ جای نگرانی وجود ندارد زیرا وظیفه خود را انجام دادهاید، و آنها نپذیرفته اند و یا زمینه پذیرشی در آنها وجود نداشته است، بنابراین زیانی از این ناحیه به شما نخواهد رسید.

این معنی در حدیثی که در بالا نقل کردیم و همچنین در بعضی از احادیث دیگر نقل شده است که از پیامبر (ﷺ) درباره این آیه سؤال کردند فرمودند: ایتمروا بالمعروف و تنهوا عن المنکر فاذا رایت دنیا مؤثرة و شحا مطاعا و

هوی متبعا و اعجاب کل ذی رای برایه فعلیک بخویصة نفسک و ذر عوامهم!:
امر به معروف کنید و نهی از منکر، اما هنگامی که ببینید، مردم دنیا را مقدم
داشته و بخل و هوی بر آنها حکومت می کند و هر کس تنها رای خود را
مپسندد (و گوشش بدهکار سخن دیگری نیست) به خویشان پردازید و عوام
را رها کنید.

روایات دیگری نیز به این مضمون نقل شده که همگی همین حقیقت را تعقیب
میکند.

فخر رازی چنانکه عادت او است برای پاسخ به سؤ ال فوق چندین وجه ذکر
می کند که تقریبا همه بازگشت به یک چیز یعنی آنچه در بالا آوردیم میکند و
گویا او برای تکثیر عدد آنها را از هم جدا کرده است!.

در هر حال شک نیست، که مساله امر به معروف و نهی از منکر از مهمترین
ارکان اسلام است که بهیچ وجه نمیتوان شانه از زیر بار مسؤولیت آن خالی کرد،
تنها در موردی این دو وظیفه ساقط می شود که امیدی به تاثیر آن نباشد و
شرایط لازم در آن جمع نگردد.

آیه (106) تا (108) و ترجمه

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهِدُوا بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ أُخْرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصْبَحْتُمْ مَصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْسِبُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيَقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ اَرْتَبْتُمْ لَا نُشْتَرِ بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذَا لَمِنَ الْإِثْمِينَ (106) (فَإِنْ عَثَرَ عَلَى أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَاخْرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ فَيَقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهِدْتَنَاهُ أَحَقَّ مِنْ شَهِدَتُهُمَا وَمَا اعْتَدِينَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (107) (ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَى وَجْهٍ أَوْ يَخَافُوا أَنْ تَرُدَّ أَيْمَنُ بَعْدَ أَيْمَنِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (108)

ترجمه:

106 - ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد در موقع وصیت باید دو نفر عادل را از میان شما به شهادت بطلبید، یا اگر مسافرت کردید و مرگ شما را فرا رسد (و در راه مسلمانی نیافتید) دو نفر از غیر شما، و اگر به هنگام ادای شهادت در صدق آنها شک کردید آنها را بعد از نماز نگاه می دارید تا سوگند یاد کنند که ما حاضر نیستیم حق را به چیزی بفروشیم اگر چه در مورد خویشاوندان ما باشد و شهادت الهی را کتمان نمیکنیم که از گناهکاران خواهیم بود.

107 - و اگر اطلاعی حاصل شود که آن دو مرتکب گناهی شده اند (و حق را کتمان کرده اند) دو نفر از کسانی که گواهان نخست بر آنها ستم کرده اند به جای آنها قرار میگیرند و به خدا سوگند یاد میکنند که گواهی ما از گواهی آن دو به حق نزدیکتر است و ما مرتکب تجاوزی نشده ایم که اگر چنین کرده باشیم از ظالمان خواهیم بود.

108 - این کار بیشتر سبب می شود که به حق گواهی دهند (و از خدا بترسند) و یا (از مردم) بترسند که (دروغشان فاش گردد و) سوگندهائی جای سوگندهای آنها را بگیرد، و از (مخالفت) خدا پرهیزید و گوش فرا دهید و خداوند جمعیت فاسقان را هدایت نمیکند.

شان نزول:

در مجمع البیان و بعضی تفاسیر دیگر در شان نزول آیات فوق نقل شده است که یک نفر از مسلمانان به نام (ابن ابی ماریه) به اتفاق دو نفر از مسیحیان عرب به نام (تمیم) و (عدی) که دو برادر بودند به قصد تجارت از مدینه خارج شدند در اثنای راه ابن ماریه که مسلمان بود بیمار شد، وصیتنامه‌های نوشت و آن را در میان اثاث خود مخفی کرد، و اموال خویش را بدست دو همسفر نصرانی سپرد وصیت کرد که آنها را به خانواده او برسانند، و از دنیا رفت، همسفران متاع او را گشودند و چیزهای گرانبه‌ای و جالب آنرا برداشتند و بقیه را به ورثه باز گرداندند، ورثه هنگامی که متاع را گشودند، قسمتی از اموالی که ابن ابی ماریه با خود برده بود در آن نیافتند، ناگاه چشمان آنها به وصیتنامه افتاد، دیدند، صورت تمام اموال مسروقه در آن ثبت است، مطلب را با آن دو نفر مسیحی همسفر در میان گذاشتند آنها انکار کرده و گفتند: هر چه به ما داده بود به شما تحویل داده‌ایم! ناچار به پیامبر (ﷺ) شکایت کردند، آیات فوق نازل شد و حکم آن را بیان کرد.

ولی از شان نزولی که در کتاب کافی آمده است چنین بر می آید که آنها نخست انکار وجود متاع دیگری کردند و جریان به خدمت پیامبر (ﷺ) کشیده شد، و پیامبر (ﷺ) چون دلیلی بر ضد آن دو نفر وجود نداشت، آنها را وادار به سوگند کرد، سپس آنها را تبرئه نمود، اما چیزی نگذشت که بعضی از

اموال مورد بحث نزد آن دو نفر پیدا شد و به این وسیله دروغشان اثبات گردید، جریان به عرض پیامبر (ﷺ) رسید پیامبر (ﷺ) در انتظار ماند تا آیات فوق نازل شد، سپس دستور داد، اولیاً میت سوگند یاد کنند، و اموال را گرفت و به آنها تحویل داد.

تفسیر:

از مهمترین مسائلی که اسلام روی آن تکیه میکند، مساله حفظ حقوق و اموال مردم و به طور کلی اجرای عدالت اجتماعی است، آیات فوق گوشه‌ای از دستورات مربوط به این قسمت است، نخست برای اینکه حقوق ورثه در اموال میت از میان نرود و حق بازماندگان و ایتام و صفار پایمال نشود، به افراد با ایمان دستور می‌دهد و می‌گوید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد باید به هنگام وصیت کردن دو نفر از افراد عادل را به گواهی بطلبید و اموال خود را به عنوان امانت برای تحویل دادن به ورثه به آنها بسپارید (یا ایها الذین آمنوا شهادة بینکم اذا حضر احدکم الموت حین الوصیة اثنتان ذوا عدل منکم).

منظور از عدل در اینجا همان عدالت به معنی پرهیز از گناه کبیره و مانند آن است، ولی این احتمال در معنی آیه نیز هست که مراد از عدالت، امانت در امور مالی و عدم خیانت باشد، مگر اینکه با دلایل دیگر ثابت شود که شرائط بیشتری در چنین شاهی لازم است.

و منظور از منکم یعنی از شما مسلمانان، در مقابل افراد غیر مسلمان است که در جمله بعد به آنها اشاره شده است.

البته باید توجه داشت که در اینجا بحث از شهادت معمولی و عادی نیست، بلکه شهادتی است توأم با وصایت، یعنی این دو نفر هم وصیند و هم گواه و اما

این احتمال که علاوه بر دو نفر شاهد انتخاب شخص سومی به عنوان وصی در اینجا لازم است بر خلاف ظاهر آیه و مخالف شان نزول است، زیرا در شان نزول خواندیم که ابن ابی ماریه تنها دو نفر همسفر داشت که آنها را به عنوان وصی و گواه بر میراث خود انتخاب کرد.

سپس اضافه میکند: اگر در مسافرتی باشید و مصیبت مرگ برای شما فرا رسد (و از مسلمانان وصی و شاهی پیدا نکنید) دو نفر از غیر مسلمانها را برای این منظور انتخاب نمائید (او آخر ان من غیر کم ان انتم ضربتم فی الارض فاصابتکم مصیبة الموت).

گرچه در آیه سخنی از این موضوع که انتخاب وصی و شاهد از غیر مسلمانها مشروط به عدم دسترسی به مسلمانان است دیده نمیشود ولی روشن است که منظور در صورتی است که دسترسی به مسلمان نباشد و ذکر قید مسافرت نیز به همین جهت است، همچنین کلمه او گرچه معمولاً برای تخییر است ولی در اینجا - مانند بسیاری از موارد دیگر - منظور ترتیب میباشد، یعنی نخست از مسلمانان و اگر ممکن نشد از غیر مسلمانان انتخاب کنید.

ذکر این نکته نیز لازم است که منظور از غیر مسلمانان تنها اهل کتاب یعنی یهود و نصاری میباشد زیرا اسلام برای مشرکان و بت پرستان در هیچ مورد اهمیتی قائل نشده است.

سپس دستور می دهد که به هنگام ادای شهادت باید آن دو نفر را بعد از نماز - در زمینه تردید و شک - وادار کنند که به نام خدا سوگند یاد کنند (تجبسونهما من بعد الصلوة فیقسمان بالله ان ارتبتم).

و باید شهادت آنها به اینگونه بوده باشد که بگویند ما حاضر نیستیم حق را به منافع مادی بفروشیم و بنا حق گواهی دهیم، هر چند در مورد خویشاوندان ما باشد (لا نشتری به ثمننا ولو كان ذاقربی).

و ما هیچگاه شهادت الهی را کتمان نمیکنیم که در این صورت از گناهکاران خواهیم بود (ولا نکتم شهادة الله انا اذا لمن الاثمین).

باید توجه داشت که:

اولا این تشریفات برای ادای شهادت در زمینه شک و تردید و اتهام است. ثانیا به مقتضای ظاهر آیه فرقی در میان مسلمان و غیر مسلمان از این نظر نیست و در حقیقت یکنوع محکم کاری برای حفظ اموال، در زمینه اتهام میباشد و این هیچگونه منافاتی با قبول شهادت عدلین بدون سوگند ندارد، زیرا این حکم مربوط به مورد عدم اتهام است بنابراین نه حکم آیه نسخ شده است و نه اختصاص به غیر مسلمانان دارد (دقت کنید).

ثالثا منظور از نماز در مورد غیر مسلمانان قاعدتا نمازهای خود آنها است؟ که در آنها ایجاد توجه و ترس از خدا می کند و اما در مورد مسلمانان جمعی معتقدند که منظور خصوص نماز عصر است و در بعضی از روایات اهل بیت (علیهم السلام) نیز به آن اشاره شده است اما ظاهر آیه مطلق است و هر نمازی را شامل می شود و ممکن است ذکر خصوص نماز عصر در روایات ما جنبه استحبابی داشته باشد زیرا در نماز عصر، اجتماع بیشتری شرکت می کردند و به علاوه وقت داوری و قضاوت در میان مسلمین بیشتر آن موقع بود.

و رابعا انتخاب وقت نماز برای شهادت به خاطر آن است که روح خدا ترسی به مقتضای الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر در انسان بیدار می شود، و موقعیت زمانی و مکانی توجهی در او به سوی حق ایجاد میکند و حتی بعضی از فقها

گفته اند که خوبست برای ادای شهادت اگر در مکه باشند در کنار کعبه در میان رکن و مقام که جایگاه بسیار مقدسی است و اگر در مدینه باشند در کنار منبر پیامبر (ﷺ) این شهادت ادا شود.

و در آیه بعد سخن از موردی به میان آمده که ثابت شود، دو شاهد مرتکب خیانت و گواهی بر ضد حق شده اند - همانطور که در شان نزول آیه آمده بود - در چنین موردی دستور می دهد که: اگر اطلاعی حاصل شود که آن دو نفر مرتکب گناه و جرم و تعدی شده اند و حق را پایمال کرده اند، دو نفر دیگر از کسانی که گواهان نخست به آنها ستم کرده اند (یعنی ورثه میت) بجای آنها قرار گرفته و برای احقاق حق خود شهادت و گواهی میدهند (فان عشر علی انهما استحقا اثما فاخران یقومان مقامهما من الذین استحق علیهم الاولیان).

مرحوم طبرسی در مجمع البیان معتقد است که این آیه از نظر معنی و اعراب از پیچیده ترین و مشکلترین آیات قرآن است ولی با توجه به دو نکته معلوم می شود که این آیه آنقدر هم پیچیده نیست.

اولا منظور از استحق در اینجا به قرینه کلمه اثم (گناه) همان جرم و تجاوز به حق دیگری است.

و ثانيا (اولیان) در اینجا به معنی اولان است یعنی آن دو شاهدی که در آغاز میبایست شهادت بدهند و از راه راست منحرف شده اند.

بنابراین معنی آیه چنین می شود که اگر اطلاعی حاصل شد که دو شاهد نخستین، مرتکب خلافی شده اند، دو نفر دیگر جای آنها را میگیرند از همان کسانی که دو شاهد نخست بر آنها تجاوز کرده اند.

و در ذیل آیه وظیفه دو شاهد دوم را چنین بیان می کند که آنها باید به خدا سوگند یاد کنند که گواهی ما از گواهی دو نفر اول شایسته تر و به حق نزدیکتر

است و ما مرتکب تجاوز و ستمی نشده ایم و اگر چنین کرده باشیم از ظالمان و ستمگران خواهیم بود (فیعسمان بالله لشهادتنا احق من شهادتهما و ما اعتدینا انا اذا لمن الظالمین).

در حقیقت اولیای میت روی اطلاعاتی که از جلوتر درباره اموال و متاع او بهنگام مسافرت یا غیر مسافرت داشته اند گواهی میدهند که دو شاهد نخست مرتکب ظلم و خیانت شده اند و این شهادت جنبه حسی پیدا میکند نه حدسی و از روی قرائن.

در آخرین آیه مورد بحث در حقیقت فلسفه احکامی را که در زمینه شهادت در آیات قبل گذشت بیان می کند که: اگر طبق دستور بالا عمل شود یعنی دو شاهد را بعد از نماز و در حضور جمع به گواهی بطلبند، و در صورت بروز خیانت آنها، افراد دیگری از ورثه جای آنها را بگیرند و حق را آشکار سازند، این برنامه سبب می شود که شهود در امر شهادت دقت به خرج دهند و آن را بر طبق واقع - به خاطر ترس از خدا یا به خاطر ترس از خلق خدا - انجام دهند (ذلك ادنی ان یاتوا بالشهادة علی وجهها او یخافوا ان ترد ایمان بعد ایمانهم).

در حقیقت این کار سبب می شود که حد اکثر ترس از مسئولیت در برابر خدا و یا بندگان خدا در آنها بیدار گردد و از محور حق منحرف نشوند.

و در آخر آیه برای تاکید روی تمام احکام گذشته دستور میدهد: پرهیزگاری پیشه کنید و گوش به فرمان خدا فرا دهید و بدانید خداوند جمعیت فاسقان را هدایت نخواهد کرد (واتقوا الله و اسمعوا و الله لا یهدی القوم الفاسقین).

آیه (109) و ترجمه

(یوم یجمع الله الرسل فيقول ماذا أجبتم قالوا لا علم لنا إنك أنت علم الغیوب) (109)

ترجمه:

109 - از آن روز بترسید که خداوند پیامبران را جمع می کند و به آنها میگوید مردم در برابر دعوت شما چه پاسخی دادند؟ می گویند ما چیزی نمی دانیم تو خود از تمام پنهانیها آگاهی.

تفسیر:

این آیه در حقیقت مکملی برای آیات قبل است، زیرا در ذیل آیات گذشته که مربوط به مساله شهادت حق و باطل بود، دستور به تقوا و ترس از مخالفت فرمان خدا داده شد، در این آیه می گوید: از آن روز بترسید که خداوند پیامبران را جمع می کند و از آنها درباره رسالت و ماموریتشان سؤال می کند و میگوید مردم در برابر دعوت شما چه پاسخی گفتند (یوم یجمع الله الرسل فيقول ماذا اجبتم).

آنها از خود نفی علم کرده و همه حقایق را موکول به علم پروردگار کرده میگویند: خداوند! ما علم و دانشی نداریم، تو آگاه بر تمام غیوب و پنهانیها هستی (قالوا لا علم لنا انك انت علام الغیوب).

و به این ترتیب سر و کار شما با چنین خداوند علام الغیوب و با چنین دادگاهی است، بنابراین در گواهیهای خود مراقب حق و عدالت باشید.

در اینجا دو سؤال پیش می‌آید نخست اینکه از آیات دیگر قرآن استفاده میشود که پیامبران شاهدان و گواهان بر امت خویشند در حالی که از آیه فوق بر می‌آید که آنها از خود نفی علم میکنند و همه چیز را به خدا وامی‌گذارند.

ولی میان این دو تضاد و اختلافی نیست، بلکه مربوط به دو مرحله است، در نخستین مرحله که آیه مورد بحث اشاره به آنست، انبیاء در پاسخ سؤال پروردگار اظهار ادب کرده، و از خود نفی علم نموده، و همه چیز را موکول به علم خدا میکنند، ولی در مراحل بعد آنچه را میدانند در مورد امت خود بازگو میکنند و گواهی میدهند، این درست به آن میماند که گاهی استاد به شاگرد خود میگوید که پاسخ فلان شخص را بده، شاگرد نخست اظهار ادب کرده و علم خود را در برابر علم او هیچ توصیف میکند و پس از آن آنچه را میداند میگوید. دیگر اینکه چگونه انبیا از خود نفی علم میکنند با اینکه آنها علاوه بر علم عادی بسیاری از حقایق پنهانی را از طریق تعلیم پروردگار میدانند؟ گرچه در پاسخ این سؤال مفسران بحثهای گوناگونی دارند، ولی به عقیده ما روشن است که منظور انبیاء آن است که علم خود را در برابر علم خدا هیچ بشمرند و در حقیقت چنین است، هستی ما در برابر هستی بی‌پایان او چیزی نیست و علم ما در برابر علم او محسوب نمیشود، و خلاصه (ممکن) هر چه باشد در برابر (واجب) چیزی ندارد و به تعبیر دیگر: دانش انبیاء اگر چه در حد خود دانش قابل ملاحظه‌ای است ولی با مقایسه به دانش پروردگار چیزی محسوب نمی‌شود.

و در حقیقت عالم واقعی کسی است که در همه جا و هر زمان حاضر و ناظر و از پیوند تمام ذرات عالم با خبر و از تمام خصوصیات این جهان که یک واحد بهم پیوسته است آگاه باشد، و این صفت مخصوص ذات پاک خدا است.

از آنچه گفتیم روشن می شود که این آیه دلیل بر نفی هر گونه علم غیب از پیامبران و امامان نمی شود، آنچنانکه بعضی پنداشته اند، زیرا علم غیب بالذات مربوط به کسی است که همه جا و هر زمان حاضر است، و غیر او بالذات چنین علمی را ندارد بلکه آنچه را خدا از غیب به او تعلیم داده است میداند، شاهد این سخن آیات متعددی از قرآن است، از جمله در سوره جن آیه 26 میخوانیم (عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول): خداوند عالم الغیب است و هیچکس را از علم غیب خود آگاه نمیکند مگر رسولانی را که برگزیده است و در سوره هود آیه 49 میخوانیم: تلک من انباء الغیب نوحیها الیک: اینها از خبرهای غیبی است که ما به تو وحی می فرستیم.

از این آیات و مانند آن استفاده می شود که علم غیب مخصوص ذات خدا است ولی به هر کس آنچه صلاح ببیند تعلیم می دهد و کمیت و کیفیت آن مربوط به خواست و مشیت او است.

آیه (110) و ترجمه

(إِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَلَدَتِكَ إِذْ أُيِّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تَكَلَّمَ النَّاسُ فِي الْمَهْدِ وَكَهَلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفَخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتَبْرِئُ الْكُمُومَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَءِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِن هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ) (110)

ترجمه:

110 - بیاد آور هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت متذکر نعمتی که بر تو و مادرت دادم باش، زمانی که تو را بوسیله روح القدس تقویت کردم که در گاهواره و به هنگام بزرگی با مردم سخن میگفتی، و هنگامی که کتاب و حکمت و تورات و انجیل بر تو آموختم، و هنگامی که به فرمان من از گل چیزی بصورت پرنده می ساختی و در آن می دمیدی و به فرمان من پرندهای می شد و کور مادرزاد و مبتلا به بیماری پسی را به فرمان من شفا میدادی، و مردگان را (نیز) به فرمان من زنده میکردی، و هنگامی که بنی اسرائیل را از آسیب رسانیدن به تو باز داشتم در آن موقع که دلایل روشن برای آنها آوردی ولی جمعی از کافران آنها گفتند اینها جز سحر آشکار نیست.

تفسیر:

مواهب الهی بر مسیح

این آیه و آیات بعد تا آخر سوره مائده مربوط به سرگذشت حضرت مسیح (علیه السلام) و مواهبی است که به او و امتش ارزانی داشته که برای بیداری و آگاهی مسلمانان در اینجا بیان شده است.

نخست می گوید: بیاد بیاور هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم فرمود:
نعمتی را که بر تو و بر مادرت ارزانی داشتم متذکر باش (اذ قال الله يا عيسى-
ابن مریم اذکر نعمتی علیک و علی والدتک).

طبق این تفسیر، آیات فوق بحث مستقلی را شروع می کند که برای مسلمانان
جنبه تربیتی دارد و مربوط به همین دنیا است، ولی جمعی از مفسران مانند
طبرسی و بیضاوی و ابو الفتوح رازی این احتمال را داده اند که آیه دنباله آیه
قبل و مربوط به سؤالات و سخنانی باشد که خداوند با پیامبران در روز قیامت
خواهد داشت، و بنابراین قال که فعل ماضی است در اینجا به معنی یقول که فعل
مضارع است میباشد، ولی این احتمال مخالف ظاهر آیه است، بخصوص اینکه
معمولاً شمردن نعمتها برای کسی به منظور زنده کردن روح شکرگزاری در او
است، در حالی که در قیامت این مساله مطرح نیست.

سپس به ذکر مواهب خود پرداخته، نخست میگوید تو را با روح القدس
تقویت کردم (اذ ایدتک بروح القدس).

درباره معنی روح القدس در جلد اول صفحه 236 مشروحا بحث شد و
خلاصه یک احتمال این است که مراد از آن فرشته وحی جبرئیل می باشد و
احتمال دیگر اینکه منظور همان نیروی غیبی است که عیسی را برای انجام
معجزات و تحقق بخشیدن به رسالت مهمش تقویت میکرد، این معنی در غیر
انبیاء نیز به درجه ضعیفتر وجود دارد.

دیگر از مواهب الهی بر تو این است که به تایید روح القدس با مردم در
گهواره و به هنگام بزرگی و پختگی سخن میگفتی (تکلم الناس فی المهد و
کهلا).

اشاره به اینکه سخنان تو در گاهواره همانند سخنان تو در بزرگی، پخته و حساب شده بود، نه سخنان کودکانه و بی ارزش.

دیگر اینکه کتاب و حکمت و تورات و انجیل را به تو تعلیم دادم (واذ علمتك الكتاب والحكمة والتوراة والانجيل).

ذکر تورات و انجیل بعد از ذکر کتاب با اینکه از کتب آسمانی است، در حقیقت از قبیل تفصیل بعد از اجمال است.

دیگر از مواهب اینکه از گل به فرمان من چیزی شبیه پرنده می ساختی سپس در آن می دمیدی و به اذن من پرنده زندهای می شد (واذ تخلق من الطین کهیئة الطیر باذنی فتنفخ فیها فتکون طیرا باذنی).

دیگر اینکه: کور مادرزاد و کسی که مبتلا به بیماری پیسی بود به اذن من شفا میدادی (وتبرء الاکمه والابرص باذنی).

و نیز مردگان را به اذن من زنده میکردی (واذ تخرج الموتی باذنی).

و بالاخره یکی دیگر از مواهب من بر تو این بود که بنی اسرائیل را از آسیب رساندن به تو باز داشتم در آن هنگام که کافران آنها در برابر دلائل روشن تو بیخاستند و آنها را سحر آشکاری معرفی کردند من در برابر این همه هیاهو و دشمنان سر سخت و لجوج تو را حفظ کردم تا دعوت خود را پیش ببری (واذ کففت بنی اسرائیل عنک اذ جئتهم بالبینات فقال الذین کفروا منهم ان هذا الا سحر مبین).

قابل توجه اینکه در این آیه چهار بار کلمه باذنی (به فرمان من) تکرار شده است، تا جائی برای غلو و ادعای الوهیت در مورد حضرت مسیح (علیه السلام) باقی نماند، یعنی آنچه او انجام میداد گرچه بسیار عجیب و شگفت انگیز بود، و به کارهای خدائی شباهت داشت ولی هیچیک از ناحیه او نبود بلکه همه از ناحیه

خدا انجام میگرفت، او بندهای بود سر بر فرمان خدا و هر چه داشت از طریق استمداد از نیروی لا یزال الهی بود.

ممکن است گفته شود تمام این مواهب مربوط به مسیح (علیه السلام) بوده است چرا در این آیه برای مادرش مریم نیز موهبت شمرده است؟ پاسخ اینکه مسلم است هر موهبتی به فرزند برسد در حقیقت به مادر او هم رسیده است زیرا هر دو از یک اصلند و ساقه و ریشه یک درخت.

ضمناً همانطور که در ذیل آیه 49 سوره آل عمران یادآور شدیم این آیه و مانند آن از دلائل روشن ولایت تکوینی اولیای خدا است، زیرا در سرگذشت مسیح زنده کردن مردگان، و شفای کور مادرزاد، و بیمار غیر قابل علاج، به شخص مسیح (علیه السلام) نسبت داده شده، منتها به اذن و فرمان خدا.

از این تعبیر استفاده می شود که ممکن است خداوند چنین قدرتی را برای تصرف در عالم تکوین در اختیار کسی بگذارد که گاه گاه چنین اعمالی را انجام دهد، و تفسیر این آیه به دعا کردن انبیاء، و اجابت دعای آنها از ناحیه خدا کاملاً بر خلاف ظواهر آیات است. و منظور ما از ولایت تکوینی اولیای خدا چیزی جز آنکه در بالا ذکر شد نمی باشد، زیرا دلیلی بر بیش از این مقدار نداریم، (برای توضیح بیشتر به جلد دوم صفحه 422 مراجعه نمائید).

آیه (111) تا (115) ترجمه

(و إذ أوحيت إلى الحواريين أن آمنوا بي و برسولي قالوا أمنا و اشهد بأننا مسلمون) (111) (إذ قال الحواريون يعيسى ابن مريم هل يستطيع ربك أن ينزل علينا مائدة من السماء قال اتقوا الله إن كنتم مؤمنين) (112) (قالوا نريد أن نأكل منها و تطمئن قلوبنا و نعلم أن قد صدقتنا و نكون عليها من الشاهدين) (113) (قال عيسى ابن مريم اللهم ربنا أنزل علينا مائدة من السماء تكون لنا عيدا لا ولنا و أخرنا و آية منك و ارزقنا و أنت خير الرزقين) (114) (قال الله إني منزلها عليكم فمن يكفر بعد منكم فإني أعذبه عذابا لا أعذبه أحدا من العالمين) (115)

ترجمه:

111 - و بیاد آور زمانی را که به حواریون وحی فرستادم که به من و فرستاده من ایمان بیاورید، آنها گفتند ایمان آوردیم و گواه باش که ما مسلمانیم.
112 - در آن هنگام که حواریون گفتند: ای عیسی بن مریم آیا پروردگار تو میتواند مائدهای از آسمان نازل کند؟ او (در پاسخ) گفت از خدا بپرهیزید اگر با ایمان هستید!.

113 - گفتند (ما نظر سوئی نداریم) میخواهیم از آن بخوریم و دلهای ما (به رسالت تو) مطمئن گردد و بدانیم به ما راست گفتهای و بر آن گواه باشیم.

114 - عیسی عرض کرد: خداوندا، پروردگارا! مائدهای از آسمان بر ما

بفرست تا عیدی

برای اول و آخر ما باشد و نشانهای از تو، و به ما روزی ده، تو بهترین روزی

دهندگان

115 - خداوند (دعای او را مستجاب کرد و) گفت من آنرا بر شما نازل میکنم ولی هر کس از شما بعد از آن کافر گردد (و راه انکار پوید) او را چنان مجازاتی میکنم که احدی از جهانیان را نکرده باشم!

تفسیر:

داستان نزول مائده بر حواریون

به دنبال بحثی که درباره مواهب الهی درباره مسیح (علیه السلام) و مادرش در آیات قبل بیان شد در این آیات به موهبت‌هایی که به حواریین یعنی یاران نزدیک مسیح (علیه السلام) بخشیده اشاره میکند:

نخست میفرماید: بخاطر بیاور زمانی را که به حواریین وحی فرستادم که به من و فرستاده‌هایم مسیح (علیه السلام) ایمان بیاورید و آنها دعوت مرا اجابت کردند و گفتند: ایمان آوردیم، خداوندا گواه باش که ما مسلمان و در برابر فرمان تو تسلیم هستیم (واذ اوحیت الی الحواریین ان آمنوا بی و برسولی قالوا آمنوا و اشهد باننا مسلمون).

البته میدانیم که (وحی) در قرآن معنی وسیعی دارد و منحصر به وحیهائی که بر پیامبران نازل میشد نیست، بلکه الهاماتی که به قلب افراد می شود نیز از مصداقهای آن است و لذا درباره مادر موسی (سوره قصص آیه 7) نیز تعبیر به وحی شده و حتی به غرائز و الهامات تکوینی حیواناتی همچون زنبور عسل نیز در قرآن کلمه وحی گفته شده است.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور روحی هائی باشد که بواسطه مسیح (علیه السلام) و با پشتوانه معجزات برای آنها فرستاده می شد.

درباره حواریین یعنی شاگردان و یاران مخصوص مسیح (علیه السلام) در جلد دوم

صفحه 426 بحث کرده ایم.

سپس اشاره به جریان معروف نزول مائده آسمانی کرده، می گوید: یاران خاص مسیح به عیسی (علیه السلام) گفتند: آیا پروردگار تو می تواند غذائی از آسمان برای ما بفرستد؟ (اذ قال الحواریون یا عیسی ابن مریم هل یتطیع ربك ان ینزل علینا مائدة من السماء).

مائده در لغت هم به خوان و سفره و طبق گفته می شود و هم به غذائی که در آن قرار می دهند. و در اصل از ماده مید به معنی حرکت و تکان خوردن است شاید اطلاق مائده بر سفره و غذا به خاطر نقل و انتقالی است که در آن صورت می گیرد.

مسیح (علیه السلام) از این تقاضا که بوی شک و تردید می داد پس از آوردن آنهمه آیات و نشانه های دیگر نگران شد و به آنها هشدار داد و گفت: از خدا بترسید اگر ایمان دارید (قال اتقوا الله ان کنتم مؤمنین).

ولی به زودی به اطلاع عیسی (علیه السلام) رسانیدند که ما هدف نادرستی از این پیشنهاد نداریم، و غرض ما لجاجت ورزی نیست بلکه می خواهیم از این مائده بخوریم (و علاوه بر نورانیتی که بر اثر تغذیه از غذای آسمانی در قلب ما پیدا می شود، زیرا تغذیه به طور مسلم در روح انسان مؤثر است) قلب ما اطمینان و آرامش پیدا کند و با مشاهده این معجزه بزرگ به سر حد عین الیقین برسیم و بدانیم آنچه به ما گفته های راست بوده و بتوانیم بر آن گواهی دهیم (قالوا نریدان ناکل منها و تطمئن قلوبنا و نعلم ان قد صدقتنا و نکون علیها من الشاهدین).

هنگامی که عیسی (علیه السلام) از حسن نیت آنها در این تقاضا آگاه شد، خواسته آنها را به پیشگاه پروردگار به این صورت منعکس کرد: خداوندا مائدهای از آسمان برای ما بفرست که عیدی برای اول و آخر ما باشد، و نشانه ای از ناحیه تو محسوب شود و به ما روزی ده، تو بهترین روزی دهندگان هستی (قال

عیسی ابن مریم اللّهُمَّ ربنا انزل علينا مائدة من السماء تكون لنا عيدا لا ولنا و
آخرنا و آية منك و ارزقنا و انت خير الرازقين).

قابل توجه اینکه مسیح تقاضای آنها را بطرزی شایسته تر در پیشگاه خدا
بیان کرد که حاکی از روح حق طلبی و ملاحظه مصالح جمعی و عمومی بوده
باشد.

خداوند این دعائی را که از روی حسن نیت و اخلاص صادر شده بود اجابت
کرد، و به آنها فرمود: من چنین مائدهای را بر شما نازل می کنم، ولی توجه
داشته باشید، بعد از نزول این مائده مسئولیت شما بسیار سنگینتر می شود و با
مشاهده چنین معجزه آشکاری هر کس بعد از آن، راه کفر را پیوید او را چنان
مجازات می خواهم کرد که احدی از جهانیان را چنین مجازاتی نکرده باشم! (قال
الله انی منزلها علیکم فمن یکفر بعد منکم فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا
من العالمین).

نکته ها

در این آیات نکاتی است که باید مورد بررسی قرار گیرد:

1 - منظور از تقاضای مائده چه بود؟ شک نیست که حواریون در این تقاضا
نظر سوئی نداشتند و هدفشان لجاجت در برابر مسیح (علیه السلام) نبود، بلکه در
جستجوی آرامش بیشتر و زدودن باقیمانده تردیدها و وسوسه های اعماق قلبشان
بوده است زیرا بسیار می شود که انسان با استدلال و حتی گاهی با تجربه، مطلبی
را اثبات می کند اما چونمساله، مساله مهمی است بقایائی از وسوسه و شک در
زوایای قلب او می ماند، لذا میل دارد با تجربه و آزمایش مکرر، و یا باتبدیل
کردن استدلالات علمی به مشاهدات عینی آنها را نیز از اعماق قلب خود ریشه
کنسازد، لذا می بینیم حتی ابراهیم (علیه السلام) با آن مقام والای ایمان و یقینش از

خداوند تقاضا می کند که مساله معاد را با چشم خود ببیند تا ایمان علمیش به عین الیقین و شهود، تبدیل شود.

ولی از آنجا که تعبیر تقاضای حواریون ظاهرا زننده بود، حضرت مسیح (علیه السلام) آن را حمل بر بهانه جوئی کرد و به آنها اعتراض نمود اما هنگامی که با توضیح بیشتر مقصد خود را روشن ساختند، عیسی (علیه السلام) در برابر آنها تسلیم شد.

2 - منظور از هل یستطیع ربک چیست - مسلما این جمله در ابتدا چنین معنی می دهد که حواریون در قدرت خدا در نزول مائده شک داشتند، ولی در تفسیر آن مفسران اسلامی بیاناتی دارند، که چند قسمت آن از همه بهتر به نظر می رسد نخست اینکه این در خواست در آغاز کار آنها بود، که به تمام صفات خدا کاملا آشنا نبودند، دیگر اینکه منظورشان این بوده آیا خداوند مصلحت می بیند چنین مائدهای را بر مانازل کند، همانطور که فی المثل کسی به دیگری می گوید من نمی توانم تمام ثروتمرا بدست فلان کس بدهم، یعنی صلاح نمی بینم نه اینکه قدرت ندارم، سوم اینکه یستطیع به معنی یستجیب بوده باشد زیرا ماده طوع به معنی انقیاد است و هنگامی که بهباب استفعال برود چنین معنی را می توان از آن استفاده کرد، بنابراین معنی جمله چنین می شود آیا پروردگار تو از ما می پذیرد که مائده آسمانی بر مانازل کند؟

3 - این مائده آسمانی چه بود؟ - درباره محتویات این مائده در قرآن ذکری به میان نیامده، ولی از احادیث از جمله از حدیثی که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده چنین استفاده می شود که طعام مزبور چند قرص نان و چند ماهی بود و شاید علت مطالبه چنین اعجازی آن بوده، که شنیده بودند مائده آسمانی بر

بنی‌اسرائیل به اعجاز موسی نازل شد، آنها هم چنین تقاضائی را از عیسی کردند.

4 - آیا مائدهای بر آنها نازل شد؟ - با اینکه آیات فوق تقریباً صراحت در نزول مائده دارد زیرا وعده خداوند تخلف ناپذیر است، اما عجیب این است که بعضی از مفسران در نزول مائده تردید کرده اند و گفته اند هنگامی که حواریون شدت مسئولیت را پس از نزول مائده احساس کردند از تقاضای خود صرف نظر نمودند! ولی حق این است که مائده بر آنها نازل گردید.

5 - عید چیست؟ - عید در لغت از ماده عود به معنی بازگشت است، و لذا به روزهایی که مشکلات از قوم و جمعیتی بر طرف می شود و بازگشت به پیروزیها و راحتیهای نخستینمی کند عید گفته می شود، و در اعیاد اسلامی به مناسبت اینکه در پرتو اطاعت یک ماه مبارک رمضان و یا انجام فریضه بزرگ حج، صفا و پاکی فطری نخستین به روح و جان بازمی گردد، و آلودگیها که بر خلاف فطرت است، از میان می رود، عید گفته شده است، و از آنجا که روز نزول مائده روز بازگشت به پیروزی و پاکی و ایمان به خدا بوده استحضرت مسیح (علیه السلام) آن را عید نامیده، و همانطور که در روایات وارد شده نزول مائده در روز یکشنبه بود و شاید یکی از علل احترام روز یکشنبه در نظر مسیحیان نیز همین بوده است.

و اگر در روایتی که از علی (علیه السلام) نقل شده می خوانیم و کل یوم لا یعصی الله فیه فهو یوم عید: هر روز که در آن معصیت خدا نشود روز عید است نیز اشاره به همین موضوع است، زیرا روز ترک گناه روز پیروزی و پاکی و بازگشت به فطرت نخستین است.

6 - مجازات شدید برای چه بود؟ در اینجا نکته مهمی است که باید به آن توجه داشتو آن اینکه هنگامی که ایمان به مرحله شهود و عین الیقین برسد یعنی حقیقت را با چشم مشاهده کند و جای هیچگونه تردید و وسوسه باقی نماند مسئولیت او بسیار سنگینتر خواهد شد زیرا چنین کسی آن انسان سابق که ایمانش بر پایه شهود نبود، و احیاناً وسوسه هائی در آن وجود داشت نیست، او وارد مرحله جدیدی از ایمان و مسئولیت شده است و کمترین تقصیر و غفلت و کوتاهی او موجب مجازات شدیدی خواهد شد به همین دلیل مسئولیت انبیاء و اولیای خدا، سخت سنگین بود بطوری که همیشه از آن وحشت داشتند، در زندگی روزانه نیز به نمونه هائی از این مطلب برخورد می کنیم مثلاً هر کس می داند که قاعدتا در شهر و دیار او گرسنگانی وجود دارند که در برابر آنها مسئولیت دارد، اما هنگامی که با چشم خود ببیند که انسان بیگناهی از شدت گرسنگی ناله می کند، مسلماً شکل مسئولیت او عوض می گردد.

7 - عهد جدید و مائده در اناجیل چهارگانه کنونی سخنی از مائده به شکلی که در قرآنست نمی یابیم گرچه در انجیل یوحنا باب 21 بحثی درباره اطعام و پذیرائی اعجازآمیز مسیح از جمعی از مردم با نان و ماهی به میان آمده اما با اندک توجهی روشن می شود که ارتباطی با مساله مائده آسمانی و حواریون ندارد در کتاب اعمال رسولان که از کتب عهد جدید است نیز درباره نزول مائده بر یکی از حواریون به نام پطرس بحثی به میان آمده اما آنهم غیر از آن است که ما درباره آن بحث می کنیم، ولی از آنجا که می دانیم بسیاری از حقایقی که بر عیسی (علیه السلام) نازل گشت در اناجیل کنونی نیست همانطور که بسیاری از مطالبی که در اناجیل است بر مسیح (علیه السلام) نازل نشده مشکلی از این نظر در جریان نزول مائده به وجود نخواهد آمد.

آیه و ترجمه

(واذ قال الله يعيسى ابن مريم أنت قلت للناس اتخذوني و أمي إلهين من دون الله قال سبحنك ما يكون لي أن أقول ما ليس لي بحق إن كنت قلته فقد علمته تعلم ما في نفسي ولا أعلم ما في نفسك إنك أنت علم الغيوب) (116) (ما قلت لهم إلا ما أمرتني به أن اعبدوا الله ربي وربكم و كنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت أنت الرقيب عليهم وأنت على كل شيء شهيد) (117) (إن تعذبهم فإنهم عبادك و إن تغفر لهم فإنك أنت العزيز الحكيم) (118)

ترجمه:

116 - به یادآور زمانی را که خداوند به عیسی بن مریم می گوید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را دو معبود، غیر از خدا، انتخاب کنید؟ او می گوید: منزهی تو، من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست بگویم، اگر چنین سخنی را گفته باشم تو می دانی، تو از آنچه در روح و جان من است آگاهی و من از آنچه در ذات (پاک) تو است آگاه نیستم، زیرا تو با خبر از تمام اسرار و پنهانیها هستی.

117 - من به آنها چیزی جز آنچه مرا مامور به آن ساختی نگفتم، به آنها گفتم: خداوندی را پرستید که پروردگار من و پروردگار شما است، و تا آن زمان که میان آنها بودم مراقب و گواه آنان بودم، و هنگامی که مرا از میانشان برگرفتی تو خود مراقب آنها بودی، و تو گواه بر هر چیز هستی.

118 - (با این حال) اگر آنها را مجازات کنی بندگان تواند (و قادر به فرار از مجازات نیستند) و اگر آنها را ببخشی توانا و حکیمی (نه مجازات تو نشانه عدم حکمت و نه بخشش تو نشانه ضعف است).

تفسیر:

بیزاری مسیح از شرک پیروانش

این آیات پیرامون گفتگوی خداوند با حضرت مسیح (علیه السلام) در روز رستاخیز بحث می کند، به دلیل اینکه در چند آیه بعد می خوانیم: **(هَذَا يَوْمَ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ)**: امروز روزی است که راستگوئی راستگویان به آنها سود می دهد و مسلماً منظور از آن روز قیامت است.

به علاوه جمله فلما توفيتني كنت انت الرقيب عليهم دلیل دیگری بر این است که این گفتگو بعد از دوران نبوت مسیح (علیه السلام) واقع شده است و شروع آیه با جمله قال که برای زمان ماضی است مشکلی ایجاد نمی کند، زیرا در قرآن بسیار دیده می شود که مسائل مربوط به قیامت به صورت زمان ماضی ذکر شده و این اشاره به قطعی بودن قیامت است، یعنی وقوع آن در آینده چنان مسلم است که گوئی در گذشته واقع شده، و با صیغه فعل ماضی از آن یاد می شود. به هر حال آیه نخست می گوید: خداوند در روز قیامت به عیسی آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را علاوه بر خداوند معبود خویش قرار دهید، و پرستش کنید؟ **(وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَآلِيَّ الْهَيْمَنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ)**.

شک نیست که مسیح (علیه السلام) چنین چیزی را نگفته است و تنها دعوت به توحید و عبادت خدا نموده، ولی منظور از این استفهام اقرار گرفتن از او در برابر امتش، و بیان محکومیت آنها است.

مسیح (علیه السلام) با نهایت احترام در برابر این سؤال چند جمله در پاسخ می گوید:

1 - نخست زبان به تسبیح خداوند از هر گونه شریک و شبیه گشوده و می گوید:

خداوندا! پاک و منزهی از هر گونه شریک **(قَالَ سُبْحَانَكَ)**.

2 - چگونه ممکن است چیزی را که شایسته من نیست بگویم (ما یکنون لی ان اقول ما لیس لی بحق).

در حقیقت نه تنها گفتن این سخن را از خود نفی میکند، بلکه میگوید اساساً من چنین حقی را ندارم و چنین گفتاری با مقام و موقعیت من هرگز سازگار نیست.

3 - سپس استناد به علم بی پایان پروردگار کرده، می گوید: گواه من این است که اگر چنین می گفتم می دانستی، زیرا تو از آنچه در درون روح و جان من است آگاهی، در حالی که من از آنچه در ذات پاک تو است بی خبرم، زیرا تو علام الغیوب و با خبر از تمام رازها و پنهانی ها هستی (ان کنت قلتہ فقد علمتہ تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک انک انت علام الغیوب).

4 - تنها چیزی که من به آنها گفتم همان بوده است که به من ماموریت دادی که آنها را دعوت به عبادت تو کنم و بگویم خداوند یگانه ای را که پروردگار من و شما است پرستش کنید (ما قلت لهم الا ما امرتني به ان اعبدوا الله ربی و ربکم).

5 - و تا آن زمان که در میانشان بودم مراقب و گواه آنها بودم و نگذاشتم راه شرک را پیش گیرند، اما به هنگامی که مرا از میان آنها برگرفتی تو مراقب و نگاهبان آنها بودی، و تو گواه بر هر چیزی هستی (و کنت علیهم شهیداً ما دمت فیهم فلما توفیتی کنت انت الرقیب علیهم وانت علی کل شیء شهید).

6 - و با اینهمه باز امر، امر تو و خواست، خواست تو است، اگر آنها را در برابر این انحراف بزرگ مجازات کنی بندگان تواند و قادر به فرار از زیر بار این مجازات نخواهند بود، و این حق برای تو در برابر بندگان نافرمانت ثابت است، و اگر آنها را ببخشی و از گناهانشان صرف نظر کنی توانا و حکیم هستی، نه

بخشش تو نشانه ضعف است، و نه مجازات خالی از حکمت و حساب (ان تعذبهم فانهم عبادك و ان تغفر لهم فانك انت العزيز الحكيم).

در اینجا دو سؤال پیش می آید:

1 - آیا در تاریخ مسیحیان هیچ دیده شده است که مریم را معبود خود قرار دهند؟ یا اینکه آنها تنها قائل به تثلیث و خدایان سه گانه یعنی خدای پدر و خدای پسر و روح القدس بوده اند، و شکی نیست که روح القدس به پندار آنها، واسطه میان خدای پدر و خدای پسر، می باشد و او غیر از مریم است، در پاسخ این سؤال باید گفت: درست است که مسیحیان مریم را خدا نمی دانستند. ولی در عین حال در برابر او و مجسمه اش مراسم عبادت را انجام می داده اند، همانطور که بت پرستان بت را خدا نمی دانستند ولی شریک خدا در عبادت تصور می کردند، و به عبارت روشنتر فرق است میان الله به معنی خدا واله به معنی معبود، مسیحیان مریم را اله یعنی معبود می دانستند نه خدا.

به تعبیر یکی از مفسران گر چه هیچیک از فرق مسیحیت کلمه اله و معبود را بر مریم اطلاق نمی کنند، بلکه او را تنها مادر خداوند میدانند ولی، عملاً مراسم نیایش و پرستش را در برابر او دارند، خواه این نام را بر او بگذارند یا نه سپس اضافه می کند: چندی قبل در بیروت در شماره نهم سال هفتم مجله مشرق که متعلق به مسیحیان است، مطالب قابل ملاحظه‌ای به عنوان یاد بود پنجاهمین سال اعلان پاپ بیوس نهم درباره شخصیت مریم منتشر گردید و در همین شماره تصریح شده بود که کلیساهای شرقی همانند کلیساهای غربی مریم را عبادت می کنند، و در شماره چهاردهم سال پنجم همان مجله مقاله ای به قلم انستاس

کرم‌لی درج شده که خواسته است در آن برای مساله عبادت مریم حتی ریشه ای از کتب عهد عتیق و تورات پیدا کند، داستان دشمنی مار (شیطان) و زن (حوا) را به عنوان مریم تفسیر می نماید.

بنابراین پرستش و عبادت مریم در میان آنها وجود دارد.

2 - سؤال دیگر این است که چگونه حضرت مسیح (ع) با عبارتی که بوی شفاعت می دهد درباره مشرکان امت خود سخن می گوید و عرض می کند: اگر آنها را ببخشی تو عزیز و حکیمی.

مگر مشرک قابل شفاعت و قابل بخشش است؟!

در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که اگر هدف عیسی (ع) شفاعت بود می باید گفته باشد انک انت الغفور الرحیم زیرا غفور و رحیم بودن خداوند متناسب با مقام شفاعت است در حالی که می بینیم او خدا را به عزیز و حکیم بودن توصیف می کند، از این استفاده می شود که منظور شفاعت و تقاضای بخشش برای آنها نیست، بلکه هدف سلب هر گونه اختیار از خود و واگذار کردن امر به اختیار پروردگار است یعنی کار به دست تو است، اگر بخواهی می بخشی و اگر بخواهی مجازات می کنی، هر چند نه مجازات تو بدون دلیل و نه بخشش تو بدون علت است و در هر حال از قدرت و توانائی من بیرون است.

به علاوه ممکن است در میان آنها جمعی به اشتباه خود توجه کرده و راه توبه را پیش گرفته باشند، و این جمله درباره آن جمعیت بوده باشد.

آیه ترجمه

(قال الله هذا يوم ينفع الصدقين صدقهم لهم جنت تجري من تحتها الانهر
خلدين فيها أبدا رضى الله عنهم ورضوا عنه ذلك الفوز العظيم) (119) (الله
ملك السموت والا رض وما فيهن وهو على كل شىء قدير) (120)

ترجمه:

119 - خداوند می گوید: امروز روزی است که راستی راستگویان به آنها
سود می بخشد، برای آنها باغهایی از بهشت است که آب از زیر (درختان) آن
جریان دارد و جاودانه و برای همیشه در آن می مانند، خداوند از آنها خشنود و
آنها از او خشنود خواهند بود و این رستگاری بزرگی است.

120 - حکومت آسمانها و زمین و آنچه در آنها است از آن خدا است و او
بر هر چیزی توانا است.

تفسیر:

رستگاری بزرگ

در تعقیب ذکر گفتگوی خداوند با حضرت مسیح (علیه السلام) در روز رستاخیز که
شرح آن در آیات قبل گذشت در این آیه می خوانیم: خداوند پس از این گفتگو
چنین می فرماید: امروز روزی است که راستی راستگویان به آنها سود می
بخشد (قال الله هذا يوم ينفع الصادقين صدقهم).

البته منظور از این جمله صدق و راستی در گفتار و کردار در دنیا است، که
در آخرت مفید واقع می شود و گر نه صدق و راستی در آخرت که محل تکلیف
نیست فایدهای نخواهد داشت، به علاوه اوضاع آن روز چنان است که هیچکس
جز راست نمی تواند بگوید، و حتی گناهکاران و خطاکاران همگی به اعمال بد
خویش اعتراف می کنند و به این ترتیب در آن روز دروغگوئی وجود ندارد.

بنابراین آنها که مسئولیت و رسالت خود را انجام دادند و جز راه صدق و درستی نپیمودند، مانند مسیح (علیه السلام) و پیروان راستین او یا پیروان راستین سایر پیامبران که در این دنیا از در صدق وارد شدند، از کار خود بهره کافی خواهند برد.

ضمناً از این جمله اجمالاً استفاده می شود که تمام نیکی ها را می توان در عنوان صدق و راستی خلاصه کرد صدق و راستی در گفتار، و صدق و راستی در عمل، و در روز رستاخیز تنها سرمایه صدق و راستی است که به کار می آید، نه غیر آن.

سپس پاداش صادقان را چنین بیان می کند: برای آنها باغهایی از بهشت است که از زیر درختان آن نهرها جاری است، و جاودانه در آن خواهند ماند (لهم جنات تجري من تحتها الأنهار خالدين فيها ابدًا).

و از این نعمت مادی مهمتر این است که هم خداوند از آنها راضی است و هم آنها از خداوند راضی و خشنودند (رضی الله عنهم و رضوا عنه).

و شک نیست که این موهبت بزرگ که جامع میان موهبت مادی و معنوی است رستگاری بزرگ محسوب می شود (ذلك الفوز العظيم).

قابل توجه اینکه در این آیه پس از ذکر باغهای بهشت با آنهمه نعمتهایش، نعمت خشنودی خداوند از بندگان و بندگان از خداوند را ذکر می کند و به دنبال آن، ذلک الفوز العظيم می گوید و این نشان می دهد تا چه اندازه این رضایت دو جانبه، واجد اهمیت است (رضایت پروردگار از بندگان و رضایت بندگان از پروردگار) زیرا ممکن است انسان غرق عالیتین نعمتها باشد ولی هنگامی که احساس کند مولی و معبود و محبوب او از او ناراضی است تمام آن نعمتها و مواهب در کام جانش تلخ می گردد.

و نیز ممکن است انسان واجد همه چیز باشد ولی به آنچه دارد راضی و قانع نباشد، بدیهی است آنهمه نعمت با این روحیه او را خوشبخت نخواهد کرد، و ناراحتی مرموزی دائماً او را آزار و شکنجه می دهد و آرامش روح و روان را که بزرگترین موهبت الهی است از او می گیرد.

علاوه بر این هنگامی که خدا از کسی خشنود باشد هر چه بخواهد به او می دهد و هنگامی که هر چه خواست به او داد او نیز خشنود می شود، نتیجه اینکه بالاترین نعمت این است که خدا از انسان خشنود و او نیز از خدایش راضی باشد.

در آخرین آیه اشاره به مالکیت و حکومت خدا بر آسمانها و زمین و آنچه در آنها است شده و عمومیت قدرت او بر همه چیز بیان می گردد (لله ملک السموات والارض وما فیهن وهو علی کل شیء قدیر).

ذکر این جمله در واقع به عنوان دلیل و علت برای رضایت بندگان از خدا است، زیرا کسی که بر همه چیز توانا است و بر سراسر عالم هستی حکومت می کند، توانائی دارد که هر چه بندگان از او بخواهند به آنها ببخشد و آنها را خشنود و راضی گرداند.

ضمناً می تواند اشاره ای به نادرستی عمل نصاری در پرستش مریم بوده باشد، زیرا عبادت تنها شایسته کسی است که بر سراسر عالم آفرینش حکومت می کند، نه مریم که مخلوقی بیش نبوده است.

(پایان سوره مائده)

سوره انعام

مقدمه:

از سوره های مکی و دارای 165 آیه می باشد

سوره انعام

سوره مبارزه با انواع شرک و بت پرستی

گفته می شود این سوره شصت و نهمین سوره ای است که در مکه بر پیامبر (ﷺ) نازل گردید، ولی در چند آیه از آن گفتگو است که بعضی معتقدند این چند آیه در مدینه نازل شده است، اما از روایاتی که از طریق اهل بیت به ما رسیده استفاده می شود که یکی از امتیازات این سوره آن است که تمام آیاتش یکجا نازل شده است و بنابراین همه آن مکی خواهد بود.

هدف اساسی این سوره، همانند سایر سوره های مکی، دعوت به اصول سه گانه توحید و نبوت و معاد است، ولی بیش از همه روی مساله یگانه پرستی و مبارزه با شرک و بت پرستی دور می زند، به طوری که در قسمت مهمی از آیات این سوره روی سخن به مشرکان و بت پرستان است، و به همین مناسبت گاهی رشته بحث به اعمال و کردار و بدعتهای مشرکان می کشد.

در هر صورت تدبر و اندیشه در آیات این سوره که آمیخته با استدلالات زنده و روشنی است، روح توحید و خدا پرستی را در انسان زنده کرده، و پایه های شرک را ویران می سازد، و شاید به خاطر همین بهم پیوستگی معنوی و اولویت مساله توحید بر سایر مسائل بوده که همه آیات آن یکجا نازل گردیده است.

و نیز به خاطر همین موضوع است که در روایاتی که پیرامون فضیلت این سوره نازل شده کرارا می خوانیم سوره انعام را هفتاد هزار فرشته، به هنگام نزول بدرقه کردند، و کسی که آن را بخواند (و در پرتو آن روح و جانش از سرچشمه توحید سیراب گردد) تمام آن فرشتگان برای او آمرزش می طلبند!.

دقت در آیات این سوره میتواند روح نفاق و پراکندگی را از میان مسلمانان برچیند،

گوشها را شنوا، و چشمها را بینا و دلها را دانا سازد.

ولی عجیب این است که بعضی از این سوره، تنها به خواندن الفاظ آن قناعت می کنند، و جلسات عریض و طویلی برای ختم انعام و حل مشکلات شخصی و خصوصی خود با تشریفات ویژه‌ای تشکیل می دهند که بنام جلسات ختم انعام نامیده می شود، مسلما اگر در این جلسات به محتوای سوره دقت شود، نه تنها مشکلات شخصی، مشکلات عمومی مسلمانان نیز حل خواهد شد، اما افسوس که بسیاری از مردم به قرآن به عنوان یک سلسله اوрад که دارای خواص مرموز و ناشناخته است می نگرند و جز به خواندن الفاظ آن نمی اندیشند، در حالی که قرآن سراسر درس است و مکتب، برنامه است و بیداری، رسالت است و آگاهی.

آیه (1) و (2) و ترجمه

بسم الله الرحمن الرحيم

(الحمد لله الذى خلق السموت و الارض و جعل الظلمت و النور ثم الذين
كفروا بربهم يعدلون) (1) (هو الذى خلقكم من طين ثم قضى- أجلا و أجل
مسمى عنده ثم أنتم تمترون) (2)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

1 - ستایش برای خداوندی است که آسمانها و زمین را آفرید و ظلمتها و
نور را ایجاد کرد، اما کافران برای پروردگار خود شریک و شبیه قرار می دهند
(با اینکه دلایل توحید و یگانگی او در آفرینش جهان آشکار است).

2 - او کسی است که شما را از گل آفرید سپس مدتی مقرر داشت (تا انسان
تکامل یابد)

و اجل حتمی نزد او است (و او از آن آگاه است) با این همه شما (مشرکان
در توحید و یگانگی یا قدرت او) تردید می کنید.

تفسیر:

این سوره با حمد و ستایش پروردگار آغاز شده است.

نخست از طریق آفرینش عالم کبیر (آسمان و زمین) و نظامات آنها، و سپس
از طریق آفرینش عالم صغیر یعنی انسان، مردم را متوجه اصل توحید می سازد
و ابتدا می گوید: حمد و سپاس برای خدائی است که آسمانها و زمین را آفرید
(الحمد لله الذى خلق السماوات و الارض).

خداوندی که مبدء نور و ظلمت و بر خلاف عقیده دوگانه پرستان، آفریننده همه چیز است (و جعل الظلمات والنور).

اما مشرکان و کافران به جای اینکه از این نظام واحد درس توحید بیاموزند برای پروردگار خود شریک و شبیه می سازند (ثم الذین کفروا برهم يعدلون

) قابل توجه اینکه عقیده مشرکان را با کلمه ثم که در لغت عرب برای ترتیب با فاصله است ذکر کرده و این نشان می دهد که در آغاز، توحید به عنوان یک اصل فطری و عقیده عمومی و همگانی بشر بوده است و شرک بعدا به صورت یک انحراف از این اصل فطری به وجود آمده.

اما در اینکه چرا درباره آفرینش زمین و آسمان، کلمه خلق به کار رفته، و در مورد نور و ظلمت کلمه جعل مفسران، سخنان گوناگونی دارند، ولی آنچه نزدیکتر به ذهن می رسد این است که خلقت درباره اصل وجود چیزی است و جعل درباره خواص و آثار و کیفیاتی است که به دنبال آنها وجود پیدا می کند و از آنجا که نور و ظلمت جنبه تبعی دارد از آن تعبیر به جعل شده است.

جالب توجه اینکه در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در تفسیر این آیه چنین نقل شده است که فرمود: این آیه در حقیقت به سه طایفه از منحرفان پاسخ می گوید، اول به مادیها که جهان را ازلی می پنداشتند و منکر خلق و آفرینش بودند، دوم به دوگانه پرستانی که نور و ظلمت را دو مبدء مستقل می دانستند، سوم رد بر مشرکان عرب که برای خدا شریک و شبیه قائل بودند.

آیا ظلمت از مخلوقات است؟

از آیه بالا استفاده می شود، همانطور که نور مخلوق خداوند است، ظلمت هم آفریده او است، در حالی که معروف در میان فلاسفه و دانشمندان علوم طبیعی این است که ظلمت چیزی جز عدم نور نیست، و این را می دانیم که نام مخلوق

بر معدوم نمی توان گذاشت، بنابراین چگونه آیه مورد بحث، ظلمت را جزء مخلوقات خداوند بشمار آورده است؟! در پاسخ این ایراد می توان گفت:

اولا ظلمت همیشه به معنای ظلمت مطلق نیست، بلکه ظلمت غالبا به معنای نور بسیار کم و ضعیف در برابر نور فراوان و قوی بکار می رود، مثلا همه می گوئیم شب ظلمانی با اینکه مسلم است، در شب، ظلمت مطلق نیست، بلکه همواره ظلمت شب آمیخته با نور کم رنگ ستارگان یا منابع دیگر نور میباشد، بنابراین مفهوم آیه این می شود که خداوند برای شما روشنی روز و تاریکی شب که یکی نور قوی و دیگری نور بسیار ضعیف است، قرار داد و بدیهی است که ظلمت به این معنی از مخلوقات خدا است.

و ثانيا درست است که ظلمت مطلق یک امر عدمی است، اما امر عدمی هنگامی که در شرائط خاصی واقع شود، حتما از یک امر وجودی سرچشمه میگيرد یعنی کسی که ظلمت مطلق را در شرائط خاصی برای اهداف معینی بوجود می آورد

حتما باید از وسائل وجودی استفاده کند، مثلا ما میخواهیم در لحظه معینی اطاق را برای ظاهر کردن عکسی تاریک کنیم ناچاریم جلوی نور را بگیریم تا ظلمت در این لحظه معین بوجود آید، چنین ظلمتی مخلوق است (مخلوق بالتبع).

و به اصطلاح عدم مطلق گرچه مخلوق نیست، اما عدم خاص سهمی از وجود دارد و مخلوق می باشد.

نور رمز وحدت و ظلمت رمز پراکندگی است

نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که در آیات قرآن،

نور با صیغه مفرد آورده شده و ظلمت به صورت جمع (ظلمات).

ممکن است این تعبیر اشاره لطیفی به این حقیقت باشد که ظلمت (اعم از حسی و معنوی) همواره سرچشمه پراکندگیها و جدائیها و دور افتادنها است، در صورتی که نور رمز وحدت و اجتماع می باشد.

بسیار با چشم خود دیده ایم که در یک شب تابستانی، چراغی در وسط حیاط یا بیابان روشن می کنیم، در مدت کوتاهی همه گونه حشرات گرد آن جمع می شوند و در واقع مجمعی از زندگی را در اشکال متنوع تشکیل میدهند، اما هنگامی که آن را خاموش کنیم هر کدام به طرفی میروند و پراکنده می گردند، در مسائل معنوی و اجتماعی نیز همینگونه است، نور علم و قرآن و ایمان مایه وحدت، و ظلمت جهل و کفر و نفاق موجب پراکندگی است.

گفتیم این سوره برای تحکیم پایه های خدا پرستی و توحید در دلها نخست انسان را متوجه عالم کبیر می سازد، و در آیه بعد توجه به عالم صغیر یعنی انسان می دهد و در این مورد به شگفت انگیزترین مساله یعنی آفرینش او از خاک و گل اشاره کرده می فرماید: او است خدائی که شما را از گل آفرید (هو الذی خلقکم من طین).

درست است که آفرینش ما از پدران و مادرانمان بوده است، نه از خاک ولی چون آفرینش انسان نخستین از خاک و گل بوده است، درست است که به ما نیز چنین خطابی بشود.

سپس به مراحل تکاملی عمر انسان اشاره کرده می گوید: پس از آن مدتی را مقرر ساخت که در این مدت انسان در روی زمین پرورش و تکامل پیدا کند (ثم قضی اجلا).

اجل در اصل به معنی مدت معین است، و قضاء اجل به معنی تعیین مدت و یا به آخر رساندن مدت است، اما بسیار میشود، که به آخرین فرصت نیز اجل

گفته می شود، مثلاً می گویند اجل دین فرا رسیده است یعنی آخرین موقع پرداخت بدهی رسیده است، و اینکه به فرا رسیدن مرگ نیز اجل می گویند به خاطر این است که آخرین لحظه عمر انسان در آن موقع است. سپس برای تکمیل این بحث می گوید: اجل مسمی در نزد خدا است (و اجل مسمی عنده).

و بعد میگوید شما افراد مشرک درباره آفرینندهای که انسان را از این اصل بی ارزش یعنی گل آفریده و از این مراحل حیرت انگیز و حیرت زا گذرانده است شک و تردید به خود راه میدهید، موجودات بی ارزشی همچون بتها را در ردیف او قرار داده، یا در قدرت پروردگار بر رستاخیز و زنده کردن مردگان شک و تردید دارید.

(ثم انتم تمترون).

اجل مسمی چیست؟

شک نیست که کلمه اجل مسمی و اجلا در آیه به دو معنی است و اینکه بعضی هر دو را به یک معنی گرفته اند با تکرار کلمه اجل مخصوصاً با ذکر قید مسمی در دفعه دوم به هیچوجه سازگار نیست.

لذا مفسران درباره تفاوت این دو، بحثها کرده اند اما از آنچه بقرینه سایر آیات قرآن و همچنین روایاتی که از طریق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده استفاده می شود تفاوت این دو در آن است که اجل به تنهایی به معنی عمر و وقت و مدت غیر حتمی، و اجل مسمی به معنی عمر و مدت حتمی است، و به عبارت دیگر اجل مسمی مرگ طبیعی و اجل مرگ زودرس است.

توضیح اینکه: بسیاری از موجودات از نظر ساختمان طبیعی و ذاتی استعداد و قابلیت بقا برای مدتی طولانی دارند، ولی در اثناً این مدت ممکن است موانعی

ایجاد شود که آنها را از رسیدن به حد اکثر عمر طبیعی باز دارد، مثلاً یک چراغ نفت سوز با توجه به مخزن نفت آن، ممکن است مثلاً بیست ساعت استعداد روشنائی داشته باشد، اما وزش یک باد شدید و ریزش باران و یا عدم مراقبت از آن سبب می شود که عمر آن کوتاه گردد.

در اینجا اگر چراغ با هیچ مانعی برخورد نکند و تا آخرین قطره نفت آن بسوزد سپس خاموش شود به اجل حتمی خود رسیده است و اگر موانعی قبل از آن باعث خاموشی چراغ گردد مدت عمر آن را اجل غیر حتمی میگوئیم.

در مورد یک انسان نیز چنین است اگر تمام شرائط برای بقای او جمع گردد و موانع بر طرف شود ساختمان و استعداد او ایجاب می کند که مدتی طولانی - هر چند این مدت بالاخره پایان وحدی دارد - عمر کند، اما ممکن است بر اثر سوء تغذیه یا مبتلا شدن به اعتیادات مختلف و یا دست زدن به خودکشی یا ارتکاب گناهان خیلی زودتر از آن مدت بمیرد، مرگ را در صورت اول اجل حتمی و در صورت دوم اجل غیر حتمی می نامند.

و به تعبیر دیگر اجل حتمی در صورتی است که ما به مجموع علل تامه بنگریم و اجل غیر حتمی در صورتی است که تنها مقتضیات را در نظر بگیریم. با توجه به این دو نوع اجل بسیاری از مطالب روشن میشود، از جمله اینکه در روایات می خوانیم صله رحم عمر را زیاد و یا قطع رحم عمر را کم می کند (منظور از عمر و اجل در این موارد اجل غیر حتمی است).

و یا اینکه در آیهای می خوانیم (فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون): هنگامی که اجل آنها فرا رسد نه ساعتی به عقب میافتد و نه جلو در اینجا منظور از اجل همان مرگ حتمی است.

بنابراین آیه مزبور تنها مربوط به موردی است که انسان به عمر نهائی خود رسیده است، و اما مرگهای پیشرس را به هیچ وجه شامل نمی شود.

و در هر صورت باید توجه داشت که هر دو اجل از ناحیه خدا تعیین می شود یکی بطور مطلق و دیگری به عنوان مشروط و یا معلق، درست مثل اینکه می گوئیم: این چراغ بعد از بیست ساعت بدون هیچ قید و شرط خاموش می شود و نیز می گوئیم اگر طوفانی بوزد بعد از دو ساعت، خاموش خواهد شد، در مورد انسان و اقوام و ملتها نیز چنین است میگوئیم خداوند اراده کرده است که فلان شخص یا ملت پس از فلان مقدار عمر بطور قطع از میان برود و نیز میگوئیم اگر ظلم و ستم و نفاق و تفرقه و سهل انگاری و تنبلی را پیشه کنند در یک سوم آن مدت از بین خواهند رفت، هر دو اجل از ناحیه خدا است یکی مطلق و دیگری مشروط.

از امام صادق (علیه السلام) در ذیل آیه فوق چنین نقل شده که فرمود: هما اجلان اجل محتوم و اجل موقوف: این اشاره به دو نوع اجل است، اجل حتمی و اجل مشروط و در احادیث دیگری که در این زمینه وارد شده تصریح گردیده است که اجل غیر حتمی (مشروط) قابل تقدیم و تاخیر است و اجل حتمی قابل تغییر نیست (نور الثقلین جلد اول صفحه 504).

آیه (3) و ترجمه

(وهو الله في السموت وفي الارض يعلم سرکم و جهرکم و يعلم ما
تکسبون) (3)

ترجمه:

3 - او است خداوند در آسمانها و در زمین، پنهان و آشکار شما را می داند
و از آنچه (انجام می دهید و) به دست می آورید با خبر است.

تفسیر:

در این آیه برای تکمیل بحث گذشته در زمینه توحید و یگانگی خدا و پاسخ
گفتن به کسانی که برای هر دستهای از موجودات خدائی قائلند و می گویند
خدای باران، خدای جنگ، خدای صلح، خدای آسمان و مانند آن چنین می
گوید: او است خداوندی که الوهیتش بر تمام آسمانها و زمین حکومت می کند
(وهو الله في السماوات و في الارض) (1).

یعنی با توجه به اینکه خالق همه چیز او است، مدبر و اداره کننده همه نیز او
میباشد. - زیرا حتی مشرکان جاهلیت خالق و آفریدگار را (الله) میدانستند ولی
تدبیر و تصرف را برای بتها قائل بودند.

آیه به آنها پاسخ میدهد: کسی که خالق است، تدبیر و تصرف در همه جا نیز
به دست او است. این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که خداوند در همه
جا حاضر است، در آسمانها و در زمین و جایی از او خالی نیست، نه اینکه
جسم باشد و مکان داشته باشد بلکه احاطه به همه مکانها دارد. بدیهی است
کسی که در همه جا حکومت می کند و تدبیر همه چیز بدست او است و در همه
جا حضور دارد، تمام اسرار و نهانیه را میداند، و لذا در جمله بعد می گوید:

چنین پروردگاری پنهان و آشکار شما را میداند و نیز از آنچه انجام میدهید با خبر است (یعلم سرکم و جهرکم و یعلم ما تکسبون).

ممکن است گفته شود سر و جهر در آیه اعمال انسانها و نیات آنها را نیز شامل میشود، بنابراین نیازی به ذکر ما تکسبون (انجام میدهید) نیست. ولی باید توجه داشت که کسب به معنی نتیجه های عمل و حالات روحی حاصل از اعمال خوب و بد است، یعنی او هم از اعمال و نیات شما با خبر است، و هم از اثراتی که این اعمال در روح شما میگذارد، و در هر حال ذکر این جمله برای تاکید در مورد اعمال انسانها است.

آیه (4) و (5) و ترجمه

(وما تاتيهن من آية من آيت ربهن إلا كانوا عنها معرضين) (4) (فقد كذبوا بالحق لما جاؤهم فسوف يأتيهم أنبؤا ما كانوا به يستهزؤون) (5)
ترجمه:

4 - هیچ نشانه و آیه‌ای از آیات پروردگارشان به آنها نمیرسد مگر اینکه از آن روی میگردانند!

5 - آنان حق را هنگامی که سراغشان آمد، انکار کردند ولی به زودی خبر آنچه را به باد مسخره گرفتند به آنان میرسد (و از نتایج کار خود آگاه می شوند).

تفسیر:

گفتیم در سوره انعام روی سخن بیشتر با مشرکان است، و قرآن به انواع وسائل برای بیداری و آگاهی آنها متوسل میشود، این آیه و آیات فراوانی که بعد از آن می آید در تعقیب همین موضوع است، در این آیه به روح لجابت و بیاعتنائی و تکبر مشرکان در برابر حق و نشانه های خدا اشاره کرده، می گوید: آنها چنان لجوج و بی اعتنا هستند که هر نشانه‌ای از نشانه های پروردگار را میبینند، فوراً از آن روی برمی گردانند. (وما تاتيهن من آية من آيات ربهن إلا كانوا عنها معرضين).

یعنی ابتدائی ترین شرط هدایت و راهیابی که تحقیق و جستجوگری است در آنها وجود ندارد، نه تنها شور و عشق یافتن حق در وجود آنان نیست که همانند تشنگانی که به دنبال آب میدوند در جستجوی حق باشند، بلکه اگر چشمه آبی زلال بر در خانه آنها بجوشد صورت از آن برگردانده و اصلاً به آن نگاه نمی

کنند، حتی اگر این آیات از طرف پروردگار آنها باشد (ربهم) و به منظور تربیت و و تکامل خود آنها نازل گردد!

این روحیه منحصر به دوران جاهلیت و مشرکان عرب نبوده، الان هم بسیاری را میبینیم که در یک عمر شصت ساله حتی، زحمت یکساعت تحقیق و جستجو در باره خدا و مذهب به خود نمی دهند، سهل است اگر کتاب و نوشته‌های در این زمینه به دست آنها بیفتد به آن نگاه نمیکنند، و اگر کسی با آنها در این باره سخن گوید، گوش فرا نمیدهند، اینها جاهلان لجوج و بیخبری هستند که ممکن است گاهی در کسوت دانشمند ظاهر شوند!

سپس به نتیجه این عمل آنها اشاره کرده و می گوید: نتیجه این شد که آنها حق را به هنگامی که به سراغشان آمد تکذیب کردند در حالی که اگر در آیات و نشانه های پروردگار دقت می نمودند، حق را بخوبی میدیدند و می شناختند و باور می کردند (فقد کذبوا بالحق لما جائهم).

(و نتیجه این تکذیب را بزودی دریافت خواهند داشت، و خبر آنچه را بباد مسخره گرفتند به آنها می رسد) (فسوف یأتیهم انباء ما كانوا به یتستزئون).

در دو آیه فوق در حقیقت اشاره به سه مرحله از کفر شده که مرحله به مرحله تشدید میگردد، نخست مرحله اعراض و روی گردانیدن، سپس مرحله تکذیب و بعداً مرحله استهزاء و مسخره کردن حقایق و آیات خدا.

این امر نشان که انسان در طریق کفر در یک مرحله متوقف نمیشود بلکه هر چه پیش میرود بر شدت انکار و عداوت و دشمنی با حق و بیگانگی از خدا می افزاید.

منظور از تهدید که در آخر آیه ذکر شده، این است که در آینده دور یا نزدیک عواقب شوم بی ایمانی دامن آنها را در دنیا و آخرت خواهد گرفت، آیات بعد نیز شاهد این تفسیر است.

آیه (6) و ترجمه

(ألم يروا كم أهلكنا من قبلهم من قرن مكنهم في الارض ما لم نمكن لكم وأرسلنا السماء عليهم مدرارا وجعلنا الانهر تجري من تحتهم فأهلكناهم بذنوبهم وأنشأنا من بعدهم قرنا آخرين) (6)

ترجمه:

6 - آیا مشاهده نکردند چقدر از اقوام پیشین را هلاک کردیم؟! اقوامی که (از شما نیرومندتر بودند و) قدرتهائی به آنها دادیم که به شما ندادیم، بارانهای پی در پی بر آنها فرستادیم و نهرها از زیر (آبادهای) آنها جاری ساختیم (اما هنگامی که سرکشی و طغیان کردند) آنها را به خاطر گناهانشان نابود ساختیم و جمعیت دیگری بعد از آنان بوجود آوردیم

تفسیر:

سرنوشت طغیانگران

از این آیه به بعد، قرآن یک برنامه تربیتی مرحله به مرحله را، برای بیدار ساختن بت پرستان و مشرکان - به تناسب انگیزه‌های مختلف شرک و بت پرستی - عرضه میکند، نخست برای کوبیدن عامل غرور که یکی از عوامل مهم طغیان و سرکشی و انحراف است، دست به کار شده و با یادآوری وضع اقوام گذشته و سرانجام دردناک آنها، به این افراد، که پرده غرور بر چشمانشان افتاده است هشدار می‌دهد و می‌گوید: آیا اینها مشاهده نکردند چه اقوامی را پیش از آنها هلاک کردیم، اقوامی که امکاناتی در روی زمین در اختیار آنها گذاشتیم که در اختیار شما نگذاشتیم

(الم يروا كم اهلكننا من قبلهم من قرن مكناهم في الارض ما لم نمكن لكم).

از جمله اینکه بارانهای پر برکت و پشت سر هم برای آنها فرستادیم (و ارسلنا السماء عليهم مدرارا). (1)

و دیگر اینکه نهرهای آب جاری را از زیر آبادیهای آنها و در دسترس آنها جاری ساختیم (و جعلنا الانهار تجري من تحتهم).

اما به هنگامی که راه طغیان را پیش گرفتند، هیچیک از این امکانات نتوانست آنها را از کیفر الهی بر کنار دارد و ما آنها را به خاطر گناهانشان نابود کردیم (فاهلكناهم بذنوبهم).

و بعد از آنها اقوام دیگری روی کار آوردیم (وانشاننا من بعدهم قرنا آخرين).

آیا نباید مطالعه حال گذشتگان برای آنها سرمشقی بشود؟! و از خواب غفلت بیدار، و از مستی غرور هشیار گردند، آیا خداوندی که درباره گذشتگان چنین عمل کرد توانائی ندارد همان برنامه را نیز درباره اینها اجرا کند؟! در اینجا به چند نکته باید توجه داشت:

1 - قرن، گرچه معمولاً به معنی یک زمان طولانی (صد سال یا هفتاد سال یا سی سال) آمده است، ولی گاهی - همانطور که اهل لغت تصریح کرده اند - به قوم و جمعیتی که در یک زمان قرار دارند گفته (اصولاً قرن از ماده اقتران و به معنی نزدیکی است و چون اهل عصر واحد و زمانهای متقارب به هم نزدیکند به آنها، و هم به زمان آنها قرن گفته میشود).

2 - در آیات قرآن مکرر به این موضوع اشاره شده که امکانات فراوان مادی باعث غرور و غفلت افراد کم ظرفیت میشود، زیرا با داشتن اینها خود را بینباز از پروردگار می پندارند، غافل از اینکه اگر لحظه به لحظه و ثانیه به ثانیه کمک

و امداد الهی به آنها نرسد، نابود و خاموش میگردند چنانکه میخوانیم ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی: انسان طغیان می کند هنگامی که خود را بینیاز پندارد.

3 - این هشدار مخصوص بت پرستان نیست، هم امروز قرآن نیز به دنیای ثروتمند ماشینی که بر اثر فراهم بودن امکانات زندگی از باده غرور سر مست شده، هشدار می دهد که وضع گذشتگان را فراموش نکنید که چگونه بر اثر عامل گناه، همه چیز را از دست دادند، شما هم با روشن شدن جرقه آتش یک جنگ جهانی دیگر ممکن است همه چیز را از دست بدهید و به دوران قبل از تمدن صنعتی خود باز گردید، توجه داشته باشید که عامل بدبختی آنها چیزی جز گناه و ظلم و ستم و بیدادگری و عدم ایمان نبوده همین عامل در جامعه شما نیز آشکار شده است.

براستی مطالعه تاریخ زندگی فراعنه مصر، و ملوک سبا، و سلاطین کلد و آشور، و قیصرهای روم با آن زندگانی افسانهای و ناز و نعمت بیحساب، و سپس مطالعه عواقب دردناکی که بر اثر کفر و بیدادگری طومار زندگانی آنها را در هم پیچید برای همه کس و برای همه ما درس عبرتی است بزرگ و آشکار.

آیه (7) و ترجمه

(ولو نزلنا عليك كتباً في قرطاس فلمسوه بأيديهم لقال الذين كفروا إن هذا إلا سحر مبين) (7)

ترجمه:

7 - و اگر نامه‌ای بر روی صفحه‌ای بر آنها نازل کنیم و (علاوه بر دیدن) آن را با دستهای خود لمس کنند باز کافران می گویند این چیزی جز یک سحر آشکار نیست!

تفسیر:

آخرین درجه لجاجت

دیگر از عوامل انحراف آنها تکبر و لجاجت است که در این آیه اشاره به آن شده، زیرا افراد متکبر معمولاً مردم لجوجی هستند، چون تکبر به آنها اجازه تسلیم در برابر حق را نمیدهد و همین سبب می شود که به اصطلاح روی دنده لج بیفتند و هر دلیل روشن و برهان واضحی را به نحوی انکار کنند هر چند تا سر حد انکار بدیهیات پیش رود!، همانطور که بارها با چشم خود این موضوع را در میان افراد متکبر و خود خواه دیده ایم

قرآن در اینجا اشاره به تقاضای جمعی از بت پرستان (که می گویند این اشخاص نضر بن حارث و عبد الله بن ابی امیه و نوفل بن خوید بودند که به پیامبر (ﷺ) گفتند ما تنها در صورتی ایمان می آوریم که نامه‌ای از طرف خداوند با چهار فرشته بر ما نازل کنی!!) کرده و می گوید: اگر همانطور که آنها تقاضا کردند، نوشته‌ای بر صفحه‌ای از کاغذ و مانند آن بر تو نازل کنیم، و علاوه بر مشاهده کردن، با دست خود نیز آن را لمس کنند باز می گویند: این یک

سحر آشکار است! (و لو نزلنا عليك كتابا في قرطاس فلمسوه بأيديهم لقال الذين كفروا ان هذا الا سحر مبين). یعنی دائره لجاجت آنها تا حدی توسعه یافته که روشنترین محسوسات را یعنی آنچه با مشاهده و لمس درک میشود، انکار میکنند و به بهانه سحر از تسلیم شدن در برابر آن سر باز می زنند، در حالی که در زندگی روزانه خود برای اثبات واقعیتها به یک دهم از این نشانه ها نیز قناعت میکنند و آن را قطعی و مسلم میدانند! و این نیست مگر به خاطر خود خواهی و تکبر و لجاجت سختی که بر روح آنها سایه افکنده.

ضمنا باید توجه داشت که قرطاس به معنی هر چیزی است که روی آن می نویسند اعم از کاغذ و پوست و الواح، و اگر امروز قرطاس را فقط به کاغذ می گویند برای این است که کاغذ متداولترین چیزی است که روی آن نوشته می شود.

آیه (8) تا (10) و ترجمه

(وقالوا لو لا أنزل عليه ملك ولو أنزلنا ملكا لقضى الأمر ثم لا ينظرون) (8)
(ولو جعلناه ملكا لجعلناه رجلا ولبسنا عليهم ما يلبسون) (9) (ولقد استهزئ
برسل من قبلك فحاق بالذين سخروا منهم ما كانوا به يستهزؤون) (10)

ترجمه:

8 - گفتند چرا فرشتهای بر او نازل نشده (تا او را در دعوت مردم به سوی خدا همراهی کند) ولی اگر فرشتهای بفرستیم (و موضوع جنبه حسی و شهود پیدا کند) کار تمام می شود (و اگر مخالفت کنند) دیگر به آنها مهلت داده نخواهد شد (و همگی هلاک می گردند).

9 - و اگر او را فرشته قرار می دادیم حتما وی را به صورت انسانی در می آوردیم باز (به پندار آنان) کار را بر آنها مشتبه می ساختیم همانطور که آنها کار را بر دیگران مشتبه می سازند!

10 - (با این حال نگران نباش) جمعی از پیامبران پیش از تو را به باد استهزا گرفتند اما سرانجام آنچه را مسخره میکردند دامانشان را گرفت (و عذاب الهی بر آنها نازل شد).

تفسیر:

بهانه جوئی ها

یکی دیگر از عوامل کفر و انکار بهانه جوئی است، گرچه بهانه جوئی معلول عوامل دیگر از جمله تکبر و خود خواهی میباشد ولی تدریجا به یک روحیه منفی در می آید و خود یک عامل برای عدم تسلیم در برابر حق میگردد.

از جمله بهانه جوئیهای که مشرکان در برابر پیامبر (ﷺ) داشتند و در چندین آیه از قرآن به آن اشاره شده و در آیه مورد بحث نیز آمده است این است که آنها میگفتند چرا پیامبر (ﷺ) به تنهایی به این ماموریت بزرگ دست زده است؟ چرا موجودی از غیر جنس بشر و از جنس فرشتگان او را در این ماموریت همراهی نمی کند؟ مگر میتواند انسانی که از جنس ما است به تنهایی بار رسالت را بر دوش کشد؟ (و قالوا لولا انزل علیه ملك).

در حالی که با وجود دلایل روشن و آیات بینات بر نبوت او جایی برای این بهانه جوئیها نیست، به علاوه فرشته نه قدرتی بالاتر از انسان دارد و نه آمادگی و استعدادی برای رسالت، بیش از او، بلکه به مراتب انسان از او آماده تر است. قرآن با دو جمله که هر کدام استدلالی را در بر دارد به آنها پاسخ می گوید: نخست اینکه اگر فرشتهای نازل شود، و سپس آنها ایمان نیاورند، به حیات همه آنان خاتمه داده خواهد شد (ولو انزلنا ملكا لقضى الامر ثم لا ينظرون).

اما چرا با آمدن فرشته و همراهی او با پیامبر (ﷺ) منکران گرفتار مرگ و هلاکت میشوند؟ دلیل آن همان چیزی است که در چند آیه قبل به آن اشاره شد که اگر نبوت جنبه شهود و حسی پیدا کند، یعنی با آمدن فرشته، غیب تبدیل به شهود گردد و همه چیز را با چشم ببینند آخرین مرحله اتمام حجت شده است، چون دلیلی بالاتر از این تصور نمیشود، با این حال اگر کسی مخالفت کند کیفر و مجازات او قطعی خواهد بود، ولی خداوند به خاطر لطف و مرحمت بر بندگان برای اینکه فرصتی برای تجدید نظر داشته باشند این کار را نمیکند مگر در موارد خاصی که میداند طرف، آمادگی کامل و استعداد پذیرش دارد، یا در مواردی که طرف مستحق نابودی است، یعنی اعمالی انجام داده است که

استحقاق مجازات الهی را دارد، در این موقع به تقاضای او ترتیب اثر داده و به هنگامی که قبول نکرد فرمان نابودی او صادر می گردد.

پاسخ دوم اینکه پیامبر (ﷺ) به مقتضای مقام رهبری و عهده دار بودن امر تربیت مردم و سرمشق عملی به آنها دادن لازم است از جنس خود مردم و هم رنگ و هم صفات آنها و تمام غرائز و صفات انسان در او وجود داشته باشد، زیرا فرشته علاوه بر اینکه برای بشر قابل رؤیت نیست، نمیتواند سرمشق عملی برای او گردد، چون نه از نیازها و دردهای او آگاه است و نه به وضع غرائز و خواسته های او آشنا است، و به همین دلیل رهبری او نسبت به موجودی که از هر جهت با وی فرق دارد کاملاً نارسا خواهد بود.

لذا قرآن در جواب دوم میگوید اگر ما او را فرشته قرار میدادیم و به پیشنهاد آنها عمل میکردیم، باز لازم بود تمام صفات انسان را در او ایجاد کنیم، و او را به صورت و سیرت مردی قرار دهیم (و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا). (1)

از آنچه گفتیم روشن میشود، که منظور از جمله (لجعلناه رجلا) این نیست که فقط شکل انسان به او میدهیم که بعضی از مفسران پنداشته اند، بلکه منظور این است که او را از نظر ظاهر و باطن به صفات انسان قرار میدهیم.

سپس نتیجه میگیرد که با این حال همان ایرادات سابق را بر ما تکرار می کردند که چرا به انسانی ماموریت رهبری دادهای و چهره حقیقت را بر ما پوشانیده ای (و للبنا علیهم ما یلبسون).

لبس (بر وزن درس) به معنی پردهپوشی و اشتباه کاری است، و لبس (بر وزن قفل) به معنی پوشیدن لباس است (ماضی اول لبس بر وزن ضرب و ماضی دوم لبس بر وزن حسب می باشد) و روشن است که در آیه معنی اول اراده شده است، یعنی اگر فرشتهای می فرستادیم باید به صورت و سیرت انسانی باشد و

در این موقع به عقیده آنها ما مردم را به اشتباه و خطا انداخته بودیم و همان نسبت‌های سابق را بر ما تکرار می کردند، همانطور که خود آنها افراد نادان و بیخبر را به اشتباه و خطا می افکنند و چهره حقیقت را بر آنها می پوشانند - بنابراین نسبت لباس و پرده پوشی به خدا از زاویه دید آنها است.

در پایان خداوند به پیامبرش دل‌داری می دهد و میگوید از مخالفت و لجابت و سرسختی آنها نگران نباش، زیرا جمعی از پیامبران پیش از تو را نیز بیاد استهزاء و مسخره گرفتند اما سرانجام آنچه را، مسخره میکردند، دامانشان را گرفت و عذاب الهی بر آنها نازل شد (ولقد استهزء برسلك من قبلك فحاق بالذين سخروا منهم ما كانوا به يستهزئون).

در حقیقت این آیه هم مایه تسلی خاطری است برای پیامبر (ﷺ) که در راه خود کمترین تزلزلی در اراده‌اش واقع نشود و هم تهدیدی است برای مخالفان لجوج که به عواقب شوم و دردناک کار خود بیندیشند.

آیه (11) و ترجمه

(قل سیروا فی الارض ثم انظروا کیف کان عقبه المکذبین) (11)

ترجمه:

11 - بگو روی زمین گردش کنید، سپس بنگرید سرانجام آنها که آیات الهی را تکذیب می کردند چه شد؟

تفسیر:

قرآن در اینجا برای بیدار ساختن این افراد لجوج و خود خواه از راه دیگری وارد شده و به پیامبر دستور می دهد که به آنها سفارش کند، در زمین به سیر و سیاحت پردازند و عواقب کسانی که حقایق را تکذیب کردند با چشم خود ببینند، شاید بیدار شوند (قل سیروا فی الارض ثم انظروا کیف کان عقبه المکذبین). شک نیست که مشاهده آثار گذشتگان و اقوامی که بر اثر پشت پا زدن به حقایق راه فنا و نابودی را پیمودند، تاثیرش بسیار بیشتر از مطالعه تاریخ آنها در کتابها است، زیرا این آثار حقیقت را محسوس و قابل لمس می سازد.

شاید به خاطر همین است که جمله انظروا (نگاه کنید) را به کار برده نه تفکروا (بیندیشید)، ضمناً ذکر کلمه ثم که معمولاً در مورد عطف با فاصله زمانی به کار میرود، ممکن است به خاطر توجه دادن به این حقیقت باشد که در این سیر و قضاوت خود عجله نکنند، بلکه هنگامی که آثار گذشتگان را مشاهده کردند، با حوصله و دقت بیندیشند سپس نتیجهگیری کرده، عاقبت کار آنها را با چشم ببینند در مورد سیر و سیاحت در زمین و تاثیر فوق العاده آن در بیدار ساختن افکار مشروحا در ذیل آیه 137 سوره آل عمران (جلد سوم صفحه 102) بحث کردیم.

آیه و ترجمه

(قل لمن ما فی السموت و الارض قل لله کتب علی نفسه الرحمة لیجمعنکم الی
یوم القیمة لاریب فیه الذین خسروا أنفسهم فهم لایؤمنون) (12) (وله ما
سکن فی الیل و النهار و هو السميع العليم) (13)

ترجمه:

12 - بگو از آن کیست آنچه در آسمانها و زمین است بگو برای خدا است،
رحمت (و بخشش) را بر خود حتم کرده (و به همین دلیل) همه شما را بطور
قطع در روز قیامت که در آن شک و تردیدی نیست مجتمع خواهد کرد، تنها
کسانی که سرمایه های وجود خویش را از دست دادند و گرفتار خسران شدند
ایمان نمی آورند.

13 - و برای او است آنچه در شب و روز قرار دارد و او شنوا و دانا است.

تفسیر:

در این آیه بحث با مشرکان همچنان دنبال شده است. در آیات گذشته روی
مسئله توحید و یگانه پرستی تکیه شده بود، اما در این آیه روی مسئله معاد
تکیه شده و با اشاره به اصل توحید، مسئله رستاخیز و معاد از طریق جالبی
تعقیب میگردد، شکل آیه به صورت سؤال و جواب است گوینده سؤال و
جواب هر دو یکی است که این خود یک شیوه زیبا در ادبیات است.

استدلال معاد در اینجا از دو مقدمه تشکیل شده است:

1 - نخست می گوید: بگو آنچه در آسمانها و زمین است برای کیست؟

(قل لمن ما فی السموات و الارض) و بلافاصله به دنبال آن می گوید: خودت
از زبان فطرت و جان آنها پاسخ بده: برای خدا (قل لله) طبق این مقدمه همه
جهان هستی ملک خدا است و تدبیر آن به دست او است.

2 - پروردگار عالم سرچشمه تمام رحمتها است، او است که رحمت را بر عهده خویش قرار داده، و مواهب بیشمار، به همه ارزانی میدارد (کتب علی نفسه الرحمة).

آیا ممکن است که چنین خداوندی اجازه دهد رشته حیات انسانها با مرگ به کلی پاره شود و تکامل و حیات ادامه نیابد؟ آیا این با اصل فیاض بودن و رحمت واسعه او می سازد؟ آیا او در مورد بندگان خود که مالک و مدبر آنها است ممکن است چنان بیمهری کند که بعد از مدتی راه فنا پیوند و تبدیل به هیچ و پوچ شوند؟.

مسلمان، نه، بلکه رحمت واسعه او ایجاب می کند که موجودات مخصوصا انسان را در مسیر تکامل پیش ببرد همانطور که در پرتو رحمت خویش بذر کوچک و بیارزشی را تبدیل به درخت تناور و برومند، یا شاخه گل زیبائی میکند، همانطور که در پرتو فیض خود نطفه بی ارزش را به انسان کاملی مبدل میسازد، همین رحمت ایجاب انسان را که استعداد بقا و زندگی جاودانی دارد پس از مرگ در لباس حیاتی نوین و در عالمی وسیعتر در آورد و در این سیر ابدی تکامل دست رحمتش پشت سر او باشد.

لذا به دنبال این دو مقدمه می گوید: به طور مسلم همه شما را در روز رستاخیز، روزی که هیچگونه شک و تردیدی در آن نیست جمع خواهد کرد (لیجمعنکم الی یوم القیامة لا ریب فیه).

قابل توجه اینکه آیه با سؤ ال و به اصطلاح استفهام تقریری که به منظور اقرار گرفتن از طرف می باشد شروع شده است، و چون این مطلب هم از نظر فطرت مسلم بوده و هم خود مشرکان به آن اعتراف داشته اند که مالکیت عالم

هستی متعلق به بتها نیست، بلکه مربوط به خدا است، بلافاصله خود او پاسخ
سؤال را میگوید.

و این یک روش زیبا در طرح مسائل مختلف محسوب می شود. موضوع
دیگر اینکه برای معاد در جاهای دیگر از طرق مختلف از طریق قانون عدالت،
قانون تکامل، حکمت پروردگار، استدلال شده است اما استدلال به رحمت،
استدلال تازه‌ای است که در آیه بالا مورد بحث قرار گرفته.

در پایان آیه به سرنوشت و عاقبت کار مشرکان لجوج اشاره کرده می گوید:
آنها که در بازار تجارت زندگی، سرمایه وجود خود را از دست داده اند به این
حقائق ایمان نمی آورند (الذین خسروا انفسهم فهم لا یؤمنون).

چه تعبیر عجیبی! گاهی انسان مال یا مقام، یا یکی دیگر از سرمایه های خود
را از دست می دهد در این موارد اگر چه زیان کرده است ولی چیزهایی را از
دست داده است که جزء وجود او نبوده یعنی بیرون از وجود او است، اما
بزرگترین زیان که می توان نام آن را زیان حقیقی گذاشت زمانی خواهد بود که
انسان اصل هستی خود را از کف دهد و وجود خویش را ببازد.

دشمنان حق و افراد لجوج سرمایه عمر و سرمایه فکر و عقل و فطرت و
تمام مواهب روحی و جسمی خویش را که می بایست در مسیر حق به کار
گیرند و به تکامل شایسته خود برسند بکلی از دست میدهند، نه سرمایه‌های
میمانند و نه سرمایه دار!.

این تعبیر در آیات متعددی از قرآن مجید آمده است و تعبیرات تکان
دهنده‌ای است که سرانجام دردناک منکران حق و گنهکاران آلوده را روشن می
سازد.

سؤال:

ممکن است گفته شود زندگانی ابدی تنها برای مؤمنان مصداق رحمت است ولی برای غیر آنها جز زحمت و بدبختی چیز دیگری نخواهد بود.
پاسخ:

شک نیست که کار خدا فراهم آوردن زمینه های رحمت است او انسان را آفرید، و به او عقل داد، و پیامبران برای رهبری و راهنمایی او فرستاده و انواع مواهب را در اختیار وی گذارد، و راهی به سوی زندگی جاویدان به روی همگان گشود، اینها بدون استثنای رحمت است.

حال اگر در طریق به ثمر رساندن این رحمتها خود انسان راه خویش را کج کند و تمام زمینه های رحمت را برای خود تبدیل به شکنجه و زحمت نماید. این موضوع هیچگونه لطمهای به رحمت بودن آنها نخواهد زد و تمام سرزنشها متوجه انسانی است که زمینه های رحمت را تبدیل به عذاب کرده است.

آیه بعد در حقیقت تکمیلی است برای آیه گذشته زیرا در آیه قبل اشاره به مالکیت خداوند نسبت به همه موجودات از طریق قرار گرفتن آنها در افق مکان بود، لذا فرمود خداوند مالک آنچه در آسمانها و زمین است می باشد.

این آیه اشاره به مالکیت او از طریق قرار گرفتن در افق و پهنه زمان است لذا می گوید: و از آن او است آنچه در شب و روز قرار گرفته است (وله ما سکن فی اللیل و النهار).

در حقیقت جهان ماده از این موضوع یعنی زمان و مکان خالی نیست و تمام موجوداتی که در ظرف زمان و مکان واقع می شوند یعنی تمامی جهان ماده از آن او هستند، و نباید تصور شود که شب و روز مخصوص منظومه شمسی است بلکه تمام موجودات زمین و آسمان دارای شب و روز و بعضی دائما در روز بدون شب، و بعضی در شب بدون روز به سر میبرند، مثلا در خورشید دائما روز

است زیرا در آنجا روشنائی است و تاریکی وجود ندارد، در حالی که بعضی از کواکب خاموش و بینور آسمان که در مجاورت ستارگان قرار ندارند در تاریکی شب جاودانی به سر میبرند. و آیه فوق همه اینها را شامل می شود. ضمناً باید توجه داشت که منظور از سکن سکونت به معنی توقف و قرار گرفتن در چیزی است، خواه اینکه آن موجود در حال حرکت باشد یا سکون مثلاً میگوئیم: ما در فلان شهر ساکن هستیم یعنی در آنجا استقرار یافته و توقف داریم اعم از اینکه در خیابانهای شهر در حال حرکت باشیم یا در حال سکون.

این احتمال نیز در آیه وجود دارد که سکون در اینجا فقط مقابل حرکت باشد و از آنجا که این دو از امور نسبی هستند ذکر یکی ما را از دیگری بی نیاز میکند، بنابراین معنی آیه چنین میشود: آنچه در روز و شب و افق زمان در حال سکون و حرکت است همه از آن خدا است.

و در این صورت آیه میتواند اشاره به یکی از استدلالات توحید باشد زیرا حرکت و سکون دو حالت عارضی هستند که به طور مسلم، حادثند و نمی توانند قدیم و ازلی باشند چون حرکت عبارت است از بودن چیزی در دو زمان مختلف در دو مکان، و سکون بودن چیزی است در دو زمان در یک مکان معین، و بنابراین در ذات حرکت و سکون توجه به حالت سابقه نهفته شده است، و میدانیم چیزی که قبل از آن حالت دیگری باشد ازلی نمیتواند بوده باشد. از این سخن چنین نتیجه می گیریم که: اجسام از حرکت و سکون خالی نیستند.

و آنچه از حرکت و سکون خالی نیست نمیتواند ازلی باشد. بنابراین تمامی اجسام حادثند و چون حادثند نیازمند به آفریدگارند (دقت کنید).

ولی خداوند چون جسم نیست نه حرکت دارد و نه سکون و نه زمان دارد و نه مکان، و به همین جهت ازلی و ابدی است. و در پایان آیه پس از ذکر توحید اشاره به دو صفت بارز خداوند کرده می گوید: و اوست شنونده دانا (وهو السميع العليم).

اشاره به اینکه وسعت جهان هستی و موجوداتی که در افق زمان و مکان قرار گرفته اند هیچگاه مانع از آن نیست که خدا از اسرار آنها آگاه باشد، بلکه سخنان آنها را میشنود و حتی حرکت مورچه ضعیفی را در دل شب تاریک بر سنگ سیاه و ظلمانی در اعماق یک دره خاموش و دور افتاده را درک می کند و از احتیاجات او و سایرین با خبر و آگاه است و از اعمال و کارهای همگی مطلع.

آیه (14) تا (16) و ترجمه

(قل أغیر الله أتخذ ولیا فاطر السموت والا رض و هو یطعم و لا یطعم قل إنی أمرت أن أکون أول من أسلم و لا تكونن من المشرکین) (14) (قل إنی أخاف إن عصیت ربی عذاب یوم عظیم) (15) (من یصرف عنه یومئذ فقد رحمہ و ذلک الفوز المبین) (16)

ترجمه:

14 - بگو آیا غیر خدا را ولی خود انتخاب کنم در حالی که او آفریننده آسمانها و زمین است و او است که روزی می دهد و از کسی روزی نمی گیرد، بگو من مامورم که نخستین مسلمان باشم و (خداوند به من دستور داده که) از مشرکان نباشم.

15 - بگو من (نیز) اگر نافرمانی پروردگارم کنم از عذاب آن روز بزرگ (رستاخیز) میترسم.

16 - آن کس که مجازات الهی در آن روز به او نرسد خداوند او را مشمول رحمت خویش ساخته و این پیروزی آشکاری است

تفسیر:

پناهگاهی غیر از خدا نیست

بعضی برای آیات فوق شان نزولی نقل کرده اند که: جمعی از اهل مکه خدمت پیامبر (ﷺ) آمدند و گفتند: ای محمد تو آئین قوم خود را ترک گفتی و میدانیم که این کار عاملی جز فقر ندارد! ما حاضریم اموال خود را با تو تقسیم کنیم و تو را کاملاً ثروتمند نمائیم تا دست از خدایان ما برداری و به آئین اصلی ما بازگردی آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

البته همانطور که قبلاً گفته شد آیات این سوره طبق روایات وارده، یکجا در مکه نازل شده بنابراین نمیتواند هر یک شان نزول خاصی داشته باشد، ولی در زمانهای قبل از نزول این سوره گفتگوها و بحثهایی میان پیامبر و مشرکان وجود داشته است و قسمتی از آیات این سوره ناظر به آن گفتگوها است، بنابراین هیچ مانعی ندارد که چنین سخنی میان پیامبر و مشرکان رد و بدل شده باشد و خداوند در این آیات به آن سخنان اشاره کرده، و پاسخ میگوید.

به هر حال در این آیات نیز هدف، اثبات توحید و مبارزه با شرک و بت پرستی است، مشرکان با اینکه آفرینش جهان را مخصوص ذات خداوند می دانستند بتها را به عنوان تکیه گاه و پناهگاه برای خود انتخاب کرده بودند و گاه برای هر یک از نیازمندیهای خود به یکی از بتها تکیه می کردند به خدایان متعدد: خدای باران، خدای نور، خدای ظلمت، خدای جنگ و صلح، و خدای رزق و روزی قائل بودند و این همان عقیده ارباب انواع میباشد که در یونان قدیم نیز وجود داشت.

قرآن برای از بین بردن این پندار غلط به پیامبر چنین دستور میدهد: به آنها بگو آیا غیر خدا را ولی و سرپرست و پناهگاه خود انتخاب کنم؟ در حالی که او آفریننده آسمانها و زمین، و روزی دهنده همه موجودات است بدون اینکه خود نیازی به روزی داشته باشد (قل اغیر الله اتخذ ولیا فاطر السموات والارض وهو یطعم ولا یطعم).

بنابراین هنگامی که آفریننده همه چیز او است، و بدون اتکا به قدرت دیگری سراسر جهان هستی را به وجود آورده، و روزی همگان به دست او است، چه دلیل دارد که انسان غیر او را ولی و سرپرست و تکیه گاه قرار دهد، اصولاً بقیه

همه مخلوقند و در تمام لحظات وجود خود به او نیازمندند، چگونه میتوانند نیاز دیگری را برطرف سازند؟

جالب اینکه در آیه بالا هنگامی که سخن از آفرینش آسمان و زمین به میان آورده خدا را به عنوان فاطر معرفی می کند فاطر از ماده فطور و به معنی شکافتن است. از ابن عباس نقل شده که می گوید: معنی فاطر السموات و الارض را آنگاه فهمیدم که دو عرب بر سر چاه آبی با هم نزاع داشتند یکی از آنها برای اثبات مالکیت خود میگفت: انا فطرتها: من این چاه را شکافته و احداث کرده ام!

ولی ما امروز معنی فاطر را بهتر از ابن عباس می توانیم به کمک علوم روز دریابیم زیرا این تعبیر جالبی است که با دقیقترین نظریات علمی روز با پیدایش جهان هماهنگ است چه اینکه: طبق تحقیقات دانشمندان، عالم بزرگ (مجموعه جهان) و عالم کوچکتر (منظومه شمسی) همه در آغاز، توده واحدی بودند که بر اثر انفجارهای پی در پی از هم شکافته شدند و کهکشانشان و منظومه ها و کرات به وجود آمدند، در آیه (30 سوره انبیاء) این مطلب با صراحت بیشتری بیان شده آنجا که می گوید: (اولم یر الذین کفروا ان السموات والارض کانتا رتقا ففتقناهما): آیا کافران نمیدانند آسمان و زمین به هم پیوسته بودند و ما آنها را از هم جدا کردیم.

نکته دیگری که نباید از آن غفلت کرد این است که: در میان صفات خدا در اینجا تنها روی اطعام بندگان و روزی دادن آنها تکیه شده است این تعبیر شاید به خاطر آن است که بیشتر وابستگیها در زندگی مادی بشر بر اثر همین نیاز مادی است، همین به اصطلاح خوردن یک لقمه نان است که افراد را به خضوع در برابر اربابان زر و زور وامی دارد، و گاهی تا سر حد پرستش در مقابل آنها

کرنش میکنند، قرآن در عبارت بالا می گوید: روزی شما به دست اوست نه به دست این گونه افراد و نه به دست بتها، صاحبان زر و زور خود نیازمندند و احتیاج به اطعام دارند تنها خدا است که اطعام می کند و نیاز به اطعام ندارد. در آیات دیگر قرآن نیز می بینیم روی مسئله مالکیت خداوند و رازقیت او و فرستادن باران و پرورش گیاهان تکیه شده است تا فکر وابستگی به مخلوقات را از مغز افراد بشر به کلی خارج کند.

سپس برای پاسخ گفتن به پیشنهاد کسانی که از او دعوت می کردند به آئین شرک، بیبوند میگوید: علاوه بر اینکه عقل به من فرمان می دهد که تنها تکیه بر کسی کنم که آفریننده آسمان و زمین میباشد وحی الهی نیز به من دستور داده است که نخستین مسلمان باشم و به هیچوجه در صف مشرکان قرار نگیرم (قل انی امرت ان اکون اول من اسلم ولا تکنون من المشرکین).

شک نیست که قبل از پیامبر اسلام نیز پیامبران دیگر و امت صالح آنها مسلمان بودند و در برابر اراده خدا تسلیم، بنابراین هنگامی که می فرماید: من دستور دارم نخستین مسلمان باشم یعنی نخستین مسلمان این امت. و این در حقیقت اشاره به یک مطلب مهم تربیتی نیز میباشد که هر رهبری باید در انجام دستورات مکتب خود از همه افراد پیشقدم تر باشد، او باید اولین مؤمن به آئین خویش و نخستین عمل کننده، و کوشاترین فرد، و فداکارترین شخص در برابر مکتب خود باشد.

و در آیه بعد برای تاکید بیشتر روی این دستور الهی که از طریق وحی بر پیامبر نازل شده است میگوید:

من نیز به نوبه خود احساس مسؤولیت میکنم و از قوانین الهی به هیچوجه مستثنی نیستم، من نیز اگر از دستور پروردگار منحرف شوم و راه سازشکاری با

مشرکان را بپیامیم و عصیان و نافرمانی او کنیم از مجازات آن روز بزرگ - روز رستاخیز - ترسان و خائفم (قل انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم).
از این آیه نیز به خوبی استفاده می شود که احساس مسؤولیت پیامبران بیش از احساس مسؤولیت دیگران است.

و در آخرین آیه برای اینکه ثابت شود پیامبر (ﷺ) نیز بدون تکیه بر لطف و رحمت خدا کاری نمیتواند بکند و هر چه هست به دست او است و حتی شخص پیغمبر (ﷺ) چشم امیدش را به رحمت بی پایان پروردگار دوخته و نجات و پیروزی خود را از او میطلبد می گوید: هر کس در آن روز بزرگ از مجازات پروردگار رهائی یابد مشمول رحمت خدا شده است و این یک موفقیت و پیروزی آشکار است (من یصرف عنه یومئذ فقد رحمه و ذلك الفوز المبین).

این آیات آخرین درجه توحید را بیان می کند و حتی به کسانی که برای پیامبران در برابر خدا دستگاه مستقلی قائل بودند همانند مسیحیان که مسیح را ناجی و نجات دهنده میدانستند، صریحا پاسخ می دهد که حتی پیامبران نیاز به رحمت او دارند!

آیه (17) و (18) و ترجمه

(وإن يمسسك الله بضر فلا كاشف له إلا هو وإن يمسسك بخير فهو على كل شيء قدير) (17) (وهو القاهر فوق عباده وهو الحكيم الخبير) (18)
ترجمه:

17 - اگر خداوند زبانی به تو برساند هیچکس جز او نمیتواند آن را برطرف سازد و اگر خیری به تو رساند او بر همه چیز توانا است (و هر نیکی از قدرت او ساخته است)

18 - او است که بر تمام بندگان خود قاهر و مسلط است و او است حکیم و آگاه.

تفسیر:

قدرت قاهره پروردگار

گفتیم هدف این سوره در درجه اول ریشه کن ساختن عوامل شرک و بت پرستی است، در دو آیه فوق نیز همین حقیقت تعقیب شده است.

نخست می گوید: چرا شما به غیر خدا توجه میکنید. و برای حل مشکلات و دفع زیان و ضرر و جلب منفعت به معبودهای ساختگی پناه میبرید با اینکه اگر کمترین زبانی به تو برسد برطرف کننده آن، کسی جز خدا نخواهد بود، و اگر خیر و برکت و پیروزی و سعادت نصیب تو شود از پر تو قدرت او است زیرا او است که بر همه چیز توانا است (وإن يمسسك الله بضر فلا كاشف له إلا هو و إن يمسسك بخير فهو على كل شيء قدير)

در حقیقت توجه به غیر خدا به خاطر این است که یا آنها را سرچشمه خیرات و یا برطرف کننده مصائب و مشکلات میدانند، همانطور که خضوع تا

سر حد پرستش در برابر صاحبان قدرت و زر و زور نیز یکی از این دو انگیزه را دارد، آیه فوق میگوید اراده خداوند بر همه چیز حکومت میکند، اگر نعمتی را از کسی سلب کند و یا نعمتی را به کسی ارزانی دارد هیچ منبع قدرتی در جهان نیست که بتواند آن را دگرگون سازد، پس چرا در برابر غیر خدا سر تعظیم فرود می آورند؟

تعبیر به یمسک در مورد خیر و شر که از ماده مس گرفته شده اشاره به این است که حتی کوچکترین خیر و شری بدون اراده و قدرت او ممکن نیست. این موضوع نیز لازم به تذکر است که: آیه فوق با صراحت کامل عقیده ثنویین (دوگانه پرستان) را که قائل به دو مبدأ خیر و شر بودند رد می کند و هر دو را از ناحیه خدا میداند، ولی در جای خود گفته ایم که شر مطلق در جهان وجود ندارد و بنابراین هنگامی که شر به خدا نسبت داده می شود منظور اموری است که به ظاهر سلب نعمت است ولی در واقع و در مورد خود خیر است، یا برای بیدار باش و یا تعلیم و تربیت و برطرف ساختن غرور و طغیان و خود خواهی و یا به خاطر مصالح دیگر است. در آیه بعد برای تکمیل این بحث میگوید: او است که بر تمام بندگان قاهر و مسلط است (وهو القاهر فوق عباده).

قهر و غلبه گرچه یک معنی را میسرسانند ولی از نظر ریشه لغوی با هم تفاوت دارند، قهر و قاهریت به آن نوع غلبه و پیروزی گفته می شود که طرف هیچ گونه مقاومتی نتواند از خود نشان دهد. ولی در کلمه غلبه این مفهوم وجود ندارد و ممکن است بعد از مقاومتی برطرف، پیروز گردد، به تعبیر دیگر شخص قاهر به کسی می گویند که برطرف مقابل آنچنان تسلط و برتری داشته

باشد که مجال مقاومت به او ندهد، درست مانند ظرف آبی که بر شعله کوچک آتشی ریخته شود که در دم آن را خاموش کند.

بعضی از مفسران معتقدند که قاهریت معمولاً در جائی به کار برده می شود که طرف مقابل موجود عاقلی باشد ولی غلبه اعم است و پیروزیهای بر موجودات غیر عاقل را نیز شامل می شود.

بنابراین اگر در آیه قبل اشاره به عمومیت قدرت خدا در برابر معبودهای ساختگی و صاحبان قدرت شده، نه به این معنی است که او ناچار است مدتی با قدرتهای دیگر گلاویز شود تا آنها را به زانو در آورد، بلکه قدرت او قدرت قاهره است و تعبیر فوق عباده نیز برای تکمیل همین معنی است.

با این حال چگونه ممکن است یک انسان آگاه او را رها کند و به دنبال موجودات و اشخاصی بود که از خودشان هیچ قدرتی ندارند و حتی قدرت ناچیزشان نیز از ناحیه خدا است.

اما برای اینکه این توهم پیش نیاید که خداوند مانند بعضی از صاحبان قدرت ممکن است کمترین سوء استفادهای از قدرت نامحدود خود کند در پایان آیه می فرماید: و با این حال او حکیم است و همه کارش روی حساب، و خبیر و آگاه است و کمترین اشتباه و خطا در اعمال قدرت ندارد (و هو الحکیم الخبیر) در حالات فرعون می خوانیم که: به هنگام تهدید بنی اسرائیل به کشتن فرزندان می گوید: و انا فوقهم قاهرون ما بر سر آنها کاملاً مسلطیم یعنی این قدرت قاهره خود را که در واقع قدرت ناچیزی بیش نبود دلیلی بر ظلم و ستم و عدم اعتنائ به حقوق دیگران میگرفت، ولی خداوند حکیم و خبیر با آن قدرت قاهره منزّه تر از آن است که کمترین ستم و خلافی درباره کوچکترین بندگان روا دارد.

این نیز ناگفته پیدا است که منظور از کلمه فوق عباده برتری مقامی است نه مکانی زیرا واضح است خدا مکانی ندارد.

و عجب این است که بعضی از مغزهای معیوب تعبیر آیه فوق را دلیل بر جسم بودن خداوند گرفته اند در حالی که شک نیست که تعبیر به فوق برای بیان برتری معنوی خداوند از نظر قدرت بر بندگان میباشد، حتی در مورد فرعون با اینکه انسانی بود و دارای جسم همین کلمه برای برتری مقامی به کار رفته است نه برتری مکانی (دقت کنید).

آیه (19) و (20) و ترجمه

(قل أى شىء أكبر شهادة قل الله شهيد بينى و بينكم و أوحى إلى هذا القرآن لا نذركم به و من بلغ أئنكم لتشهدون أن مع الله ءالهة أخرى قل لا أشهد قل إنما هو إله واحد و إننى برىء مما تشركون) (19) (الذين أتینهم الكتب یعرفونه كما یعرفون أنبأهم الذين خسروا أنفسهم فهم لا یؤمنون) (20)

ترجمه:

19 - بگو بالاترین گواهی، گواهی کیست؟ بگو خداوند گواه میان من و شما است و (بهترین دلیل آن این است که) این قرآن را بر من وحی کرده تا شما و تمام کسانی را که این قرآن به آنها میرسد انداز کنم (و از مخالفت فرمان خدا بترسانم) آیا براستی شما گواهی میدهید که خدایان دیگری با خدا است؟ بگو من هرگز چنین گواهی نمیدهم او است خداوند یگانه یکتا و من از آنچه برای او شریک قرار داده‌اید بیزارم.

20 - آنهایی که کتاب آسمانی به آنان داده‌ایم بخوبی او را (پیامبر را) میشناسند همانگونه که فرزندان خود را میشناسند، تنها کسانی که سرمایه وجود خود را از دست داده اند ایمان نمی آورند.

تفسیر:

بالاترین شاهد

به طوری که جمعی از مفسران نقل کرده اند، عده ای از مشرکان مکه نزد پیامبر آمدند و گفتند: تو چگونه پیامبری هستی که احدی را با تو موافق نمی بینیم حتی از یهود و نصارا درباره تو تحقیق کردیم آنها نیز گواهی و شهادتی به

حقانیت تو بر اساس محتویات تورات و انجیل ندادند، لااقل کسی را به ما نشان ده که گواه بر رسالت تو باشد، آیات فوق ناظر به این جریان است.

پیامبر مامور می شود که در مقابل این مخالفان لجوج که چشم بر هم نهاده، و این همه نشانه های حقانیت دعوت او را نادیده گرفته بودند و باز هم مطالبه گواه و شاهد می کردند بگویند: به عقیده شما بالاترین شهادت، شهادت کیست؟
(قل ای شیء اکبر شهادة).

غیر از این است که بالاترین شهادت، شهادت پروردگار است؟ بگو خداوند بزرگ گواه میان من و شما است (قل الله شهید بینی و بینکم).
و بهترین دلیل آن این است که این قرآن را بر من وحی فرستاده (واوحی الی هذا القرآن).

قرآنی که ممکن نیست ساخته فکر بشری آنهم در آن عصر و زمان و در آن محیط و مکان بوده باشد قرآنی که محتوی انواع شواهد اعجاز مییابد: الفاظ آن اعجاز آمیز و معانی آن اعجاز آمیزتر، آیا همین یک شاهد بزرگ، دلیل بر گواهی خداوند بر حقانیت دعوت من نیست؟

ضمناً از این جمله استفاده می شود که قرآن بزرگترین معجزه و بالاترین گواه صدق دعوی پیامبر است.

سپس به هدف نزول قرآن پرداخته و میگوید این قرآن به این جهت بر من نازل شده است که شما را و تمام کسانی را که سخنان من در طول تاریخ بشر و پهنه زمان و در تمام نقاط جهان به گوش آنها میرسد از مخالفت فرمان خدا بترسانم و به عواقب دردناک این مخالفت توجه دهم (لانذرکم به و من بلغ).

اگر می بینیم در اینجا فقط سخن از انذار و بیم دادن، به میان آمده - با اینکه معمولاً همه جا با بشارت همراه است - به خاطر این است که سخن در برابر افراد لجوجی بوده که اصرار در مخالفت داشته اند.

ضمناً با ذکر کلمه و من بلغ (تمام کسانی که این سخن به آنها میرسد) رسالت جهانی قرآن و دعوت عمومی و همگانی آن را اعلام میدارد، در حقیقت تعبیری از این کوتاhter و جامعتر برای ادای این منظور تصور نمیشود و دقت در وسعت آن میتواند هر گونه ابهامی را در مورد عدم اختصاص دعوت قرآن به نژاد عرب و یا زمان و منطقه خاصی برطرف سازد. جمعی از دانشمندان از تعبیراتی مانند تعبیر فوق مسئله خاتمیت پیامبر را نیز استفاده کرده اند، زیرا طبق تعبیر بالا پیامبر مبعوث بوده به تمام کسانی که گفتارش به آنها میرسد و این شامل تمام کسانی می شود که تا پایان این جهان به دنیا قدم میگذارند.

از احادیثی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده چنین استفاده می شود که منظور از ابلاغ قرآن تنها به این نیست که عین متن آن به اقوام دیگر برسد حتی وصول ترجمه های آن به زبانهای دیگر نیز در مفهوم آیه وارد است.

در حدیثی از امام صادق نقل شده که درباره آیه فوق سؤال شده، حضرت فرمود: بکل لسان یعنی به هر زبان که باشد.

ضمناً یکی از قوانین مسلم اصول فقه که قاعده قبح عقاب بلا بیان است نیز از آیه فوق استفاده میشود.

توضیح اینکه در اصول فقه اثبات شده است مادام که حکمی به کسی نرسد در برابر آن مسؤلیتی ندارد (مگر اینکه در فرا گرفتن حکم کوتاهی کرده باشد) آیه فوق نیز میگوید آنهایی که سخن من به آنها برسد، در برابر آن مسؤلیت

دارند و به این ترتیب کسانی که بدون تقصیر به آنها ابلاغ نشده باشد مسؤولیتی ندارند.

در تفسیر المنار از پیامبر اکرم (ﷺ) چنین نقل شده که یک دسته از اسیران را نزد پیامبر (ﷺ) آوردند، حضرت پرسید آیا شما را دعوت به اسلام کرده اند؟ گفتند نه، دستور داد آنها را رها کردند، سپس آیه بالا را تلاوت کرد و فرمود: بگذارید آنها به جایگاه خود باز گردند زیرا حقیقت اسلام به آنها ابلاغ نشده و به سوی آن دعوت نگردیده اند و نیز از این آیه استفاده می شود که اطلاق کلمه شیء که معادل کلمه چیز در فارسی بر خدا جائز است و لکن او چیزی است نه مانند اشیاء دیگر که مخلوق و محدود باشد بلکه خالق است و نامحدود.

سپس به دنبال این سخن دستور به پیامبر (ﷺ) می دهد که از آنها سؤال کند آیا براستی شما گواهی میدهید که خدایان دیگری با خدا است؟ (ائنکم لتشهدون ان مع الله آلهة اخرى) بعد میگوید با صراحت به آنها بگو من هرگز چنین گواهی نمیدهم، بگو او است خداوند یگانه و من از آنچه شما برای او شریک قرار دادهاید بیزارم (قل لا اشهد، قل انما هو اله واحد و انی بری مما تشرکون).

در حقیقت ذکر این چند جمله در پایان آیه به خاطر یک نکته مهم روانی است و آن اینکه ممکن است مشرکان چنین تصور کنند که گفتگوهای آنها شاید تزلزلی در روح پیامبر (ﷺ) ایجاد کرده باشد و با امیدواری مجلس را ترک گویند و به دوستان خود بشارت دهند که شاید محمد (ﷺ) بعد از این در دعوت خود تجدید نظر کند، این جمله ها که از صراحت و قاطعیت سرشار است این امید را به کلی مبدل به یاس می کند و به آنها نشان میدهد که مطلب

بالا تر از آن است که آنها می پندارند و کمترین تزلزلی در دعوت او پیدا نخواهد شد و تجربه نشان داده که ذکر این گونه کلمات قاطع در پایان یک بحث اثر عمیقی در رسیدن به نتیجه نهائی دارد

و در آیه بعد به آنها که مدعی بودند اهل کتاب هیچگونه گواهی درباره پیامبر اسلام نمیدهند صریحا پاسخ می دهد و میگوید: آنهائی که کتاب آسمانی بر آنها نازل کردیم به خوبی پیامبر را میشناسند همانگونه که فرزندان خود را میشناسند! (الذین آتیناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون ابنائهم).

یعنی نه تنها از اصل ظهور و دعوت او آگاهند بلکه جزئیات و خصوصیات و نشانه های دقیق او را نیز میدانند، بنابراین اگر جمعی از اهل مکه میگفتند ما مراجعه به اهل کتاب کرده ایم و اطلاعاتی از پیامبر نداشته اند یا واقعا دروغ میگفتند و تحقیقی نکرده بودند و یا اهل کتاب حقائق را کتمان کرده و به آنها بازگو نمیکردند، همانطور که آیات دیگر قرآن نیز اشاره به کتمان آنها می کند. (توضیح بیشتر این موضوع در جلد اول تفسیر نمونه صفحه 366 ذیل آیه 146 سوره بقره گذشت).

در پایان آیه به عنوان یک نتیجه نهائی اعلام میدارد: تنها کسانی به این پیامبر (با این همه نشانه های روشن) ایمان نمی آورند که در بازار تجارت زندگی همه چیز خود را از دست داده و سرمایه وجود خود را باخته اند (الذین خسروا انفسهم فهم لا یؤمنون).

آیه (21) تا (23) و ترجمه

(وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ)
(21) (و یوم نَحْشُرْهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاءُكُمْ الَّذِينَ كُنْتُمْ
تَزْعُمُونَ) (22) (ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فَتَنْتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ)
(23) (انظر كيف كذبوا على أنفسهم و ضل عنهم ما كانوا يفترون) (24)

ترجمه:

21 - چه کسی ستمکارتر از کسی است که بر خدا دروغ بسته (و شریک
برای او قائل شده است) یا آیات او را تکذیب نموده، مسلماً ظالمان روی
رستگاری نخواهند دید.

22 - آن روز که همه آنها را محشور میکنیم، به مشرکان میگوئیم:
معبودهایتان که آنها را شریک خدا می پنداشتید کجا هستند؟ (و چرا به یاری
شما نمی شتابند؟).

23 - سپس پاسخ و عذر آنها چیزی جز این نیست که می گویند به
خداوندی که پروردگار ما است سوگند که ما مشرک نبودیم.

24 - ببین چگونه به خودشان (نیز) دروغ می گویند و آنچه را به دروغ
شریک خدا می پنداشتند از دست میدهند.

تفسیر:

بزرگترین ظلم

در تعقیب برنامه کوبیدن همه جانبه (شرک و بت پرستی) در نخستین آیه بالا
با صراحت به صورت استفهام انکاری می گوید: (چه کسی ستمکارتر از

مشرکانی است که بر خدا دروغ بسته و شریک برای او قرار داده و یا آیات او را تکذیب نموده اند).

(و من اظلم من افتری علی الله کذباً او کذب بایاته).

در حقیقت جمله اول اشاره به انکار توحید است، و جمله دوم اشاره به انکار نبوت، و به راستی ظلمی از این بالاتر نمی شود که انسان جماد بی ارزش و یا انسان ناتوانی را همتای وجود نامحدودی قرار دهد که بر سراسر جهان هستی حکومت میکند، این کار از سه جهت ظلم محسوب میشود: ظلم نسبت به ذات پاک او که شریکی برای او قائل شده، و ظلم بر خویشتن که شخصیت و ارزش وجود خود را تا سر حد پرستش یک قطعه سنگ و چوب پائین آورده، و ظلم بر اجتماع که بر اثر شرک گرفتار تفرقه و پراکندگی و دور شدن از روح وحدت و یگانگی شده است. مسلماً هیچ ستمگری - مخصوصاً چنین ستمگرانی که ستم آنها همه انبه است - روی سعادت و رستگاری نخواهند دید (انه لا یفلح الظالمون).

البته در آیه فوق صریحاً کلمه شرک ذکر نشده ولی با توجه به آیات قبل و آیات بعد که همگی پیرامون مسئله شرک صحبت می کند روشن می شود که منظور از کلمه افتراً در این آیه همان تهمت شریک قائل شدن برای ذات خدا است.

قابل توجه اینکه: در 15 مورد از قرآن مجید افرادی به عنوان ظالمترین و ستمکارترین مردم معرفی شده اند که همه با جمله استفهامیه و من اظلم یا فمن اظلم (چه کسی ستمکارتر است) شروع شده است، گرچه بسیاری از این آیات درباره شرک و بت پرستی و انکار آیات الهی سخن می گوید، یعنی ناظر به اصل توحید است، ولی بعضی از آنها نیز درباره مسائل دیگر میباشد مانند و من اظلم

ممن منع مساجد الله ان يذکر فیها اسمہ چه کسی ستمکارتر است از آنهایی که مانع ذکر نام خدا در مساجد شوند؟ (بقره - 114).

و در مورد دیگر میخوانیم: (و من اظلم من کتم شهادة عنده من الله):

چه کسی ستمکارتر است از آنها که کتمان شهادت میکنند؟ (بقره - 140)
در اینجا این سؤال پیش می آید: چگونه ممکن است هر یک از این طوائف ستمکارترین مردم باشند؟ در صورتی که ظالمتترین تنها بر یک طائفه از آنها صدق می کند.

در پاسخ میتوان گفت: همه این امور در حقیقت از یکجا ریشه میگیرد و آن مسئله شرک و کفر و عناد است زیرا منع مردم از ذکر خدا در مساجد و سعی و کوشش در ویران ساختن آنها نشانه کفر و شرک است، و همچنین کتمان شهادت که ظاهراً منظور از آن کتمان شهادت بر حقایقی است که موجب سرگردانی مردم در وادی کفر میشود از چهره های گوناگون شرک و انکار خداوند یگانه است.
در آیه بعد پیرامون سرنوشت مشرکان در رستاخیز بحث میشود، تا روشن گردد آنها با اتکاً به مخلوقات ضعیفی همچون بتها نه آرامشی برای خود در این جهان فراهم ساختند و نه در جهان دیگر و می گوید:

آن روز که همه اینها را یکجا مبعوث می کنیم به مشرکان می گوئیم معبودهای ساختگی شما که آنها را شریک خدا می پنداشتید کجا هستند؟ و چرا به یاری شما نمی شتابند؟ چرا هیچگونه اثری از قدرتمائی آنها در این عرصه وحشتناک دیده نمیشود؟ (و یوم نحشرهم جميعاً ثم نقول للذین اشرکوا این شرکائکم الذین کنتم تزعمون).

مگر بنا نبود آنها در مشکلات شما را یاری کنند؟ و شما به این امید به آنها پناه می بردید؟ پس چرا کمترین اثری از آنها دیده نمی شود؟. آنها در بهت و

حیرت و وحشت عجیبی فرو می روند و پاسخی در برابر این سؤال ندارند جز اینکه سوگند یاد کنند که به خدا قسم ما هیچگاه مشرک نبودیم به گمان اینکه در آنجا نیز میتوان حقائق را انکار کرد (ثم لم تکن فتنهم الا ان قالوا والله ربنا ما كنا مشرکین).

در اینکه (فتنه) در آیه فوق به چه معنی است، میان مفسران گفتگو است، بعضی آن را به معنی پوزش و معذرت و بعضی به معنی پاسخ و بعضی به معنی شرک گرفته اند.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور از فتنه و افتنان همان دلباختگی به چیزی است یعنی نتیجه دلباختگی آنها به شرک و بت پرستی که پرده ای بر روی اندیشه و خرد آنها افکنده این شده است، که در قیامت که پرده ها کنار می رود متوجه خطای بزرگ خود بشوند و از اعمال خود بیزار می جویند و به کلی انکار کنند.

و اصل فتنه در لغت چنانکه (راغب) در (مفردات) می گوید: آن است که طلا را در آتش بیفکنند و زیر فشار حرارت قرار دهند تا باطن آن آشکار گردد و معلوم شود خالص است یا ناخالص؟ این معنی را در آیه فوق می توان به عنوان یک تفسیر دیگر پذیرفت، زیرا آنها هنگامی که در روز رستاخیز در فشار سخت و وحشتهای آن روز فرو می روند بیدار می شوند و به خطای خود واقف می گردند و برای نجات خود اعمال گذشته را انکار می کنند.

در آیه بعد برای اینکه مردم از سرنوشت رسوای این افراد عبرت گیرند می گوید: درست توجه کن بین اینها کارشان به کجا می رسد که به کلی از روش و مسلک خویش بیزاری جسته و آن را انکار می کنند و حتی به خودشان نیز دروغ می گویند (انظر کیف کذبوا علی انفسهم).

و تمام تکیه گاههایی که برای خود انتخاب کرده بودند و آنها را شریک خدا می پنداشتند همه را از دست می دهند و دستشان به جایی نمی رسد (وضّل عنهم ما كانوا يفترون).

نکته ها

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت

1 - منظور از انظر (نگاه کن) مسلماً نگاه کردن با دیده عقل است نه دیده حس. زیرا صحنه های قیامت در دنیا قابل مشاهده نیست.

2 - اینکه می گوید: آنها بر خودشان دروغ بستند یا به معنی این است که آنها در دنیا خود را فریب دادند و از راه حق بیرون رفتند، و یا اینکه در جهان دیگر که سوگند یاد می کنند که ما مشرک نبوده ایم در حقیقت به خودشان دروغ می بندند زیرا مسلماً آنها مشرک بودند.

3 - در اینجا سؤال باقی می ماند و آن اینکه: از آیه فوق استفاده می شود که مشرکان، سابقه شرک خود را در روز قیامت انکار می کنند، و حال آنکه وضع روز قیامت و مشاهده حسی حقائق طوری است که هیچکس به خود اجازه نمی دهد سخنی بر خلاف حق بگوید، درست مثل اینکه در روز روشن هیچ دروغگوئی را نمی بینیم که در برابر آفتاب بایستد و بگوید هوا تاریک است، به علاوه از بعضی از آیات دیگر چنین استفاده می شود که آنها روز قیامت صریحاً به شرک خود اعتراف می کنند و هیچ حقیقتی را کتمان نمی نمایند (ولا یکتُمون الله حدیثاً) (نساء - 42).

در پاسخ این سؤال دو جواب می توان گفت:

نخست اینکه در روز قیامت مراحل وجود دارد، در مراحل نخستین مشرکان خیال می کنند می توانند با دروغ گفتن از کیفرهای دردناک الهی رهایی یابند لذا

طبق عادت دیرینه خویش متوسل به دروغ می شوند، ولی در مراحل بعد که می فهمند روزنه ای برای فرار از این طریق وجود ندارد، به اعمال خود اعتراف می نمایند.

در حقیقت گویا در روز رستاخیز پرده ها تدریجا از مقابل چشم انسان کنار می رود، در آغاز که مشرکان هنوز به دقت پیرونده های خود را بررسی نکرده اند متوسل به دروغ می شوند، اما در مراحل بعد که پرده ها بالاتر می رود، و همه چیز را حاضر می بینند، چاره ای جز اعتراف ندارند، درست مانند افراد مجرمی که در آغاز بازجوئی همه چیز، حتی آشنائی با دوستان خود را انکار می کنند، اما هنگامی که اسناد و مدارک زنده جرم به آنها ارائه داده می شود، می بینند مطلب به حدی روشن است که جای انکار نیست، لذا اعتراف می کنند و همه چیز را می گویند. این پاسخ در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است.

دیگر اینکه آیه فوق در مورد کسانی است که واقعا خود را مشرک نمی دیدند همانند مسیحیان که قائل به خدایان سه گانه اند و در عین حال خود را موحد می پندارند، یا کسانی که دم از توحید می زدند ولی عمل آنها بوی شرک می داد زیرا دستورات پیامبران را زیر پا گذاشته بودند و به غیر خدا تکیه داشتند، و ولایت اولیای الهی را انکار می کردند و در عین حال خود را موحد می پنداشتند، اینها در روز قیامت قسم یاد می کنند که ما موحد بوده ایم ولی به زودی به آنها می فهماند که آنها در باطن جزء مشرکان بودند - این پاسخ نیز در روایات متعددی از علی (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده است. و هر دو پاسخ قابل قبول است.

آیه (25) و (26) و ترجمه

(و منهم من يستمع إليك و جعلنا على قلوبهم أكنة أن يفقهوه و في أذانهم وقرا
و إن يروا كل آية لا يؤمنوا بها حتى إذا جأؤك يمدلونك يقول الذين كفروا إن هذا
إلا أسطير الاولين) (25) (و هم ينهون عنه و ينون عنه و إن يهلكون إلا أنفسهم
و ما يشعرون) (26)

ترجمه:

25 - پاره ای از آنها به تو گوش فرا می دهند ولی بر دلهای آنان پرده ها
افکنده ایم تا آنرا نفهمند و در گوش آنها سنگینی قرار داده ایم و (آنها بقدری
لجوجند) که اگر تمام نشانه های حق را ببینند ایمان نمی آورند، تا آنجا که وقتی
به سراغ تو می آیند با تو به پرخاشگری برمی خیزند و کافران می گویند اینها
افسانه های پیشینیان است.

26 - آنها دیگران را از آن باز می دارند و خود نیز از آن دوری می کنند،
آنها جز خود را هلاک نمی کند ولی نمی فهمند.

تفسیر:

نفوذ ناپذیران

در این آیه اشاره به وضع روانی بعضی از مشرکان شده که در برابر شنیدن
حقائق کمترین انعطاف از خود نشان نمی دهند - سهل است - به دشمنی با آن
نیز برمی خیزند و با وصله های تهمت خود و دیگران را از آن دور نگاه می
دارند، درباره اینها چنین می گوید: بعضی از آنان به سوی تو گوش می دهند
ولی بر دلهای آنها پرده هائی افکنده ایم تا آن را درک نکنند و در گوشهای آنها

سنگینی ایجاد کرده ایم تا آن را نشنوند! (و منهم من یستمع الیک و جعلنا علی قلوبہ ان یفقهوه و فی اذانہم و قرا).

در حقیقت تعصبهای کورکورانه جاهلی، و فرو رفتن در منافع مادی، و پیروی از هوا و هوسها، آنچنان بر عقل و هوش آنها چیره شده که گویا در زیر سرپوش و پرده ای قرار گرفته است نه حقیقتی را می شنوند و نه درک صحیح از مسائل دارند.

شاید کرارا گفته ایم که اگر این گونه مسائل نسبت به خدا داده می شود در حقیقت اشاره به قانون علیت و خاصیت عمل است، یعنی ادامه در کجروی و اصرار در لجاجت و بدبینی، اثرش این است که روح و روان آدمی را به شکل خود در می آورند و آن را همانند آئینه کج و معوجی می کنند که قیافه همه چیز را کج و معوج نشان می دهد. تجربه این حقیقت را ثابت کرده است که افراد بدکار و گناهکار در آغاز از کار خود احساس ناراحتی می کنند، اما تدریجا به آن خو گرفته و شاید روزی فرا رسد که اعمال زشت خود را واجب و لازم بشمرند و به تعبیر دیگر این یکی از مجازاتهای اصرار و پافشاری در گناه و مخالفت با حق است که دامان گناهکاران لجوج را می گیرد.

لذا می گوید کار اینها به جائی رسیده است که (اگر تمام آیات و نشانه های خدا را ببینند باز ایمان نمی آورند) (و ان یروا کل آیه لا یؤمنوا بها).

و از این بالاتر هنگامی که به نزد تو بیایند به جای اینکه گوش جان را به سخنان تو متوجه سازند و حداقل به صورت یک جستجوگر، به احتمال یافتن حقیقتی پیرامون آن بیندیشند، با روح و فکر منفی در برابر تو ظاهر می شوند، و هدفی جز مجادله و پرخاشگری و خرده گیری ندارند (حتی اذا جاؤک یجادلونک).

آنها با شنیدن سخنان تو که از سرچشمه وحی تراوش کرده و بر زبان حقگوی تو جاری شده است متوسل به ضربه تهمت شده، می گویند: (اینها چیزی جز افسانه ها و داستانهای ساختگی پیشینیان نیست!) (يقول الذين كفروا ان هذا الاساطير الاولين).

در آیه بعد می گوید آنها به این مقدار نیز قناعت نمی کنند و علاوه بر اینکه خود گمراهند پیوسته تلاش می کنند افراد حق طلب را با سمپاشیهای گوناگون از پیمودن این مسیر باز دارند، لذا (آنها را از نزدیک شدن به پیامبر نهی می کنند) (وهم ينهون عنه).

(و خودشان نیز از او فاصله می گیرند) (ويناون عنه).

بی خبر از اینکه هر کس با حق در افتد تیشه بر ریشه خود زده، و سرانجام طبق سنت ثابت آفرینش، چهره حق از پشت ابرها نمایان می گردد و با جاذبه ای که دارد پیروز خواهد شد و باطل همانند کفهای بی ارزش روی آب نابود می گردد، بنابراین تلاش و فعالیت آنها به شکست خودشان منتهی خواهد شد و جز خود را هلاک نمی کنند، ولی قدرت بر درک این حقیقت ندارند) (وان يهلكون الا انفسهم وما يشعرون).

تهمتی بزرگ بر ابوطالب مؤمن قریش از آنچه در تفسیر آیه فوق گفته شد به خوبی روشن می شود که این آیه بحثهای مربوط به مشرکان لجوج و دشمنان سرسخت پیامبر را تعقیب می کند و ضمیر هم طبق قواعد ادبی به کسانی بر می گردد که در آیه مورد بحث قرار گرفته اند، یعنی کافران متعصبی که از هیچگونه آزار به پیامبر و ایجاد مانع در راه دعوت او مضایقه نداشتند.

ولی با نهایت تاسف دیده می شود که بعضی از مفسران اهل تسنن بر خلاف تمام قواعد ادبی آیه دوم را از آیه قبل بریده و آن را در باره ابوطالب پدر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) دانسته اند!

آنها آیه را چنین معنی می کنند جمعی هستند، از پیامبر اسلام دفاع می کنند ولی در عین حال از او فاصله می گیرند! (وهم ینھون عنه و ینؤن عنه).
پاره دیگری از آیات قرآن را که در جای خود به آن اشاره خواهد شد. مانند آیه 114 توبه و 56 قصص نیز گواه بر مدعای خود قرار می دهند.

ولی تمام علمای شیعه و بعضی از بزرگان اهل تسنن مانند ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه و قسطلانی در ارشاد الساری وزینی دحلان در حاشیه سیره حلبی ابوطالب را از مؤمنان اسلام می دانند، در منابع اصیل اسلام نیز شواهد فراوانی برای این موضوع می یابیم که با بررسی آنها در تعجب و حیرت عمیق فرو میرویم که چرا ابوطالب از طرف جمعی این چنین مورد بی مهری و اتهام قرار گرفته است؟!

کسی که با تمام وجود خود از پیامبر اسلام دفاع می کرد، و بارها خود و فرزند خویش را در مواقع خطر همچون سپر در برابر وجود پیامبر اسلام قرار داد چگونه ممکن است مورد چنین اتهامی واقع شود؟!

این جا است که محققان باریک بین چنین حدس زده اند که موج مخالفت بر ضد ابوطالب یک موج سیاسی است که از مخالفت شجره خبیثه بنی امیه با موقعیت علی (علیه السلام) سرچشمه گرفته است.

زیرا: این تنها ابوطالب نیست که بخاطر نزدیکی با علی (علیه السلام) اینچنین مورد تهاجم قرار گرفته، بلکه می بینیم هر کس در تاریخ اسلام بنحوی از انحأ ارتباط نزدیک با امیر مومنان علی (علیه السلام) داشته از این حملات ناجوانمردانه بر

کنار نمانده است، در حقیقت ابوطالب گناهی نداشت جز اینکه پدر علی بن ابی طالب پیشوای بزرگ اسلام بود!

در اینجا فشرده ای از دلائل گوناگونی که بروشنی، گواهی بر ایمان ابوطالب می دهد فهرست وار می آوریم و شرح بیشتر را به کتابهایی که در این زمینه نوشته شده موکول می کنیم:

1 - ابوطالب قبل از بعثت پیامبر اکرم (ﷺ) بخوبی می دانست که فرزند برادرش بمقام نبوت خواهد رسید زیرا مورخان نوشته اند در سفری که ابوطالب با کاروان قریش به شام رفت برادرزاده دوازده ساله خود محمد را نیز با خویش همراه برد، در این سفر علاوه بر کرامات گوناگونی که از او دید، همینکه کاروان با راهبی بنام بحیرا که سالیان درازی در صومعه مشغول عبادت بود و آگاهی از کتب عهدین داشت و کاروانهای تجارتی در مسیر خود زیارت او می رفتند برخورد کردند، در بین کاروانیان، محمد (ﷺ) که آن روز دوازده سال بیش نداشت نظر راهب را بخود جلب کرد.

بحیرا پس از اندکی خیره شدن و نگاههای عمیقانه و پر معنی به او گفت این کودک به کدام یک از شما تعلق دارد؟ جمعیت به ابوطالب اشاره کردند او اظهار داشت برادرزاده من است.

(بحیرا) گفت این طفل آینده درخشانی دارد این همان پیامبری است که کتابهای آسمانی از رسالت و نبوتش خبر داده اند و من تمام خصوصیات او را در کتب خوانده ام!

ابوطالب پیش از این برخورد و برخوردهای دیگر از قرائن دیگر نیز به نبوت پیامبر اکرم و معنویت او پی برده بود.

طبق نقل دانشمند اهل تسنن شهرستانی (صاحب ملل و نحل) و دیگران در یکی از سالها آسمان مکه برکتش را از اهلش باز داشت و خشکسالی سختی به مردم روی آورد، ابوطالب دستور داد تا برادرزاده اش محمد را که کودکی شیر خوار بود حاضر ساختند پس از آنکه کودک را در حالی که در قنடைهای پیچیده شده بود به او دادند در برابر کعبه ایستاد و با تضرع خاصی سه مرتبه طفل شیر خوار را بطرف بالا انداخت و هر مرتبه می گفت: (پروردگارا! بحق این کودک باران پر برکتی بر ما نازل فرما) چیزی نگذشت که توده ای ابر از کنار افق پدیدار گشت و آسمان مکه را فرا گرفت، سیلاب آنچنان جاری شد که بیم آن می رفت مسجد الحرام ویران شود. سپس شهرستانی می نویسد همین جریان که دلالت بر آگاهی ابوطالب از رسالت و نبوت برادرزاده اش از آغاز کودکی دارد ایمان وی را به پیامبر می رساند و اشعار ذیل را بعدها ابوطالب به همین مناسبت سروده است:

و ابيض يستسقى الغمام بوجهه ثمال اليتامى عصمة للارامل
(او روشن چهره ای است که ابرها به خاطر او می بارند، او پناهگاه یتیمان و حافظ بیوه زنان است).

يلوذ به الهلاك من آل هاشم فهم عنده في نعمة و فواضل
هلاک شوندگان از بنی هاشم به او پناه می برند، و بوسیله او از نعمتها و احسانها بهره می گیرند.

و میزان عدل لا یخیس شعيرة و وزان صدق وزنه غیر هائل
او میزان عدالتی است که یک جو تخلف نمی کند، و وزن کننده درستکاری است که توزین او بیم اشتباه ندارد.

جریان توجه قریش را در هنگام خشکسالی به ابوطالب و سوگند دادن ابوطالب خدا را بحق او علاوه بر شهرستانی بسیاری از مورخان بزرگ نقل کرده اند، علامه امینی در الغدير آنرا از کتاب شرح بخاری و المواهب اللدنیه و الخصائص الكبرى و شرح بهجة المحافل و سیره حلبی و سیره نبوی و طلبه الطالب نقل کرده است.

2 - به علاوه در کتب معروف اسلامی اشعاری از ابوطالب در اختیار ما است که مجموعه آنها در دیوانی بنام دیوان ابوطالب گردآوری شده است که تعدادی از آنها را در ذیل می آوریم:

و الله لن يصلوا اليك بجمعهم حتى اوسد في التراب دفينا
(ای برادرزاده تا ابوطالب در میان خاک نخواییده و لحد را بستر نساخته
هرگز دشمنان به تو دست نخواهند یافت)

فاصدع بامرک ما علیک غضاضة و ابشر بذاک و قرمنک عیونا
(بنابراین از هیچ چیز مترس و ماموریت خود را ابلاغ کن بشارت ده و
چشمها را روشن ساز!)

و دعوتنی و علمت انک ناصحی و لقد دعوت و کنت ثم امینا
(مرا بمکتب خود دعوت کردی و خوب می دانم که هدفت تنها پند دادن و
بیدار ساختن من بوده است، تو در دعوت خود امین و درستکاری)
و لقد علمت ان دین محمد(ص) من خیر ادیان البریة دینا
(من هم این را دریافتم که مکتب و دین محمد بهترین دین و مکتبها است! و
نیز گفته است،)

الم تعلموا انا وجدنا محمدا رسولا کموسی خط فی اول الکتاب

(ای قریش آیا نمی دانید که ما محمد را همانند موسی پیامبر و رسول خدا می دانیم و نام و نشان او در کتب آسمانی قید گردیده است (و ما آنرا یافته ایم).)

و ان علیه فی العباد محبة و لا حیف فی من خصه الله فی الحب
(بندگان خدا علاقه ویژه ای بوی دارند و نسبت به کسی که خدا او را بمحبت خود اختصاص داده است این علاقه بی مورد نیست.)

ابن ابی الحدید پس از نقل قسمت زیادی از اشعار ابوطالب (که ابن شهر آشوب در متشابهات القرآن آنها را سه هزار بیت می داند) می گوید:
از مطالعه مجموع این اشعار برای ما هیچگونه تردیدی نخواهد ماند که ابوطالب بمکتب برادرزاده اش ایمان داشته است.

3 - احادیثی از پیامبر اکرم (ﷺ) نیز نقل شده که گواهی آن حضرت را به ایمان عموی فداکارش ابوطالب روشن می سازد از جمله طبق نقل نویسنده کتاب ابوطالب مؤمن قریش: چون ابوطالب در گذشت پیامبر (ﷺ) پس از تشیع جنازه او ضمن سوگواری که در مصیبت از دست دادن عمویش می کرد، می گفت:

وا ابتاه! وا ابا طالباه! وا حزناه علیک! کیف اسلو علیک یا من ربیتنی صغیرا،
واجبتنی کبیرا، و کنت عندک بمنزلة العین من الحدقه و الروح من الجسد.

(وای پدرم! وای ابوطالب! چقدر از مرگ تو غمگینم؟ چگونه مصیبت تو را فراموش کنم ای کسی که در کودکی مرا پرورش دادی، و در بزرگی دعوت مرا اجابت نمودی، و من در نزد تو همچون چشم در حدقه و روح در بدن بودم).
و نیز پیوسته اظهار می داشت: ما نالت منی قریش شیئا اکرهه حتی مات ابوطالب.

(قریش هیچگاه نتوانست مکروهی بر من وارد کند مگر زمانی که ابوطالب از جهان رفت).

4 - از طرفی مسلم است که سالها قبل از مرگ ابوطالب پیامبر (ﷺ) مامور شد هیچگونه رابطه دوستانه با مشرکان نداشته باشد، با این حال اینهمه اظهار علاقه و مهر به ابوطالب نشان می دهد که پیامبر او را معتقد به مکتب توحید می دانسته است و گر نه چگونه ممکن بود دیگران را از دوستی با مشرکان نهی کند و خود با ابوطالب تا سر حد عشق، مهر ورزد؟!

5 - در احادیثی که از طرق اهل بیت رسیده است نیز مدارک فراوانی بر ایمان و اخلاص ابوطالب دیده می شود که نقل آنها در اینجا بطول می انجامد این احادیث آمیخته با استدلالات منطقی و عقلی است مانند روایتی که از امام چهارم (علیه السلام) نقل گردیده است که حضرتش پس از این که در پاسخ سؤالی اظهار می دارد ابوطالب مؤمن بود می فرماید: ان هنا قوما یزعمون انه کافر سپس فرمود (وا عجباً کل العجب ایطعنون علی ابی طالب او علی رسول الله ﷺ) و قد نهاه الله ان تقر مؤمنة مع کافر غیر آیه من القرآن و لا یشک احد ان فاطمة بنت اسد رضی الله تعالی عنها من المؤمنات السابقات فانها لم تنزل تحت ابی طالب حتی مات ابوطالب رضی الله عنه).

یعنی راستی در شگفتم که چرا برخی می پندارند که ابوطالب کافر بوده است! آیا نمی دانند که با این عقیده بر پیامبر و ابوطالب طعنه می زنند؟ مگر نه این است که در چندین آیه از آیات قرآن از این موضوع منع شده است که زن بعد از اسلام آوردن در قید زوجیت کافر خود نماند و این مسلم است که فاطمه بنت اسد از پیشگامان در اسلام است و تا پایان عمر ابوطالب همسرش بود.

6 - از همه اینها گذشته اگر در هر چیز تردید کنیم در این حقیقت هیچکس نمی تواند تردید کند که ابوطالب از حامیان درجه اول اسلام و پیامبر بود حمایت او از پیامبر و اسلام بحدی بود که هرگز نمی توان آنرا با علایق و پیوندهای خویشاوندی و تعصبات قبیله ای تفسیر کرد.

نمونه زنده آن داستان شعب ابوطالب است همه مورخان نوشته اند هنگامی که قریش پیامبر و مسلمانها را در یک محاصره اقتصادی و اجتماعی و سیاسی شدید قرار دادند و روابط خود را با آنها قطع کردند ابوطالب یگانه حامی و مدافع حضرت سه سال از همه کارهای خود دست کشید و بنی هاشم را به دره ای که در میان

کوههای مکه قرار داشت و به شعب ابوطالب معروف بود برد و آنجا سکنی گزید. فداکاری را بجائی رسانید که اضافه بر ساختن برجهای مخصوصی بخاطر جلوگیری از حمله قریش هر شب پیامبر را از خوابگاه خود بلند می کرد و جایگاه دیگری برای استراحت او تهیه می نمود و فرزند دلبندهش علی (علیه السلام) را بجای او می خوابانید و هنگامی که علی (علیه السلام) می گفت پدر جان من با این وضع بالاخره کشته خواهم شد پاسخ می دهد عزیزم بردباری را از دست مده هر زنده بسوی مرگ رهسپار است من ترا فدای فرزند عبدالله نمودم جالب توجه اینکه علی (علیه السلام) در جواب پدر می گوید پدر جان این کلام من نه بخاطر این بود که از کشته شدن در راه محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) هراسی دارم بلکه بخاطر این بود که می خواستم بدانی چگونه در برابر تو مطیع و آماده برای یاری احدم ما معتقدیم هر کس تعصب را کنار گذاشته و بیطرفانه سطور طلائی تاریخ را درباره ابوطالب مطالعه کند با ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه هم صدا شده و می گوید:

و لو لا ابوطالب و ابنه لما مثل الدين شخصا و قاما
فذاک بمكة آوی و حامی و هذا يثرب جس الحماما
هر گاه ابوطالب و فرزند برومندش نبود هرگز دین و مکتب اسلام بجای نمی
ماند و قد راست نمی کرد ابوطالب در مکه بیاری پیامبر شتافت و علی (علیه السلام)
در یثرب (مدینه) در راه حمایت از اسلام در گرداب مرگ فرو رفت!

آیه (27) و (28) ترجمه

(و لو ترى إذ وقفوا على النار فقالوا يليتنا نرد ولا نكذب بآيت ربنا ونكون من المؤمنين) (27) (بل بدا لهم ما كانوا يخفون من قبل و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و إنهم لكذبون) (28)

ترجمه:

27 - اگر (حال آنها را) ببینی هنگامی که در برابر آتش ایستاده اند که می گویند ای کاش (بار دیگر به دنیا) باز می گشتیم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم و از مؤمنان می شدیم.

28 - (آنها در واقع پشیمان نیستند) بلکه اعمال و نیاتی را که قبلاً پنهان می کردند، در برابر آنها آشکار شده (و به وحشت فرو رفته اند) و اگر باز گردند به همان اعمالی که نهی شده اند، باز می گردند و آنها دروغ گویند.

تفسیر:

بیداری زودگذر و بی اثر!

در دو آیه گذشته به قسمتی از اعمال لجوجانه مشرکان اشاره شده، و در این دو آیه صحنه ای از نتایج اعمال آنها مجسم گردیده است تا بدانند چه سرنوشت شومی در پیش دارند و بیدار شوند یا لا اقل وضع آنها عبرتی برای دیگران گردد!

نخست می گوید: (اگر حال آنها را به هنگامی که در روز رستاخیز در برابر آتش دوزخ قرار گرفته اند ببینی تصدیق خواهی کرد که به چه عاقبت دردناکی گرفتار شده اند) (و لو ترى إذ وقفوا على النار...)

آنها در آن حالت چنان منقلب می شوند که فریاد بر می کشند ای کاش برای نجات از این سرنوشت شوم، و جبران کارهای زشت گذشته بار دیگر به دنیا باز می گشتیم، و در آنجا آیات پروردگار خود را تکذیب نمی کردیم و در صف مؤمنان قرار می گرفتیم (فَقَالُوا يَالَيْتَنَّا نَرَدُ وَلَا نَكْذِبُ بَايَاتِ رَبَّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ).

در آیه بعد اضافه می کند که این آرزوی دروغینی بیش نیست، بلکه به خاطر آن است که در آن جهان (آنچه را از عقائد و نیات و اعمال شوم خویش مخفی می داشتند همه برای آنها آشکار گردیده) و موقتاً بیدار شده اند (بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ).

ولی این بیداری، بیداری پایدار و پا بر جا نیست، و به خاطر شرائط و اوضاع خاصی پدید آمده است، و لذا (اگر به فرض محال بار دیگر به این جهان برگردند به سراغ همان کارهایی می روند که از آن نهی شده بودند) (وَلَوْ رَدُّوا لَعَادُوا لَمَا نَهَوْا عَنْهُ).

بنابراین (آنها در آرزو و ادعای خویش صادق نیستند و دروغ می گویند) (وَأَنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ).

نکته ها

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1 - نخست اینکه از ظاهر جمله بدالهم برای آنها آشکار شد چنین استفاده می شود که آنها یک سلسله از حقائق را نه تنها برای مردم بلکه خود نیز مخفی می کردند که در عرصه قیامت بر آنها آشکار می شود، و این جای تعجب نیست که انسان حقیقتی را حتی از خودش کتمان کند و بر وجدان و فطرت خویش سرپوش بگذارد، تا به آرامش کاذبی دست یابد.

مسئله فریب وجدان و مخفی کردن حقائق از خویش از مسائل قابل ملاحظه‌های است که در بحث‌های مربوط به فعالیت وجدان مورد دقت قرار گرفته است، مثلاً بسیاری از افراد هوسران را می‌بینیم که به زیان شدید اعمال هوس آلود خود متوجه شده اند اما برای اینکه با خیال راحت اعمال خویش را ادامه دهند سعی می‌کنند به نوعی این آگاهی را در خود مستور دارند.

ولی بسیاری از مفسران بدون توجه تعبیر (لهم) آیه را طوری تفسیر کرده اند که منطبق بر اعمالی می‌شود که از مردم مخفی می‌داشتند. (دقت کنید)

2 - ممکن است گفته شود آرزو کردن چیزی نیست که دروغ و راست در آن باشد، و به اصطلاح از قبیل انشاء است و در انشاء صدق و کذب وجود ندارد، ولی این سخن درست نیست زیرا بسیاری از انشاءها یک مفهوم خبری به همراه دارد که صدق و کذب در آن راه می‌یابد، مثلاً گاه می‌شود کسی می‌گوید: آرزو می‌کنم خداوند به من مال فراوانی دهد و به شما کمک کنم، البته این یک آرزو است، ولی مفهوم آن این است که اگر خداوند چنین مالی به من بدهد من به تو کمک خواهم کرد و این یک مفهوم خبری است که ممکن است دروغ بوده باشد و لذا طرف مقابل که از بخل و تنگ نظری او آگاه است می‌گوید دروغ می‌گویی اگر هم به تو بدهد هرگز چنین نخواهی کرد (این موضوع در بسیاری از جمله‌های انشائییه دیده می‌شود).

3 - اینکه در آیه می‌خوانیم اگر آنها به دنیا برگردند باز همان کارها را تکرار می‌کنند به خاطر این است که بسیاری از مردم هنگامی که با چشم خود نتایج اعمال خویش را ببینند، یعنی به مرحله شهود برسند، موقتاً ناراحت و پشیمان شده و آرزو می‌کنند که بتوانند اعمال خویش را به نوعی جبران نمایند، اما این ندامتها که مربوط به همان حال شهود و مشاهده نتیجه عمل است

ندامتهای ناپایداری می باشد که برای همه کس به هنگام روبرو شدن با مجازاتهای عینی پیدا می شود اما هنگامی که مشاهدات عینی کنار رفت این خاصیت نیز زائل می شود، و وضع سابق تکرار می گردد.

همانند بت پرستانی که به هنگام گرفتار شدن در طوفانهای سخت دریا و قرار گرفتن در آستانه مرگ و نابودی، همه چیز را جز خدا فراموش می کردند اما به محض اینکه طوفان فرو می نشست و به ساحل امن و امان می رسیدند همه چیز به جای خود برمی گشت!

4 - باید توجه داشت که حالات فوق مخصوص جمعی از بت پرستان است که در آیات قبل به آنها اشاره شده است نه همه آنها، لذا پیامبر (ﷺ) مامور بود به سایرین پند و اندرز بدهد و آنها را بیدار و هدایت کند.

آیه (29) تا (31) و ترجمه

(و قالوا إن هي إلا حياتنا الدنيا و ما نحن بمبعوثين) (29) (ولو ترى إذ وقفوا على ربهم قال أليس هذا بالحق قالوا بلى و ربنا قال فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون) (30) (قد خسر الذين كذبوا بلى الله حتى إذا جاءتهم الساعة بغتة قالوا يحسرتنا على ما فرطنا فيها و هم يحملون أوزارهم على ظهورهم ألا ساء ما يزرون) (31) (و ما الحياة الدنيا إلا لعب و لهو و للدار الآخرة خير للذين يتقون أفلا تعقلون) (32)

ترجمه:

29 - آنها گفتند: چیزی جز این زندگی دنیا نیست و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد.

30 - اگر آنها را به هنگامی که در پیشگاه (دادگاه عدل) پروردگارشان ایستاده اند به بینی که به آنها گفته می شود آیا این حق نیست؟ می گویند: آری قسم به پروردگار ما (حق است)، می گوید پس مجازات را بچشید در برابر آنچه انکار می کردید!

31 - آنها که لقای پروردگار را انکار کردند مسلماً زیان دیدند، (و این انکار ادامه می یابد) تا هنگامی که ناگهان قیامت فرا می رسد می گویند: ای افسوس که درباره آن کوتاهی کردیم، و آنها (بار سنگین) گناهانشان را بر دوش می کشند، چه بد باری بر دوش خواهند داشت.

32 - و زندگی دنیا چیزی جز بازی و سرگرمی نیست، و سرای آخرت برای آنها که پرهیزگارند بهتر است آیا نمی اندیشید.

تفسیر:

در تفسیر آیه اول دو احتمال وجود دارد، یکی اینکه دنباله سخنان مشرکان لجوج و سخت باشد که به هنگام مشاهده صحنه های رستاخیز آرزو می کنند بار دیگر بدنیا باز گردند و جبران کنند، ولی قرآن می گوید اگر اینها باز گردند نه تنها بفکر جبران نخواهند بود و به کارهای خود ادامه خواهند داد، بلکه اساساً رستاخیز و قیامت را هم انکار خواهند کرد، و با نهایت تعجب خواهند گفت: (زندگی تنها همین زندگی دنیاست و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد!)

(و قالوا ان هی الا حیاتنا الدنیا و ما نحن بمبعوثین).

احتمال دیگر اینکه آیه بحث جداگانه ای را درباره جمعی از مشرکان که معاد را بکلی انکار می کردند بازگو می کند، زیرا در میان مشرکان عرب جمعی بودند که عقیده به معاد نداشتند، در حالی که بعضی دیگر به نوعی از معاد ایمان داشتند.

در آیه بعد قرآن به سرنوشت آنها در روز رستاخیز اشاره کرده، و می گوید: (اگر آنها را مشاهده کنی در آن هنگام که در پیشگاه پروردگارشان ایستاده اند و به آنها گفته می شود، آیا این حق نیست؟) (ولوتیری اذ وقفوا علی ربهم قال الیس هذا بالحق).

آنها در پاسخ خواهند گفت آری، سوگند پروردگار ما، این حق است (قالوا بلی وربنا).

بار دیگر به آنها گفته می شود پس بچشید مجازات را به خاطر اینکه آنرا انکار می کردید و کفر می ورزیدید! (قال فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون). مسلماً منظور از (وقوف در برابر پروردگار) این نیست که خداوند مکانی داشته باشد، بلکه به معنی ایستادن در برابر صحنه های مجازات او است -

همانطور که بعضی از مفسران گفته اند - و یا کنایه از حضور در دادگاه الهی است، همانطور که انسان بهنگام نماز می گوید من در برابر خداوند ایستاده ام. در آیه بعد اشاره به خسران و زیان منکران معاد و رستاخیز کرده می فرماید: آنها که ملاقات پروردگار را انکار کردند مسلماً گرفتار زیان شدند (قد خسر- الذین کذبوا بقلأ الله).

منظور از ملاقات پروردگار همانطور که قبلاً اشاره شد یا ملاقات معنوی و ایمان شهودی است، (شهود باطنی) و یا ملاقات صحنه های رستاخیز و پاداش و جزای او است.

سپس می گوید این انکار برای همیشه ادامه نخواهد یافت، و تا زمانی خواهد بود که (ناگهان رستاخیز بر پا شود، و آنها در برابر این صحنه های وحشتناک قرار گیرند و نتایج اعمال خود را با چشم خود ببینند، در این موقع فریاد آنها بلند می شود: ای وای بر ما چقدر کوتاهی درباره چنین روزی کردیم؟! (حتی اذا جائتهم الساعة بغتة قالوا یا حسرتنا علی ما فرطنا فیها).

منظور از ساعة روز قیامت است و بغتة به معنی این است که بطور ناگهانی و جهش آسا که هیچکس جز خدا وقت آنرا نمی داند واقع می شود، و علت انتخاب این نام (ساعة) برای روز قیامت یا بخاطر آن است که با سرعت حساب مردم در آن ساعت انجام می گیرد، و یا اشاره به ناگهانی وقوع آن است که در ساعتی برق آسا مردم از جهان برزخ منتقل به عالم قیامت می شوند. حسرت به معنی تاسف بر چیزی است ولی عرب هنگامی که زیاد متأثر شود خود (حسرت) را مخاطب قرار داده و می گوید: یا حسرتنا! گویا شدت حسرت چنان است که بصورت موجودی در مقابل او مجسم شده است!

سپس قرآن می گوید: (آنها بار گناهانشان را بر دوش دارند) (وهم یحملون اوزارهم علی ظهورهم).

(اوزار) جمع (وزر) به معنی بار سنگین است و در اینجا منظور از آن گناهان است و این آیه می تواند یکی از دلائل تجسم اعمال بوده باشد زیرا می گوید آنها گناهان خود را بر دوش می کشند.

و نیز می تواند کنایه ای از سنگینی بار مسئولیت بوده باشد زیرا مسئولیتها همواره تشبیه به بار سنگین می شود.

و در پایان آیه می فرماید چه بد باری بر دوش می کشند (ألا ساء ما یزرون) (در آیه فوق سخنی از خسران و زیان منکران معاد به میان آمده، دلیل این موضوع روشن است زیرا ایمان به معاد علاوه بر اینکه انسان را آماده برای زندگی سعادتبخش جاویدان می کند و او را بتحصیل کمالات علمی و عملی دعوت می نماید اثر عمیقی در کنترل انسان در برابر آلودگی و گناهان دارد و در بحثهای مربوط به معاد اثر سازنده آنرا از نظر فردی و اجتماعی به خواست خدا توضیح خواهیم داد.

سپس برای بیان موقعیت زندگی دنیا در برابر زندگی آخرت چنین می گوید: زندگی دنیا چیزی جز بازی و سرگرمی نیست (وما الحیة الدنیا الا لعب و لهو). بنابراین آنها که تنها به دنیا دل بسته اند و جز آن نمی جویند و نمی طلبند در واقع کودکان هوسبازی هستند که یک عمر بیبازی و سرگرمی پرداخته و از همه چیز بیخبر مانده اند!

تشبیه زندگی دنیا به بازی و سرگرمی از این نظر است که بازیها و سرگرمیها معمولاً کارهای توخالی و بی اساس هستند که از متن زندگی حقیقی دورند، نه

آنها که در بازی پیروز میشوند نه آنها که شکست می خورند شکست یافته اند زیرا پس از پایان بازی همه چیز بجای خود بازمی گردد!

بسیار دیده می شود که کودکان دور هم می نشینند و بازی را شروع می کنند یکی را (امیر) و دیگری را (وزیر) و یکی را (دزد) و دیگری را (قافله) اما ساعتی نمی گذرد که نه خبری از امیر است و نه وزیر، و نه دزد و نه قافله، و یا در نمایشنامه هائی که بمنظور سرگرمی انجام می شود صحنه هائی از جنگ یا عشق یا عداوت مجسم می گردند اما پس از ساعتی خبری از هیچکدام نیست. دنیا به نمایشنامه ای می ماند که بازیگران آن، مردم این جهانند، و گاه این بازی کودکانه حتی عاقلان و فهمیده ما را بخود مشغول می دارد اما چه زود پایان این سرگرمی و نمایش اعلام می گردد.

لعب (بر وزن لزج) در اصل از ماده لعب (بر وزن غبار) به معنی آب دهان است که از لبها سرازیر گردد، و اینکه بازی را لعب می گویند، بخاطر آن است که همانند ریزش لعب از دهان است که بدون هدف انجام می گیرد.

سپس زندگانی سرای دیگر را با آن مقایسه کرده می فرماید: (سرای آخرت برای افراد با تقوا بهتر است آیا اندیشه و تعقل نمی کنید) (وللدار الاخرة خیر للذین یعقون افلا تعقلون).

زیرا حیاتی است جاویدان و فناپذیر در جهانی وسیعتر و سطح بسیار بالاتر، در عالمی که سر و کار آن با حقیقت است نه مجاز، و با واقعیت است نه خیال، در جهانی که نعمتهایش با درد و رنج آمیخته نیست، و سراسر نعمت خالص است بیدرد و رنج.

از آنجا که درک این واقعیات، با توجه به مظاهر فریبنده دنیا، برای غیر اندیشمندان ممکن نیست لذا روی سخن در پایان آیه بچنین افراد شده است. در

حدیثی از هشام بن حکم از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل شده که چنین فرمود: (ای هشام خداوند عاقلان را اندرز داده و نسبت به آخرت علاقمند ساخته و گفته است زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست، و سرای آخرت برای افراد با تقوا بهتر است آیا فکر و عقل خود را بکار نمی اندازید؟).

شاید نیاز بتذکر نداشته باشد که هدف از این آیات مبارزه با وابستگی و دلبستگی بمظاهر جهان ماده و فراموش کردن مقصد نهائی آن است، و گر نه آنها که دنیا را وسیله ای برای سعادت قرار داده اند در حقیقت جستجوگران آخرتند نه دنیا.

آیه (33) و (34) و ترجمه

(قد نعلم إنه ليحزنك الذي يقولون فإنهم لا يكذبونك و لكن الظلمين بآيت الله يجهلون) (33) (و لقد كذبت رسل من قبلك فصبروا على ما كذبوا و أؤذوا حتى أتتهم نصرنا و لا مبدل لكلمات الله و لقد جاءك من نبأ المرسلين) (34)
ترجمه:

33 - میدانیم که گفتار آنها تو را غمگین می کند ولی (غم مخور و بدان) آنها تو را تکذیب نمی کنند بلکه ظالمان آیات خدا را انکار می نمایند! 34 - پیامبرانی پیش از تو نیز تکذیب شدند و در برابر تکذیبها صبر و استقامت کردند، و (در این راه) آزار دیدند تا هنگامی که یاری ما به آنها رسید (تو نیز چنین باش، و این یکی از سنتهای الهی است) و هیچ چیز نمیتواند سنن خدا را تغییر دهد و اخبار پیامبران به تو رسیده

تفسیر:

همواره در راه مصلحان مشکلات بوده

شک نیست که پیامبر (ﷺ) در گفتگوهای منطقی و مبارزات فکری که با مشرکان لجوج و سرسخت داشت گاهی از شدت لجاجت آنها و عدم تاثیر سخن در روح آنان و گاهی از نسیبهای ناروایی که به او می دادند غمگین و اندوهناک می شد، خداوند بارها در قرآن مجید پیامبرش را در این مواقع دلداری می داد، تا با دلگرمی و استقامت بیشتر، برنامه خویش را تعقیب کند، از جمله در نخستین آیه فوق میفرماید ما میدانیم که سخنان آنها تو را محزون و اندوهگین میکند (قد نعلم انه ليحزنك الذي يقولون).

ولی بدان که آنها تو را تکذیب نمی کنند و در حقیقت آیات ما را انکار می کنند و بنابراین طرف آنها در حقیقت ما هستیم نه تو (فانهم لا یکذبونک و لكن الظالمین بایات الله یجحدون).

و نظیر این سخن در گفتگوهای رائج میان ما نیز دیده می شود که گاهی شخص (برتر) به هنگام ناراحت شدن نماینده اش به او می گوید: غمگین مباش طرف آنها در واقع منم و اگر مشکلی ایجاد شود برای من است نه برای تو، و به این وسیله مایه تسلی خاطر او را فراهم می سازد.

در تفسیر آیه فوق مفسران احتمالات دیگری نیز داده اند، ولی ظاهر آیه همان است که در بالا گفتیم.

این احتمال نیز از جهتی قابل ملاحظه است که: منظور از آیه این است که (مخالفان تو در حقیقت به صدق و راستی تو معتقدند، و در حقانیت دعوت شک ندارند، اگر چه ترس از به خطر افتادن منافعشان مانع از تسلیم در مقابل حق می شود و یا تعصب و لجاجت اجازه قبول به آنها نمیدهد).

از تواریخ اسلامی نیز استفاده می شود که حتی مخالفان سرسخت پیامبر (ﷺ) در باطن به صدق و راستی او در دعوتش معتقد بودند از جمله اینکه نقل کرده اند که روزی ابوجهل با پیامبر (ﷺ) ملاقات کرد و با او مصافحه نمود کسی به او اعتراض کرد، چرا با این مرد مصافحه می کنی؟ گفت به خدا سوگند می دانم که او پیامبر است و لکن ما زمانی تابع عبد مناف بوده ایم! (یعنی پذیرفتن دعوت او سبب می شود که ما تابع قبیله آنان شویم)، و نیز نقل شده که شبی ابوجهل و ابوسفیان و اخنس بن شریق که از سران سرسخت مشرکان بودند هر کدام به طور مخفیانه که هیچکس متوجه او نشود، و حتی این سه نفر از حال یکدیگر هم با خبر نبودند، برای شنیدن سخنان پیامبر (ﷺ)

در گوشه ای خزیده تا صبح تلاوت آیات قرآن را می شنیدند، هنگامی که سپیده صبح دمید، پراکنده شدند، اما در راه بازگشت به هم رسیدند و هر کدام عذر خود را برای دیگری شرح می داد، سپس عهد کردند که این کار را تکرار نکنند. زیرا اگر جوانان قریش از آن آگاه گردند سبب گرایش آنها به محمد خواهد شد. شب دیگر هر کدام به گمان اینکه رفقاییش آنشب نخواهد آمد برای شنیدن آیات قرآن به نزدیکی خانه پیامبر و یا مجمعی که مسلمانان داشتند آمد اما هنگام صبح باز سر آنان بر یکدیگر فاش شد و به سرزنش یکدیگر پرداختند و مجددا عهد و پیمان بستند که این آخرین بار بوده باشد.

ولی اتفاقا این کار در شب سوم باز تکرار شد، صبح (اخنس بن شریق) عصای خود را برداشت و به سراغ ابوسفیان آمد و به او گفت: صریحا با من بگو عقیده تو درباره سخنانی که از محمد شنیدی چیست؟ گفت به خدا سوگند من چیزهایی شنیدم که آنها را به خوبی درک کردم، و مقصود و مضمون آن را می فهمم، ولی آیاتی نیز شنیدم که معنی و مقصود آن را نفهمیدم.

اخنس گفت: من نیز به خدا سوگند چنین احساس میکنم، سپس برخاست و به سراغ ابوجهل آمد و همین سؤال را از او کرد که رای تو درباره سخنانی که از محمد شنیدی چیست؟ او در جواب گفت چه می خواهی بشنوم؟ حقیقت این است که ما و فرزندان عبد مناف در به چنگ آوردن ریاست با هم رقابت داریم آنها مردم را اطعام کردند ما نیز برای اینکه عقب نماییم اطعام کردیم، آنها مرکب بخشیدند ما نیز مرکب بخشیدیم، آنها بخششهای دیگر داشتند ما نیز داشتیم و به این ترتیب دوش به دوش یکدیگر پیش می رفتیم.

اکنون آنها می گویند ما پیامبری داریم که وحی آسمانی بر او نازل می شود، اما ما چگونه می توانیم در این موضوع با آنها رقابت کنیم؟! والله لا نؤمن به ابدا

و لا نصدقه: به خدا سوگند هرگز به او ایمان نخواهیم آورد و نه او را تصدیق خواهیم نمود، اخنس برخاست و مجلس او را ترک گفت.

در روایت دیگری می خواهیم که روزی (اخنس بن شریق) با (ابوجهل) روبرو شد، در حالی که هیچکس دیگر در آنجا نبود، به او گفت، راستش را بگو محمد صادق است یا کاذب؟ هیچ کس از قریش در اینجا غیر از من و تو نیست که سخنان ما را بشنود.

ابوجهل گفت وای بر تو والله به عقیده من او راست می گوید و هرگز دروغ نگفته است ولی اگر بنا شود خاندان محمد همه مناصب را به چنگ آورند: پرچم حج، آب دادن به حجاج، پرده داری کعبه، و مقام نبوت، برای بقیه قریش چه باقی میماند؟!.

از این روایات و مانند آنها استفاده می شود که بسیاری از دشمنان سرسخت پیامبر (ﷺ) در باطن به صدق گفتار او معترف بودند اما رقابتهای قبیلهای و مانند آن، به آنها اجازه نمی داد، و یا شهادت آن را نداشتند که رسماً ایمان آورند.

البته این را نیز می دانیم که این گونه اعتقاد باطنی مادام که با روح تسلیم آمیخته نشود کمترین اثری نخواهد داشت، و انسان را در سلک مومنان راستین قرار نمی دهد.

در آیه بعد، برای تکمیل این دلداری، به وضع انبیای پیشین اشاره کرده می گوید: این موضوع منحصر به تو نبوده است (رسولان پیش از تو را نیز تکذیب کردند) (ولقد کذبت رسل من قبلك).

(اما آنها در برابر تکذیبها و آزارها استقامت ورزیدند تا نصرت و یاری ما به سراغشان آمد و سرانجام پیروز شدند) (فصبروا علی ما کذبوا و اودوا حتی اتاهم نصرنا).

(و این یک سنت الهی است که هیچ چیز نمی تواند آن را دگرگون کند) (ولا مبدل لکلمات الله).

بنابراین تو هم در برابر تکذیبها و آزارها و حملات دشمنان لجوج و سرسخت روح صبر و استقامت را از دست مده، و بدان طبق همین سنت امدادهای الهی و الطاف بیکران پروردگار به سراغ تو خواهد آمد، و سرانجام بر تمام آنها پیروز خواهی شد (و اخباری که از پیامبران پیشین به تو رسیده است که چگونه در برابر مخالفتها و شدائد استقامت کردند و پیروز شدند گواه روشنی برای تو است) (ولقد جائک من نبا المرسلین).

در حقیقت آیه فوق به یک اصل کلی اشاره می کند و آن اینکه همیشه رهبران صالح اجتماع که برای هدایت توده های مردم به وسیله ارائه مکتب و طرحهای سازنده با افکار منحط و خرافات و سنن غلط جامعه بپا می خاستند با مخالفت سرسختانه جمعی سودجو و زورگو که با پر و بال گرفتن مکتب جدید، منافعشان به خطر می افتاد، روبرو می شدند.

آنها برای پیشرفت مقاصد شوم خود از هیچ کاری ابا نداشتند، و از تمام حربه ها: حربه تکذیب، تهمت محاصره اجتماعی، آزار و شکنجه، قتل و غارت و هر وسیله دیگر استفاده می کردند، اما حقیقت با جاذبه و کشش و عمقی که دارد سرانجام - طبق یک سنت الهی - کار خود را خواهد کرد، و این خارهای سر راه برچیده خواهند شد، اما شک نیست که شرط اساسی این پیروزی بردباری و مقاومت و استقامت است.

قابل توجه اینکه در آیه فوق از سنن تعبیر به کلمات الله شده است زیرا کلم و کلام در اصل به معنی تأثیری است که با چشم یا گوش درک می شود ((کلم) به معنی تأثیرات عینی، و (کلام) به معنی تأثیراتی است که با گوش درک می شود) سپس توسعه پیدا کرده است، و علاوه بر الفاظ به معانی نیز کلمه گفته می شود، و حتی به (عقیده) و (مکتب) و (روش و سنت) نیز اطلاق می گردد.

آیه و ترجمه

(وإن كان كبر عليك إعراضهم فإن استطعت أن تبغى نفقا في الأرض أو سلما في السماء فتأتهم بآية ولو شأ الله لجمعهم على الهدى فلا تكونن من الجاهلین)
(35) (إنما يستجيب الذين يسمعون و الموتى يبعثهم الله ثم إليه يرجعون) (36)

ترجمه:

35 - و اگر اعراض آنها بر تو سنگین است چنانچه بتوانی نقبی در زمین بزن یا نردبانی به آسمان بگذار (و اعماق زمین و آسمانها را جستجو کن) تا آیه (و نشانه دیگری) برای آنها بیاوری (ولی بدان این لجوجان ایمان نمی آورند) اما اگر خدا بخواهد آنها را (اجبارا) بر هدایت جمع خواهد کرد (اما هدایت اجباری چه سود دارد؟) پس هرگز از جاهلان نباش.

36 - تنها کسانی اجابت (دعوت تو) می کنند که گوش شنوا دارند، اما مردگان (و آنها که روح انسانی را از دست داده اند ایمان نمی آورند و) خدا آنها را (در قیامت) مبعوث می کند سپس به سوی او باز میگردند

تفسیر:

مردگان زنده نما

این دو آیه دنباله دلداری و تسلی دادن به پیامبر است که در آیات قبل گذشت. از آنجا که فکر و روح پیامبر (ﷺ) از گمراهی و لجاجت مشرکان زیاد ناراحت و پریشان بود، و علاقه داشت با هر وسیله ای که شده است آنها را به صف مؤمنان بکشانند، خداوند میفرماید: (اگر اعراض و روگردانی زیاد بر تو سخت و سنگین است چنانچه بتوانی اعماق زمین را بشکافی و در آن نقبی بزنی و جستجو کنی و یا نردبانی به آسمان بگذاری و اطراف آسمانها را نیز جستجو کنی و آیه و نشانه دیگری برای آنها بیاوری چنین کن) (ولی بدان آنان به قدری

لجوجند که باز ایمان نخواهند آورد) (و ان کان کبر علیک اعراضهم فان استطعت ان تبغی نفقا فی الارض او سلما فی السماء فتاتیم بایة).

نفق در اصل به معنی (نقب، و راههای زیرزمینی) است، و اگر به منافق گفته می شود نیز به تناسب این است که علاوه بر راه و روش ظاهری، راه و روش مخفیانه ای نیز برای خود دارد و سلم به معنی نردبان است.

خداوند با این جمله به پیامبر خود می فهماند که هیچگونه نقصی در تعلیمات و دعوت و تلاش و کوشش تو نیست، بلکه نقص از ناحیه آنها است، آنها تصمیم گرفته اند حق را نپذیرند، لذا هیچگونه کوششی اثر نمی بخشد، نگران نباش، ولی برای اینکه کسی توهم نکند که خداوند قادر نیست آنها را وادار به تسلیم کند، بلافاصله می فرماید: (اگر خدا بخواهد می تواند همه آنها را بر هدایت مجتمع کند یعنی وادار به تسلیم در برابر دعوت تو و اعتراف به حق و ایمان کند) (ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی).

ولی روشن است که این چنین ایمان اجباری بیهوده است، آفرینش بشر برای تکامل بر اساس اختیار و آزادی اراده میباشد، تنها در صورت آزادی اراده است که ارزش (مؤمن) از (کافر) و (نیکان) از (بدان) و (درستکاران) از (خائنان) و (راستگویان) از (دروغگویان) شناخته می شود، و گر نه در ایمان و تقوای اجباری هیچگونه تفاوتی میان خوب و بد نخواهد بود، و این مفاهیم در زمینه اجبار ارزش خود را به کلی از دست می دهند.

سپس می گوید: (اینها را برای این گفتیم که تو از جاهلان نباشی) یعنی: بیتابی مکن و صبر و استقامت را از دست مده و بیش از اندازه خود را به خاطر کفر و شرک آنها ناراحت مکن و بدان راه همین است که تو می پیمائی (فلا تکونن من الجاهلین).

شک نیست که پیامبر از این حقائق با خبر بود، اما خداوند اینها را به عنوان یادآوری و دلداری برای پیامبرش بازگو می کند، درست مانند این است که ما به کسی که فرزندش را از دست داده میگوئیم:

(غم مخور دنیا دار فنا است، همه از دنیا خواهند رفت، و علاوه تو نیز هنوز جوان هستی و فرزندان دیگری خواهی داشت، بنابراین زیاد بیتابی مکن).
مسلمانی بودن دار دنیا، یا جوان بودن طرف، مطلبی نیست که بر او مخفی باشد تنها به عنوان یادآوری به او گفته می شود.

با اینکه آیه فوق یکی از دلائل نفی جبر است بعضی از مفسران مانند فخر رازی آن را از دلائل مسلک جبر گرفته! و روی کلمه و لو شأ... تکیه کرده و می گوید: از این آیه معلوم می شود که خداوند نمی خواهد کفار ایمان بیاورند! غافل از اینکه (مشیت و اراده) در آیه فوق مشیت و اراده اجباری است، یعنی خداوند نمی خواهد مردم به زور و اجبار ایمان بیاورند، بلکه می خواهد با اراده و میل خودشان ایمان بیاورند، بنابراین آیه گواه روشنی بر نفی عقیده جبریون است.

در آیه بعد برای تکمیل این موضوع و دلداری بیشتر به پیامبر (ﷺ) می گوید: (آنها که گوش شنوا دارند دعوت تو را اجابت می کنند و می پذیرند)
(انما يستجيب الذين يسمعون).

(و اما آنها که عملاً در صف مردگاند ایمان نمی آورند، تا زمانی که خداوند آنها را در روز قیامت برانگیزاند و به سوی او بازگشت کنند) (والموتى يبعثهم الله ثم اليه يرجعون).

آن روز است که با مشاهده صحنه های رستاخیز ایمان می آورند، ولی ایمانشان هم سودی ندارد، زیرا همه کس با مشاهده آن صحنه عظیم ایمان می آورد، نوعی ایمان اضطراری.

شاید نیاز به شرح نداشته باشد که منظور از موتی (مردگان) در آیه بالا مردگان جسمانی نیست، بلکه مردگان معنوی است، زیرا دو نوع حیات و مرگ داریم: حیات و مرگ مادی، حیات و مرگ معنوی، همچنین شنوائی و بینائی نیز دو گونه است: مادی و معنوی به همین دلیل بسیار می شود در مورد کسانی که چشم و گوش دارند و یا زنده و سالمند اما حقائق را درک نمی کنند می گوئیم: آنها کور و کور و یا اصلا مرده اند، زیرا واکنشی را که باید یک انسان شنوا و بینا، یا یک انسان زنده، در برابر حقائق از خود نشان دهد نمی دهند، در قرآن مجید این گونه تعبیرات فراوان دیده می شود، و شیرینی و جاذبه خاصی دارد، بلکه قرآن به حیات مادی و بیولوژیکی که نشانه آن تنها خور و خواب و نفس کشیدن است چندان اهمیت نمی دهد، همواره روی حیات و زندگی معنوی و انسانی که آمیخته با تکلیف و مسئولیت و احساس و درد و بیداری و آگاهی است تکیه می کند.

ذکر این نکته نیز لازم است که: نابینائی و ناشنوائی و مرگ معنوی از خودشان سرچشمه می گیرد، آنها هستند که بر اثر ادامه گناه، و اصرار و لجاجت در آن، به این مرحله می رسند، زیرا همانطور که اگر انسانی مدتها چشم خود را ببندد تدریجا بینائی و دید خود را از دست خواهد داد و شاید روزی به کلی نابینا شود، اشخاصی که چشم جان خود را در برابر حقائق ببندند تدریجا قدرت دید معنوی خود را از دست خواهند داد!.

آیه (37) و ترجمه

(و قالوا لو لا نزل علیه آیه من ربه قل إن الله قادر علی أن ینزل آیه و لكن
أكثرهم لا یعلمون) (37)

ترجمه:

37 - و گفتند چرا نشانه (و معجزه ای) از طرف پروردگارش بر او نازل
نمیگردد، بگو خداوند قادر است که نشانه ای نازل کند، ولی بیشتر آنها نمی
دانند.

تفسیر:

در این آیه یکی از بهانه جوئی های مشرکان مطرح شده است، به طوری که
در بعضی از روایات آمده جمعی از رؤسای قریش هنگامی که از معارضه و
مقابله با قرآن عاجز ماندند به پیامبر (ﷺ) گفتند اینها فایده ندارد اگر راست
می گوئی معجزاتی همانند عصای موسی، و ناقه صالح، برای ما بیاور، قرآن در
این باره

می گوید: آنها گفتند: چرا آیه و معجزه های از طرف پروردگار بر این پیامبر
نازل نشده است؟! (و قالوا لو لا نزل علیه آیه من ربه).

روشن است که آنها این پیشنهاد را از روی حقیقت جوئی نمی گفتند، زیرا
پیامبر (ﷺ) به اندازه کافی برای آنها معجزه آورده بود، و اگر چیزی جز
قرآن با آن محتویات عالی در دست او نبود، همان قرآنی که در چندین آیه آنها
را رسماً دعوت به مقابله کرده، و به اصطلاح تحدی نموده است و آنها در برابر
آن عاجز مانده اند، برای اثبات نبوت او کافی بود، اما این بوالهوسان بهانه جو از
یکسو می خواستند قرآن را تحقیر کنند، و از سوی دیگر از قبول دعوت پیامبر

(ﷺ) سر باز زنند، لذا پی در پی درخواست معجزه تازه می کردند، و مسلماً اگر پیامبر (ﷺ) تسلیم خواسته های آنها میشد با جمله هذا سحر مبین همه را انکار می کردند همانطور که از آیات دیگر قرآن استفاده می شود.

لذا قرآن در پاسخ آنها می گوید: به آنها بگو خداوند قادر است آیه و معجزه های (که شما پیشنهاد می کنید) بر پیامبر خود نازل کند (قل ان الله قادر على ان ينزل آية).

ولی این کار یک اشکال دارد که غالب شما از آن بی خبرید و آن اینکه اگر به اینگونه تقاضاها که از سر لجاجت می کنید ترتیب اثر داده شود سپس ایمان نیاورید همگی گرفتار مجازات الهی شده، نابود خواهید گشت، زیرا این نهایت بی حرمتی نسبت به ساحت مقدس پروردگار و فرستاده او و آیات و معجزات او است، لذا در پایان آیه می فرماید ولی اکثر آنها نمی دانند (ولكن اكثرهم لا يعلمون).

اشکال:

به طوری که از تفسیر مجمع البیان استفاده می شود از قرنهای پیش بعضی از مخالفان اسلام این آیه را دستاویز کرده و به آن استدلال نموده اند که پیامبر اسلام (ﷺ) هیچ معجزه های نداشته است، زیرا هنگامی که از او تقاضای اعجاز می کنند او تنها با گفتن اینکه خداوند توانائی بر چنین چیزی دارد و اکثر شما نمی دانید قناعت، اتفاقاً بعضی از نویسندگان اخیر دنباله این افسانه کهن را گرفته، و در نوشته خود این ایراد را بار دیگر زنده کرده اند.

پاسخ:

اولاً - آنها که چنین ایرادی می کنند گویا آیات قبل و بعد را درست مورد بررسی قرار نداده اند که سخن از افراد لجوجی به میان آمده که به هیچوجه

حاضر به تسلیم در برابر حق نبودند، و اگر پیامبر (ﷺ) در برابر خواسته های آنها تسلیم نشده نیز به همین دلیل بوده است و گرنه در کجای قرآن داریم که افراد حق جو و حق طلب از پیامبر تقاضای معجزه کرده باشند و او خواسته آنها را رد کرده باشد در آیه 111 همین سوره انعام در باره اینگونه افراد می خوانیم

(ولو اننا نزلنا اليهم الملائكة و كلمهم الموتى و حشرنا عليهم كل شيء قبلا ما كانوا ليؤمنوا).

ثانیا - به طوری که از روایات اسلامی استفاده می شود این پیشنهاد از طرف جمعی از روسای قریش بود و آنها به خاطر تحقیر و نادیده گرفتن قرآن چنین پیشنهادی را مطرح کرده بودند و مسلم است پیامبر در برابر پیشنهادهایی که از چنین انگیزه هایی سرچشمه بگیرد تسلیم نخواهد شد.

ثالثا - کسانی که این ایراد را میکنند گویا سایر آیات قرآن را از نظر دور داشته اند که چگونه خود قرآن به عنوان یک معجزه جاویدان صریحا معرفی شده و بارها از مخالفان دعوت به مقابله گردیده و ضعف و ناتوانی آنها را آشکار ساخته است و نیز آیه اول سوره اسراء را فراموش کرده اند که صریحا می گوید خداوند پیامبرش را از مسجدالحرام به مسجد اقصی در یک شب برد.

رابعا - این باورکردنی نیست که قرآن مملو از معجزات و خارق عادات انبیاء و پیامبران بوده باشد و پیامبر اسلام بگوید من خاتم پیامبرانم و برتر از همه آنها، و آئین من بالاترین آئین است، اما در برابر خواسته حقجویان کمترین معجزه های از خود نشان ندهد آیا در اینصورت در نظر افراد بیطرف و حقیقت طلب نقطه ابهام مهمی در دعوت او پیدا نمیشد؟!

اگر او معجزه ای نمی داشت می بایست مطلقا سخنی از معجزات انبیای دیگر نگوید تا برنامه خویش را بتواند توجیه نماید و راههای اعتراض را بر خود

بیندد، اینکه او با دست و دل باز مرتبا از اعجاز دیگران سخن میگوید و خارق عادات موسی بن عمران و عیسی بن مریم و ابراهیم و صالح و نوح (علیهم السلام) را بر می شمرد، دلیل روشنی است که او از نظر معجزات خود کاملا مطمئن بوده است.

لذا در تواریخ اسلامی و روایات معتبر و نهج البلاغه خارق عادات مختلفی از پیامبر نقل شده است که مجموع آنها در سر حد تواتر است.

آیه (38) و ترجمه

(وما من دابة في الا رض ولا طئريطير بجناحيه إلا أمم أمثالكم ما فرطنا في
الكتب من شيء ثم إلى ربهم يحشرون) (38)

ترجمه:

38 - هیچ جنبنده ای در زمین و هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز
میکند نیست، مگر اینکه امت هائی همانند شما هستند، ما هیچ چیز را در این
کتاب فروگذار نکردیم، سپس همگی به سوی پروردگارشان محشور می گردند.

تفسیر:

از آنجا که این آیه بخشهای وسیعی را بدنبال دارد نخست باید لغات آیه و
بعد تفسیر اجمالی آن را ذکر کرده، سپس به سایر بخشها پردازیم:

دابه از ماده دیب بمعنی آهسته راه رفتن و قدمهای کوتاه برداشتن است، و
معمولا به همه جنبندگان روی زمین گفته میشود، و اگر می بینیم که به شخص
سخن چین دیوب گفته می شود و در حدیث وارد شده: لا یدخل الجنة دیوب:
هیچگاه سخنچین داخل بهشت نمیشود نیز از همین نظر است که او آهسته میان
دو نفر رفت آمد می کند تا آنها را نسبت بهم بدبین سازد.

طائر به هر گونه پرنده ای گفته میشود، منتها چون در پاره ای از موارد به
امور معنوی که دارای پیشرفت و جهش هستند این کلمه اطلاق می شود در آیه
مورد بحث برای اینکه نظر فقط روی پرندگان متمرکز شود جمله: یطیر بجناحیه
یعنی با دو بال خود پرواز می کند به آن افزوده شده.

امم جمع امت و امت بمعنی جمعیتی است که دارای قدر مشترکی هستند،
مثلا: دین واحد یا زبان واحد، یا صفات و کارهای واحدی دارند.

یحشرون از ماده حشر بمعنی جمع است، ولی معمولاً در قرآن به اجتماع در روز قیامت گفته میشود، مخصوصاً هنگامیکه به ضمیمه الی ربهم بوده باشد. آیه فوق بدنبال آیات گذشته که درباره مشرکان بحث می کرد و آنها را به سرنوشتی که در قیامت دارند متوجه می ساخت، سخن از حشر و رستاخیز عمومی تمام موجودات زنده، و تمام انواع حیوانات به میان آورده، نخست می گوید:

هیچ جنبنده ای در زمین، و هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند نیست مگر اینکه امت هائی همانند شما هستند (و ما من دابه فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم).

و به این ترتیب هر یک از انواع حیوانات و پرندگان برای خود امتی هستند همانند انسانها، اما در اینکه این همانندی و شباهت در چه جهت است؟ در میان مفسران گفتگو است،

بعضی شباهت آنها را با انسانها از ناحیه اسرار شگفت انگیز خلقت آنها دانسته اند زیرا هر دو نشانه هائی از عظمت آفریدگار و خالق را با خود همراه دارند.

و بعضی از جهت نیازمندیهای مختلف زندگی یا وسایلی را که با آن احتیاجات گوناگون خود را بر طرف می سازند، میدانند.

در حالی که جمعی دیگر معتقدند که منظور شباهت آنها با انسان از نظر درک و فهم و شعور است، یعنی آنها نیز در عالم خود دارای علم و شعور و ادراک هستند، خدا را می شناسند و به اندازه توانائی خود او را تسبیح و تقدیس می گویند، اگر چه فکر آنها در سطحی پائینتر از فکر و فهم انسانها است، و ذیل این آیه - چنانکه خواهد آمد - نظر آخر را تقویت می کند.

سپس در جمله بعد می گوید: ما در کتاب هیچ چیز را فروگذار نکردیم (ما
فرطنا فی الکتاب من شیء).

ممکن است منظور از کتاب، قرآن بوده باشد که همه چیز (یعنی تمام اموری
که مربوط به تربیت و هدایت و تکامل انسان است) در آن وجود دارد، منتها
گاهی به صورت کلی بیان شده، مانند دعوت به هر گونه علم و دانش، و گاهی
به جزئیات هم پرداخته شده است مانند بسیاری از احکام اسلامی و مسائل
اخلاقی.

احتمال دیگر اینکه منظور از کتاب عالم هستی است، زیرا عالم آفرینش مانند
کتاب بزرگی است که همه چیز در آن آمده است و چیزی در آن فروگذار نشده.
هیچ مانعی ندارد که هر دو تفسیر با هم در آیه منظور باشد زیرا نه در قرآن
چیزی از مسائل تربیتی فروگذار شده، و نه در عالم آفرینش نقصان و کم و
کسری وجود دارد.

و در پایان آیه میگوید تمام آنها بسوی خدا در رستاخیز جمع می شوند (ثم
الی ربهم یحشرون).

ظاهر این است که ضمیر هم در این جمله به انواع و اصناف جنبندگان و
پرندگان برمی گردد، و به این ترتیب قرآن برای آنها نیز قائل به رستاخیز شده
است و بیشتر مفسران نیز این مطلب را پذیرفته اند که تمام انواع جانداران دارای
رستاخیز و جزأ و کیفرند، تنها بعضی منکر این موضوع شده، و این آیه و آیات
دیگر را طور دیگر توجیه کرده اند مثلاً گفته اند منظور از حشر الی الله همان
بازگشت به پایان زندگی و مرگ است.

ولی همانطور که اشاره کردیم ظاهر این تعبیر در قرآن مجید همان رستاخیز
و برانگیخته شدن در قیامت است.

روی این جهت آیه به مشرکان اخطار می کند خداوندی که تمام اصناف حیوانات را آفریده، و نیازمندیهای آنها را تامین کرده، و مراقب تمام افعال آنها است و برای همه رستاخیزی قرار داده، چگونه ممکن است برای شما حشر و رستاخیزی قرار ندهد و به گفته بعضی از مشرکان چیزی جز زندگی دنیا و حیات و مرگ آن در کار نباشد.

نکته ها

در اینجا به چند موضوع باید دقت کرد

1 - آیا رستاخیز برای حیوانات هم وجود دارد؟

شک نیست که نخستین شرط حساب و جزا مسئله عقل و شعور و بدنبال آن تکلیف و مسئولیت است، طرفداران این عقیده می گویند مدارکی در دست است که نشان می دهد حیوانات نیز به اندازه خود دارای درک و فهمند، از جمله: زندگی بسیاری از حیوانات آمیخته با نظام جالب و شگفت انگیزی است که روشنگر سطح عالی فهم و شعور آنها است کیست که درباره مورچگان و زنبور عسل و تمدن عجیب آنها و نظام شگفت انگیز لانه و کندو، سخنانی نشنیده باشد، و بر درک و شعور تحسین آمیز آنها آفرین نگفته باشد؟ گرچه بعضی میل دارند همه اینها را یک نوع الهام غریزی بدانند، اما هیچ دلیلی بر این موضوع در دست نیست که اعمال آنها به صورت ناآگاه (غریزه بدون عقل) انجام می شود. چه مانعی دارد که این اعمال همانطور که ظواهرشان نشان می دهد ناشی از عقل و درک باشد؟ بسیار می شود که حیوانات بدون تجربه قبلی در برابر حوادث پیش بینی نشده دست به ابتکار میزنند، مثلاً گوسفندی که در عمرش گرگ را ندیده برای نخستین بار که آن را می بیند به خوبی خطرناک بودن این

دشمن را تشخیص داده و به هر وسیله که بتواند برای دفاع از خود و نجات از خطر متوسل می شود.

علاقه ای که بسیاری از حیوانات تدریجا به صاحب خود پیدا می کنند شاهد دیگری برای این موضوع است، بسیاری از سگ های درنده و خطرناک نسبت به صاحبان خود و حتی فرزندان کوچک آنان مانند یک خدمتگزار مهربان رفتار میکنند.

داستانهای زیادی از وفای حیوانات و اینکه آنها چگونه خدمات انسانی را جبران می کنند در کتابها و در میان مردم شایع است که همه آنها را نمی توان افسانه دانست.

و مسلم است آنها را به آسانی نمی توان ناشی از غریزه دانست، زیرا غریزه معمولا سرچشمه کارهای یکنواخت و مستمر است، اما اعمالی که در شرائط خاصی که قابل پیش بینی نبوده بعنوان عکس العمل انجام میگردد به فهم و شعور شبیه تر است تا به غریزه.

هم امروز بسیاری از حیوانات را برای مقاصد قابل توجهی تربیت می کنند، سگهای پلیس برای گرفتن جنایتکاران، کبوترها برای رساندن نامه ها، و بعضی از حیوانات برای خرید جنس از مغازه ها، و حیوانات شکاری برای شکار کردن، آموزش می بینند و وظائف سنگین خود را با دقت عجیبی انجام میدهند، (امروز حتی برای بعضی از حیوانات رسما مدرسه افتتاح کرده اند!)

از همه اینها گذشته، در آیات متعددی از قرآن، مطالبی دیده می شود که دلیل قابل ملاحظه ای برای فهم و شعور بعضی از حیوانات محسوب می شود، داستان فرار کردن مورچگان از برابر لشکر سلیمان، و داستان آمدن هدهد به منطقه سبا و یمن و آوردن خبرهای هیجان انگیز برای سلیمان شاهد این مدعا است.

در روایات اسلامی نیز احادیث متعددی در زمینه رستاخیز حیوانات دیده میشود، از جمله:

از ابوذر نقل شده که می گوید: ما خدمت پیامبر (ﷺ) بودیم که در پیش روی ما دو بز به یکدیگر شاخ زدند، پیغمبر (ﷺ) فرمود، میدانید چرا اینها به یکدیگر شاخ زدند؟ حاضران عرض کردند: نه، پیامبر (ﷺ) فرمود ولی خدا میداند چرا؟ و به زودی در میان آنها داوری خواهد کرد.

و در روایتی از طرق اهل تسنن از پیامبر نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود ان الله يحشر هذه الامم يوم القيامة و يقتص من بعضها لبعض حتى يقتص للجماء من القرناً: خداوند تمام این جنبندگان را روز قیامت برمی انگیزاند و قصاص بعضی را از بعضی می گیرد، حتی قصاص حیوانی که شاخ نداشته و دیگری بی جهت باو شاخ زده است از او خواهد گرفت.

در آیه 5 سوره تکویر نیز می خوانیم و اذا الوحوش حشرت هنگامیکه وحوش محشور می شوند اگر معنی این آیه را حشر در قیامت بگیریم (نه حشر و جمع بهنگام پایان این دنیا) یکی دیگر از دلائل نقلی بحث فوق خواهد بود.

2 - اگر آنها رستاخیز دارند تکلیف هم دارند

سؤال مهمی که در اینجا پیش می آید و تا آن حل نشود تفسیر آیه فوق روشن نخواهد شد این است که آیا می توانیم قبول کنیم که حیوانات تکالیفی دارند با اینکه یکی از شرائط مسلم تکلیف عقل است و به همین جهت کودک و یا شخص دیوانه از دایره تکلیف بیرون است؟ آیا حیوانات دارای چنان عقلی هستند که مورد تکلیف واقع شوند؟ و آیا میتوان باور کرد که یک حیوان بیش از یک کودک نابالغ و حتی بیش از دیوانگان درک داشته باشد؟ و اگر قبول کنیم که آنها چنان عقل و درکی ندارند چگونه ممکن است تکلیف متوجه آنها شود.

در پاسخ این سؤال باید گفت که تکلیف مراحل دارد و هر مرحله ادراک و عقلی متناسب خود می‌خواهد، تکالیف فراوانی که در قوانین اسلامی برای یک انسان وجود دارد بقدری است که بدون داشتن یک سطح عالی از عقل و درک انجام آنها ممکن نیست و ما هرگز نمیتوانیم چنان تکالیفی را برای حیوانات بپذیریم، زیرا شرط آن، در آنها حاصل نیست، اما مرحله ساده و پائین تری از تکلیف تصور می‌شود که مختصر فهم و شعور برای آن کافی است، ما نمی‌توانیم چنان فهم و شعور و چنان تکالیفی را بطور کلی درباره حیوانات انکار کنیم.

حتی در باره کودکان و دیوانگانی که پاره ای از مسائل را می‌فهمند انکار همه تکالیف مشکل است مثلاً اگر نوجوانان 14 ساله که به حد بلوغ نرسیده ولی کاملاً مطالب را خوانده و فهمیده اند در نظر بگیریم، اگر آنها عمداً مرتکب قتل نفس شوند در حالی که تمام زیانهای این عمل را میدانند آیا میتوان گفت هیچ گناهی از آنها سر نزده است؟! قوانین کیفری دنیا نیز افراد غیر بالغ را در برابر پاره ای از گناهان مجازات میکند، اگر چه مجازاتهای آنها مسلماً خفیفتر است. بنابراین بلوغ و عقل کامل شرط تکلیف در مرحله عالی و کامل است، در مراحل پائین تر یعنی در مورد پاره‌های از گناهی که قبیح و زشتی آن برای افراد پائینتر نیز کاملاً قابل درک است بلوغ و عقل کامل را نمیتوان شرط دانست. با توجه به تفاوت مراتب تکلیف، و تفاوت مراتب عقل اشکال بالا در مورد حیوانات نیز حل می‌شود.

3 - آیا این آیه دلیل بر تناسخ است

عجیب اینکه بعضی از طرفداران عقیده خرافی تناسخ به این آیه برای مسلک خود استدلال کرده اند و گفته اند آیه میگوید حیوانات امت هائی همانند شما

هستند، در حالیکه میدانیم آنها ذاتا، همانند ما نیستند، بنابراین باید بگوئیم ممکن است روح انسانها پس از جدا شدن از بدن در کالبد حیوانات قرار بگیرند باین وسیله کیفر بعضی از اعمال سوء خود را ببینند!

ولی علاوه بر اینکه عقیده به تناسخ بر خلاف قانون تکامل، و بر خلاف منطق عقل میباشد، و لازمه آن انکار معاد است (چنانکه مشروحا در جای خود گفته ایم) آیه بالا به هیچ وجه دلالتی بر این مسلک ندارد، زیرا همانطور که گفتیم مجتمعات حیوانی از جهاتی، همانند مجتمعات انسانی هستند، و این شباهت جنبه فعلی دارد، نه بالقوه، زیرا آنها نیز سهمی از درک و شعور دارند، و سهمی از مسئولیت، و سهمی از رستاخیز، و از این جهات شباهتی به انسانها دارند.

اشتباه نشود تکلیف و مسئولیت انواع جانداران در یک مرحله خاص مفهومی این نیست که آنها دارای رهبر و پیشوائی برای خود هستند و شریعت و مذهبی دارند آنچنان که از بعضی صوفیه نقل شده است، بلکه رهبر آنها در اینگونه موارد تنها درک و شعور باطنی آنها است، یعنی مسائل معینی را درک میکنند و باندازه شعور خود در برابر آن مسئول هستند.

آیه (39) و ترجمه

(والذين كذبوا بآياتنا صم وبكم في الظلمت من يشا الله يضلله ومن يشا يجعله على صراط مستقيم) (39)

ترجمه:

39 - آنها که آیات ما را تکذیب کردند کر و لال در تاریکی ها قرار دارند، هر کس را خدا بخواهد (و مستحق باشد) گمراه می کند و هر کس را بخواهد (و شایسته بیند) بر راه راست قرار خواهد داد.

تفسیر:

کر و لالها!

بار دیگر قرآن به بحث از منکران لجوج میپردازد و می گوید: آنها که آیات ما را تکذیب کردند کر و لال هستند، و در ظلمت و تاریکی قرار گرفته اند (و الذين كذبوا بآياتنا صم وبكم في الظلمات).

نه گوش شنوائی دارند که حقائق را بشنوند، و نه زبان حقگوئی که اگر حقیقتی را درک کردند برای دگران بازگو کنند. و چون ظلمت خود خواهی و خود پرستی و لجاجت و جهل گرداگرد آنها را فرا گرفته، نمیتوانند چهره حقایق را ببینند و به این ترتیب از این سه نعمت بزرگ (شنیدن و دیدن و گفتن) که انسان را با دنیای خارج مربوط میسازد محرومند.

بعضی از مفسران معتقدند که منظور از افراد کر مقلدینی هستند که بدون چون و چرا از رهبران گمراهی تبعیت میکنند و گوش خود را بسته اند که صدای رهبران الهی را نمی شنوند، و منظور از افراد گنگ همان رهبران گمراه هستند که

حقایق را بخوبی درک میکنند، اما برای حفظ موقعیت و منافع مادی خویش مهر سکوت بر لب زده اند و هر دو دسته در ظلمت جهل و خود پرستی گرفتارند. و بدنبال آن میفرماید: خداوند هر کس را بخواهد گمراه می کند و هر کس را بخواهد بر جاده مستقیم قرار می دهد (من یشأ الله یظله و من یشأ یجعله علی صراط مستقیم).

سابقاً گفته ایم نسبت دادن هدایت و ضلالت به مشیت و اراده خدا موضوعی است که آیات دیگر قرآن آن را بخوبی تفسیر می کنند، در یک جا می خوانیم یضل الله الظالمین خداوند ستمگران را گمراه می کند و در جای دیگر و ما یضل به الا الفاسقین تنها فاسقان را گمراه می کند و در جای دیگر و الذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سبلنا کسانی که در راه ما مجاهده کنند آنها را به راههای مستقیم خود هدایت خواهیم کرد از این آیات و آیات دیگر قرآن بخوبی استفاده می شود که هدایتها و ضلالتها که در این موارد به اراده خدا نسبت داده شده است در حقیقت پاداش و کیفرهایی است که در مقابل انجام اعمال نیک و بد به بندگان می دهد و به تعبیر روشنتر گاهی اعمال فوق العاده زشتی از انسان سر میزند که بر اثر آن تاریکی وحشتناکی روح او را احاطه خواهد کرد، چشمان حقیقت بین از او گرفته می شود، و گوش او صدای حق را نمی شنود، و زبان او از گفتن حق باز می ماند.

اما بعکس گاهی چنان کارهای نیک فراوان از او سر میزند که یک دنیا نور و روشنایی به روح او می پاشد، دید و درک او وسیعتر و فکر او پرفروغتر و زبان او در گفتن، حق گویاتر میشود، این است معنی هدایت و ضلالت که به اراده خدا نسبت داده می شود.

آیه و ترجمه

(قل أرأيتم إن أتتكم عذاب الله أو أتتكم الساعة أغير الله تدعون إن كنتم صدقين) (40) (بل إياه تدعون فيكشف ما تدعون إليه إن شأوتنسون ما تشركون) (41)

ترجمه:

40 - بگو آیا هیچ فکر کرده اید اگر عذاب پروردگار به سراغ شما آید یا رستاخیز بر پا شود آیا غیر خدا را (برای حل مشکلات خود) می خوانید، اگر راست میگوئید؟!

41 - (نه) بلکه تنها او را میخوانید و او اگر بخواهد مشکلی را که به خاطر آن او را خوانده اید بر طرف میسازد و آنچه را (امروز) شریک (خدا) قرار می دهید (آروز) فراموش می کنید.

تفسیر:

توحید فطری

بار دیگری روی سخن به مشرکان کرده و از راه دیگری برای توحید و یگانه پرستی، در برابر آنها، استدلال میکند، به این طریق که لحظات فوق العاده سخت و دردناک زندگی را به خاطر آنها می آورد، و از وجدان آنها استمداد می کند که در اینگونه لحظات که همه چیز را به دست فراموشی می سپارند پناهگاهی جز خدا برای خودشان فکر میکنند! ای پیامبر به آنها بگو اگر عذاب دردناک خداوند به سراغ شما بیاید و یا قیامت با آنهمه هول و هیجان و حوادث وحشتناک بر پا شود، راست بگوئید آیا غیر خدا را برای برطرف ساختن شدائد خود می خوانید؟

(قل ارايتكم ان اتيكم عذاب الله او اتتكم الساعة ا غير الله تدعون ان كنتم صادقين) .

روح معنی این آیه نه تنها برای مشرکان، برای همه کس به هنگام بروز شدائد و حوادث سخت، قابل درک است، ممکن است در حال عادی و در حوادث کوچک انسان به غیر خدا متوسل گردد، اما هنگامی که حادثه فوق العاده شدید باشد انسان همه چیز را فراموش میکند ولی در همین حال در اعماق دل خود یکنوع امیدواری به نجات که از منبع قدرت مرموز و نامشخصی سر چشمه میگیرد احساس میکند این همان توجه به خدا و حقیقت توحید است.

حتی مشرکان و بت پرستان در چنین لحظاتی سخنی از بتها به میان نمی آورند و همه را به دست فراموشی می سپرند.

در آیه بعد می فرماید: بلکه تنها او را میخوانید، او هم اگر بخواهد مشکل شما را بر طرف میکند، و شریکهای که برای خدا درست کرده بودید همه را فراموش می کنید (بل اياه تدعون فيكشف ما تدعون اليه ان شاء و تنسون ما تشركون) .

نکته ها

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد.

1 - استدلالی که در دو آیه فوق دیده می شود همان استدلال به توحید فطری است که در دو بحث میتوان از آن استفاده کرد یکی در اصل اثبات وجود خدا، و دیگر در اثبات یگانگی او، لذا در روایات اسلامی، و همچنین در سخنان دانشمندان، هم در برابر منکران خدا و هم در برابر مشرکان با آن استدلال شده است.

2 - قابل توجه اینکه در استدلال بالا سخن از قیام ساعة (روز رستاخیز) به میان آمده، در حالی که ممکن است گفته شود، آنها چنان روزی را اصلاً قبول نداشتند، بنابراین چگونه ممکن است در برابر آنها چنین استدلالی شود؟ ولی باید توجه داشت که اولاً همه آنها منکر قیامت نبودند بلکه جمعی از آنها به نوعی از رستاخیز اعتقاد داشتند ثانیاً ممکن است منظور از ساعة همان ساعت مرگ یا ساعت حوادث وحشتناکی باشد که انسان را در آستانه مرگ قرار میدهد ثالثاً ممکن است این تعبیر کنایه از حوادث هولناک بوده باشد زیرا آیات قرآن مکرر میگوید که شروع رستاخیز با یک سلسله حوادث فوق العاده هولناک همراه است: و زلزله ها، طوفانها، صاعقه ها و مانند آن در آن هنگام به وقوع می پیوندند.

3 - با اینکه می دانیم روز رستاخیز و حوادث قبل از آن مسائل حتمی است و به هیچ وجه قابل تغییر نیست، چگونه در آیه فوق می گوید: اگر خدا بخواهد آن را بر طرف خواهد ساخت؟ آیا فقط منظور بیان قدرت پروردگار است؟ و یا معنی دیگری منظور بوده است؟

در پاسخ این سؤال باید گفت: منظور این نیست که خداوند اصل قیام ساعت و روز رستاخیز را با دعا از بین ببرد بلکه منظور این است مشرکان - و حتی غیر مشرکان - هنگامی که در آستانه قیامت قرار گیرند از حوادث و مشکلات آن و کیفرهای سختی که در پیش دارند وحشت میکنند و از خدا می خواهند این وضع را بر آنان آسان گرداند و آنها را از خطرات برهانند، در حقیقت دعا برای نجات خویش از حوادث دردناک است نه دعا برای از بین رفتن رستاخیز.

آیه (42) تا (45) و ترجمه

(ولقد أرسلنا إلى أمم من قبلك فأخذنهم بالبأساء والضراء لعلهم يتضرعون)
(42) (فلو لا إذ جاءهم بأسنا تضرعوا و لكن قست قلوبهم و زين لهم الشيطان ما كانوا يعملون) (43) (فلما نسوا ما ذكروا به فتحنا عليهم أبواب كل شيء حتى إذا فرحوا بما أوتوا أخذنهم بغتة فإذا هم مبلسون) (44) (فقطع دابر القوم الذين ظلموا و الحمد لله رب العلمين) (45)

ترجمه:

42 - ما به امتهایی که پیش از تو بودند (پیامبرانی فرستادیم و هنگامی که به مخالفت آنها برخاستند) آنها را به شدت و رنج و ناراحتی مواجه ساختیم شاید (بیدار شوند و در برابر حق) تسلیم گردند.

43 - چرا آنها هنگامی که مجازات ما به آنان رسید (خضوع نکردند و) تسلیم نشدند، ولی دلهای آنها قساوت پیدا کرد و شیطان هر کاری را که می کردند در نظرشان زینت داد.

44 - هنگامی که (اندرزها سودی نبخشید و) آنچه به آنها یادآوری شده بود فراموش کردند درهای همه چیز (از نعمتها) را به روی آنها گشودیم تا (كاملاً) خوشحال شدند (و دل به آنها بستند) ناگهان آنها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم) در این هنگام همه مایوس شدند (و درهای امید به روی آنها بسته شد!)
45 - و (به این ترتیب) دنباله (زندگی) جمعیتی که ستم کرده بودند قطع شد

و ستایش مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است

تفسیر:

سرانجام زندگی اندرزنایذیران

در این آیات نیز گفتگو با گمراهان و مشرکان ادامه می یابد و قرآن از راه دیگر برای بیدار ساختن آنها موضوع را تعقیب می کند یعنی دست آنها را گرفته و به قرون و زمانهای گذشته می برد و چگونگی حالات امتهای گمراه و ستمگر و مشرک را شرح می دهد که چگونه تمام عوامل تربیت و بیداری در مورد آنها به کار گرفته شد اما جمعی از آنها به هیچیک از اینها توجه نکردند و سرانجام چنان عاقبت شومی دامانشان را گرفت که عبرتی برای آیندگان شدند. نخست میگوید ما پیامبرانی به سوی امم پیشین فرستادیم و چون اعتنا نکردند آنها را به منظور بیداری و تربیت با مشکلات و حوادث سخت: با فقر و خشکسالی و قحطی با بیماری و درد و رنج و باسأ و ضراً مواجه ساختیم شاید متوجه شوند و به سوی خدا باز گردند (و لقد ارسلنا الی امم من قبلك فاخذناهم بالباسأ و الضراً لعلهم يتضرعون).

در آیه بعد میگوید چرا آنها از این عوامل دردناک و بیدار کننده پند و اندرز نگرفتند و بیدار نشدند و به سوی خدا باز نگشتند (فلولا اذ جائهم باسنا تضرعوا).

در حقیقت علت عدم بیداری آنها دو چیز بود نخست اینکه بر اثر زیادی گناه و لجاجت در شرک، قلبهای آنها تیره و سخت و روح آنها انعطاف ناپذیر شده بود (ولكن قست قلوبهم).

دیگر اینکه شیطان (با استفاده از روح هوا پرستی آنها) اعمالشان را در نظرشان زینت داده بود، و هر عمل زشتی را انجام می دادند زیبا و هر کار خلافی را صواب می پنداشتند (وزین لهم الشيطان ما كانوا يعملون).

در آیه بعد اضافه می کند هنگامی که سختگیرها و گوشمالیها در آنها مؤثر نیفتاد از راه لطف و محبت وارد شدیم و به هنگامی که درسهای نخست را

فراموش کردند درس دوم را برای آنها آغاز کردیم و درهای انواع نعمتها را بر آنها گشودیم، شاید بیدار شوند و به آفریننده و بخشنده آن نعمتها توجه کنند، و راه راست را باز یابند (فلما نسوا ما ذكروا به فتحنا عليهم ابواب كل شيء).

ولی این همه نعمت در واقع خاصیت دو جانبه داشت هم ابراز محبتی برای بیداری بود و هم مقدمهای برای عذاب دردناک در صورتی که بیدار نشوند، زیرا میدانیم هنگامی که انسان در ناز و نعمت فرو رود، و ناگهان آنهمه نعمت از او گرفته شود سخت بر او دردناک خواهد بود، بخلاف اینکه تدریجا از او گرفته شود که زیاد در او مؤثر نخواهد گشت.

لذا می گوید آنقدر به آنها نعمت دادیم تا کاملاً خوشحال شدند اما بیدار نشدند، لذا ناگاه آنها را گرفتیم و مجازات کردیم، و تمام درهای امید به روی آنها بسته شد (حتى اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون). و به این ترتیب جمعیت ستمکاران ریشه کن شدند و نسل دیگری از آنها به پانخاست (فقطع دابر القوم الذين ظلموا).

دابر در اصل به معنی دنباله و آخر چیزی است. و از آنجا که خداوند در به کار گرفتن عوامل تربیت در مورد آنها هیچگونه کوتاهی نکرده در پایان آیه می فرماید: ستایش و حمد مخصوص خداوندی است که پروردگار و مربی همه جهانیان است (والحمد لله رب العالمين).

نکته ها

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1 - گاهی تصور می شود که میان این آیات و آیات گذشته منافاتی وجود دارد، زیرا در آیات گذشته تصریح شده بود که مشرکان به هنگام هجوم

مشکلات متوجه خدا میشوند، و غیر او را فراموش میکنند ولی در این آیات میگوید حتی به هنگام هجوم مشکلات نیز بیدار نمی گردند.

توجه به یک نکته این منافات ظاهری را برطرف میسازد و آن اینکه بیداریهای موقت و زودگذر به هنگام بروز شدائد بیداری محسوب نمیگردند، زیرا به زودی به حالت نخستین باز می گردد.

در آیات گذشته چون منظور بیان توحید فطری بود، برای اثبات آن همان بیداریها و توجه های زودگذر و فراموش کردن غیر خدا ولو در لحظه حادثه کافی بود، اما در این آیات سخن از هدایت یافتن و از بیراهه به راه برگشتن است، مسلماً بیداری زودگذر و موقت اثری در آن ندارد.

گاهی تصور می شود که تفاوت میان آن دو در این است که آیات گذشته مربوط به مشرکان معاصر پیامبر (ﷺ) است، ولی آیات مورد بحث مربوط به اقوام پیشین است بنابراین با هم منافاتی ندارد.

ولی بسیار بعید به نظر میرسد که مشرکان لجوج معاصر پیامبر (ﷺ) بهتر از گمراهان پیشین باشند، بنابراین راه حل همان است که در بالا گفتیم.

2 - در آیات فوق می خوانیم هنگامی که بروز شدائد اثر تربیتی نداشت، خداوند درهای نعمت را به روی چنین گناهکارانی می گشاید، آیا این کار به خاطر تشویق بعد از تنبیه است یا مقدمه ای است برای دردناک بودن مجازات؟ یعنی به اصطلاح این گونه نعمتها، نعمت استدراجی است که تدریجاً بنده متمرّد را در ناز و نعمت و خوشحالی و سرور، و یک نوع غفلت فرو میبرد، سپس یکباره همه چیز را از آنها می گیرد.

پاره ای از قرائن در آیه وجود دارد که احتمال دوم را تقویت میکند، ولی مانعی ندارد که هر دو منظور باشد، یعنی نخست تشویق برای بیداری، و اگر مؤ

ثر نشد مقدمه ای است برای گرفتن نعمت و عذاب دردناک، در حدیثی از پیامبر (ﷺ) چنین نقل شده، اذا رايت الله يعطى العبد من الدنيا على معاصيه ما يحب فانما هو استدراج ثم تلا رسول الله (ﷺ) فلما نسوا... هنگامی که ببینی خداوند در برابر گناهان نعمت می بخشد بدان که مقدمه مجازات است سپس آیه فوق را تلاوت فرمود. (مجمع البیان و نور الثقلین ذیل آیه).

در حدیثی از علی (ع) چنین نقل شده که فرمود: یا بن آدم اذا رايت ربك سبحانه يتابع عليك نعمه و انت تعصيه فاحذره (نهج البلاغه کلمه 5).
ای فرزند آدم هنگامی که ببینی خداوند پی در پی نعمتها را به تو می بخشد، در حالی که تو گناه میکنی، از مجازات او بترس، که این مقدمه مجازات است.

در کتاب تلخیص الاقوال از امام حسن عسکری (ع) چنین نقل شده، که قنبر غلام امیر مؤمنان را پیش حجاج آوردند حجاج پرسید تو چکار برای علی ابن ابی طالب (ع) میکردی، گفت وسایل وضوی او را فراهم می ساختم! پرسید هنگامی که از وضو فارغ میشد چه میگفت؟، گفت این آیه را میخواند، فلما نسوا ما ذکرنا به فتحنا عليهم ابواب كل شی و تا آخر آیه را تلاوت کرد، حجاج گفت گمان میکنم این آیه را بر ما تطبیق می کرد، قنبر با شجاعت گفت آری (نورالثقلین جلد 1 - صفحه 18).

3 - در این آیات می خوانیم که منظور از بسیاری از حوادث رنج آور ایجاد حالت توجه و بیداری است، و این یکی از فلسفه های آفات و بلاها است که در بحث توحید از آن سخن گفته ایم، ولی شایان توجه اینکه این موضوع را اولاً با کلمه لعل (شاید) ذکر میکند، بخاطر اینکه وجود بلاها به تنهایی کافی برای بیداری نیست، بلکه زمینه های است برای دلپایی که آمادگی دارند (در سابق نیز

گفته ایم لعل در کلام خدا معمولاً در مواردی استعمال می شود، که پای شرایط دیگری نیز در میان باشد).

دیگر اینکه در اینجا کلمه تضرع بکار برده شده، که در اصل به معنی ورود شیر به پستان و خضوع و تسلیم آن در برابر دوشنده است، سپس به معنی تسلیم آمیخته با تواضع و خضوع آمده است! یعنی این حوادث دردناک را بخاطر آن ایجاد می کردیم، که آنها از مرکب غرور و سرکشی و خود خواهی فرود آیند، و در برابر حق تسلیم شوند.

4 - جالب اینکه در پایان آیه، خداوند جمله الحمد لله رب العالمین را می گوید، و این نشانه آن است که قطع ریشه ظلم و فساد و نابود شدن نسلی که بتواند این کار را ادامه دهد، بقدری اهمیت دارد که جای شکر و سپاس است. در حدیثی از فضیل بن عیاض از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم، که فرمود: من احب بقاً الظالمین فقد احب ان يعصى الله، ان الله تبارک و تعالی حمد بنفسه بهلاک الظلمة فقال: فقطع دابر القوم الذين ظلموا و الحمد لله رب العالمین:

هر کس بقای ستمگران را دوست دارد، مفهومش این است که دوست می دارد معصیت خدا شود (موضوع ظلم به اندازهای مهم است که) خداوند تبارک و تعالی در برابر نابود ساختن ظالمان خود را حمد و ستایش کرده است و فرموده دنباله قوم ستمگر بریده شد و سپاس مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است.

آیه و ترجمه

(قل أرأيتم إن أخذ الله سمعكم وأبصركم وختم على قلوبكم من إله غير الله يأتیکم به انظر كيف نصرَف الايت ثم هم یصدفون) (46)
(قل أرأيتم إن أتئکم عذاب الله بغتة أو جهرة هل یهلك إلا القوم الظالمون) (47)

(وما نرسل المرسلین إلا مبشرین و منذرین فمن آمن و أصلح فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون) (48) (والذین کذبوا بایتنا یمسهم العذاب بما کانوا یفسقون)
(49)

ترجمه:

46 - بگو آیا فکر کرده اید اگر خداوند گوش و چشمهای شما را بگیرد و بر دلهای شما مهر نهد (که چیزی را نفهمید) چه کسی جز خدا است که آنها را به شما بدهد؟ بین چگونه آیات را برای آنها به گونه های مختلف شرح می دهیم سپس آنها روی می گردانند!

47 - بگو فکر کرده اید اگر عذاب خدا ناگهانی (و پنهانی) یا آشکارا به سراغ شما بیاید آیا جز جمعیت ستمکار هلاک می شوند؟

48 - ما پیامبران را جز برای بشارت و بیم نمی فرستیم آنها که ایمان آورند و (خوشتن را) اصلاح کنند نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند.

49 - و آنها که آیات ما را تکذیب کردند عذاب (پروردگار) بخاطر نافرمانیها به آنان می رسد.

تفسیر:

بخشنده نعمتها را بشناسید

روی سخن همچنان با مشرکان است.

و در این آیات با بیان دیگری برای بیدار ساختن آنها استدلال شده است، و روی غریزه دفع ضرر تکیه کرده، نخست می گوید: اگر خداوند نعمتهای گرانبهای را همچون گوش و چشم از شما بگیرد، و بر دلهایتان مهر بگذارد و بطوری که نتوانید میان خوب و بد و حق و باطل تمیز دهید چه کسی جز خدا می تواند این نعمتها را به شما باز گرداند؟! (قل ارایتم ان اخذ الله سمعکم و ابصارکم و ختم علی قلوبکم من اله غیر الله یتیکم به).

در حقیقت مشرکان نیز قبول داشتند که خالق و روزی ده خدا است، و بتها را بعنوان شفاعت در پیشگاه خدا می پرستیدند قرآن میگوید شما بجای اینکه پرستش بتهای بی ارزش و فاقد همه چیز کنید چرا مستقیماً به در خانه خدا نمی روید خدائی که سرچشمه همه نیکیها و برکات است.

علاوه بر اعتقادی که همه بت پرستان درباره خدا داشتند در اینجا نیز عقل آنها به داوری طلبیده می شود، که بتهائی که خود نه چشم و نه گوش و نه عقل و نه هوش دارند چگونه می توانند این گونه نعمتها را به دیگران ببخشند؟! سپس می گوید ببین چگونه آیات و دلائل را به گونه های مختلف برای آنها شرح می دهیم، ولی باز آنها از حق روی برمی گردانند (انظر کیف نصریف الایات ثم هم یصدفون).

درباره معنی ختم و همچنین علت اینکه سمع در آیات قرآن معمولاً بطور مفرد و ابصار بطور جمع می آید در جلد اول همین تفسیر صفحه 50 بحث کردیم.

نصرف از ماده تصریف به معنی تغییر است و در اینجا منظور بیان استدلالات گوناگون و در اشکال مختلف می باشد، و یصدفون از ماده صدف بر وزن هدف به معنی جانب و ناحیه است، و چون بهنگام روی گردانیدن و اعراض، انسان

متوجه جانب و ناحیه دیگری این کلمه در معنی اعراض به کار می رود، منتها چنانکه راغب در مفردات این ماده به معنی اعراض و روی گردانیدن شدید استعمال می شود.

در آیه بعد به دنبال ذکر این سه نعمت بزرگ الهی (چشم و گوش و فهم) که سرچشمه تمام نعمتهای دنیا و آخرت است اشاره به امکان سلب همه نعمتها بطور کلی کرده، می گوید: به آنها بگو اگر عذاب خداوند ناگهانی و بدون مقدمه، و یا آشکارا و با مقدمه، به سراغ شما بیاید آیا جز ستمکاران نابود می شوند؟! (قل ارایتکم ان اتاکم عذاب الله بغتة او جهرة هل یهلك الا القوم الظالمون)
بغتة به معنی ناگهانی و جهرة به معنی آشکار است، و قاعدتا باید در مقابل آشکار، پنهان ذکر گردد، نه ناگهانی، ولی چون امور ناگهانی معمولا مقدمات آنها مخفی و پنهان است، زیرا اگر پنهان نبود ناگهانی نمیشد، به این جهت در مفهوم کلمه بغتة مفهوم پنهانی افتاده است.

منظور این است تنها کسی که قادر به انواع مجازات و گرفتن نعمتها است خدا است، و تنها هیچ نقشی در این میان ندارند.

بنابراین دلیلی ندارد که به آنها پناه برید، ولی از آنجا که خداوند حکیم و رحیم است تنها ستمکاران را مجازات میکند.

ضمنا از این تعبیر استفاده می شود که ظلم معنی وسیعی دارد که انواع شرک و گناهان را شامل می شود، بلکه در آیات قرآن شرک به عنوان ظلم عظیم معرفی شده است چنانکه لقمان به فرزند خود میگفت لا تشرك بالله ان الشکر لظلم عظیم: فرزندم برای خدا شریک قائل مشو که شرک ظلم بزرگی است (سوره لقمان آیه 13).

در آیه بعد بوضع پیامبران الهی اشاره کرده، میگوید: نه تنها بتهای بیجان کاری از آنها ساخته نیست، انبیای بزرگ و رهبران الهی نیز کاری جز ابلاغ

رسالت، و بشارت و انذار، و تشویق و تهدید ندارند، و هر نعمتی هست به فرمان خدا و از ناحیه او است و آنها هم هر چه بخواهند از او میخواهند (و ما نرسل المرسلین الا مبشرين و منذرين).

احتمال دیگر در پیوند این آیه با آیات قبل این است که در آیات گذشته سخن از تشویقها و تهدیدها در میان بود، در این آیه میگوید این همان هدفی است که پیامبران بخاطر آن مبعوث شدند، کار آنها نیز بشارت و انذار بود.

سپس می گوید: راه نجات منحصر در دو چیز است آنها که ایمان بیاورند و خویشان را اصلاح کنند (و عمل صالح انجام دهند) نه ترسی از مجازاتهای الهی دارند، و نه غم و اندوهی از اعمال گذشته خود (فمن آمن و اصلح فلا خوف عليهم و لا هم يحزنون).

و در مقابل، کسانی که آیات ما را تکذیب کنند در برابر این فسق و نافرمانی گرفتار مجازات الهی خواهند شد (و الذین کذبوا بآیاتنا یمسهم العذاب بما کانوا یفسقون).

قابل توجه اینکه در مورد مجازات تکذیب کنندگان آیات خدا، تعبیر به یمسهم العذاب شده است، یعنی عذاب پروردگار آنها را لمس می کند گویا مجازات همه جا بدنبال آنها میگردد و سپس به بدترین وجهی آنها را فرا می گیرد، ذکر این نکته نیز لازم است که فسق معنی وسیعی دارد، و هر گونه نافرمانی و خروج از راه و رسم بندگی خدا حتی کفر را شامل میشود: و منظور از آن در آیه فوق نیز همین معنی است، بنابراین محلی برای بحثهایی که فخر رازی و دیگر مفسران در باره فسق در اینجا کرده اند و آنرا شامل گناهان نیز دانسته اند، و سپس به دفاع برخاسته اند باقی نمی ماند.

آیه (50) و ترجمه

(قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبَعْ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَىٰ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ)

(50)

ترجمه:

50 - بگو من نمیگویم خزائن خدا نزد من است و من آگاه از غیب نیستم (جز آنچه خدا به من پیامزد) و به شما نمی گویم من فرشته ام، من تنها از آنچه به من وحی می شود پیروی می کنم، بگو آیا نابینا و بینا مساویند؟ چرا فکر نمیکنید؟!

تفسیر:

آگاهی از غیب

آیه فوق دنباله پاسخ گوئی به اعتراضات گوناگون کفار و مشرکان است و به سه قسمت از ایرادهای آنها در جمله های کوتاه پاسخ داده شده است:

نخست اینکه آنها به پیامبر (ﷺ) پیشنهاد معجزات عجیب و غریبی می کردند، و هر یک به میل خود پیشنهادی داشتند، حتی قانع به مشاهده معجزات مورد در خواست دیگران نیز نبوده اند گاهی خانه هائی از طلا، و گاهی نزول فرشتگان و زمانی تبدیل سرزمین خشک و سوزان مکه به یک باغستان پر آب و میوه، و گاهی موضوعات دیگر از پیامبر (ﷺ) تقاضا می کردند. چنانکه در سوره اسراء ذیل آیه 90 شرح آن خواهد آمد.

گویا آنها با این تقاضاهای غریب و عجیب یک نوع مقام الوهیت و مالکیت زمین و آسمان برای پیامبر (ﷺ) انتظار داشتند.

لذا در پاسخ این افراد، پیامبر (ﷺ) مامور می شود بگوید: من هرگز ادعا نمیکنم که خزائن الهی به دست من است، قل لا اقول لكم عندی خزائن الله).

خزائن جمع خزینة به معنی منبع و مرکز هر چیزی است که برای حفظ آن و عدم دسترسی دیگران در آنجا جمع آوری شده و با توجه به آیه (وان من شیء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم) (سوره حجر آیه 21): خزائن هر چیزی در نزد ما است و ما جز به اندازه معلوم آن را نازل نمی کنیم، روشن میشود، که خزائن الله منبع همه چیز را در بر میگیرد، و در حقیقت این منبع از ذات بی انتهای او که سرچشمه جمیع کمالات و قدرتها است، می باشد.

سپس در برابر افرادی که انتظار داشتند پیامبر (ﷺ) آنها را از تمام اسرار آینده و گذشته آگاه سازد، و حتی به آنها بگوید در آینده چه حوادثی مربوط به زندگی آنها روی میدهد، تا برای رفع ضرر و جلب منفعت بپاخیزند، می گوید: من هرگز ادعا نمی کنم که از همه امور پنهانی و اسرار غیب آگاهم (ولا اعلم الغیب).

همانطور که سابقا نیز گفته ایم، کسی از همه چیز با خبر است، که در هر مکان و هر زمانی حاضر و ناظر باشد و او تنها ذات پاک خدا است، اما غیر او که وجودش محدود به زمان و مکان معینی است طبعا نمی تواند از همه چیز با خبر باشد، ولی هیچ مانعی ندارد که خداوند قسمتی از علم غیب را که مصلحت میداند، و برای تکمیل رهبری رهبران الهی لازم است، در اختیار آنها بگذارد و البته این را علم غیب بالذات نمی گویند، بلکه علم غیب بالعرض و به تعبیر دیگر یادگیری و تعلم از دانای غیب است.

آیات متعددی از قرآن گواهی می دهد که خداوند چنین علمی را نه تنها در اختیار پیامبران و پیشوایان الهی قرار داده بلکه گاهی در اختیار غیر آنها نیز قرار

می داده است، از جمله در سوره جن آیه 26 و 27 می خوانیم: عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضى من رسول: خداوند از تمام امور پنهانی آگاه است و هیچ کس را از علم غیب خود آگاه نمی کند، مگر رسولانی که مورد رضایت او هستند.

اصولا تکمیل مقام رهبری، آنهم یک رهبری جهانی و همگانی، نیاز به آگاهی بر بسیاری از مسائل که از نظر سایر مردم مکتوم است، دارد، و اگر خداوند این علم غیب را در اختیار فرستادگان و اولیایش نگذارد، مقام رهبری آنها تکمیل نخواهد شد. (دقت کنید).

این که جای خود دارد، گاهی یک موجود زنده برای ادامه حیات خود نیاز به دانستن گوشه ای از غیب دارد، و خداوند در اختیار آن می گذارد مثلا شنیده ایم که بعضی از حشرات در تابستان پیش بینی وضع هوای زمستان را می کنند یعنی خداوند این غیب را بخصوص در اختیار آنها می گذارد، زیرا زندگی آنها بدون این مطلب چه بسا دستخوش فنا میگردد، شرح بیشتر این موضوع را بخواست خدا در تفسیر آیه 188 سوره اعراف بیان خواهیم کرد.

و در جمله سوم به پاسخ ایراد کسانی که انتظار داشتند خود پیامبر (ﷺ) فرشته باشد، و یا فرشته ای همراه او باشد، و هیچگونه عوارض بشری از خوردن غذا و راه رفتن در کوچه و بازار در او دیده نشود، می گوید: و من هرگز ادعا نمیکنم فرشته ام

(ولا اقول لكم انی ملک).

بلکه من تنها از دستورات و تعلیماتی پیروی می کنم که از طریق وحی از ناحیه پروردگار به من می رسد (ان اتبع الا ما یوحی الی).

از این جمله به خوبی استفاده می شود که پیامبر (ﷺ) هر چه داشت و هر چه کرد از وحی آسمانی سر چشمه گرفته بود، و آن گونه که بعضی پنداشته اند به اجتهاد خود عمل نمیکرد و نه به قیاس و نه به غیر آن، بلکه برنامه او در امور دینی تنها پیروی از وحی بود.

و در پایان آیه به پیامبر (ﷺ) دستور داده می شود که بگو آیا افراد نابینا و بینا همانندند؟ و آنها که چشم خود و اندیشه و عقلشان بسته است با کسانی که حقایق را به خوبی می بینند و درک می کنند برابرنند؟ آیا فکر نمی کنید (قل هل یستوی الاعمی والبصیر افلا تتفکرون).

ذکر این جمله بعد از جمله های سه گانه سابق ممکن است به خاطر این باشد که در جمله های قبل پیامبر (ﷺ) فرمود: (من نه خزائن الهی را دارم، و نه عالم به غیبم، و نه فرشته ام تنها پیرو وحیم، ولی این سخن نه به آن معنی است که من با شما بت پرستان لجوج همانندم بلکه من انسانی هستم بینا، در حالی که شما همچون نابینایان هستید و این دو مساوی نیستند!

احتمال دیگر در پیوند این جمله با جمله های قبل این است که دلائل توحید و همچنین حقانیت پیامبر آشکار است ولی چشم بینا می خواهد که آنها را ببیند و اگر شما قبول ندارید، نه به خاطر آن است که موضوع مبهم یا پیچیده است بلکه بجهت آنست که بینا نیستید آیا بینا و نابینا یکسانند؟!

آیه و ترجمه

(وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ) (51)

ترجمه:

51 - به وسیله آن (قرآن) کسانی را که از روز حشر و رستاخیز می ترسند، بیم ده، (روزی که در آن روز) یاور و سرپرست و شفاعت کننده‌ای جز او (خدا) ندارند، شاید پرهیزکاری پیشه کنند.

تفسیر:

در پایان آیه گذشته فرمود که نابینا و بینا یکسان نیستند، و به دنبال آن در این آیه به پیامبر (ﷺ) دستور می دهد به وسیله قرآن کسانی را انداز و بیدار کن که از روز رستاخیز بیم دارند یعنی تا این اندازه چشم قلب آنها گشوده است که احتمال می دهند حساب و کتابی در کار باشد، و در پرتو این احتمال، و ترس از مسؤولیت، آمادگی برای پذیرش یافته اند (وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ).

شاید کرارا گفته ایم که تنها وجود یک رهبر لایق و برنامه های جامع تربیتی برای هدایت افراد کافی نیست، بلکه یک نوع آمادگی در خود افراد نیز لازم است همانطور که نور آفتاب به تنهایی برای یافتن راه از چاه کفایت نمیکند بلکه چشم بینا هم لازم دارد، و نیز بذر مستعد و آماده مادام که زمین آماده و مستعدی وجود نداشته باشد بارور نمیگردد. از آنچه گفتیم روشن شد که ضمیر به به قرآن بازگشت میکند، اگر چه قرآن در آیات قبل با صراحت ذکر نشده ولی از قرائن روشن می شود. همچنین منظور از یخافون (میترسند) همان احتمال زیان و ضرر است

که هر عاقلی به هنگام قرار گرفتن در برابر دعوت انبیاء و رهبران الهی در فکرش پیدا می شود که شاید گفتار آنها حق باشد، و مخالفت با آن موجب زیان و خسران گردد، پس چه بهتر که در دعوت آنها مطالعه کنم و دلائل آنها را ببینم. این یکی از نخستین شرطهای هدایت است و همان است که علمای عقائد آن را به عنوان لزوم دفع ضرر محتمل دلیل وجوب مطالعه در دعوت مدعی نبوت و لزوم مطالعه درباره شناسائی خدا قرار داده اند.

سپس می گوید این گونه افراد بیدار دل از آن روز می ترسند که جز خدا پناهگاه و شفاعت کنندهای وجود ندارد (لیس لهم من دونه ولی ولا شفیع). آری این گونه افراد را انذار کن و دعوت به سوی حق بنما، زیرا امید تقوا و پرهیزگاری درباره آنها هست (لعلهم یعقون).

البته نفی شفاعت و ولایت غیر خدا در این آیه هیچگونه منافاتی با شفاعت و ولایت مردان خدا ندارد، زیرا همانطور که قبلاً اشاره کردیم منظور نفی شفاعت و ولایت بالذات است، یعنی این دو مقام ذاتاً مخصوص خدا است، و اگر غیر او مقام ولایت و شفاعتی دارد به اذن و اجازه و فرمان او است همانطور که قرآن صریحاً می گوید: من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه کیست که در پیشگاه او جز به فرمان او شفاعت کند؟ (بقره: 255).

برای توضیح بیشتر در این زمینه و در زمینه بحث شفاعت به طور کلی، به جلد اول تفسیر نمونه صفحه 160 و جلد دوم صفحه 189 و 196 مراجعه فرمائید.

آیه (52) و (53) و ترجمه

(ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغدوة والعشى يريدون وجهه ما عليك من حسابهم من شيء وما من حسابك عليهم من شيء فتطردهم فتكون من الظالمين) (52) (و كذلك فتننا بعضهم ببعض ليقولوا أهؤلاء من الله عليهم من بيننا أليس الله باعلم بالشكرين) (53)

ترجمه:

52 - آنها را که صبح و شام خدا را میخوانند و جز ذات پاک او نظری ندارند، از خود دور مکن، نه حساب آنها بر تو است و نه حساب تو بر آنها اگر آنها را طرد کنی از ستمگران خواهی بود.

53 - و این چنین بعضی از آنها را با بعض دیگر آزمودیم (توانگران را به وسیله فقیران) تا بگویند آیا اینها هستند که خداوند از میان ما (برگزیده و) بر آنها منت گذارده (و نعمت ایمان به آنها بخشیده) آیا خداوند شاکران را بهتر نمیشناسد؟!

شان نزول

در شان نزول آیات فوق روایات متعددی نقل شده که با هم شباهت زیاد دارند از جمله اینکه: در تفسیر (در المنثور) چنین نقل شده که جمعی از قریش از کنار مجلس پیامبر (ﷺ) گذشتند در حالی که صهیب و عمار، و بلال و خباب و امثال آنها از مسلمانان کم بضاعت و کارگر، در خدمت پیامبر بودند. آنها از مشاهده این صحنه تعجب کردند (و از آنجا که شخصیت را در مال و ثروت و مقام می دانستند نتوانستند عظمت مقام روحی این مردان بزرگ، و نقش سازنده آنها را در ایجاد مجتمع بزرگ اسلامی و انسانی آینده درک کنند) گفتند

ای محمد (ﷺ) آیا به همین افراد از میان جمعیت قناعت کرده ای؟ اینها هستند که خداوند از میان ما انتخاب کرده؟! ما پیرو اینها بوده باشیم؟ هر چه زودتر آنها را از طرف خود دور کن، شاید ما به تو نزدیک شویم و از تو پیروی کنیم.

آیات فوق نازل شد و این پیشنهاد را به شدت رد کرد. بعضی از مفسران اهل تسنن مانند نویسنده المنار حدیثی شبیه به این نقل کرده و سپس اضافه می کند عمر بن خطاب در آنجا حاضر بود، و به پیامبر پیشنهاد کرد چه مانعی دارد که پیشنهاد آنها را بپذیریم؟ و ما ببینیم اینها چه میکنند آیات فوق پیشنهاد او را نیز رد کرد.

اشتباه نشود ذکر شان نزول برای بعضی از آیات این سوره منافاتی با این ندارد که تمام سوره یک جا نازل شده باشد زیرا همانطور که سابقا اشاره کردیم ممکن است حوادث گوناگونی قبل از نزول سوره در فواصل مختلفی روی داده باشد و این سوره ناظر به آن حوادث بوده باشد.

ذکر این نکته در اینجا لازم به نظر می رسد که در پارهای از روایات نقل شده هنگامی که پیامبر (ﷺ) پیشنهاد آنها را پذیرفت از او خواستند که میان اشراف قریش و فقرای یارانش تناوب قائل شود، یعنی روزی را برای اینها و روزی را برای آنها قرار دهد، تا با هم در یک جلسه نشینند، پیامبر این پیشنهاد را پذیرفت شاید وسیلهای برای ایمان آوردن آنها شود، آنها گفتند باید این مطلب به عنوان یک قرار داد نوشته شود پیامبر (ﷺ) علی (علیه السلام) را مامور نوشتن قرار داد کرد که آیه فوق نازل شد و از این کار نهی کرد.

ولی این روایت علاوه بر اینکه با روح تعلیمات اسلام سازگار نیست و در هیچ مورد در مقابل اینگونه تبعیضها انعطافی نشان نداده، بلکه در همه جا سخن

از وحدت جامعه اسلامی است، با آیه قبل که میفرمود (ان اتبع الا ما یوحی الی) من همواره پیرو وحی الهی هستم سازگار نیست، چگونه میتوان باور کرد پیامبر (ﷺ) بدون انتظار وحی تسلیم چنین پیشنهادی شده باشد.

به علاوه جمله و (و لا تطرد) که در آغاز آیه مورد بحث می خوانیم نشان می دهد که آنها پیشنهاد طرد مطلق آن دسته از یاران پیامبر (ﷺ) را داشته اند نه پیشنهاد تناوب، زیرا تناوب با طرد فرق بسیار دارد و این نشان می دهد که شان نزول همان است که در آغاز آوردیم.

تفسیر:

مبارزه با فکر طبقاتی

در این آیه به یکی دیگر از بهانه جوئیهای مشرکان اشاره شده و آن اینکه آنها انتظار داشتند پیامبر امتیازاتی برای ثروتمندان به نسبت طبقه فقیر قائل شود، و معتقد بودند که نشستن آنها در کنار یاران فقیر پیامبر (ﷺ) برای آنها عیب و نقص بزرگی است، بیخبر از اینکه اسلام آمده تا به اینگونه امتیازات پوچ و بی اساس پایان دهد، لذا آنها روی این پیشنهاد اصرار داشتند که پیامبر (ﷺ) این دسته را از خود براند، اما قرآن صریحا و با ذکر دلائل زنده پیشنهاد آنها را نفی می کند نخست کسانی را که صبح و شام پروردگار خود را میخوانند و جز ذات پاک او نظری ندارند، هرگز از خود دور مکن (و لا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداوة والعشی یریدون وجهه)

قابل توجه اینکه در اینجا بدون اینکه نام یا عنوان این اشخاص را ذکر کند، تنها به ذکر این صفت قناعت شده است، که آنها صبح و شام - و به تعبیر دیگر همیشه - به یاد خدا هستند، و این عبادت و نیایش و توجه به پروردگار نه بخاطر دیگر از روی ریا است، بلکه تنها بخاطر ذات پاک او است او را فقط

بخاطر خودش می خواهند و می جویند، و هیچ امتیازی با این امتیاز برابری نمی کند.

از آیات مختلف قرآن استفاده می شود که مشرکان ثروتمند و خود خواه این نخستین و آخرین بار نبود که چنین پیشنهادی را به پیامبر (ﷺ) کردند، بلکه کرارا این ایراد را داشتند، که چرا پیامبر (ﷺ) جمعی از بینوایان را گرد خویش جمع کرده است، و اصرار داشتند آنها را طرد کند.

در حقیقت آنها روی یک سنت دیرین غلط امتیاز افراد را به ثروت آنها می دانستند، و معتقد بودند باید طبقات اجتماع که بر اساس ثروت به وجود آمده همواره محفوظ بماند، و هر آئین و دعوتی بخواهد زندگی طبقاتی را بر هم زند، و این امتیازات را نادیده بگیرد، در نظر آنها مطرود و غیر قابل قبول است.

در حالات نوح پیامبر (ﷺ) نیز که اشراف زمان او به او می گفتند، (وما نراك اتبعك الا الذين هم اراذلنا بادی الراي): ما نمی بینیم کسانی از تو پیروی کرده باشند، جز جمعی از فرومایگان و افراد خام (هود آیه 26) و این را دلیل بر بطلان رسالت او میدانستند.

یکی از نشانه های عظمت اسلام و قرآن و به طور کلی عظمت مکتب انبیا این است که با سرسختی هر چه بیشتر، در برابر این گونه پیشنهادها مقاومت کردند، و در جوامعی که اختلاف طبقاتی یک مساله جاویدان شمرده می شد، بکوبیدن این امتیاز موهوم پرداختند تا معلوم شود افراد پاکدل و با ایمان و هوشمندی هم چون سلمان و ابی ذر و صهیب و خباب و بلال به خاطر نداشتن مال و ثروت کمترین نقصی ندارند، و ثروتمندان بی مغز و کور دل و خود خواه و متکبر به خاطر ثروتشان نمیتوانند از امتیازات اجتماعی و معنوی برخوردار گردند.

در جمله بعد می فرماید: دلیلی ندارد که اینگونه اشخاص با ایمان را از خود دور سازی، برای اینکه نه حساب آنها بر تو است و نه حساب تو بر آنها، (ما عليك من حسابهم من شيء و ما من حسابك عليهم من شيء).
با اینحال اگر آنها را از خود برانی از ستمگران خواهی بود (فتطردهم فتكون من الظالمين).

در اینکه منظور از حساب در اینجا چه حسابی است؟ در میان مفسران گفتگو است، بعضی احتمال داده اند که منظور از حساب، حساب روزی آنها است، یعنی اگر دست آنها از مال و ثروت تهی است باری بر دوش تو نمی گذارند، زیرا حساب روزی آنها با خدا است، همانگونه که تو نیز بار زندگی خود را بر دوش آنها نمی گذاری و حساب روزی تو با آنها نیست.

ولی با توجه به بیانی که خواهیم کرد این احتمال بعید به نظر می رسد.
بلکه ظاهر این است که منظور از حساب، حساب اعمال است - همانطور که بسیاری از مفسران گفته اند - اما چگونه خداوند میفرماید حساب اعمال آنها بر تو نیست، در حالیکه آنها عمل بدی نداشته اند که ذکر چنین جملهای لازم باشد این به خاطر آن است که مشرکان یاران فقیر پیامبر (ﷺ) را به واسطه نداشتن مال و ثروت متهم به دوری از خدا می کردند که اگر اعمال آنها در پیشگاه خدا مورد قبول بود، چرا آنها را از نظر زندگی مرفه قرار نداده است؟ به علاوه آنها را متهم می کردند که ایمانشان شاید بخاطر تامین زندگی و رسیدن به آب و نان بوده است.

قرآن پاسخ می دهد به فرض اینکه آنها چنین بوده باشند، ولی حسابشان با خدا است، همین اندازه که ایمان آورده اند و در صف مسلمین قرار گرفته اند، به

هیچ قیمتی نباید رانده شوند، و به این ترتیب جلو بهانه جوئیهای اشراف قریش را میگیرد.

شاهد این تفسیر همان است که در داستان نوح پیغمبر که شبیه داستان اشراف قریش است آمده در آنجا که قوم نوح به او میگویند: اِنُّوْ مِنْ لَکْ وَ اتَّبِعْکَ الْاِرْذَلُوْنَ: (ما به تو ایمان بیاوریم در حالیکه افراد بی سر و پا از تو پیروی کرده اند) نوح در جواب می گوید: و ما علمی بما کانوا یعملون ان حسابهم الا علی ربی لو تشعرون و ما انا بطارد المؤمنین: (من چه اطلاعی از اعمال آنها دارم؟ حساب اعمال آنها بر خدا است اگر بدانید، و من نمیتوانم آنها را که اظهار ایمان کرده اند از خود برانم).

نتیجه اینکه وظیفه پیامبر آن است که هر فردی را که اظهار ایمان کند بدون هیچ گونه تفاوت و تبعیض از هر قشر و طبقاتی که باشد بپذیرد، چه رسد به افراد پاکدل و با ایمانی که جز خدا نمی جویند و تنها گناهشان این است که دستشان از مال و ثروت تهی است، و آلوده زندگی نکبتبار اشراف نیستند.

یک امتیاز بزرگ اسلام

می دانیم در مسیحیت کنونی دایره اختیارات روسای مذهبی به طرز مضحکی توسعه یافته تا آنجا که آنها برای خود حق بخشیدن گناه قائل هستند، و به همین جهت میتوانند کسانی را با کوچکترین چیزی طرد و تکفیر کنند، و یا بپذیرند.

قرآن در آیه فوق و آیات دیگر صریحا یادآور میشود که نه تنها علمای مذهبی حتی شخص پیامبر (ﷺ) نیز حق طرد کسی را که اظهار ایمان می کند، و کاری که موجب خروج از اسلام بشود، انجام نداده ندارند. آمرزش گناه و حساب و کتاب بندگان تنها به دست خدا است، و هیچ کس جز او حق دخالت در چنین کاری ندارد.

ولی اشتباه نشود موضوع بحث در آیه طرد مذهبی است، نه طرد حقوقی، به این معنی که اگر مثلاً مدرسه‌های وقف بر محصلین خاصی بود، و کسی در آغاز مشمول شرایط بود و بعداً فاقد شرایط شد، اخراج او از آن مدرسه هیچ مانعی ندارد، و هم چنین اگر متولی مدرسه اختیاراتی به خاطر رعایت مصالح مدرسه داشت، هیچ مانعی ندارد که برای حفظ نظم و موقعیت آن، از آن اختیارات مشروع استفاده کند (بنابراین مطالبی که در تفسیر المنار در ذیل آیه بر خلاف این مطلب دیده میشود، ناشی از اشتباه طرد مذهبی با طرد حقوقی است).

در آیه بعد به ثروتمندان بی ایمان هشدار می دهد که این جریانات آزمایشهایی است برای آنها، و اگر از کوره این آزمایشها نادرست بیرون آیند، باید عواقب دردناک آنرا تحمل کنند، می گوید: این چنین بعضی از آنها را با بعض دیگر آزمودیم (و كذلك فتنا بعضهم ببعض).

فتنه در اینجا به معنی آزمایش است، چه آزمایشی از این سنگینتر که اشراف و ثروتمندانی که سالها عادت کرده اند حساب خود را به کلی از طبقات پائین جدا کنند، نه در شادی با آنها شریک باشند، و نه در غم و رنج، و حتی قبرهایشان هم از یکدیگر فاصله داشته باشد، یک مرتبه تمام این آداب و رسوم را در هم بشکنند، و این زنجیرهای عظیم را از دست و پای خود بردارند و به آئینی به پیوند که پیشگامان آن به اصطلاح از طبقه فقرا و پائین محسوب می شوند.

سپس اضافه می کند: کار این توانگران به جایی میرسد که با نگاه تحقیر به مؤمنان راستین نگریسته و می گویند: آیا اینها هستند که خداوند از میان ما برگزیده، و نعمت ایمان و اسلام به آنها ارزانی داشته است؟ آیا اینها قابل چنین حرفهایی هستند؟! (لیقولوا هؤلاً من الله علیهم من بیننا).

و بعد به آنها پاسخ می گوید که این افراد با ایمان مردمی هستند که شکر نعمت عمل و تشخیص را بجا آورده و آنرا بکار بسته اند، و هم چنین شکر نعمت دعوت پیامبر (ﷺ) را بجا آورده و از او پذیرا شده اند. چه نعمتی از آن بزرگتر و چه شکری از آن بالاتر، و بخاطر همین خداوند، ایمان را در قلوب آنها راسخ گردانیده است آیا خداوند شاکران را بهتر نمیشناسد؟ (الیس الله باعلم بالشاکرین).

آیه و ترجمه

(و اذا جاءك الذين يؤمنون بآيتنا فقل سلم عليكم كتب ربكم على نفسه
الرحمة أنه من عمل منكم سوءا بجهلة ثم تاب من بعده وأصلح فأنه غفور
رحيم) (54) (و كذلك نفصل الايت ولتستبين سبيل المجرمين) (55)

ترجمه:

54 - هر گاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند به آنها بگو: سلام
بر شما، پروردگارتان رحمت را بر خود فرض کرده، هر کس از شما کار بدی از
روی نادانی کند سپس توبه و اصلاح (و جبران) نماید او آمرزنده مهربان است.
55 - و اینچنین آیات را برمی‌شمریم (و روشن می‌سازیم) تا راه گناهکاران
آشکار گردد.

تفسیر:

بعضی معتقدند آیه نخست درباره کسانی نازل شده که در آیات قبل پیامبر
(ﷺ) مامور شد که از طرد آنها خودداری کند، و آنها را از خود جدا نسازد
و بعضی معتقدند درباره جمعی از گناهکاران بوده است که نزد پیامبر (ﷺ)
آمدند و اظهار داشتند ما گناهان زیادی کرده ایم و پیامبر (ﷺ) سکوت کرد
تا آیه فوق نازل شد.

اما شان نزول آن هر چه باشد، شک نیست که مفهوم آیه یک معنی کلی و
وسیع است و همه را شامل میشود، زیرا نخست به صورت یک قانون کلی به
پیامبر (ﷺ) دستور می دهد که تمام افراد با ایمان را هر چند گناهکار باشند،
نه تنها طرد نکند، بلکه به خود بپذیرد و چنین می گوید:

هر گاه کسانی که به آیات ما ایمان آورده اند به سراغ تو بیایند، به آنها بگو:
سلام بر شما (و اذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا فقل سلام عليكم).

این سلام ممکن است از ناحیه خدا و بوسیله پیامبر (ﷺ) بوده باشد، و یا مستقیماً از ناحیه خود پیامبر (ﷺ) و در هر حال دلیل بر پذیرا شدن و استقبال کردن و تفاهم و دوستی با آنها است.

در جمله دوم اضافه میکند، که پروردگار شما رحمت را بر خود فرض کرده است (کتب ربکم علی نفسه الرحمة).

(کتب) که از ماده (کتابت) به معنی نوشتن است، در بسیاری از موارد کنایه از الزام و ایجاب و تعهد می باشد، زیرا یکی از آثار نوشتن مسلم شدن و ثابت ماندن چیزی است.

و در جمله سوم که در حقیقت توضیح و تفسیر رحمت الهی است، با تعبیری محبت آمیز چنین می گوید: هر کس از شما کاری از روی جهالت انجام دهد، سپس توبه کند و اصلاح و جبران نماید، خداوند آمرزنده و مهربان است (انه من عمل منکم سوء بجهالة ثم تاب من بعده و اصلح فانه غفور رحیم).

همانطور که سابقاً گفته ایم منظور از (جهالت) در اینگونه موارد، همان غلبه و طغیان شهوت است که انسان نه از روی دشمنی و عداوت با حق، بلکه به خاطر غلبه هوی و هوس آنچنان می شود که فروغ عقل و کنترل شهوت را از دست می دهد، چنین کسی با اینکه عالم به گناه و حرام است اما چون علمش تحت الشعاع هوی و هوس واقع شده، به آن جهل اطلاق گردیده، مسلماً چنین کسی در برابر گناه خود مسؤول است، اما چون از روی عداوت و دشمنی نبوده، سعی و کوشش می کند اصلاح و جبران کند.

در حقیقت آیه فوق به پیامبر (ﷺ) دستور می دهد، که هیچ فرد با ایمانی را از هر طبقه و نژاد و در هر شرائطی نبوده باشد، نه تنها از خود نراند، بلکه

آغوش خویش را یکسان به روی همه بگشاید، حتی اگر کسانی آلوده به گناهان زیاد باشند، آنها را نیز بپذیرد و اصلاح کند.

و در آیه بعد برای تاکید مطلب می فرماید: (ما آیات و نشانهها و دستورات خود را این چنین روشن و مشخص می کنیم، تا هم راه حقجویان و مطیعان آشکار گردد و هم راه گناهکاران لجوج و دشمنان حق (و كذلك نفصل الايات و لتستبين سبيل المجرمين)).

روشن است که منظور از مجرم، در آیه فوق هر گناهکاری نیست، زیرا پیامبر (ﷺ) در این آیه ماموریت پیدا می کند گناهکاران را در صورتی که به سوی او بیایند هر چند اعمال خلافی از روی نادانی انجام داده باشند، بپذیرد، بنابراین منظور از مجرم همان گناهکاران لجوج و سرسختی است که با هیچ وسیله تسلیم حق نمی شوند.

یعنی بعد از این دعوت عمومی و همگانی به سوی حق، حتی دعوت از گناهکارانی که از کار خود پشیمانند، راه و رسم مجرمان لجوج و غیر قابل انعطاف کاملاً شناخته خواهد شد.

آیه (56) تا (59) و ترجمه

(قل انی نهیت أن أعبد الذین تدعون من دون الله قل لا أتبع أهواءکم قد ضللت اذا وما أنا من المهتدين) (56) (قل انی علی بینة من ربی و کذبتم به ما عندی ما تستعجلون به إن الحکم الا لله یقصر الحق و هو خیر الفصلین) (57) (قل لو أن عندی ما تستعجلون به لقضی- الا مریبنی و بینکم و الله أعلم بالظلمین) (58)

ترجمه:

56 - بگو من از پرستش کسانی که غیر از خدا میخوانید نهی شده ام، بگو من از هوی و هوسهای شما پیروی نمی کنم اگر چنین کنم گمراه شده ام و از هدایت یافتگان نخواهم بود.

57 - بگو من دلیل روشنی از پروردگارم دارم و شما آنرا تکذیب کرده اید (و نپذیرفته اید) آنچه شما درباره آن عجله دارید به دست من نیست، حکم و فرمان تنها از آن خدا است، حق را از باطل جدا میکند، و او بهترین جدا کننده (حق از باطل) است.

58 - بگو اگر آنچه را که شما در باره آن عجله دارید نزد من بود (و به درخواست شما ترتیب اثر می دادم عذاب الهی بر شما نازل می گشت و) کار من و شما پایان گرفته بود و خداوند ظالمان را بهتر می شناس

تفسیر:

اصرار بیجا

در این آیات همچنان روی سخن به مشرکان و بت پرستان لجوج است - همانطور که بیشتر آیات این سوره نیز همین بحث را دنبال می کند - لحن این آیات چنان است که گویا آنها از پیامبر دعوت کرده بودند به آئینشان گرایش

پیدا کند پیامبر (ﷺ) مامور می شود که صریحا به آنها بگوید: من از پرستش کسانی را که غیر از خدا می پرستید نهی شده‌ام (قل انی نهیت ان اعبد الذین تدعون من دون الله).

جمله نهیت (ممنوع شده ام) که به صورت فعل ماضی مجهول آورده شده است اشاره به این است که ممنوع بودن پرستش بتها چیز تازه‌ای نیست بلکه همواره چنین بوده و خواهد بود.

سپس با جمله: بگو ای پیامبر من پیروی از هوا و هوسهای شما نمی کنم (قل لا اتبع اهوائکم) پاسخ روشنی به پیشنهاد بی اساس آنها می دهد و آن اینکه بت پرستی هیچ دلیل منطقی ندارد، و هرگز با حکم عقل و خرد جور نمی آید، زیرا عقل به خوبی درک می کند که انسان از جماد اشرف است چگونه ممکن است انسان در برابر مخلوق دیگری و حتی در برابر موجود پست تر سر تعظیم فرود آورد، علاوه بر این بتها غالبا ساخته و پرداخته انسان بودند چگونه ممکن است چیزی که مخلوق خود انسان است معبود او و حلال مشکلاتش گردد، بنابراین سرچشمه بت پرستی چیزی جز تقلید کورکورانه و پیروی از خرافات و هوا پرستی نیست.

و در آخرین جمله برای تاکید بیشتر می گوید: اگر من چنین کاری را کنم مسلما گمراه شده‌ام و از هدایت یافتگان نخواهم بود (قد ضللت اذا و ما انا من المهتدين).

در آیه بعد پاسخ دیگری به آنها و آن اینکه من بینة و دلیل روشنی از طرف پروردگارم دارم اگر چه شما آن را نپذیرفته و تکذیب کرده اید (قل انی علی بینه من ربی و کذبتم به).

بینة در اصل به چیزی می گویند که میان دو شیء فاصله و جدائی می افکند به گونهای که دیگر هیچگونه اتصال و آمیزش با هم نداشته باشند، سپس به دلیل روشن و آشکار نیز گفته شده، از این نظر که حق و باطل را کاملاً از هم جدا می کند.

در اصطلاح فقهی اگر چه (بینة) به شهادت دو نفر عادل گفته می شود ولی معنی لغوی آن کاملاً وسیع است و شهادت دو عادل یکی از مصداقهای آن می باشد و اگر به معجزات بینة گفته می شود باز از همین نظر است که حق را از باطل جدا می کند و اگر به آیات و احکام الهی بینة گفته می شود باز به عنوان مصداق این معنی وسیع است.

خلاصه در این آیه نیز پیامبر (ﷺ) مأمور است روی این نکته تکیه کند که مدرک من در مسئله خدا پرستی و مبارزه با بت کاملاً روشن و آشکار میباشد و انکار و تکذیب شما چیزی از اهمیت آن نمی کاهد.

سپس به یکی دیگر از بهانه جوئیهای آنها اشاره می کند و آن اینکه آنها می گفتند اگر تو بر حق هستی کیفرهایی که ما را به آن تهدید میکنی زودتر بیاور پیامبر (ﷺ) در پاسخ آنها میگوید آنچه را شما درباره آن عجله دارید به دست من نیست (**ما عندی ما تستعجلون به**).

تمام کارها و فرمانها همه به دست خدا است (**ان الحكم الا لله**).

و بعد به عنوان تاکید می گوید: او است که حق را از باطل جدا می کند و او بهترین جدا کنندگان حق از باطل است (**يقص الحق وهو خير الفاصلين**).

بدیهی است کسی میتواند به خوبی حق را از باطل جدا کند که علمش از همه بیشتر باشد و شناخت حق و باطل برای او کاملاً روشن است، به علاوه قدرت کافی برای اعمال علم و دانش خود نیز داشته باشد و این دو صفت (علم و

قدرت) به طور نامحدود و بی پایان تنها برای ذات پاک خدا است، بنابراین او بهترین جدا کنندگان حق از باطل است.

در آیه بعد به پیامبر دستور می دهد که در برابر مطالبه عذاب و کیفر از ناحیه این جمعیت لجوج و نادان به آنها بگو: اگر آنچه را که شما با عجله از من می طلبید در قبضه قدرت من بود و من به درخواست شما ترتیب اثر میدادم کار من و شما پایان گرفته بود (قل لو ان عندی ما تستعجلون به لقضی- الامر بینی و بینکم).

اما برای اینکه تصور نکنند مجازات آنها به دست فراموشی سپرده شده در پایان خداوند از همه کس بهتر ستمکاران و ظالمان را می شناسد و به موقع کیفر آنها را خواهد داد (والله اعلم بالظالمین).

نکته ها

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1 - از آیات قرآن استفاده می شود که بسیاری از اقوام گذشته همین درخواست را از پیامبران خود داشتند، که اگر راست می گوئی پس چرا مجازاتی را که برای ما انتظار داری به سراغ ما نمی فرستی؟! قوم نوح (علیهم السلام) چنین درخواستی را از او کردند و گفتند ای نوح! چرا این همه با ما سخن می گوئی و مجادله می کنی؟ اگر راست می گوئی عذابی را که به عنوان تهدید می گوئی زودتر بیاور (قالوا یا نوح قد جادلتنا فاکثر جدالنا فاتنا بما تعدنا ان كنت من الصادقین) (هود - 32) نظیر این تقاضا را قوم صالح نیز از او کردند (اعراف - 77).

و همچنین قوم عاد به پیامبرشان هود چنین پیشنهادی داشتند (اعراف - 70) از سوره اسراء نیز استفاده می شود که این درخواست از پیامبر اسلام مکرر واقع

شد، حتی گفتند ما به تو ایمان نمی آوریم مگر زمانی که یکی از چند کار انجام دهی از جمله اینکه سنگهای آسمانی را قطعه قطعه بر سر ما بیفکنی! (اوتسقط السماء کما زعمت علینا کسفا) (اسراء - 92).

این درخواستهای نامعقول یا به عنوان استهزاء و مسخره کردن صورت می گرفته و یا به راستی به عنوان طلب اعجاز و در هر دو صورت کار احمقانه‌ای بود، زیرا در صورت دوم موجب نابودی آنها می شده و جایی برای استفاده از معجزه باقی نمی مانده و در صورت اول نیز با دلایل و نشانه های روشنی که پیامبران با خود داشتند حداقل احتمال صدق آنها در نظر هر بیننده مجسم میشده است، چطور ممکن است با چنین احتمالی انسان تقاضای نابودی خودش را بکند، یا آن را به شوخی بگیرد، ولی تعصب و لجاجت بلای بزرگی است که جلو هر گونه فکر و منطق را می گیرد.

2 - جمله (ان الحکم الا لله) معنی روشنی دارد و آن اینکه: هر گونه فرمان در عالم آفرینش و تکوین و در عالم احکام دینی و تشریع به دست خدا است، و بنابراین اگر پیامبر (ﷺ) ماموریتی پیدا می کند آنها به فرمان او است، و اگر حضرت مسیح مثلاً مردهای را زنده می کند آنها به اذن او است، همچنین هر منصبی اعم از رهبری الهی و قضاوت و حکمیت به کسی سپرده شده است آن هم از ناحیه پروردگار است. اما متأسفانه جمله به این روشنی در طول تاریخ کرارا مورد سوء استفاده واقع شده است، گاهی خوارج برای ایراد به مسئله تعیین حکمین در جریان جنگ صفین که به پیشنهاد آنها و امثال آنها صورت گرفته بود به این جمله چسبیده و به گفته علی (علیه السلام) کلمه حقی را گرفته و در معنی باطلی به کار میبردند، و تدریجاً جمله لا حکم الا لله شعاری برای آنها شد.

آنها آن قدر نادان و ابله بودند که تصور می کردند اگر کسی به فرمان خدا و به دستور اسلام در موضوعی حکمیت پیدا کرد با جمله ان الحكم الا لله مخالف است، با اینکه قرآن زیاد میخواندند اما کمتر می فهمیدند، زیرا حتی قرآن در موضوع دادگاه خانوادگی اسلام تصریح به انتخاب حکم از طرف زن و مرد می کند (فابعثوا حکما من اهلہ و حکما من اهلها) (نساء - 35)

بعضی دیگر - همانطور که فخر رازی در تفسیر خود نقل می کند - این جمله را دلیلی بر مسلک جبر گرفته اند، زیرا وقتی قبول کنیم همه فرمانها در جهان آفرینش به دست خدا است اختیاری برای کسی باقی نمی ماند. در حالی که می دانیم آزادی اراده بندگان و اختیار آنها نیز به فرمان پروردگار است، این خدا است که می خواهد آنها مختار و آزاد در کار خود باشند تا در پرتو اختیار و آزادی، تکلیف و مسئولیت بر دوش آنها نهد و تربیت شوند.

3 - جمله یقص در لغت به معنی قطع کردن و بریدن چیزی است و اینکه در آیه فوق می خوانیم یقص الحق: خداوند حق را میبرد یعنی کاملاً آنرا از باطل جدا و تفکیک مینماید، بنابراین جمله بعد و هو خیر الفاصلین او بهترین جدا کنندگان است تاکید برای این موضوع محسوب می شود.

و باید توجه داشت که جمله (یقص) از ماده (قصه) به معنی بیان سرگذشت و داستان نیست آنچنان که بعضی از مفسران پنداشته اند.

آیه (59) تا (62) و ترجمه

(و عنده مفاتيح الغيب لا يعلمها إلا هو ويعلم ما في البر والبحر وما تسقط من ورقة إلا يعلمها ولا حبة في ظلمت إلا رزق ولا رطب ولا يابس إلا في كتب مبين) (59) (و هو الذي يتوفئكم بالليل ويعلم ما جرحتم بالنهار ثم يبعثكم فيه ليقضى أجل مسمى ثم إليه مرجعكم ثم ينبئكم بما كنتم تعملون) (60) (و هو القاهر فوق عباده ويرسل عليكم حفظة حتى إذا جاء أحدكم الموت توفته رسلنا وهم لا يفرطون) (61) (ثم ردوا إلى الله مولئهم الحق ألا له الحكم وهو أسرع الحسبين) (62)

ترجمه:

59 - کلیدهای غیب تنها نزد او است و جز او کسی آنرا نمی داند، آنچه در خشکی و دریاست میداند، هیچ برگی (از درختی) نمی افتد مگر اینکه از آن آگاه است، و نه هیچ دانه‌ای در مخفیگاه زمین، و نه هیچ تر و خشکی وجود دارد جز اینکه در کتاب آشکار (در کتاب علم خدا) ثبت است.

60 - او کسی است که (روح) شما را در شب (به هنگام خواب) می گیرد، و از آنچه در روز کسب کرده اید (و انجام داده اید) با خبر است سپس شما را در روز (از خواب) برمی انگیزد (و این وضع همچنان ادامه می یابد) تا مدت و سر آمد معینی فرا رسد سپس بازگشت شما به سوی او است، و شما را به آنچه عمل میکردید آگاه میسازد.

61 - او تسلط کامل بر بندگان خود دارد و مراقبانی بر شما می فرستد، تا زمانی که یکی از شما را مرگ فرا رسد فرستادگان ما جان او را می گیرند و آنها (در نگاهداری حساب اعمال بندگان) کوتاهی نمی کنند.

62 - سپس (تمام بندگان) به سوی خدا که مولای حقیقی آنها است باز میگردند، بدانید داوری مخصوص او است و او سریعترین حسابگران است.

تفسیر:

اسرار غیب!

در آیات گذشته سخن از علم و قدرت خدا و وسعت دایره حکم و فرمان او در میان بود، در این آیات آنچه در آیات قبل اجمالاً بیان شده، مشروحاً توضیح داده می شود.

نخست به موضوع علم خدا پرداخته، می گوید:

(خزانه های غیب (یا کلیدهای غیب) همه در نزد خدا است، و جز او کسی آنها را نمیداند (و عنده مفاتيح الغیب لا یعلمها الا هو)).

مفاتيح جمع مفتاح (بر وزن بهتر) به معنی کلید است، و نیز ممکن است جمع مفتاح (بر وزن دفتر) به معنی خزینه و مرکز نگاهداری چیزی بوده باشد. در صورت اول معنی آیه چنین می شود که تمام کلیدهای غیب به دست او است، و در صورت دوم تمام خزانههای غیب.

این احتمال نیز وجود دارد که هر دو معنی در یک عبارت مراد باشد، و همانطور که در علم اصول اثبات کرده ایم مانعی از استعمال یک لفظ در چند معنی وجود ندارد، و در هر صورت این دو لازم و ملزوم یکدیگرند، زیرا هر کجا خزانهای است، کلیدی وجود دارد.

ولی بیشتر به نظر میرسد که مفاتيح به معنی کلیدها باشد، نه خزائن، زیرا هدف در اینجا بیان علم خدا است و آن با مساله کلید که وسیله آگاهی از ذخایر مختلف است، متناسبتر می باشد، در دو مورد دیگر که کلمه مفاتيح در قرآن بکار رفته، نیز منظور از آن کلید است.

سپس برای توضیح و تاکید بیشتر می گوید: آنچه در بر و بحر است خدا میداند (و يعلم ما فی البر و البحر).

بر به معنی مکان وسیع است، و معمولاً به خشکیها گفته میشود، و بحر در اصل نیز به معنی محل وسیعی است که آب زیاد در آن مجتمع باشد، و معمولاً به دریاها و گاهی به نه‌رهای عظیم نیز گفته می شود.

در هر حال آگاهی خدا از آنچه در خشکیها و دریاها است، به معنی احاطه علم او بر همه چیز است. و توجه به وسعت معنی جمله بالا (آنچه در خشکیها و دریاها است خدا میداند) در حقیقت روشنگر گوشهای از علم وسیع او است.

یعنی او از جنبش میلیاردها موجود زنده، کوچک و بزرگ، در اعماق دریاها.

از لرزش برگهای درختان در تمام جنگلها و کوهها.

از تاریخچه قطعی شگفتن هر غنچه و باز شدن گلبرگها.

از جریان امواج نسیم در بیابانها و خمیدگی درهها.

از شماره واقعی سلولهای بدن هر انسان و گلبولهای خونها.

از حرکات مرموز تمام الکترونها در دل اتمها.

و بالاخره از تمام اندیشه هائی که از لابلای پردههای مغز ما میگذرد، و تا

اعماق روح ما نفوذ می کند... آری از همه اینها به طور یکسان با خبر است.

باز در جمله بعد برای تاکید احاطه علمی خداوند، اشاره به خصوص در این

مورد کرده و می فرماید: هیچ برگي از درختي جدا نمیشود، مگر اینکه آنرا

میداند (و ما تسقط من ورقة الا يعلمها).

یعنی تعداد این برگها و لحظه جداشدنشان از شاخه ها و گردش آنها در

وسط هوا و لحظه قرار گرفتنشان روی زمین، همه اینها در پیشگاه علم او روشن

است. هم چنین هیچ دانه‌ای در مخفیگاه زمین قرار نمیگیرد، مگر اینکه تمام خصوصیات آن را میداند (ولا حبة فی ظلمات الارض).

در حقیقت دست روی دو نقطه حساس گذارده شده است، که برای هیچ انسانی هر چند میلیونها سال از عمر او بگذرد، و دستگاههای صنعتی و تکامل حیرت انگیز پیدا کند، احاطه بر آن ممکن نیست.

چه کسی میداند بادها در هر شبانه روز در سرتاسر کره زمین چه بذرهائی را از گیاهان جدا کرده و به چه نقطه‌های می پاشد، بذرهائی که ممکن است گاهی سالیان دراز در اعماق زمین مخفی بمانند، تا آب کافی برای رشد و نمو به دست آورند؟. چه کسی می داند که در هر ساعت به وسیله حشرات و یا به وسیله انسانها چند دانه از چه نوع بذر و در کدام نقطه زمین افشانده می شوند؟.

کدام مغز الکترونیکی میتواند، تعداد برگهائی که در یک روز از شاخه درختان جنگلها جدا می شوند حساب کند؟.

نگاه به منظره یک جنگل مخصوصا در فصل پائیز، و به ویژه به دنبال یک رگبار یا یک تند باد، و منظره بدیعی که سقوط پی در پی برگها پیدا می کند، بخوبی این حقیقت را ثابت می کند، که اینگونه علوم هیچ گاه ممکن نیست در دسترس انسان قرار گیرد.

در واقع سقوط برگها لحظه مرگ آنها است، و سقوط دانهها در مخفیگاه زمین گامهای نخستین حیات و زندگی آنها است، او است که از نظام این مرگ و زندگی با خبر است، حتی گامهای مختلفی را که یک دانه به سوی زندگی کامل و شکوفان شدن برمی دارد در هر لحظه و هر ساعت در پیشگاه علم او آشکار است.

بیان این موضوع یک اثر فلسفی دارد و یک اثر تربیتی.

اما اثر فلسفی آن این است که پندار کسانی را که علم خدا را منحصر به کلیات می دانند، و معتقدند که خدا از جزئیات این جهان آگاهی ندارد، نفی می کند، و صریحا می گوید که خدا از همه کلیات و جزئیات آگاهی کامل دارد. و اما اثر تربیتی آن روشن است، زیرا ایمان به این علم وسیع پهناور به انسان می گوید تمام اسرار وجود تو، اعمال و گفتار تو، نیت و افکار تو، همگی برای ذات پاک او آشکار است با چنین ایمانی چگونه ممکن است انسان مراقب حال خویش نباشد و اعمال و گفتار و نیت خود را کنترل نکند.

و در پایان آیه می فرماید هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب مبین ثبت است (ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین).

این جمله با عبارتی کوتاه وسعت بیانت‌های علم خدا را به همه موجودات بیان میکند. و هیچ چیز از آن مستثنی نخواهد بود، زیرا منظور از تر و خشک معنی لغوی آن نیست بلکه این تعبیر معمولا کنایه از عمومیت می باشد.

در مورد کتاب مبین احتمالات مختلفی از ناحیه مفسران داده شده است ولی بیشتر به نظر می رسد که منظور از کتاب مبین همان مقام علم پروردگار است یعنی همه موجودات در علم بی پایان او ثبت می باشند، و تفسیر آن به لوح محفوظ نیز قابل تطبیق بر همین معنی است، چه اینکه بعید نیست که لوح محفوظ نیز همان صفحه علم خدا باشد.

این احتمال نیز در معنی کتاب مبین وجود دارد که منظور از آن عالم آفرینش و خلقت و سلسله علت و معلولها است، که همه چیز در آن نوشته شده است.

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت رسیده است، ورقه به معنی جنین سقط شده و حبه به معنی فرزند و ظلمات الارض به معنی رحم مادران و رطب

به معنی آنچه از نطفه ها زنده میمانند، و یابس به معنی آنچه از بین می رود، تفسیر شده است.

شک نیست که این تفسیر با جمود روی معانی لغوی این کلمات تطبیق نمی کند، زیرا ورقه به معنی برگ و حبه به معنی دانه، و ظلمات الارض به معنی تاریکهای زمین و رطب به معنی تر و یابس به معنی خشکی است ولی ائمه اهل بیت در حقیقت با این تفسیر خواسته اند، مسلمانان را متوجه کنند، که باید با یک دید وسیع و گسترده به آیات قرآن بنگرند، و در فهم معنی آنها تنها روی لفظ جمود نکنند، بلکه به هنگامی که قرائن دلیل بر توسعه معنی هستند، به وسعت معنی بنگرند.

روایت فوق در حقیقت اشاره به این است که مفهوم آیه بالا منحصر به دانه های گیاهان نیست، بلکه حتی بذرهای نطفه های انسانی را نیز شامل می شود. در آیه بعد بحث را به احاطه علم خداوند به اعمال انسان که هدف اصلی است، کشانیده و قدرت قاهره خدا را نیز مشخص می سازد، تا مردم از مجموع این بحث نتایج تربیتی لازم را بگیرند.

نخست می گوید او کسی است که روح شما را در شب قبض می کند، و از آنچه در روز انجام می دهید و به دست می آورید آگاه است (وهو الذی یتوفیکم باللیل و یعلم ما جرحتم بالنهار).

توفی در لغت به معنی باز گرفتن است، و اینکه خواب را یک نوع باز گرفتن روح معرفی کرده، بخاطر آن است که خواب - همانطور که معروف است - برادر مرگ است، مرگ تعطیل کامل دستگاه مغز آدمی و قطع مطلق پیوند روح و جسم است، در حالیکه خواب تنها تعطیل بخشی از دستگاه مغز و ضعیف شدن این پیوند است، بنابراین خواب مرحله کوچکی از مرگ حساب می شود.

جرحتم از ماده جرح و در اینجا به معنی اکتساب و به دست آوردن چیزی است. یعنی شما شب و روز در زیر چتر قدرت و علم خداوند قرار دارید، آن کس که از پرورش دانه های نباتات در دل خاک، و از سقوط و مرگ برگها در هر مکان و هر زمان آگاه است، از اعمال شما نیز آگاهی دارد. سپس می گوید: این نظام خواب و بیداری تکرار میشود، شب میخوابید و روز شما را بیدار می کند و این وضع هم چنان ادامه دارد تا پایان زندگی شما فرا رسد (ثم یبعثکم فیه لیقضى اجل مسمى).

سرانجام نتیجه نهائی بحث را چنین بیان می کند سپس بازگشت همه به سوی خدا است و شما را از آنچه انجام دادهاید آگاه میسازد (ثم الیه مرجعکم ثم ینبئکم بما کنتم تعملون).

در آیه بعد باز برای توضیح بیشتر روی احاطه علمی خداوند نسبت به اعمال بندگان، و نگاهداری دقیق حساب آنها برای روز رستاخیز چنین می گوید: او تسلط کامل بر بندگان خود دارد و هموست که حافظان و مراقبانی بر شما می فرستد که حساب اعمالتان را دقیقاً نگاهداری کنند (وهو القاهر فوق عباده و یرسل علیکم حفظة).

همانطور که سابقاً نیز اشاره کردیم قاهریت به معنی غلبه و تسلط کامل بر چیزی است به طوری که هیچگونه توانائی مقاومت در طرف مقابل نباشد، و به عقیده بعضی این کلمه معمولاً در جائی بکار برده می شود که طرف مقابل دارای عقل باشد، در حالیکه لفظ غلبه هیچ یک از این دو خصوصیت را ندارد، بلکه معنی آن کاملاً وسیع است.

حفظة جمع حافظ و در اینجا به معنی فرشتگانی است که مامور نگاهداری حساب اعمال انسانها هستند، همانطور که در سوره انفطار آیه 10 تا 13 می

خوانیم (ان علیکم لحافظین. کراما کاتبین. یعلمون ما تفعلون): مراقبان و حافظانی بر شما گمارده شده، آنها نویسندگان بزرگواری هستند که از هر کار شما آگاهند.

بعضی از مفسران معتقدند که آنها حافظ اعمال انسان نیستند، بلکه ماموریت آنها حفظ خود انسان از حوادث و بلاها تا رسیدن اجل معین می باشد، و جمله (حتی اذا جاء احدکم الموت) را که بعد از حفظة ذکر شده، قرینه آن میدانند، و آیه 11 سوره رعد را نیز ممکن است، گواه بر این سخن گرفت.

ولی دقت در مجموع آیه مورد بحث نشان می دهد که منظور از حفظ در اینجا همان حفظ اعمال است و در مورد فرشتگانی که مامور حفظ انسانها هستند، به خواست خدا در تفسیر سوره رعد بحث خواهیم کرد. سپس می فرماید: نگاهداری این حساب تا لحظه پایان زندگی و فرا رسیدن مرگ ادامه دارد (حتی اذا جاء احدکم الموت).

و در این هنگام فرستادگان ما که مامور قبض ارواحند روح او را می گیرند (توفته رسلنا).

و در پایان اضافه می کند که این فرشتگان به هیچ وجه در انجام ماموریت خود کوتاهی و قصور و تفریط ندارند، نه لحظهای گرفتن روح را مقدم میدارند، و نه لحظهای مؤخر (وهم لا یفرطون).

این احتمال نیز وجود دارد که این صفت مربوط به فرشتگان حافظان حساب اعمال انسانها بوده باشند، که آنها در حفظ و نگاهداری حساب اعمال کمترین کوتاهی و قصور ندارند و تکیه سخن در آیه مورد بحث نیز روی همین قسمت است در آیه بعد اشاره به آخرین مرحله کار انسان کرده، می گوید: افراد بشر پس از طی دوران خود با این پرونده های تنظیم شده که همه چیز در آنها ثبت

است، در روز رستاخیز به سوی پروردگاری که مولای حقیقی آنها است باز می گردند (ثم ردوا الى الله مولا هم الحق).

و در آن دادگاه، دادرسی و حکم و قضاوت مخصوص ذات پاک خدا است (الا له الحكم).

و با آنهمه اعمال و پرونده هائی که افراد بشر در طول تاریخ پرغوغای خود داشته اند به سرعت به تمام حسابهای آنها رسیدگی میکند، (وهو اسرع الحاسبين).

تا آنجا که در بعضی از روایات وارد شده، انه سبحانه يحاسب جميع عباده على مقدار حلب شاة! خداوند حساب تمام بندگان را در زمان کوتاهی به اندازه دوشیدن یک گوسفند رسیدگی می کند!

همانطور که در تفسیر سوره بقره آیه 202 گفتیم، سرعت حساب بندگان به قدری است که حتی در یک لحظه همه حساب آنها را میتواند مشخص کند، حتی ذکر زمان دوشیدن یک گوسفند و روایت بالا برای نشان دادن کوتاهی زمان است، و لذا در روایت دیگری می خوانیم: (ان الله تعالى يحاسب الخلائق كلهم في مقدار لمح البصر): خداوند حساب همه بندگان را در یک لحظه میرسد! و دلیل آن همان است که در تفسیر آیه فوق گذشت، و آن اینکه اعمال آدمی در وجود او و در موجودات اطراف او اثر میگذارد، یعنی درست همانند ماشین هائی است که مقدار حرکت و کارکرد خود را روی دستگاههائی با نمره نشان می دهند!

و به تعبیر روشنتر اگر دستگاههائی دقیقی باشد، می تواند در چشم انسان تعداد نگاههای خیانت آمیزی که کرده است، بخواند، و روی زبان انسان تعداد دروغها و تهمت‌ها و زخم زبانها و سخنان نادرست را مطالعه کند، خلاصه هر یک

از اعضا بدن انسان علاوه بر روح او دستگاه حساب و شمارشی در درون خود دارد و با یک لحظه بررسی حساب آن روشن می گردد.

و اگر در پاره‌های از روایات می خوانیم که افراد پرمسئولیت و پر ثروت محاسباتشان در آن روز طولانی می شود، در حقیقت نه بخاطر آن است که معطل رسیدگی به اصل حساب شوند بلکه آنها باید در برابر سؤالاتی که نسبت به اعمال آنها می شود، جوابگوئی کنند، یعنی سنگینی بار مسئولیت و لزوم جواب گوئی و اتمام حجت زمان دادگاه آنها را طولانی می کند.

مجموع این آیات یک درس کامل تربیتی برای بندگان خدا است، آگاهی خداوند از کوچکترین ذرات این جهان، احاطه علمی او بر همه چیز، قدرت و قهاریت او نسبت به بندگان، اطلاع او از تمام اعمال بشر، نگاهداری حساب اعمال به وسیله کاتبان دقیق، گرفتن جان او در لحظه معین، برانگیخته شدن او در رستاخیز و سپس رسیدگی دقیق و سریع به تمام کارهای این انسان.

کیست که ایمان به مجموع این مسائل داشته باشد، و مراقب اعمال خویش نگردد؟ بیحساب ظلم و ستم کند، بیدلیل دروغ بگوید، و بی جهت به دیگران تجاوز کند، آیا این اعمال با ایمان و اعتقاد و توجه به اصول فوق هرگز جمع می شود؟!

آیه (63) و (64) و ترجمه

(قل من ینجیکم من ظلمت البر و البحر تدعونه تضرعا و خفیه لئن أنجینا من هذه لنکونن من الشکرین) (63) (قل الله ینجیکم منها و من کل کرب ثم أنتم تشرکون) (64)

ترجمه:

63 بگو چه کسی شما را از تاریکیهای خشکی و دریا رهایی می بخشد؟ در حالی که او را آشکارا و در پنهانی می خوانید (و می گوئید): اگر از این (خطرات و ظلمتها) ما را رهایی بخشیدی از شکرگزاران خواهیم بود.

64 - بگو خداوند شما را از اینها و از هر مشکل و ناراحتی نجات می بخشد باز هم شما برای او شریک می سازید! (و راه کفر می پوئید).

تفسیر:

نوری که در تاریکی می درخشد

بار دیگر قرآن دست مشرکان را گرفته و به درون فطرتشان می برد و در آن مخفیگاه اسرار آمیز نور توحید و یکتاپرستی را به آنها نشان می دهد و به پیامبر دستور می دهد به آنها این چنین بگوید: چه کسی شما را از تاریکیهای بر و بحر رهایی می بخشد؟! (قل من ینجیکم من ظلمات البر و البحر؟) لازم به یادآوری است که ظلمت و تاریکی گاهی جنبه حسی دارد و گاهی جنبه معنوی: ظلمت حسی آن است که نور به کلی قطع شود یا آنچنان ضعیف شود که انسان جایی را نبیند یا به زحمت ببیند، و ظلمت معنوی همان مشکلات و گرفتاریها و پریشانیهای است که عاقبت آنها تاریک و ناپیدا است. جهل ظلمت است، هرج و مرج اجتماعی و اقتصادی و نابسامانیهای فکری و انحرافات آلودگیهای

اخلاقی که عواقب شوم آنها قابل پیش بینی نیست و یا چیزی جز بدبختی و پریشانی نمی باشد همگی ظلمتند.

ظلمت و تاریکی ذاتا هولناک و توهمانگیز است، زیرا حمله بسیاری از جانوران خطرناک و دزدان و جانیان در پرده تاریکی صورت می گیرد و هر کس خاطراتی در این زمینه دارد، لذا به هنگام گرفتار شدن در میان تاریکی، اوهام و خیالات جان می گیرند، اشباح و هیولاهای وحشتناک از زوایای خیال بیرون می دوند، و افراد عادی را در خوف و ترس فرو می برند.

ظلمت و تاریکی شعبهای از عدم است و انسان ذاتا از عدم می گریزد و وحشت دارد، و به همین جهت معمولا از تاریکی می ترسد.

اگر این تاریکی با حوادث وحشتناک واقعی آمیخته شود و مثلا انسان در یک سفر دریائی شب تاریک و بیم موج و گردابی حائل محاصره شود وحشت آن به درجات بیش از مشکلاتی است که به هنگام روز پدید می آید، زیرا معمولا راههای چاره در چنان شرائطی به روی انسان بسته می شود، همینطور اگر در شبی تاریک در میان بیابانی راه را گم کند و صدای وحشتناک حیوانات درنده که در دل شب طعمهای برای خود می جویند از دور و نزدیک به گوش او رسد، در چنین لحظاتی است که انسان همه چیز را به دست فراموشی می سپارد و جز خودش و نور تابناکی که در اعماق جانش می درخشد و او را به سوی مبدئی می خواند که تنها او است که می تواند چنان مشکلاتی را حل کند، از یاد می برد. اینگونه حالات دریچه هائی هستند به جهان توحید و خداشناسی.

لذا در جمله بعد می گوید: در چنین حالی شما از لطف بی پایان او استمداد می کنید گاهی آشکارا و با تضرع و خضوع و گاهی پنهانی در درون دل و جان او را می خوانید (تدعونه تضرعا و خفیه).

و در چنین حالی فوراً با آن مبدا بزرگ عهد و پیمان میبندید که اگر ما را از کام خطر بره اند به طور قطع شکر نعمتهای او را انجام خواهیم داد و جز به او دل نخواهیم بست (لئن انجینا من هذه لنكونن من الشاکرین).

ولی ای پیامبر به آنها بگو: خداوند شما را از این تاریکیها و از هر گونه غم و اندوه دیگر نجات می دهد (و بارها نجات داده است) ولی پس از رهایی باز همان راه شرک و کفر را می پوئید (قل الله ینجیکم منها و من کل کرب ثم انتم تشرکون).

نکته ها

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

- 1 - ذکر تضرع که به معنی دعای آشکار و خفیه که دعای پنهانی است شاید به خاطر این باشد که مشکلات با هم متفاوتند گاهی به مرحله شدت نرسیده انسان را به دعای پنهانی دعوت می کند و گاهی که به مرحله شدید می رسد آشکارا دست به دعا برمیدارد، و گاهی ناله ها و فریادها سر می دهد منظور این است که خداوند هم مشکلات شدید و هم مشکلات ضعیف شما را حل می کند.
- 2 - بعضی معتقدند که در آیه به چهار حالت روانی انسان که هر کدام یکنوع عکس العمل به هنگام بروز مشکلات است اشاره شده است: حالت دعا و نیاز و حالت تضرع و خضوع و حالت اخلاص و حالت التزام به شکرگزاری به هنگام نجات از مشکلات.

اما متأسفانه برای بسیاری از این افراد این حالات پر ارزش همانند برقی زودگذر و تقریباً به شکل اضطراری در برابر شدائد و مشکلات پیدا می شود اما چون با آگاهی آمیخته نیست پس از برطرف شدن شدائد به خاموشی می گراید.

بنابراین این حالات اگر چه زودگذر باشد، می تواند دلیلی برای افراد دور افتاده در زمینه خدانشناسی گردد.

3 - کرب (بر وزن حرب) در اصل به معنی زیر و رو کردن زمین و حفر آن است و نیز به معنی گره محکمی که در طناب دلو می زنند آمده است سپس در غم و اندوه هائی که قلب انسان را زیر و رو می کند و همچون گرهی بر دل انسان می نشیند گفته شده است.

بنابراین ذکر کلمه کرب در آیه بالا که معنی وسیع و گسترده ای دارد و هر گونه مشکل مهمی را شامل می شود بعد از ذکر ظلمات برو بحر که به قسمت خاصی از شدائد گفته می شود از قبیل ذکر یک مفهوم عام بعد از بیان مفهوم خاص است (دقت کنید).

در اینجا یادآوری حدیثی که در ذیل این آیه در بعضی از تفاسیر اسلامی آمده است بی مناسبت نیست.

از پیغمبر اکرم نقل شده که فرمود خیر الدعاء الخفی و خیر الرزق ما یکفی بهترین دعا آن است که پنهانی (و از روی نهایت اخلاص) صورت گیرد و بهترین روزی آن است که بقدر کافی بوده باشد (نه ثروت اندوزی هائی که مایه محرومیت دیگران و بار سنگینی بر دوش انسان باشد).

و در ذیل همین حدیث میخوانیم: مر بقوم رفعوا اصواتهم بالدعا فقال انکم لا تدعون الا صم و لا غائباً و انما تدعون سمیعاً قریباً: پیامبر از کنار جمعیتی گذشت که صدای خود را بدعا بلند کرده بودند فرمود شما شخص کری را نمی خوانید و نه شخصی را که پنهان و دور از شما باشد بلکه شما کسی را می خوانید که هم شنوا و هم نزدیک است! از این حدیث استفاده می شود که اگر دعا آهسته و آمیخته با توجه و اخلاص بیشتر باشد بهتر است.

آیه (65) و ترجمه

(قل هو القادر علی أن یبعث علیکم عذابا من فوقکم أو من تحت أرجلکم
أو یلبسکم شیعا و یدیق بعضکم بأس بعض انظر کیف نصر فی الایة لعلمهم
یفقهون) (65)

ترجمه:

65 - بگو او قادر است که عذابی از طرف فوق یا از زیر پای شما بر شما
بفرستد یا به صورت دسته های پراکنده شما را با هم بیامیزد، و طعم جنگ (و
ناراحتی) را به هر یک از شما به وسیله دیگری بچشاند، بین چگونه آیات
گوناگون را برای آنها بازگو می کنیم شاید بفهمند (و باز گردند).

تفسیر:

عذابهای رنگارنگ

در آیات قبل ضمن بیان توحید فطری در حقیقت یکنوع تشویق و اظهار
محبت به بندگان شده بود که چگونه خداوند بهنگام شدائد و مشکلات آنها را در
پناه خود می پذیرد، و به خواسته های آنها ترتیب اثر میدهد.

در این آیه برای تکمیل طرق مختلف تربیتی، تکیه روی مسئله تهدید به
عذاب و مجازات الهی شده، یعنی همانطور که خداوند ارحم الراحمین و پناه
دهنده بی پناهان است همچنین در برابر طغیانگران و سرکشان، قهار و منتقم نیز
می باشد. در این آیه به پیامبر دستور داده شده است که مجرمان را به سه نوع
مجازات تهدید کند: عذابهایی از طرف بالا و عذابهایی از طرف پائین و مجازات
اختلاف کلمه و بروز جنگ و خونریزی، لذا می گوید:

بگو خداوند قادر است که مجازاتی از طرف بالا یا از طرف پائین بر شما
بفرستد (قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذابا من فوقکم او من تحت
ارجلکم).

و یا اینکه شما را به صورت دسته های پراکنده به یکدیگر مخلوط کند و
طعم جنگ و خونریزی را به بعضی به وسیله بعضی دیگر بچشاند (اولیلسکم
شیعا و یدیق بعضکم باس بعض).

و در پایان آیه اضافه می کند: بنگر که چگونه نشانه ها و دلائل مختلف را
برای آنها بازگو می کنیم شاید درک کنند و بسوی حق بازگردند (انظر کیف
نصرف الایات لعلهم یفقهون).

نکته ها

در اینجا باید به چند نکته توجه کرد

1 - در اینکه منظور از عذاب از طرف بالا و پائین چیست در میان مفسران
گفتگو است، ولی ظاهر این است که این دو کلمه (فوق و تحت) معنی بسیار
وسعی دارند هم طرف بالا و پائین حسی را شامل می شوند، یعنی مجازاتهای
مانند صاعقه ها و رگبارهای خطرناک و طوفانها از طرف بالا، و زلزله ها و
شکافهای ویرانگر زمینی و طغیان رودها و دریاها از طرف پائین، را در بر می
گیرد.

و نیز عذابهای دردناکی را که از طرف طبقه حکام و قشرهای بالای اجتماع
بر سر بعضی از ملتها فرومی ریزد، و ناراحتیها و شکنجه هایی که از طرف بعضی
از کارگران وظیفه شناس دامنگیر مردم می شود که گاهی کمتر از عذابهای
دسته اول نیست، شامل می گردد.

همچنین ممکن است سلاحهای جنگی مخوف عصر ما که از هوا و زمین زندگانی بشر را به صورت وحشتناکی در هم می کوبد و در مدت کوتاهی آبادترین شهرها را از طریق بمبارانهای هوایی و حمله های زمینی و می نگذاریها و زیر دریائی ها تبدیل به تل خاکستری می کند در مفهوم وسیع آیه داخل باشد.

2 - یلبسکم از ماده لبس (بر وزن حبس) به معنی اختلاط و بهم آمیختن است نه از ماده لبس بر وزن قرص به معنی لباس پوشیدن، بنابراین معنی جمله چنین میشود: او می تواند شما را به صورت گروهها و دسته های مختلف به هم بیامیزد.

و این تعبیر نشان می دهد که مسئله اختلاف کلمه و پراکندگی در میان جمعیت به قدری خطرناک است که در ردیف عذابهای آسمانی و صاعقه ها و زلزله ها قرار گرفته است، و راستی چنین است، بلکه گاهی ویرانیهای ناشی از اختلاف و پراکندگی به درجات بیشتر از ویرانیهای ناشی از صاعقه ها و زلزله ها است، کرارا دیده شده است کشورهای آباد در سایه شوم نفاق و تفرقه بنابودی مطلق کشیده شده است و این جمله هشدار است به همه مسلمانان جهان!.

این احتمال نیز در تفسیر این جمله وجود دارد که: خداوند در برابر عذابهای آسمانی و زمینی دو عذاب دیگر را بیان کرده یکی اختلاف عقیده و فکر (که در حقیقت همانند مجازاتهای از طرف بالا است) و دیگر اختلافهای در ناحیه عمل و روشهای اجتماعی که منجر به جنگ و خونریزی می شود (که شبیه مجازاتهای از طرف پائین است) بنابراین به چهار نوع مجازات طبیعی و دو نوع مجازات اجتماعی در آیه اشاره شده است.

3 - اشتباه نشود اینکه آیه مورد بحث می گوید: خداوند تفرقه در میان شما بیفکند نه به این معنی است که خداوند بی جهت مردم را گرفتار نفاق و اختلاف می کند بلکه این نتیجه اعمال سوء مردم و خودخواهیها و خود پرستیها و سود جوئیهای شخصی است که نتیجه آن به صورت نفاق و تفرقه بروز می کند، و نسبت دادن آن به خدا به خاطر آن است که او چنین اثری را در این اعمال زشت قرار داده است.

4 - با توجه به اینکه روی سخن در این آیات به مشرکان و بت پرستان است چنین نتیجه می گیریم: یک جامعه مشرک که از مسیر توحید و یکتا پرستی منحرف شده است هم گرفتار ظلم و ستم طبقات بالا، و هم وظیفه شناسی طبقات پائین، هم اختلاف عقیده و هم کشمکشهای خونین اجتماعی می شود، همانطور که جوامع مادی دنیای امروز که تنها در برابر بت صنعت و ثروت سجده می کنند گرفتار تمام این بلاهای بزرگ هستند و در میان آن دست و پا می زنند.

ملتھائی نیز سراغ داریم که دم از توحید و خدا پرستی می زنند ولی عملاً مشرک و بت پرست می باشند، چنین ملتھائی نیز به همان سرنوشت مشرکان گرفتار خواهند شد و اینکه در بعضی از اخبار می خوانیم که امام باقر (علیہ السلام) فرمود: کل هذا فی اهل القبلة: همه این کیفرها در مسلمانان واقع می شود ممکن است اشاره به همین باشد، یعنی هر گاه مسلمانان از مسیر توحید انحراف یابند، خود خواهی و خود پرستی جای اخوت اسلامی را گرفت، منافع شخصی بر منافع عمومی مقدم داشته شد و هر کس به فکر خویشتن بود و دستورات خداوند به دست فراموشی سپرده شد، آنها نیز گرفتار چنین سرنوشتی خواهند شد!.

آیه (66) و (67) و ترجمه

(و کذب به قومك و هو الحق قل لست علیکم بوکیل) (66) (لکل نبأ مستقر و سوف تعلمون) (67)

ترجمه:

66- قوم و جمعیت تو آن را تکذیب و انکار کردند در حالی که حق است، (به آنها) بگو من مسئول (قبول و ایمان آوردن) شما نیستم (وظیفه من تنها ابلاغ رسالت است نه اجبار شما بر ایمان).

67 - هر خبری (که خداوند به شما داده سرانجام) قرار گاهی دارد (و در موعد خود انجام می گیرد) و به زودی خواهید دانست.

تفسیر:

این دو آیه در حقیقت تکمیل بحثی است که در پیرامون دعوت به سوی خدا و معاد و حقایق اسلام و ترس از مجازات الهی در آیات پیشین گذشت. نخست می گوید: قوم و جمعیت تو یعنی قریش و مردم مکه تعلیمات تو را تکذیب کردند در حالی که همه حق است، و دلائل گوناگونی از طریق عقل و فطرت و حس آنها را تایید می کند (و کذب به قومك و هو الحق).

بنابراین تکذیب و انکار آنان از اهمیت این حقایق نمی کاهد، هر چند مخالفان و منکران زیاد باشند.

سپس دستور می دهد که به آنها بگو وظیفه من تنها ابلاغ رسالت است، و من ضامن قبول شما نیستم (قل لست علیکم بوکیل).

از آیات متعددی که این تعبیر و مانند آن در آنها آمده است (مانند 107 - انعام و 108 - یونس و 41 - زمر و 6 - شوری) استفاده می شود که منظور از

وکیل در این موارد کسی است که مسؤول هدایت عملی و ضامن دیگران بوده باشد، به این ترتیب پیامبر (ﷺ) به آنها اعلام می کند که این شما هستید که باید تصمیم نهائی را در مورد قبول و یا رد حقیقت بگیرید، و هدایت را بپذیرید من تنها مأمور ابلاغ رسالت و دعوت الهی هستم.

در آیه بعد با یک جمله کوتاه و پر معنی آنها را هشدار می دهد، و به دقت کردن در انتخاب راه صحیح دعوت میکند، و می گوید: هر خبری که خدا و پیامبر (ﷺ) به شما داده سرانجام در این جهان یا جهان دیگر قرار گاهی دارد، و بالاخره در موعد مقرر انجام خواهد یافت، و به زودی با خبر خواهید شد (لکل نبا مستقر و سوف تعلمون).

آیه و ترجمه

(وإذا رأيت الذين يخوضون في آيتنا فأعرض عنهم حتى يخوضوا في حديث غيره وإما ينسينك الشيطان فلا تقعد بعد الذكرى مع القوم الظالمين) (68)
(وما على الذين يتقون من حسابهم من شيء ولكن ذكرى لعلهم يتقون)
(69)

ترجمه:

68 - هر وقت کسانی را که آیات ما را استهزا می کنند مشاهده نمائی از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری پردازند و اگر شیطان از یاد تو ببرد، به محض توجه پیدا کردن با (این) جمعیت ستمگر منشین.
69 - و اگر افراد با تقوی (برای ارشاد و اندرز با آنها بنشینند) چیزی از حساب (و گناه) آنها برایشان نیست، ولی (این کار تنها باید) برای متذکر ساختن آنها باشد شاید (بشنوند و) پرهیز کاری پیشه کنند.

شان نزول:

در تفسیر مجمع البیان از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که چون آیه نخست نازل گردید و مسلمانان از مجالست با کفار و استهزا کنندگان آیات الهی نهی شدند جمعی از مسلمانان گفتند: اگر بخواهیم در همه جا به این دستور عمل کنیم باید هرگز به مسجد الحرام نرویم طواف خانه خدا نکنیم (زیرا آنها در گوشه و کنار مسجد پراکنده اند و به سخنان باطل پیرامون آیات الهی مشغولند و در هر - گوشه‌های از مسجد الحرام ما مختصر توقفی کنیم ممکن است سخنان آنها به گوش ما برسد) در این موقع آیه دوم نازل شد و به مسلمانان دستور داد که در این گونه مواقع آنها را نصیحت کنند و تا آنجا که در قدرت دارند به ارشاد و راهنمایی آنها را پردازند.

ذکر شان نزول برای آیه فوق - همانطور که سابقاً نیز اشاره کردیم - منافات با نازل شدن تمام سوره با هم ندارد، زیرا ممکن است حوادث مختلفی در زندگی مسلمانان رخ دهد، سپس سوره‌های یکجا نازل شود و هر چند آیه‌ای از آن ناظر به قسمتی از آن حوادث بوده باشد.

تفسیر:

دوری از مجالس اهل باطل

از آنجا که بحث‌های این سوره بیشتر ناظر به وضع مشرکان و بت پرستان است در این دو آیه به یکی دیگر از مسائل مربوط به آنها اشاره نخست به پیامبر (ﷺ) می‌گوید: هنگامی که مخالفان لجوج و بی منطق را مشاهده کنی که آیات خدا را استهزا می‌کنند، از آنها روی بگردان تا از این کار صرف نظر کرده به سخنان دیگر بپردازند (و اذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره)

گرچه در این جمله روی سخن به پیغمبر (ﷺ) است ولی مسلماً این حکم اختصاصی به او ندارد و تمام مؤمنان را شامل می‌شود، فلسفه این حکم نیز روشن است زیرا اگر مسلمانان در مجالس آنها شرکت می‌کردند، آنها برای انتقام گرفتن و ناراحت ساختن ایشان به سخنان باطل و ناروای خود ادامه می‌دادند، اما هنگامی که با بیاعتنائی از کنار آنها بگذرند طبعاً سکوت خواهند کرد و به مسائل دیگر خواهند پرداخت، زیرا تمام هدف آنها ناراحت ساختن پیامبر (ﷺ) و مسلمین بود.

سپس اضافه می‌کند این موضوع به اندازه‌ای اهمیت دارد که اگر شیطان ترا به فراموشی افکند و با این گونه اشخاص سهواً همنشین شوی به مجرد اینکه

متوجه موضوع گشتی فوراً از آن مجلس برخیز و با این ستمکاران منشین (و)
اما ينسينك الشيطان فلا تقعد بعد الذكرى مع القوم الظالمين).

دو سؤ ال

در اینجا دو سؤ ال پیش می آید نخست اینکه: مگر ممکن است شیطان بر پیامبر مسلط گردد و باعث فراموشی او شود، و به تعبیر دیگر آیا با وجود مقام عصمت و مصونیت از خطا حتی در موضوعات، ممکن است پیامبر گرفتار اشتباه و فراموشی شود؟!

در پاسخ این سؤ ال می توان گفت که روی سخن در آیه گرچه به پیامبر است اما در حقیقت منظور پیروان او هستند که اگر گرفتار فراموشکاری شدند و در جلسات آمیخته به گناه کفار شرکت کردند به محض اینکه متوجه شوند باید از آنجا برخیزند و بیرون روند، و نظیر این بحث در گفتگوهای روزانه ما و در ادبیات زبانهای مختلف دیده می شود که انسان روی سخن را به کسی می کند اما هدفش این است که دیگران بشنوند، مطابق ضرب المثل معروف عرب که می گوید: ایاک اعنی و اسمعی یا جاره.

بعضی از مفسران مانند طبرسی در مجمع البیان و ابو الفتوح در تفسیر معروف خود، پاسخ دیگری داده اند که حاصلش این است سهو و فراموشی در احکام و در مقام رسالت از طرف خداوند در مورد انبیاء جایز نیست و اما در موضوعات در صورتی که موجب گمراهی مردم نشود مانعی ندارد ولی این پاسخ با آنچه در میان متکلمین ما مشهور است که انبیاء و ائمه علاوه بر احکام، در موضوعات عادی نیز معصوم و مصون از اشتباه هستند سازش ندارد.

سؤ ال دیگر

اینکه بعضی از دانشمندان اهل تسنن این آیه را دلیلی بر عدم جواز تقیه بر رهبران دینی گرفته اند زیرا آیه صریحا می گوید: در برابر دشمنان تقیه نکن و حتی اگر در مجلس آنها باشی از مجلس آنها برخیز.

پاسخ:

این ایراد نیز روشن است، زیرا شیعه هرگز نمی گوید در همه جا باید تقیه کرد بلکه تقیه در پاره‌ای از موارد قطعاً حرام است، و وجوب آن منحصر به مواردی است که تقیه و ترک اظهار حق منافعی داشته باشد که از اظهار آن بیشتر باشد، و یا موجب دفع ضرر و خطر کلی گردد.

در آیه بعد یک مورد را استثنأ کرده و می گوید: اگر افراد با تقوا برای نهی از منکر در جلسات آنها شرکت کنند و به امید پرهیزکاری و بازگشت آنها از گناه، آنان را متذکر سازند مانعی ندارد و گناهان آنها را بر چنین اشخاصی نخواهند نوشت، زیرا در هر حال قصد آنها خدمت و انجام وظیفه بوده است (و ما علی الذین یتقون من حسابهم من شیء و لکن ذکری لعلهم یتقون).

برای این آیه تفسیر دیگری نیز ذکر شده ولی آنچه گفتیم با ظاهر آیه و همچنین با شان نزول آن سازگارتر است.

ضمناً باید توجه داشت تنها کسانی می توانند از این استثنأ استفاده کنند که طبق تعبیر آیه دارای مقام تقوا و پرهیزگاری باشند و نه تنها تحت تاثیر آنها واقع نشوند بلکه بتوانند آنها را تحت تاثیر خود قرار دهند.

در ذیل آیه 140 سوره نساء نیز مضمونی شبیه آیه فوق داشتیم و مطالب دیگری در این زمینه بیان شد.

آیه (70) و ترجمه

(وذر الذين اتخذوا دينهم لعبا ولهوا و غرتهم الحياة الدنيا و ذكر به أن تبسل
نفس بما كسبت ليس لها من دون الله ولي ولا شفيع وإن تعدل كل عدل لا يؤ
خذ منها أولئك الذين أبسلوا بما كسبوا لهم شراب من حميم و عذاب أليم بما كانوا
يكفرون) (70)

ترجمه:

70 - کسانی را که آئین (فطری) خود را به بازی و سرگرمی (و استهزاء)
گرفتند و زندگی دنیا آنها را مغرور ساخته رها کن و به آنها یادآوری نما تا
گرفتار (عواقب شوم) اعمال خود نشوند، (در آن روز) جز خدا نه یار و یابوری
دارند و نه شفاعت کننده‌ای و (چنین کسی) اگر هر گونه عوضی بپردازد از او
پذیرفته نخواهد شد آنها کسانی هستند که گرفتار اعمالی شده اند که انجام داده
اند، نوشابه‌ای از آب سوزان برای آنها است و عذاب دردناکی به خاطر اینکه
کفر ورزیدند.

تفسیر:

آنها که دین حق را به بازی گرفته اند
این آیه در حقیقت بحث آیه قبل را تکمیل می کند و به پیامبر (ﷺ)
دستور می دهد از کسانی که دین و آئین خود را به شوخی گرفته اند و یک
مشت بازی و سرگرمی را به حساب دین می گذارند و زندگی دنیا و امکانات
مادی آنها را مغرور ساخته، اعراض کند و آنها را به حال خود واگذارد (وذر
الذين اتخذوا دينهم لعبا ولهوا و غرتهم الحياة الدنيا).

بدیهی است دستور به ترک کردن این گونه اشخاص هیچگونه منافاتی با مساله جهاد ندارد زیرا جهاد دارای شرائطی است، و بی اعتنائی به کفار دارای شرائط و ظروف دیگر، و هر کدام از این دو در جای خود باید انجام گیرد، گاهی لازم است با بی اعتنائی مخالفان را کوبید و گاهی با مبارزه و جهاد و کشیدن اسلحه، و اینکه بعضی تصور کرده اند آیات جهاد، آیه فوق را نسخ کرده کاملاً بی اساس است.

در حقیقت آیه فوق اشاره به این است که آئین آنها از نظر محتوا پوچ و واهی است و نام دین را بر یک مشتمل اعمالی که به کارهای کودکان و سرگرمیهای بزرگسالان شبیه تر است گذارده اند این چنین افراد قابل بحث و گفتگو نیستند و لذا دستور می دهد از آنها روی بگردان و به آنها و مذهب توخالیشان اعتنا مکن. از آنچه گفتیم معلوم شد که منظور از دینهم همان آئین شرک و بت پرستی است که آنها داشتند و این احتمال که منظور از آن دین حق باشد، و اضافه دین به آنها به خاطر فطری بودن دین بوده باشد بسیار بعید بنظر می رسد.

احتمال دیگری در تفسیر آیه وجود دارد و آن اینکه قرآن اشاره به جمعی از کفار می کند که حتی نسبت به آئین خود به عنوان یک بازی و سرگرمی می نگریستند و هرگز به عنوان یک مطلب جدی روی آن فکر نمی کردند، یعنی در بیایمانی نیز بیایمان بودند و به مبانی مذهب بی اساسشان نیز وفادار نبودند. و در هر حال آیه اختصاصی به کفار ندارد و شامل حال همه کسانی می شود که مقدسات و احکام الهی را بازیچه نیل به هدفهای مادی و شخصی قرار می دهند دین را آلت دنیا و حکم خدا را بازیچه اغراض شخصی می سازند.

سپس به پیامبر (ﷺ) دستور می دهد که به آنها در برابر این اعمال هشدار دهد که روزی فرا میرسد که هر کس تسلیم اعمال خویش است و راهی برای فرار از چنگال آن ندارد (و ذکر به ان تبسل نفس بما کسبت).
و در آن روز جز خدا نه حامی و یآوری دارد و نه شفاعت کنندهای (لیس لها من دون الله ولی ولا شفیع).

کار آنها در آن روز به قدری سخت و دردناک است و چنان در زنجیر اعمال خود گرفتارند که هر گونه غرامت و جریمه آن را (فرضا داشته باشند و) بپردازند که خود را از مجازات نجات دهند از آنها پذیرفته نخواهد شد (وان تعدل کل عدل لا یؤخذ منها).

چرا که آنها گرفتار اعمال خویش شده اند نه راه جبران در آن روز باز است و نه زمان، زمان توبه است به همین دلیل راه نجاتی برای آنها تصور نمیشود (اولئک الذین ابسلوا بما کسبوا).

سپس به گوشهای از مجازاتهای دردناک آنها اشاره کرده، نوشابههای دارند از آب داغ و سوزان به همراه عذاب دردناک در برابر پشت پا زدنشان به حق و حقیقت (لهم شراب من حمیم و عذاب الیم بما کانوا یکفرون).

آنها از درون به وسیله آب سوزان می سوزند و از برون بوسیله آتش! نکتهای که باید به آن توجه داشت این است که جمله اولئک الذین ابسلوا بما کسبوا (آنها گرفتار اعمال خویش هستند) در حقیقت به منزله دلیل و علت عدم قبول غرامت و عدم وجود ولی و شفیع برای آنها است، یعنی مجازات آنها بر اثر یک عامل خارجی نیست که بتوان آن را به نوعی دفع کرد بلکه از درون ذات و صفات و اعمال خود آنها سرچشمه می گیرد، آنها اسیر کارهای زشت خویشند،

به همین دلیل رهائی برای آنها ممکن نیست، زیرا جدائی از اعمال و آثار اعمال همچون جدائی از خویشتن است.

اما باید توجه داشت که این شدت و سختی و عدم وجود راه بازگشت و شفاعت مخصوص کسانی است که اصرار بر کفر داشته اند و به آن ادامه می دادند همانطور که از جمله بما کانوا یکفرون استفاده می شود (زیرا فعل مضارع برای بیان استمرار چیزی است).

آیه (71) و (72) و ترجمه

(قل أندعوا من دون الله ما لا ينفعنا ولا يضرنا و نرد على أعقابنا بعد إذ هدتنا الله كالذي استهوته الشيطان في الا رض حيران له أصحاب يدعونه إلى الهدى ائتنا قل إن هدى الله هو الهدى و أمرنا لنسلم لرب العلمين) (71) (و أن أقيموا الصلوة و اتقوه و هو الذي إليه تحشرون) (72)

ترجمه:

71 - بگو آیا چیزی غیر از خدا بخوانیم که نه سودی به حال ما دارد نه زیانی و (به این ترتیب) بازگشت به عقب کنیم بعد از آنکه خداوند ما را هدایت کرده، همانند کسی که بر اثر وسوسه های شیاطین راه را گم کرده و سرگردان مانده، در حالی که یارانی هم دارد که او را به هدایت دعوت می کنند که به سوی ما بیا، بگو تنها هدایت خداوند هدایت است و ما دستور داریم که تسلیم پروردگار عالمیان باشیم.

72 - و اینکه نماز را بر پا دارید و از او بپرهیزید و او است که به سوی او

محشور خواهید شد

تفسیر:

این آیه در برابر اصراری که مشرکان برای دعوت مسلمانان به کفر و بت پرستی داشتند به پیامبر (ﷺ) دستور می دهد که با یک دلیل دندان شکن به آنها پاسخ گوید و به صورت یک استفهام انکاری از آنها بپرسد که آیا شما می گوئید ما چیزی را شریک خدا قرار دهیم که نه سودی به حال ما دارد که به خاطر سودش به سوی او برویم و نه زیانی دارد که از زیان او بترسیم؟! (قل اندعوا من دون الله ما لا ينفعنا ولا يضرنا).

این جمله در حقیقت اشاره به آن است که معمولاً کارهای انسان از یکی از دو سرچشمه ناشی می شود یا به خاطر جلب منفعت است (اعم از اینکه منفعت معنوی یا مادی باشد) و یا به خاطر دفع ضرر است (اعم از اینکه ضرر معنوی یا مادی باشد) چگونه شخصی عاقل کاری انجام می دهد که هیچیک از این دو عامل در آن وجود نداشته باشد؟

سپس به استدلال دیگری در برابر مشرکان دست می زند و می گوید: اگر ما به سوی بت پرستی باز گردیم و پس از هدایت الهی در راه شرک گام نهمیم بازگشت به عقب کرده ایم و این بر خلاف قانون تکامل است که قانون عمومی عالم حیات میباشد (و نرد علی اعقابنا بعد از هدانا الله).

و بعد با یک مثال، مطلب را روشنتر می سازد و می گوید بازگشت از توحید به شرک همانند آن است که کسی بر اثر وسوسه های شیطان (یا غولهای بیابانی، به پندار عرب جاهلیت که تصور می کردند در راهها کمین کرده اند و مسافران را به بیراهه ها می کشانند!) راه مقصد را گم کرده و حیران و سرگردان در بیابان مانده است (کالذی استهوته الشیاطین فی الارض حیران).

در حالی که یارانی دارد که او را به سوی هدایت و شاهراه دعوت می کنند و فریاد می زنند به سوی ما بیا ولی آن چنان حیران و سرگردان است که گوئی سخنان آنان را نمی شنود و یا قادر بر تصمیم گرفتن نیست (له اصحاب یدعونه الی الهدی ائتنا).

و در پایان آیه به پیامبر دستور می دهد که با صراحت بگوید: هدایت تنها هدایت خدا است و ما ماموریت داریم که فقط در برابر پروردگار عالمیان تسلیم شویم (قل ان هدی الله هو الهدی و امرنا لنسلم لرب العالمین).

این جمله در حقیقت دلیل دیگری بر نفی مذهب مشرکان است زیرا تنها در برابر کسی باید تسلیم شد که مالک و آفریدگار و مربی جهان هستی است نه بتها که هیچ نقشی در ایجاد و اراده این جهان ندارند.

سؤال:

در اینجا سؤال پیش می آید که مگر پیامبر (ﷺ) قبل از بعثت پیرو مذهب مشرکان بوده است که می گوید: نزد علی اعقابنا (آیا به حال سابق باز گردیم) در حالی که می دانیم او هیچگاه در برابر بت سجده نکرد و در هیچ تاریخی چنین چیزی ننوشته اند، اصولاً مقام عصمت چنین اجازهای را نمی دهد.

پاسخ:

این جمله در حقیقت از زبان جمع مسلمین است، نه از زبان شخص پیامبر (ﷺ) لذا با صیغه و ضمائر جمع ادا شده است.

در آیه بعد دنباله دعوت الهی را چنین شرح می دهد که ما گذشته از توحید دستور داریم که نماز را برپا دارید و تقوا را پیشه کنید (وان اقيموا الصلاة و اتقوه).

و سرانجام با توجه به مساله معاد و اینکه حشر و بازگشت شما به سوی خدا است این بحث را پایان می دهد (وهو الذي اليه تحشرون).

در حقیقت در این چند جمله کوتاه برنامه های که پیامبر به سوی آن دعوت می کرده، و از حکم عقل و فرمان خدا سرچشمه گرفته، به صورت یک برنامه چهار ماده ای که آغازش توحید، و انجامش معاد، و مراحل متوسط آن محکم ساختن پیوندهای الهی و پرهیز از هر گونه گناه می باشد ارائه داده شده است.

آیه (73) و ترجمه

(وهو الذى خلق السموت والارض بالحق ويوم يقول كن فيكون قوله الحق وله الملك يوم ينفخ فى الصور علم الغيب والشهدة وهو الحكيم الخبير) (73)
ترجمه:

73 - او کسی است که آسمانها و زمین را به حق آفرید و آن روز که به آنها می گوید موجود باش، موجود می شود، سخن او حق است و در آن روز که در صور دمیده می شود حکومت مخصوص او است، از پنهان و آشکار با خبر است و حکیم و آگاه می باشد.

تفسیر:

این آیه در حقیقت دلیلی است بر مطالب آیه قبل و دلیلی است بر لزوم تسلیم در برابر پروردگار، و پیروی از رهبری او، لذا نخست می گوید: او خدائی است که آسمانها و زمین را به حق آفریده است (وهو الذى خلق السموات والارض بالحق).

تنها چنین کسی که مبدء عالم هستی است، شایسته رهبری می باشد و باید تنها در برابر فرمان او تسلیم بود، زیرا همه چیز را برای هدف صحیحی آفریده است.

منظور از حق در جمله بالا همان هدف و نتیجه و مصالح و حکمتها است یعنی هر چیزی را برای خاطر هدف و نتیجه و مصلحتی آفرید، در حقیقت این جمله شبیه مطلبی است که در سوره ص آیه 77 آمده آنجا که می فرماید: (وما خلقنا السماء والارض وما بينهما باطلا): ما آسمان و زمین و آنچه در میان آنها است بیهوده و بیهدف نیافریدیم.

سپس می فرماید: نه تنها مبدء عالم هستی او است، بلکه رستاخیز و قیامت نیز به فرمان او صورت می گیرد و آن روز که فرمان می دهد رستاخیز بر پا شود فوراً بر پا خواهد شد (و یوم یقول کن فیکون).

بعضی احتمال داده اند که منظور از این جمله همان آغاز آفرینش و مبدء جهان هستی باشد که همه چیز به فرمان او ایجاد شده است، ولی با توجه به اینکه یقول فعل مضارع است، و اینکه قبل از این جمله اشاره به اصل آفرینش شده و همچنین با توجه به جمله‌های بعد میتوان گفت که این جمله مربوط به رستاخیز و فرمان الهی در باره آن است همانطور که در جلد اول صفحه 299 (ذیل آیه 117 بقره) گفتیم منظور از جمله کن فیکون این نیست که خداوند یک فرمان لفظی به عنوان موجود باش صادر میکند بلکه منظور این است هر گاه اراده او به آفرینش چیزی تعلق گیرد، بدون نیاز به هیچ عامل دیگری، اراده‌اش جامه عمل به خود میپوشد، اگر اراده کرده است یک دفعه موجود شود، یک دفعه موجود خواهد شد و اگر اراده کرده است تدریجاً موجود گردد، برنامه تدریجی آن شروع خواهد شد. بعد اضافه می کند که گفتار خداوند حق است یعنی همان طور که آغاز آفرینش بر اساس هدف و نتیجه و مصلحت بود، رستاخیز نیز همانگونه خواهد بود. (قوله الحق).

و در آن روز که در صور دمیده می شود و قیامت بر پا میگردد، حکومت و مالکیت مخصوص ذات پاک او است (وله الملك یوم ینفخ فی الصور).

درست است که مالکیت و حکومت خداوند بر تمام عالم هستی از آغاز جهان بوده و تا پایان جهان و در عالم قیامت ادامه خواهد داشت و اختصاصی به روز رستاخیز ندارد، ولی از آنجا که در این جهان یک سلسله عوامل و اسباب در پیشبرد هدفها و انجام کارها مؤثر است گاهی این عوامل و اسباب

انسان را از خداوند که مسبب الاسباب است غافل میکند، اما در آن روز که همه این اسباب از کار میافتند، مالکیت و حکومت او از هر زمان آشکارتر و روشنتر میگردد، درست نظیر آیه دیگری که می گوید: **(لَمَن الْمَلِكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ)**: حکومت و مالکیت امروز (روز قیامت) برای کی است؟ تنها برای خداوند یگانه پیروز است (سوره غافر - آیه 16).

در باره اینکه منظور از (صور) که در آن دمیده می شود چیست و چگونه اسرافیل در صور میدمد تا جهانیان بمیرند و بار دیگر در صور میدمد تا همگی زنده شوند و قیامت بر پا گردد، در ذیل آیه 68 سوره زمر به خواست خدا مشروحا بحث خواهیم کرد، زیرا تناسب بیشتری با آن آیه دارد. و در پایان آیه اشاره به سه صفت از صفات خدا کرده، خداوند از پنهان و آشکار با خبر است **(عالم الغیب و الشهادة)**.

و کارهای او همه از روی حکمت میباشد، و از همه چیز آگاه است **(وهو الحکیم الخبیر)**.

در آیات مربوط به رستاخیز غالبا به این صفات خدا اشاره شده است که او هم آگاه است و هم قادر و حکیم یعنی به مقتضای علم و آگاهی اش اعمال بندگان را میداند و به مقتضای قدرت و حکمتش به هر کس جزای مناسب میدهد.

آیه (74) و ترجمه

(واذ قال إبراهيم لا ييه أزر أتتخذ أصناما آلهة إني أرىك وقومك في ضلل
مبین) (74)

ترجمه:

74 - (به خاطر بیاورید) هنگامی که ابراهیم به مریش (عمویش) آزر گفت
آیا بتها را خدایان خود انتخاب می کنی، من تو و جمعیت را در گمراهی آشکار
می بینم!

تفسیر:

از آنجا که این سوره جنبه مبارزه با شرک و بت پرستی دارد و روی سخن
بیشتر در آن از بت پرستان است و برای بیدار ساختن آنها از طرق مختلف
استفاده شده، در اینجا به گوشه ای از سرگذشت ابراهیم قهرمان بت شکن اشاره
کرده و منطق نیرومند او را در کوبیدن بتها ضمن چند آیه به خاطر آورده است.
قابل توجه اینکه قرآن در بسیاری از بحثهای توحیدی و مبارزه با بت روی
این سرگذشت تکیه می کند، زیرا ابراهیم مورد احترام تمام اقوام مخصوصا
مشرکان عرب بود.

نخست می گوید: ابراهیم پدر (عموی) خود را مورد سرزنش قرار داد و به
آنها چنین گفت: (آیا این بتهای بی ارزش و موجودات بیجان را خدایان خود
انتخاب کرده اید؟! (واذ قال ابراهيم لا ييه أزر أتتخذ أصناما آلهة).

(بدون شک من، تو و جمعیت پیروان و هم مسلکان ترا در گمراهی آشکاری
می بینم) چه گمراهی از این آشکارتر که انسان مخلوق خود را معبود خود قرار

دهد، و موجود بیجان و بی شعوری را پناهگاه خود بیندارد و حل مشکلات خود را از آنها بخواهد (انی اراك و قومك في ضلال مبين).

آیا آزر پدر ابراهیم بود؟

کلمه (اب) در لغت عرب غالباً بر پدر اطلاق می شود و چنانکه خواهیم دیدگاهی بر جد مادری و عمو و همچنین مربی و معلم و کسانی که برای ترتیب انسان به نوعی زحمت کشیده اند نیز گفته شده است، ولی شک نیست که به هنگام اطلاق این کلمه اگر قرینه ای در کار نباشد قبل از هر چیز (پدر) بنظر می آید.

اکنون این سؤال پیش می آید که آیا براستی آیه بالا می گوید: آن مرد بت پرست (آزر) پدر ابراهیم بوده است؟ و آیا یک فرد بت پرست و بت ساز می تواند پدر یک پیامبر اولوا العزم بوده باشد؟ و آیا وراثت در روایات انسان اثر نامطلوبی در فرزند نخواهد گذارد؟

جمعی از مفسران سنی به سؤال اول پاسخ مثبت گفته و آزر را پدر واقعی ابراهیم می دانند، در حالی که تمام مفسران و دانشمندان شیعه معتقدند آذر پدر ابراهیم نبود، بعضی او را پدر مادر و بسیاری او را عموی ابراهیم دانسته اند. قرائنی که نظر دانشمندان شیعه را تایید می کند چند چیز است:

1 - در هیچ یک از منابع تاریخی اسم پدر ابراهیم، (آزر) شمرده نشده است، بلکه همه (تارخ) نوشته اند، در کتب عهدین نیز همین نام آمده است، جالب اینکه افرادی که اصرار دارند پدر ابراهیم آزر بوده در اینجا به توجیهاتی دست زده اند که بهیچ وجه قابل قبول نیست از جمله اینکه اسم پدر ابراهیم تارخ، و لقبش آزر بوده! در حالی که این لقب نیز در منابع تاریخی ذکر نشده است.

و یا اینکه آزر بتی بوده که پدر ابراهیم او را پرستش می کرده است در حالی که این احتمال با ظاهر آیه فوق که می گوید پدرش آزر بود بهیچ وجه سازگار نیست، مگر اینکه جمله یا کلمه ای در تقدیر بگیریم که آن هم بر خلاف ظاهر است.

2 - قرآن مجید می گوید: مسلمانان حق ندارند برای مشرکان استغفار کنند اگر چه بستگان و نزدیکان آنها بوده باشند، سپس برای اینکه کسی استغفار ابراهیم را درباره آزر دستاویز قرار ندهد چنین می گوید: **(و ما کان استغفار ابراهیم لابیة الا عن موعدة وعدها اياه فلما تبین له انه عدو لله تبرء منه)** (سوره توبه آیه 114): استغفار ابراهیم برای پدرش (آزر) فقط به خاطر وعده ای بود که به او داده بود (آنجا که گفت **(ساستغفر لك ربی)** - مریم آیه 47 یعنی: (بزودی برای تو استغفار خواهم کرد) به امید اینکه با این وعده دلگرم شود و از بت پرستی برگردد) اما هنگامی که او را در راه بت پرستی مصمم و لجوج دید دست از استغفار درباره او برداشت.

از این آیه به خوبی استفاده می شود که ابراهیم بعد از مأیوس شدن از آزر دیگر هیچ گاه برای او طلب آمرزش نکرد و شایسته هم نبود چنین کند، و تمام قرائن نشان می دهد این جریان در دوران جوانی ابراهیم و زمانی بود که در شهر بابل می زیست و با بت پرستان مبارزه داشت.

ولی آیات دیگر قرآن نشان می دهد که ابراهیم در اواخر عمر خود و پس از پایان بنای کعبه برای پدرش از خداوند طلب آمرزش کرد (البته در این آیات چنانکه خواهد آمد از پدر تعبیر به (اب) نشده بلکه تعبیر به والد که صریحا مفهوم پدر را می رساند، شده است).

آنجا که می فرماید: (الحمد لله الذي وهب لي على الكبر اسماعيل واسحاق ان ربي لسميع الدعاء... ربنا اغفر لي ولوالدي وللمؤمنين يوم يقوم الحساب) حمد و سپاس برای خدائی است که در پیری به من اسماعیل و اسحاق را بخشیده پروردگار من دعا را اجابت می کند، پروردگارا! من و پدر و مادرم و مؤمنین را در روز رستاخیز بیامرزد.

از انضمام این آیه به آیه سوره توبه که مسلمانان را از استغفار برای مشرکان بر حذر می دارد و ابراهیم را از انجام چنین کاری جز برای یک مدت محدود آن هم برای یک هدف مقدس، برکنار می شمرد، به خوبی استفاده می شود که منظور از (اب) در آیه مورد بحث، پدر نیست، بلکه عمو یا پدر مادر و یا مانند آن است و به تعبیر دیگر (والد) در بیان معنی پدر صراحت دارد، در حالی که (اب) صراحت ندارد.

در آیات قرآن کلمه (اب) نیز در مورد عمو به کار رفته است مانند آیه 133 سوره بقره (قالوا نعبد الهك واله آبائك ابراهيم واسماعيل واسحاق الها واحدا): (فرزندان یعقوب به او گفتند ما خداوند تو و خداوند پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، خداوند یگانه را می پرستیم) و این را می دانیم که اسماعیل عموی یعقوب بود نه پدر او.

3 - از روایات مختلف اسلامی نیز می توان این موضوع را استفاده کرد زیرا در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم (ﷺ) نقل شده است: لم يزل ينقلني الله من اصلاّب الطاهرين الى ارحام المطهرات حتى اخرجني في عالمكم هذا لم يدنسني بدنس الجاهلية: (همواره خداوند مرا از صلب پدران پاک به رحم مادران پاک منتقل می ساخت، و هرگز مرا به آلودگیهای دوران جاهلیت آلوده نساخت).

شک نیست که روشن ترین آلودگی دوران جاهلیت شرک و بت پرستی است، و کسانی که آن را منحصر به آلودگی زنا دانسته اند، هیچ دلیلی بر گفته خود ندارند، بخصوص اینکه قرآن می گوید (**انما المشرکون نجس**):(مشرکان آلوده و ناپاکند).

طبری که از دانشمندان اهل سنت است در تفسیر خود (جامع البیان) از مفسر معروف (مجاهد) نقل می کند که او صریحا می گوید: آزر پدر ابراهیم نبود.

آلوسی مفسر دیگر اهل تسنن در تفسیر روح المعانی در ذیل همین آیه می گوید: آنها که می گویند: اعتقاد به اینکه آزر پدر ابراهیم نبود مخصوص شیعه هست از کم اطلاعی آنها است زیرا بسیاری از دانشمندان معتقدند که آزر اسم عمومی ابراهیم بود.

(سیوطی) دانشمند معروف سنی در کتاب مسالک الحنفی از فخر رازی در کتاب (اسرار التنزیل) نقل می کند که پدر و مادر و اجداد پیامبر اسلام (ﷺ) هیچگاه مشرک نبودند و به حدیثی که در بالا از پیامبر (ﷺ) نقل کردیم استدلال نموده است، سپس خود سیوطی اضافه می کند که ما می توانیم این حقیقت را با توجه به دو دسته از روایات اسلامی اثبات کنیم نخست روایاتی که می گوید: پدران و اجداد پیامبر تا آدم هر کدام بهترین فرد زمان خود بوده اند (این احادیث را از (صحیح بخاری) و (دلائل النبوه) بیهقی و مانند آن نقل نموده است).

و روایاتی که می گوید: در هر عصر و زمانی افراد موحد و خداپرست وجود داشته است با ضمیمه کردن این دو دسته روایات ثابت اجداد پیامبر (ﷺ) از جمله (پدر ابراهیم) حتما موحد بوده اند.

با توجه به آنچه گفته شد معلوم می شود که تفسیر فوق برای آیه مورد بحث تفسیری است بر اساس قرائن روشنی از خود قرآن و روایات مختلف اسلامی نه تفسیر به رأی آنچنان که بعضی از متعصبین اهل سنت همانند نویسنده (المنار) گفته است.

آیه (75) تا (79) و ترجمه

(و كذلك نرى إبراهيم ملكوت السموت و الارض و ليكون من الموقنين)
(75)

(فلما جن عليه اليل رءا كوكبا قال هذا ربى فلما أفل قال لا أحب الافلين)
(76) (فلما رءا القمر بازغا قال هذا ربى فلما أفل قال لئن لم يهدنى ربى لا كونن
من القوم الضالين) (77) (فلما رءا الشمس بازغة قال هذا ربى هذا أكبر فلما
أفلت قال يقوم إني برىء مما تشركون) (78) (إني وجهت وجهى للذى فطر
السموت و الارض حنيفا و ما أنا من المشركين) (79)

ترجمه:

75 - اینچنین ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم، تا اهل یقین
گردد.

76 - هنگامی که (تاریکی) شب او را پوشانید ستاره ای مشاهده کرد گفت:
این خدای من است؟ اما هنگامی که غروب کرد گفت غروب کنندگان را دوست
ندارم.

77 - و هنگامی که ماه را دید (که سینه افق را) می شکافت گفت این خدای
من است؟ اما هنگامی که (آنها) افول کرد گفت اگر پروردگارم مرا راهنمائی
نکند مسلما از جمعیت گمراهان خواهم بود.

78 - و هنگامی که خورشید را دید (که سینه افق را) می شکافت گفت این
خدای من است؟ این (که از همه) بزرگتر است، اما هنگامی که غروب کرد گفت
ای قوم! من از شریکهای که شما (برای خدا) می سازید بیزارم.

79 - من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را آفریده من
در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم.

تفسیر:

دلائل توحید در آسمانها

در تعقیب نکوهشی که ابراهیم از بتها داشت، و دعوتی که از آزر برای ترک بت پرستی نمود، در این آیات خداوند به مبارزات منطقی ابراهیم با گروههای مختلف بت پرستان اشاره کرده و چگونگی پی بردن او را به اصل توحید از طریق استدلالات روشن عقلی شرح می دهد.

نخست می گوید: (همانطور که ابراهیم را از زیانهای بت پرستی آگاه ساختیم همچنین مالکیت مطلقه و تسلط پروردگار را بر تمام آسمان و زمین به او نشان دادیم) (و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السماوات والارض).

ملکوت در اصل از ریشه (ملک) (بر وزن حکم) به معنی (حکومت و مالکیت است، و (و) و (ت) برای تأکید و مبالغه به آن اضافه شده بنابراین منظور از آن در اینجا حکومت مطلقه خداوند بر سراسر عالم هستی است. این آیه گویا اجمالی از تفصیلی است که در آیات بعد درباره مشاهده وضع خورشید و ماه و ستارگان و پی بردن از غروب آنها به مخلوق بود نشان آمده است.

یعنی قرآن ابتدا مجملی از مجموع آن قضایا را ذکر کرده، سپس به شرح آنها پرداخته است، و به این ترتیب منظور از نشان دادن ملکوت آسمان و زمین به ابراهیم روشن می شود.

و در پایان آیه می فرماید: (هدف ما این بود که ابراهیم اهل یقین گردد) (و ليكون من الموقنين).

شک نیست که ابراهیم یقین استدلالی و فطری به یگانگی خدا داشت اما با مطالعه در اسرار آفرینش این یقین به سر حد کمال رسید، همانطور که ایمان به

معاد و رستاخیز داشت ولی با مشاهده مرغان سر بریده ای که زنده شدند، ایمان او به مرحله (عین الیقین) رسید.

در آیات بعد این موضوع را بطور مشروح بیان کرده و استدلال ابراهیم را از افول و غروب ستاره و خورشید بر عدم الوهیت آنها روشن می سازد.

نخست می گوید: (هنگامی که پرده تاریک شب جهان را در زیر پوشش خود قرار داد ستاره ای در برابر دیدگان او خودنمایی کرد، ابراهیم صدا زد این خدای من است؟! اما به هنگامی که غروب کرد با قاطعیت تمام گفت: من هیچگاه غروب کنندگان را دوست نمی دارم) و آنها را شایسته عبودیت و ربوبیت نمی دانم (فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی فلما افل قال لا احب الافلین).

بار دیگر چشم بر صفحه آسمان دوخت این بار قرص سیم گون ماه با فروغ و درخشش دلپذیر خود بر صفحه آسمان ظاهر شده بود هنگامی که ماه را دید ابراهیم صدا زد این است پروردگار من؟ اما سرانجام ماه به سرنوشت همان ستاره گرفتار شد و چهره خود را در پرده افق کشید، ابراهیم جستجوگر گفت: (اگر پروردگار من مرا به سوی خود رهنمون نشود در صف گمراهان قرار خواهم گرفت) (فلما رای القمر بازغا قال هذا ربی فلما افل قال لئن لم یهدنی ربی لا کونن من القوم الضالین).

در این هنگام شب به پایان رسیده بود و پرده های تاریک خود را جمع کرده و از صحنه آسمان می گریخت، خورشید از افق مشرق سر برآورده و نور زیبا و لطیف خود را همچون یک پارچه زربفت بر کوه و دشت و بیابان می گسترد، همین که چشم حقیقت بین ابراهیم بر نور خیره کننده آن افتاد صدا زد خدای من این است؟! اینکه از همه بزرگتر و پرفروغتر است!، اما با غروب آفتاب و فرو

رفتن قرص خورشید در دهان هیولای شب، ابراهیم آخرین سخن خویش را ادا کرد و گفت: (ای جمعیت، من از همه این معبودهای ساختگی که شریک خدا قرار داده اید بیزارم) (فلما رای الشمس بازغة قال هذا ربی هذا اکبر فلما افلت قال یا قوم انی بری مما تشرکون).

اکنون که فهمیدم در ماورای این مخلوقات متغیر و محدود و اسیر چنگال قوانین طبیعت خدائی است قادر و حاکم بر نظام (کاینات من روی خود را به سوی کسی می کنم که آسمانها و زمین را آفرید و در این عقیده خود کمترین شرک راه نمی دهم، من موحد خالصم و از مشرکان نیستم) (انی وجهت وجهی للذی فطر السماوات و الارض حنیفا و ما انا من المشرکین).

در تفسیر این آیه و آیات بعد و اینکه چگونه ابراهیم موحد و یکتاپرست به ستاره آسمان اشاره کرده و می گوید: (این خدای من است) مفسران گفتگو بسیار کرده اند و از میان همه تفاسیر دو تفسیر قابل ملاحظه تر است که هر کدام از آن را بعضی از مفسران بزرگ اختیار کرده و در منابع حدیث نیز شواهدی بر آن وجود دارد:

نخست اینکه ابراهیم شخصا می خواست درباره خداشناسی بیندیشد و معبودی را که با فطرت پاک خویش در اعماق جانش می یافت پیدا کند، او خدا را با نور فطرت و دلیل اجمالی عقل شناخته بود و تمام تعبیراتش نشان می دهد که در وجود او هیچگونه تردیدی نداشت، اما در جستجوی مصداق حقیقی او بود، بلکه مصداق حقیقی او را نیز می دانست اما می خواست از طریق استدلالات روشنتر عقلی به مرحله (حق الیقین) برسد و این جریان قبل از دوران نبوت و احتمالا در آغاز بلوغ یا قبل از بلوغ بود.

در پاره ای از روایات و تواریخ می خوانیم این نخستین بار بود که ابراهیم چشمش به ستارگان آسمان افتاد و صفحه نیلگون آسمان شب با چراغهای فروزنده و پر فروغش را می دید، زیرا مادرش او را از همان دوران طفولیت به خاطر ترس از دستگاه نمرود جبار در درون غاری پرورش می داد.

اما این بسیار بعید به نظر می رسید که انسانی سالها درون غاری زندگی کند و حتی در یک شب تاریک نیز یک گام از آن بیرون نگذارد، شاید تقویت این احتمال در نظر بعضی به خاطر جمله رای کوکبا باشد که مفهومش این است که تا آن زمان ستاره ای را ندیده بود.

ولی این تعبیر به هیچوجه چنین مفهومی را در بر ندارد، بلکه منظور این است اگر چه تا آن زمان ستاره و ماه و خورشید را بسیار دیده بود ولی به عنوان یک محقق توحید این نخستین بار بود که به آنها نظر می دوخت و در ارتباط افول و غروب آنها با نفی مقام خدائی از آنها اندیشه می کرد، در حقیقت ابراهیم بارها آنها را دیده بود اما نه با این چشم.

بنابراین هنگامی که ابراهیم می گوید هذا ربی (این خدای من است) به عنوان یک خبر قطعی نیست، بلکه به عنوان یک فرض و احتمال، برای تفکر و اندیشیدن است، درست مثل اینکه ما می خواهیم در علت حادثه ای پی جوئی کنیم تمام احتمالات و فرضها را یک یک مورد مطالعه قرار می دهیم و لوازم هر یک را بررسی می کنیم تا علت حقیقی را بیابیم و چنین چیزی نه کفر است و نه حتی دلالت بر نفی ایمان می کند، بلکه راهی است برای تحقیق بیشتر و شناسائی بهتر و رسیدن به مراحل بالاتر ایمان، همانطور که در جریان معاد نیز ابراهیم برای رسیدن به مرحله شهود و اطمینان ناشی از آن در صدد تحقیق بیشتر برآمد. در تفسیر عیاشی از محمد بن مسلم از امام باقر یا صادق (علیه السلام)

چنین نقل شده است (انما كان ابراهيم طالبا لربه ولم يبلغ كفرا وانه من فكر من الناس في مثل ذلك فانه بمنزلته): (ابراهيم اين سخن را به عنوان تحقيق گفت و هرگز سخن او كفر نبود، و هر كس از مردم به عنوان تفكر و تحقيق اين سخن را بگويد همانند ابراهيم خواهد بود).

در اين زمينه دو روايت ديگر نيز در تفسير نور الثقلين نقل شده است. تفسير دوم اين است كه ابراهيم اين سخن را به هنگام گفتگو با ستاره پرستان و خورشيدپرستان بيان كرد، و احتمالا بعد از مبارزات سرسختانه او در بابل با بت پرستان و خروج او از آن سرزمين به سوي شام بود كه با اين اقوام برخورد كرد، ابراهيم كه لجاجت اقوام نادان را در راه و رسم غلط خود در بابل آزموده بود، براي اينكه نظر عبادت كنندگان خورشيد و ماه و ستارگان را به سوي خود جلب كند، نخست با آنها همصدا شد و به ستاره پرستان گفت: شما مي گوئيد اين ستاره زهره پروردگار من است، بسيار خوب يعني باشد كه سرانجام اين عقيدة را براي شما بازگو كنم، چيزي نگذشت كه چهره پرفروغ ستاره در پشت پرده تاريخ افق پنهان گشت اينجا بود كه حربه محكم به دست ابراهيم افتاد و گفت: من هرگز چنين معبودي را نمي توانم پذيرم.

بنابراين جمله (هذا ربي)، مفهومي اين است (به اعتقاد شما اين خدای من است) و يا اينكه آنرا به عنوان استفهام گفت: آيا اين خدای من است؟

در اين زمينه نيز حديثي در تفسير نور الثقلين و ساير تفاسير از عيون اخبار الرضا (عليه السلام) نقل شده است.

چگونگي استدلال ابراهيم بر توحيد

اکنون این سؤال پیش می آید که ابراهيم چگونه از غروب آفتاب و ماه و ستارگان بر نفی ربوبيت آنها استدلال کرد؟.

این استدلال ممکن است از سه راه باشد.

1 - پروردگار و مربی موجودات (آنچنان که از کلمه (رب) استفاده می شود) باید همیشه ارتباط نزدیک با مخلوقات خود داشته باشد، لحظه ای نیز از آنها جدا نگردد، بنابراین چگونه موجودی که غروب می کند و ساعتها نور و برکت خود را بر می چیند و از بسیاری موجودات به کلی بیگانه می شود، می تواند پروردگار و رب آنها بوده باشد؟!.

2 - موجودی که دارای غروب و طلوع است، اسیر چنگال قوانین است چیزی که خود محکوم این قوانین است چگونه می تواند حاکم بر آنها و مالک آنها بوده باشد. او خود مخلوق ضعیفی است و سر بر فرمان آنها و توانائی کمترین انحراف و تخلف از آنها را ندارد.

3 - موجودی که دارای حرکت است حتما موجود حادثی خواهد بود، زیرا همانطور که مشروحا در فلسفه اثبات شده است، حرکت همه جا دلیل بر حدوث است، زیرا حرکت خود یکنوع وجود حادث است و چیزی که در معرض حوادث است یعنی دارای حرکت است نمی تواند یک وجود ازلی و ابدی بوده باشد (دقت کنید).

نکته ها

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1 - در نخستین آیه مورد بحث کلمه (کذلک) (اینچنین...) جلب توجه می کند و مفهوم آن این است: همانطور که زیانهای بت پرستی را برای عقل و خرد ابراهیم روشن ساختیم، حکومت و مالکیت خدا را بر آسمان و زمین نیز به او نشان دادیم، بعضی از مفسران گفته اند: معنی آن این است که همانطور که آثار

قدرت و حکومت خود را بر آسمانها به تو نشان دادیم به ابراهیم نیز نشان دادیم تا بوسیله آنها به خدا آشناتر شود.

2 - جن (از ماده جن بر وزن فن) به معنی پوشانیدن چیزی است و در آیه مورد بحث معنی جمله این است هنگامی که شب، چهره موجودات را از ابراهیم پوشانید... و اینکه به دیوانه مجنون گفته می شود بخاطر این است که گویا پرده ای بر عقل او کشیده شده است و اطلاق جن بر موجود نا پیدا نیز به همین ملاحظه است و جنین نیز به خاطر پوشیده بودن در درون رحم مادر است و اطلاق جنت بر بهشت و بر باغ به خاطر آن است که زمینش زیر درختان پوشیده است، و قلب را جنان (بر وزن زمان) می گویند چون در میان سینه نهفته است و یا اینکه اسرار انسان را نهفته می دارد.

3 - در اینکه منظور از کوکبا (ستاره ای) کدام ستاره بود است؟ میان مفسران گفتگو است، ولی بیشتر مفسران ستاره زهره یا مشتری را ذکر کرده اند، و از پاره ای از تواریخ استفاده می شود که این هر دو ستاره در زمانهای قدیم مورد پرستش بوده، و جزء آلهه (خدایان) محسوب می شده است، ولی در حدیثی که از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در عیون الاخبار نقل شده تصریح گردیده است

که این ستاره، ستاره زهره بوده است، در تفسیر علی بن ابراهیم نیز از امام صادق (علیه السلام) این موضوع، روایت شده است.

بعضی از مفسران گفته اند که مردم کلدی و بابل در آنجا مبارزات خود را با بت پرستان شروع کرده هر یک از سیارات را خالق یا رب النوع موجوداتی می شناختند، (مریخ) را رب النوع جنگ و (مشتری) را رب النوع عدل و علم و (عطارد) را رب النوع وزیران... و (آفتاب) را پادشاه همه می دانستند!.

4 - بازغ از ماده (بزغ) (بر وزن نذر) در اصل به معنی شکافتن و جاری ساختن خون است و لذا به جراحی کردن بیطار (دامپزشک) بزغ گفته می شود و اطلاق این کلمه بر طلوع آفتاب یا ماه در حقیقت آمیخته با یکنوع تشبیه زیبا است زیرا آفتاب و ماه به هنگام طلوع خود گویا پرده تاریکی را می شکافند، علاوه بر این در کنار افق سرخی کمرنگی که بی شباهت به رنگ خون نیست در اطراف خود ایجاد می کنند.

5 - فطر از ماده فطور به معنی شکافتن است، و همانطور که ذیل آیه 14 همین سوره نوشتیم اطلاق این کلمه بر آفرینش آسمان و زمین شاید به خاطر این است که طبق علم امروز، روز اول جهان توده واحدی بوده و بعد از هم شکافته شده و کرات آسمانی یکی پس از دیگری به وجود آمده اند (برای توضیح بیشتر به تفسیر آیه مزبور مراجعه فرمائید).

6 - حنیف به معنی خالص است چنانکه شرح آن در ذیل آیه 67 سوره آل عمران جلد دوم تفسیر نمونه صفحه 461 بیان گردید.

آیه (80) تا (83) و ترجمه

(و حاجه قومه قال أتحنونی فی الله وقد هدئن ولا أخاف ما تشرکون به إلا أن یشأ ربی شیاً وسع ربی کل شیء علما أفلا تتذکرون) (80) (و کیف أخاف ما أشرکتکم ولا تخافون أنکم أشرکتکم بالله ما لم یزل به علیکم سلطناً فأی الفریقین أحق بالا من إن کنتم تعلمون) (81) (الذین آمنوا ولم یلبسوا إیمنهم بظلم أولئک لهم الا من و هم مهتدون) (82) (و تلك حجتنا أتینها إبرهیم علی قومه نرفع درجت من نشأ إن ربک حکیم علیم) (83)

ترجمه:

80 - قوم او (ابراهیم) با وی به گفتگو پرداختند، گفت چرا درباره خدا با من گفتگو می کنید در حالی که خداوند مرا (با دلایل روشن) هدایت کرده و من از آنچه شما شریک (خدا) قرار می دهید نمی ترسم (و به من زیانی نمی رسد) مگر پروردگارم چیزی را بخواهد، آگاهی پروردگار من آنچنان وسیع است که همه چیز را در بر می گیرد آیا متذکر (و بیدار) نمی شوید؟!

81 - چگونه من از بتهای شما بترسم در حالی که شما از این نمی ترسید که برای خدا شریکی قرار داده اید که هیچگونه دلیلی درباره آن بر شما نازل نکرده، (راست بگوئید) کدامیک از این دو جمعیت (بت پرستان و خدا پرستان) شایسته تر به امنیت (از مجازات) هستند اگر شما می دانید.

82 - (آری) آنها که ایمان آوردند و ایمان خود را با شرک نیامیختند امنیت مال آنها است، و آنها هدایت یافتگانند.

83 - اینها دلایل ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم درجات هر کس را بخواهیم (و شایسته باشد) بالا می بریم، پروردگار تو حکیم و دانا است.

تفسیر:

به دنبال بحثی که در آیات گذشته در زمینه استدلالهای توحیدی ابراهیم گذشت در این آیات اشاره به بحث و گفتگوی ابراهیم با قوم و جمعیت بت پرست شده است، نخست می گوید: (قوم ابراهیم با او به گفتگو و محاجه پرداختند) (و حاجه قومه).

ابراهیم در پاسخ آنها گفت، (چرا درباره خداوند یگانه با من گفتگو و مخالفت می کنید، در حالی که خداوند مرا در پرتو دلائل منطقی و روشن به راه توحید هدایت کرده است؟) (قال اتحاجونی فی الله وقد هدان).

از این آیه به خوبی استفاده می شود که جمعیت بت پرستان قوم ابراهیم تلاش و کوشش داشتند که به هر قیمتی که ممکن است او را از عقیده خود باز دارند، و به آئین بت پرستی بکشانند ولی او با نهایت شهامت مقاومت کرد و با دلائل منطقی سخنان همه را پاسخ گفت.

در اینکه آنها به چه منطقی در برابر ابراهیم متوسل شدند، در این آیات صریحا چیزی نیامده است، ولی از پاسخ ابراهیم اجمالا روشن می شود که آنها او را تهدید به کیفر و خشم خدایان و بتها کردند، و او را از مخالفت آنان بیم دادند، زیرا در دنباله آیه از زبان ابراهیم چنین می خوانیم: من هرگز از بتهای شما نمی ترسم زیرا آنها قدرتی ندارند که به کسی زیان برسانند (ولا اخاف ما تشرکون به).

(هیچکس و هیچ چیز نمی تواند به من زیانی برساند مگر اینکه خدا بخواهد) (الا ان یشأ ربی شیئا).

گویا ابراهیم با این جمله می خواهد یک پیشگیری احتمالی کند و بگوید اگر در گیرودار این مبارزه ها فرضا حادثه ای هم برای من پیش بیاید هیچگونه

ارتباطی به بتها ندارد، بلکه مربوط به خواست پروردگار است برای اینکه بت بی شعور و بی جان مالک سود و زیان خود نیست تا چه رسد به اینکه مالک سود و زیان دیگری باشد.

سپس می گوید: (علم و دانش پروردگار من آنچنان گسترده و وسیع است که همه چیز را در بر می گیرد) (وسع ربی کل شیء علما).

این جمله در حقیقت دلیلی برای جمله سابق است و آن اینکه بتها هرگز نمی توانند منشأ سود و زیانی باشند، زیرا هیچگونه علم و آگاهی ندارند و نخستین شرط برای رسانیدن سود و زیان، علم و شعور و آگاهی است، تنها خدائی که علم و دانشش همه چیز را احاطه کرده است می تواند منشأ سود و زیان باشد، پس چرا از خشم غیر او بترسم؟.

و سرانجام برای تحریک فکر و اندیشه، آنان را مخاطب ساخته می گوید: (آیا با اینهمه باز متذکر و بیدار نمی شوید؟) (افلا تتذكرون).

در آیه بعد منطق و استدلال دیگری را از ابراهیم بیان می کند که به جمعیت بت پرست می گوید (چگونه ممکن است من از بتها بترسم و در برابر تهدیدهای شما وحشتی به خود راه دهم با اینکه هیچگونه نشانه ای از عقل و شعور و قدرت در این بتها نمی بینم، اما شما با اینکه به وجود خدا ایمان دارید و قدرت و علم او را می دانید، و هیچگونه دستوری به شما درباره پرستش بتها نازل نکرده است، با این همه از خشم او نمی ترسید من چگونه از خشم بتها بترسم؟) (و کیف اخاف ما اشرکتکم ولا تخافون انکم اشرکتکم بالله ما لم ينزل به علیکم سلطانا).

زیرا می دانیم بت پرستان منکر وجود خداوندی که خالق آسمانها و زمین است نبودند بلکه بتها را شریک در عبادت او می ساختند و آنها را شفیع بر در درگاه او می پنداشتند.

(اکنون انصاف بدهید من باید احساس آرامش کنم یا شما؟! (فای‌الفریقین
احق بالا من ان کنتم تعلمون) .

در واقع منطق ابراهیم در اینجا یک منطق عقلی بر اساس این واقعیت است که شما مرا تهدید به خشم بته‌ها می‌کنید در حالی که تأثیر وجودی آنها موهوم است، ولی از خشم خداوند بزرگ که من و شما هر دو او را پذیرفته ایم و باید پیرو دستور او باشیم و هیچگونه دستوری از طرف او در باره پرستش بته‌ها نرسیده است ترس و وحشتی ندارید، یک موضوع قطعی را رها کرده اید و به یک موضوع موهوم چسبیده اید؟

در آیه بعد پاسخی از زبان ابراهیم به سؤال که خودش در آیه قبل مطرح نمود نقل شده است (و این یک شیوه جالب در استدلال‌ات علمی است که گاهی شخص استدلال‌کننده سؤال از طرف مقابل می‌کند و خودش بلافاصله به پاسخ آن می‌پردازد اشاره به اینکه مطلب به قدری روشن است که هر کس پاسخ آن را باید بداند).

می‌گوید: (آنها که ایمان آوردند و ایمان خود را با ظلم و ستم نیامیختند امنیت برای آنها است، و هدایت مخصوص آنان) (الذین آمنوا ولم یلبسوا
ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون) .

در روایتی که از امیر مؤمنان علی (علیه‌السلام) نقل شده نیز تأکید گردیده است که این سخن دنباله گفتگوی ابراهیم با بت پرستان است.

بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که این جمله بیان الهی بوده باشد نه گفتار ابراهیم، ولی احتمال اول علاوه بر اینکه در روایت وارد شده با وضع و ترتیب آیات بهتر تطبیق می‌کند، اما این احتمال که این جمله گفتار بت پرستان باشد که پس از شنیدن قول ابراهیم بیدار شده باشند بسیار بعید به نظر می‌رسد.

منظور از ظلم در اینجا چیست؟

معروف میان مفسران این است که به معنی (شرک) است و آنچه در سوره لقمان (آیه 12) وارد شده ان الشرک لظلم عظیم: (شرک ستم بزرگی است) شاهد بر این معنی گرفته اند

در روایتی نیز از ابن مسعود نقل شده که هنگامی که این آیه (آیه مورد بحث) نازل شد بر مردم گران آمد، عرض کردند: ای رسول خدا کیست که لا اقل به خود ستم نکرده باشد (بنابراین همه مشمول این آیه اند) پیامبر (ﷺ) فرمود: (منظور آنچه شما فکر می کنید نیست آیا گفته بنده صالح خدا (لقمان) را نشنیده اید که می گوید: فرزندم برای خدا شریک قرار مده زیرا شرک، ظلم بزرگی است).

ولی از آنجا که آیات قرآن در بسیاری از موارد دو یا چند معنی را در بر دارد که ممکن است یکی از دیگری گسترده تر و عمومی تر باشد، این احتمال در

آیه نیز هست، که (امنیت) اعم امنیت از مجازات پروردگار و یا امنیت از حوادث دردناک اجتماعی باشد.

یعنی جنگها، تجاوزها، مفاسد، جنایات، و حتی امنیت و آرامش روحی تنها موقعی به دست می آید که در جوامع انسانی دو اصل حکومت کند، ایمان و عدالت اجتماعی، اگر پایه های ایمان به خدا متزلزل گردد و احساس مسئولیت در برابر پروردگار از میان برود و عدالت اجتماعی جای خود را به ظلم و ستم بسپارد، امنیت در چنان جامعه ای وجود نخواهد داشت، و به همین دلیل با تمام تلاش و کوششی که جمعی از اندیشمندان جهان برای برچیدن بساط ناامنیهای مختلف در دنیا می کنند روز به روز فاصله مردم جهان از آرامش و امنیت واقعی

بیشتر می گردد، دلیل این وضع همان است که در آیه فوق به آن اشاره شده:
پایه های ایمان لرزان و ظلم جای عدالت را گرفته است.

مخصوصاً تأثیر ایمان در آرامش و امنیت روحی برای هیچکس جای تردید نیست، همانطور که ناراحتی وجدان و سلب آرامش روانی به خاطر ارتکاب ظلم بر کسی پوشیده نمی باشد.

در بعضی از روایات نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که: (منظور از آیه فوق این است که آنهایی که به دستور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در زمینه ولایت و رهبری امت اسلامی بعد از او ایمان بیاورند، و آن را با ولایت و رهبری دیگران مخلوط نکنند امنیت از آن آنها است).

این تفسیر در حقیقت ناظر به ملاک و روح مطلب در آیه شریفه است زیرا در این آیه سخن از رهبری و ولایت خداوند و آمیخته نکردن آن با رهبری غیر او است و از آنجا که رهبری علی (علیه السلام) به مقتضای انما ولیکم الله و رسوله. پرتوی از رهبری خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و رهبریهای تعیین نشده از طرف خداوند چنین نیست، آیه فوق با یک دید وسیع همه را شامل می شود، بنابراین منظور از این حدیث این نیست که مفهوم آیه منحصر این باشد، بلکه این تفسیر پرتوی از مفهوم اصلی آیه است.

و لذا در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که این آیه خوارج را که از ولایت ولی خدا بیرون رفتند و در ولایت و رهبری شیطان قرار گرفتند شامل می شود.

آیه بعد یک اشاره اجمالی به تمام بحثهای گذشته که در زمینه توحید و مبارزه با شرک از ابراهیم نقل شد کرده، می گوید: (اینها دلائلی بود که ما به

ابراهیم در برابر قوم و جمعیتش دادیم) (و تلك حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه) .

درست است که این استدلالات جنبه منطقی داشت، و ابراهیم به نیروی عقل و الهام فطرت به آنها رسیده بود، ولی چون این نیروی عقل و آن الهام فطرت همه از ناحیه خدا است، خداوند همه این استدلالات را از مواهب خویش می شمرد که در دل‌های آماده همچون دل ابراهیم منعکس می شود.

قابل توجه اینکه (تلك) در لغت عرب اسم اشاره برای بعید است ولی گاهی اهمیت موضوع و بلند پایه بودن آن سبب می شود که حتی یک موضوع نزدیک با اسم اشاره بعید ذکر شود، مانند آن را در آغاز سوره بقره می خوانیم: (ذلك الكتاب لا ريب فيه): (این کتاب بزرگ شک و تردیدی در آن راه ندارد).

سپس برای تکمیل این بحث می فرماید: (درجات هر کس را بخواهیم بلند می کنیم) (نرفع درجات من نشأ).

اما برای اینکه اشتباهی پیش نیاید که گمان کنند خداوند در این ترفیع درجه تبعیضی قائل می شود می فرماید: (پروردگار تو، حکیم و عالم است) و درجاتی را که می دهد روی آگاهی به شایستگی آنها و موافق موازین حکمت است و تا کسی شایسته نباشد از آن برخوردار نخواهد شد (ان ربك حکیم علیم).

آیه (84) تا (87) و ترجمه

(ووهبنا له إسحق ويعقوب كلا هدينا ونوحا هدينا من قبل و من ذريته داود و سليمان و أيوب و يوسف و موسى و هرون و كذلك نجزي المحسنين) (84) (و زكريا و يحيى و عيسى و إلياس كل من الصالحين) (85) (وإسماعيل و اليسع و يونس و لوطا و كلا فضلنا على العالمين) (86) (و من أبائهم و ذريتهم و إخوانهم و اجتبيينهم و هديناهم إلى صراط مستقيم) (87)

ترجمه:

84 - و اسحاق و يعقوب را به او (ابراهيم) بخشيديم و هر کدام را هدايت كرديم و نوح را (نيز) قبلا هدايت نموديم و از فرزندان او داود و سليمان و ايوب و يوسف و موسى و هارون را (هدايت كرديم) و اينچنين نيكوکاران را پاداش می دهيم.

85 - و (همچنين) زكريا و يحيى و عيسى و الياس هر کدام از صالحان بودند.

86 - و اسماعيل و اليسع و يونس و لوط و هريك را بر جهانيان برترى داديم.

87 - و از پدران آنها و فرزندان آنها و برادران آنها افرادى را برگزيديم و هدايت به راه راست نموديم.

تفسير:

در اين آيات به قسمتى از مواهبى كه خداوند به ابراهيم داده است اشاره شده، و آن موهبت فرزندان صالح و نسل لايق و برومند است كه يكى از بزرگترين مواهب الهى محسوب مى شود.

نخست می گوید: (ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب (فرزند اسحاق) را بخشیدیم) (ووهبنا له اسحاق و یعقوب).

و اگر در اینجا اشاره به فرزند دیگر ابراهیم، اسماعیل نشده بلکه در لابلای بحث آمده است شاید به خاطر آن است که تولد اسحاق از مادر عقیمی همچون (ساره) آنهم در سن پیری موضوع بسیار عجیب و موهبتی غیر منتظره بود. سپس برای بیان اینکه افتخار این دو تنها در جنبه پیغمبرزادگی نبود، بلکه شخصا در پرتو فکر صحیح و عمل صالح نور هدایت را در قلب خود جای داده بودند، می گوید: (هر یک از آنها را هدایت کردیم) (کلا هدینا).

و به دنبال آن برای اینکه تصور نشود، در دورانهای قبل از ابراهیم، پرچمدارانی برای توحید نبودند، و این موضوع از زمان او شروع شده اضافه می کند، (نوح را نیز پیش از آن هدایت و رهبری کردیم) (و نوحا هدینا من قبل). و می دانیم نوح نخستین پیامبر اولوالعزم است که دارای آئین و شریعت بود و سر سلسله پیامبران اولوالعزم می باشد.

در حقیقت با اشاره به موقعیت نوح که از اجداد ابراهیم است و موقعیت جمعی از پیامبران که از دودمان و فرزندان او هستند، موقعیت ممتاز ابراهیم را از نظر وراثت و ریشه و ثمره وجودی مشخص می سازد.

و در تعقیب آن نام جمع کثیری از پیامبران را که از دودمان ابراهیم بودند می برد، نخست می گوید: (از دودمان ابراهیم، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون هستند) (و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون).

سپس با این جمله که (این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم) روشن می کند که مقام و موقعیت آنها در پرتو اعمال و کردار آنها بود (و كذلك فجری المحسنين).

در اینکه ضمیر من ذریته (از دودمان او) به چه کسی بر می گردد؟ به ابراهیم یا نوح؟ در میان مفسران گفتگوی زیادی است، ولی غالب مفسران آن را به ابراهیم باز گردانیده اند و ظاهراً نباید تردید داشت که مرجع ضمیر ابراهیم است، زیرا بحث آیه درباره مواهب خدا نسبت به ابراهیم می باشد، نه درباره نوح پیغمبر، به علاوه از روایات متعددی که بعداً نقل خواهیم کرد این موضوع نیز استفاده می شود.

تنها مطلبی که سبب شده بعضی از مفسران ضمیر را به نوح باز گردانند ذکر نام (یونس) و (لوط) در آیات بعد است، زیرا مشهور در تواریخ آن است که یونس از فرزندان ابراهیم نبوده، و لوط هم برادرزاده یا خواهرزاده ابراهیم است، ولی در مورد (یونس)، مورخان اتفاق نظر ندارند، بعضی او را از دودمان ابراهیم دانسته اند و بعضی او را از پیامبران بنی اسرائیل شمرده اند.

به علاوه مورخان معمولاً نسب را از طرف پدر حفظ می کنند، چه مانعی دارد که یونس همانند عیسی که نامش را نیز در آیات فوق می خوانیم از طرف مادر، به ابراهیم منتهی شود.

و اما لوط گرچه فرزند ابراهیم نبود ولی از خاندان و دودمان او بود و همانطور که در لغت عرب گاهی به عمو، (اب) گفته می شود، به برادرزاده یا خواهرزاده نیز (ذریه) و فرزند اطلاق می گردد، و به این ترتیب نمی توانیم دست از ظاهر آیات که درباره ابراهیم است برداریم و ضمیر را به نوح که در اینجا موضوع سخن نیست باز گردانیم.

و در آیه بعد نام (زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را می برد و اضافه می کند که همه اینها از صالحان بودند)، یعنی مقامات آنها جنبه تشریفاتی و اجباری نداشت، بلکه در پرتو عمل صالح در پیشگاه خدا شخصیت و عظمت یافتند. (و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین).

در آیه بعد نیز نام چهار نفر دیگر از پیامبران و رهبران الهی آمده و می فرماید: (و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط و هر کدام را بر مردم عصر خود برتری بخشیدیم) (و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط و کلا فضلنا علی العالمین).

در اینکه (الیسع) چگونه نامی است و اشاره به کدام یک از پیامبران است در میان مفسران و ادبای عرب گفتگو است، بعضی آن را یک نام عبری می دانند که در اصل (یوشع) بوده، سپس الف و لام به آن داخل شده و شین تبدیل به سین گردیده است، و بعضی معتقدند یک اسم عربی است که از یسع (فعل مضارع از ماده وسعت) گرفته شده است، این احتمال را نیز داده اند که به همین صورت نام یکی از انبیای پیشین بوده است و در هر حال از پیامبرانی است که از نسل ابراهیم می باشند.

و در آخرین آیه یک اشاره کلی به پدران و فرزندان و برادران صالح پیامبران نامبرده که به طور تفصیل اسم آنها در اینجا نیامده است کرده، می گوید: (از میان

پدران آنها و فرزندان آنها و برادرانشان، افرادی را فضیلت دادیم و برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم) (و من آبائهم و ذریاتهم و اخوانهم و اجتبیناهم و هدیناهم الی صراط مستقیم).

نکته ها

در اینجا به چند موضوع باید توجه داشت:

1 - فرزندان پیامبر - در آیات فوق، عیسی از فرزندان ابراهیم (و به احتمالی از فرزندان نوح) شمرده شده، با اینکه می دانیم تنها از طرف مادر به آنها مربوط می شود، و این دلیل بر آن است که سلسله نسب از طرف پدر و مادر به طور یکسان پیش می رود و به همین دلیل نوه های پسری و دختری هر دو ذریه و فرزندزاده انسان محسوب می شوند.

روی همین جهت امامان اهل بیت که همه از طرف دختر به پیامبر (ﷺ) می رسند، ابناً رسول الله (فرزندان پیغمبر) خوانده می شوند.

اگر چه در دوران جاهلیت که برای زن هیچگونه اهمیتی قائل نبودند، تنها نسب را از طرف پدر می دانستند، ولی اسلام قلم بطلان بر این فکر جاهلی کشیده اما متأسفانه بعضی از نویسندگانی که علاقه درستی به ائمه اهل بیت نداشتند کوشش می کردند این موضوع را انکار کنند و از گفتن ابن رسول الله به آنها خود داری نمایند و سنن جاهلی را زنده کنند.

اتفاقاً این موضوع در زمان خود ائمه مطرح بوده است، و آنها با همین آیه که دلیل دندان شکنی محسوب می شود به آنها پاسخ می گفتند.

از جمله در کافی و در تفسیر عیاشی از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود: خداوند متعال در قرآن مجید، نسب عیسی را که از طرف مادر به ابراهیم منتهی می شود، به عنوان ذریه (فرزندزاده) بیان کرده آنگاه آیه و من ذریته داود و سلیمان را تا آخر و آیه بعد را هم تا لفظ عیسی تلاوت کرد.

و نیز در تفسیر عیاشی از ابو الاسود روایت شده که می گوید: روزی حجاج کسی را به نزد یحیی بن معمر که از علاقمندان خاندان پیامبر (ﷺ) بود

فرستاد که من شنیدم تو حسن و حسین را فرزندان رسول خدا می دانی و در این باره به آیات قرآن استدلال می کنی، در حالی که من قرآن را از اول تا به آخر خواندم و به چنین آیه ای برخورددم، یحیی بن معمر در پاسخ او گفت: آیا در سوره انعام به این آیه برخوردده ای که می گوید: (و من ذریته داود و سلیمان... و یحیی و عیسی) گفت آری خوانده ام، گفت: مگر نه اینست که در این آیات عیسی ذریه ابراهیم شمرده شده، با اینکه از طرف پدر به او نمی رسید؟!

در عیون الاخبار در ضمن یک حدیث طولانی در زمینه گفتگوی امام موسی بن جعفر (علیه السلام) با هارون الرشید و موسی بن مهدی، چنین نقل می کند که او یعنی به امام کاظم (علیه السلام) گفت: چگونه شما می گوئید ما ذریه پیامبریم، در حالی که پیامبر، پسری نداشت و نسل از طریق پسر است نه دختر و شما فرزندان دختر او هستید؟ امام در پاسخ از او خواست که از این سؤال صرف نظر کند، ولی هارون اصرار کرد و گفت به هیچوجه صرف نظر نمی کنم، زیرا شما معتقدید به اینکه همه چیز در قرآن مجید است و باید از قرآن آیه ای در این باره بیاورید، امام فرمود: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و کذلک نجزی المحسنین، و زکریا و یحیی و عیسی، سپس سؤال کرد ای هارون! پدر عیسی که بود؟ گفت: عیسی پدر نداشت، فرمود: بنابراین اگر او ملحق به ذریه پیامبران است از طریق مریم می باشد، ما نیز ملحق به ذریه رسول خدا از طریق مادرمان فاطمه هستیم.

جالب توجه اینکه بعضی از متعصبین اهل تسنن نیز، این موضوع را در تفسیر خود ذیل همین آیه آورده اند، از جمله فخر رازی در تفسیر کبیر خود می گوید:

این آیه دلالت دارد بر اینکه حسن و حسین از ذریه پیامبرند زیرا خداوند عیسی را از ذریه ابراهیم شمرده است با اینکه تنها از طریق مادر به او مربوط می شود. نویسنده المنار که در تعصب در بعضی از مباحث خاص مذهبی دست کمی از فخر رازی ندارد، بعد از نقل کلام فخر رازی می گوید: در این باب حدیثی از ابوبکر در صحیح بخاری از پیامبر (ﷺ) نقل شده است که به امام حسن (علیه السلام) اشاره کرد و گفت: ان ابني هذا سيد: این پسر من آقا است (یعنی کلمه پسر من بر امام حسن اطلاق کرد) در حالی که در نزد عرب (جاهلی) لفظ ابن بر دختر زاده اطلاق نمیشد... سپس اضافه می کند به همین جهت مردم اولاد فاطمه (علیه السلام) را اولاد رسول و عترت و اهل بیت او می دانستند.

در هر حال شک نیست که فرزندزاده ها از طرف دختر و پسر هر دو فرزند انسان محسوب می شوند و هیچگونه تفاوتی در این زمینه نیست، و نه این موضوع از مختصات پیغمبر ما میباشد و مخالفت با این مساله سر چشمهای جز تعصب و یا افکار جاهلی ندارد، و لذا در تمام احکام اسلامی از قبیل ازدواج و ارث و مانند آن هیچگونه تفاوتی میان این دو نیست، تنها استثنائی که به موضوع خورده مساله خمس است که روی عنوان سیادت است و به جهت خاصی که در کتاب خمس در فقه آمده این موضوع استثناء شده است.

2 - چرا نام این پیامبران در سه گروه در سه آیه بیان شده است؟

بعضی از مفسران احتمال داده اند که گروه اول یعنی داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون، این شش نفر، از پیامبرانی بودند که علاوه بر مقام نبوت و رسالت دارای حکومت و زمامداری نیز بودند و شاید جمله کذلک نجزی المحسنین که بعد از ذکر نام اینها آمده است به خاطر نیکبختی فراوانی بوده که در دوران حکومت خود بر مردم کردند.

و اما گروه دوم یعنی زکریا و یحیی و عیسی و الیاس از پیامبرانی بودند که در زهد و بی اعتنائی به دنیا - علاوه بر مقام نبوت و رسالت - نمونه بودند جمله کل من الصالحین بعد از ذکر نام آنها میتواند اشاره به همین حقیقت بوده باشد.

درباره گروه سوم یعنی اسماعیل و الیسع و یونس و لوط این امتیاز را داشتند که دست به مهاجرت دامنه داری زدند و برای تحکیم آئین خدا برنامه هجرت را عملی ساختند، و ذکر جمله کلا فضلنا علی العالمین (بنا بر اینکه اشاره به این چهار نفر باشد نه به تمام پیامبرانی که در این سه آیه گفته شده است) نیز میتواند اشاره به همین سیر آنها در جهان و در میان اقوام مختلف بوده باشد.

3 - اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان موضوع دیگری که از آیات فوق استفاده می شود همین مساله است زیرا خداوند برای معرفی مقام والای ابراهیم قهرمان بتشکن، شخصیت‌های بزرگ انسانی که از دودمان او در اعصار مختلف به وجود آمدند با شرح و تفصیل بیان میکند به طوری که از میان 25 نفر از پیامبران که نامشان در مجموع قرآن آمده است در این آیات نام 16 نفر از فرزندان و بستگان ابراهیم و نام یک نفر از اجداد او آمده است، و این در حقیقت درس بزرگی برای عموم مسلمانان است که بدانند شخصیت فرزندان و دودمان آنها جزئی از شخصیت آنها محسوب می شود و مسائل تربیتی و انسانی مربوط به آنها فوق العاده اهمیت دارد.

4 - پاسخ به یک ایراد

ممکن است کسانی از آیه اخیر که می گوید: بعضی از پدران و فرزندان و برادران آنها را برگزیدیم و هدایت به راه راست کردیم این چنین استفاده کنند که پدران انبیاء همگی افراد با ایمانی نبوده اند و در میان آنها غیر موحد نیز وجود

داشته است - آنچنانکه بعضی از مفسران اهل تسنن در ذیل این آیه گفته اند - ولی با توجه به اینکه منظور از اجتنابناهم و هدیناهم به قرینه تعبیری که در همین سلسله آیات وجود دارد، مقام نبوت و رسالت است، مشکل حل میشود، یعنی مفهوم آیه چنین خواهد بود که بعضی از آنها را به مقام نبوت برگزیدیم و این منافاتی با موحد بودن سایرین ندارد.

در آیه 90 همین سوره (چند آیه بعد از این آیه) نیز هدایت به مقام نبوت اطلاق شده است.

آیه (88) تا (90) و ترجمه

(ذلك هدى الله يهدى به من يشأ من عباده ولو أشركوا لحبط عنهم ما كانوا يعملون) (88) (أولئك الذين أتيتهم الكتب والحكم والنبوة فإن يكفربها هؤلاً فقد وكلنا بها قوما ليسوا بها بكافرين) (89) (أولئك الذين هدى الله فبهدئهم اقتده قل لا أسئلكم عليه أجراً إن هو إلا ذكرى للعالمين) (90)

ترجمه:

88 - این هدایت خدا است که هر کس از بندگان خود را بخواهد با آن راهنمایی میکند، و اگر آنها مشرک شوند آنچه را عمل می کردند نابود میگردد.
89 - آنها کسانی هستند که کتاب و حکم و نبوت به آنان دادیم و اگر نسبت به آن کفر ورزند (مهم نیست زیرا) کسانی را نگاهبان آن ساخته ایم که نسبت به آن کافر نیستند.

90 - آنها کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده پس به هدایت آنان اقتدا کن (و) بگو در برابر این (رسالت و تبلیغ) پاداشی از شما نمی طلبم. این رسالت چیزی جز یک یادآوری برای جهانیان نیست (و آگاه ساختن و بیدار کردن وظیفه من است و در برابر انجام وظیفه مزد معنی ندارد).

تفسیر:

سه امتیاز مهم

به دنبال ذکر نام گروههای مختلفی از پیامبران الهی در آیات گذشته، در اینجا اشاره به خطوط کلی و اصلی زندگانی آنها شده، نخست میفرماید: این هدایت خدا است که بوسیله آن هر کس از بندگان را بخواهد هدایت و رهبری میکند (ذلك هدى الله يهدى به من يشأ من عباده).

یعنی گرچه آنها مردان صالحی بودند و با نیروی عقل و اندیشه و با تمام وجود خود در طریق هدایت گام بر می داشتند، ولی باز اگر توفیق الهی شامل حال آنها نمی شد و دست پر مهر او، زیر بازوی آنها را نمی گرفت، امکان لغزش درباره همه آنها و هر کس، وجود داشته و دارد.

سپس برای اینکه کسی تصور نکند آنها به اجبار در این راه گام گذاشتند و همچنین کسی تصور نکند که خداوند نظر خاص و استثنائی و بی دلیل در مورد آنها داشته است، می فرماید: اگر فرضاً این پیامبران با آنهمه مقام و موقعیتی که داشتند مشرک میشدند، تمام اعمالشان بر باد میرفت (ولو اشرکوا لحبط عنهم ما كانوا يعملون).

یعنی آنها نیز مشمول همان قوانین الهی هستند که درباره دیگران اجرا میگردد و تبعیضی در کار نیست.

در آیه بعد به سه امتیاز مهم که پایه همه امتیازات انبیاء بوده اشاره کرده اینها کسانی بودند که کتاب آسمانی به آنان داده ایم و هم مقام حکم و هم نبوت (اولئك الذين آتيناهم الكتاب والحكم والنبوة).

البته منظور این نیست که همه آنها دارای کتاب آسمانی بودند بلکه چون سخن از مجموع آنها در میان است کتاب به مجموع نسبت داده شده، درست مثل این است که میگوئیم: در فلان کتاب دانشمندان و کتب آنها معرفی شده است، یعنی کتب آنهاست که کتابی تالیف کرده اند.

ضمناً در اینکه منظور از حکم چیست، سه احتمال وجود دارد:

1 - حکم به معنی عقل و فهم و درک یعنی علاوه بر اینکه کتاب آسمانی در اختیار آنها گذاشتیم قدرت درک و فهم آن را به آنها بخشیدیم زیرا وجود کتاب بدون وجود درک و فهم قوی و کامل، اثری نخواهد داشت. 2 - مقام داوری،

یعنی آنها در پرتو قوانین آسمانی که از کتاب الهی استفاده می کردند میتوانستند در میان مردم قضاوت کنند و شرائط یک قاضی و دادرس عادل همگی در آنها بطور کامل جمع بود.

3 - حکومت و زمامداری، زیرا آنها علاوه بر مقام نبوت و رسالت، دارای مقام حکومت نیز بودند. شاهد بر معانی فوق علاوه بر اینکه معنی لغوی حکم با تمام این معانی تطبیق می کند این است که در آیات مختلف قرآن نیز حکم در این معانی بکار رفته است. و هیچ مانعی ندارد که حکم در آیه فوق در یک معنی جامع که همه مفاهیم سه گانه فوق را شامل شود، استعمال شده باشد، زیرا حکم در اصل - آنچنان که راغب در کتاب مفردات میگوید به معنی منع و جلوگیری است، و از آنجا که عقل جلو اشتباهات و خلافاکاریها را میگیرد، همچنین قضاوت صحیح مانع از ظلم و ستم است، و حکومت عادل جلو حکومتهای ناروای دیگران را میگیرد، در هر یک از این سه معنی استعمال می شود.

البته همان گونه که اشاره کردیم که همه انبیاء دارای این همه مقامات نبودند ولی هنگامی که احکامی به جمعی اسناد داده میشود، لزومی ندارد که همه افراد آن جمع دارای تمام آن احکام باشند، بلکه ممکن است بعضی از آنها فقط دارای بعضی از آن احکام باشند و لذا موضوع کتاب آسمانی که تنها برای عده ای از انبیای نامبرده وجود داشته مشکلی برای ما در فهم آیه فوق ایجاد نمیکند.

سپس می فرماید: اگر این جمعیت، یعنی مشرکان و اهل مکه و مانند آنها، این حقایق را نپذیرند، دعوت تو بدون پاسخ نمی ماند، زیرا ما جمعیتی را ماموریت داده ایم که نه تنها آن را بپذیرند بلکه آن را محافظت و نگهبانی کنند

جمعیتی که در راه کفر گام بر نمیدارند و در برابر حق تسلیمند (فان یکفر بها هؤلاء فقد وکلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین).

در تفسیر المنار و تفسیر روح المعانی از بعضی از مفسران نقل شده که منظور از این جمعیت، ایرانیان هستند، (که به زودی اسلام را پذیرفتند و در پیشرفت آن با تمام قوا کوشیدند و دانشمندان آنها در فنون مختلف اسلامی کتابهای فراوان تالیف کردند).

در آخرین آیه، برنامه این پیامبران بزرگ را یک سرمشق عالی هدایت به پیامبر اسلام (ﷺ) معرفی کرده، و می گوید: اینها کسانی هستند که مشمول هدایت الهی شده اند و به هدایت آنها اقتدا کن (اولئك الذين هدى الله فبهداهم اقتده).

این آیه بار دیگر تاکید می کند که اصول دعوت همه پیامبران الهی یکی است، اگر چه از نظر ویژگیها و خصوصیات، به تناسب نیازمندیهای مختلف هر زمان تفاوتهای قابل ملاحظه ای داشته اند، و آئینهای بعدی کاملتر از آئینهای قبلی بوده اند کلاسهای علمی و تربیتی، تا به آخرین آنها که برنامه نهائی است، یعنی اسلام، رسیده است.

در اینکه منظور از این هدایت که باید سرمشق پیامبر اسلام (ﷺ) قرار گیرد چیست؟ بعضی از مفسران احتمال داده اند که همان صبر و پایداری در مقابل مشکلات، و بعضی گفته اند مقصود توحید و تبلیغ رسالت است، ولی ظاهراً هدایت مفهوم وسیعی دارد که هم توحید و سایر اصول اعتقادی را شامل می شود و هم صبر و استقامت، و هم سایر اصول اخلاق و تعلیم و تربیت.

از آنچه گفتیم روشن می شود که آیه فوق هیچ منافاتی با این ندارد که اسلام ناسخ ادیان و شرایع پیشین باشد، زیرا نسخ تنها شامل قسمتی از احکام میشود، نه اصول کلی دعوت آنها.

سپس به پیامبر (ﷺ) دستور داده می شود که به مردم بگوید: من هیچگونه اجر و پاداشی در برابر رسالت خود از شما تقاضا نمی کنم، همانطور که پیامبران پیشین چنین درخواستی نکردند، من هم از این سنت همیشگی پیامبران پیروی کرده و به آنها اقتدا میکنم (قل لا اسئلكم علیه اجرا).

نه تنها اقتداً به پیامبران و سنت جاویدان آنها ایجاب می کند که پاداشی مطالبه نکنم بلکه از آنجا که این آئین پاک که برای شما آورده ام یک ودیعه الهی است که در اختیار شما قرار میدهم، در برابر رساندن ودیعه الهی به شما اجر و پاداش، مفهومی ندارد.

به علاوه این قرآن و رسالت و هدایت یک بیدار باش و یادآوری به همه جهانیان است (ان هو الا ذکرى للعالمین).

و چنین نعمت عمومی و همگانی، همانند نور آفتاب و امواج هوا و بارش باران است که جنبه عمومی و جهانی دارد، و هیچگاه خرید و فروش نمی شود و کسی در برابر آن اجر و پاداشی نمی گیرد، این هدایت و رسالت نیز جنبه خصوصی و اختصاصی ندارد که بتوان برای آن پاداش قائل شد، (با توجه به آنچه در تفسیر این جمله گفته شد پیوند آنها با یکدیگر و با آیات قبل کاملاً روشن میگردد).

ضمناً از جمله اخیر به خوبی استفاده می شود که آئین اسلام جنبه قومی و و منطقهای ندارد و یک آئین جهانی و همگانی است.

آیه (91) و ترجمه

(و ما قدروا الله حق قدره إذ قالوا ما أنزل الله على بشر من شيء قل من أنزل الكتب الذي جاء به موسى نورا و هدى للناس تجعلونه قراطيس تبدونها و تحفون كثيرا و علمتم ما لم تعلموا أنتم و لا أبائكم قل الله ثم ذرهم في خوضهم يلعبون) (91)

ترجمه:

91 - آنها خدا را چنانکه باید نشناختند که گفتند هیچ چیز بر هیچ انسانی نفرستاده بگو چه کسی کتابی را که موسی آورد نازل گردانید کتابی که نور و هدایت برای مردم بود (اما شما) آنرا به صورت پراکنده قرار میدهید قسمتی را آشکار و قسمت زیادی را پنهان می دارید و مطالبی به شما تعلیم داده شده که نه شما و نه پدرانان از آن با خبر نبودید بگو: خدا... و سپس آنها را در گفتگوهای لجاجت آمیزشان رها کن تا بازی کنند!

شان نزول:

خدانشناسان

از ابن عباس چنین نقل شده که جمعی از یهودیان گفتند: ای محمد! آیا راستی خداوند کتابی بر تو فرستاده است؟! پیامبر گفت: آری، آنها گفتند: به خدا سوگند که خداوند هیچ کتابی از آسمان فرو نفرستاده است! در شان نزول این آیه، روایات دیگری نیز نقل شده و چنانکه بعدا خواهیم دانست آنچه در بالا آوردیم از همه بهتر و مناسبتر است.

تفسیر:

در اینکه این آیه درباره یهود است یا مشرکان در میان مفسران گفتگو است، ولی از آنجا که پیامبر (ﷺ) در مکه گفتگویی با یهود نداشته و آنچه بوده در مدینه بوده است و از طرفی سوره انعام که این آیه جزء آن است مکی است، بعضی معتقدند که این آیه استثنائاً در مدینه نازل شده است و به دستور پیامبر به تناسب خاصی در وسط این سوره مکی قرار گرفته و این موضوع در قرآن نمونه های فراوانی دارد.

برای روشن شدن حقیقت مطلب، نخست باید تفسیر اجمالی آیه را بدانیم و بعد در باره اینکه آیه از چه اشخاصی سخن میگوید و هدفش چیست بحث کنیم. نخست میگوید آنها خدا را آنچنانکه شایسته است نشاخشند زیرا گفتند: خدا هیچ کتابی بر هیچ انسانی نازل نکرده است! (و ما قدروا الله حق قدره اذ قالوا ما انزل الله علی بشر من شيء).

خداوند به پیامبرش دستور می دهد که در جواب آنها بگو چه کسی کتابی را که موسی آورد و نور و هدایت برای مردم بود نازل گردانید؟ (قل من انزل الكتاب الذی جاء به موسی نورا و هدی للناس).

همان کتابی که آن را به صفحات پراکنده های تبدیل کرده اید، بعضی را که به سود شما است آشکار میکنید و بسیاری را که به زیان خود می دانید پنهان می دارید (تجعلونه قراطیس تبدونها و تخفون کثیرا).

و در این کتاب آسمانی مطالبی به شما تعلیم داده شد که نه شما و نه پدران شما از آن با خبر نبودید و بدون تعلیم الهی نمی توانستید با خبر شوید (و علمتم ما لم تعلموا انتم و لا آباءکم).

در پایان آیه به پیامبر (ﷺ) دستور می دهد که تنها خدا را یاد کند و آنها را در اباطیل و لجاجت و بازیگری خود رها سازد زیرا آنها جمعیتی هستند که کتاب الهی و آیات او را به بازی گرفته اند. (قل الله ثم ذرهم في خوضهم يلعبون)

اکنون اگر این آیه در مدینه نازل شده باشد، و روی سخن به یهود باشد معنی آن چنین است: که جمعی از یهود منکر نزول کتاب آسمانی بر تمام پیامبران بودند آیا چنین چیزی ممکن است؟ که یهود و پیروان تورات، نزول کتاب آسمانی را انکار کنند؟ اگر تعجب نکنید آری، و با توجه به یک مطلب نکته این موضوع روشن میشود، زیرا چنانکه کتب عهد جدید (اناجیل) و عهد قدیم (تورات و کتابهای وابسته به آن) را به دقت بررسی کنیم خواهیم دید که این کتابها هیچکدام لحن آسمانی ندارد، یعنی جنبه خطاب خداوند به بشر در آنها نیست، بلکه به خوبی از آنها استفاده می شود که اینها از زبان شاگردان و غیر شاگردان از پیروان آئین موسی (ﷺ) و مسیح (ﷺ) به شکل تاریخ و شرح زندگی نوشته شده است و ظاهراً یهود و مسیحیان کنونی نیز این مطلب را انکار نمی کنند زیرا داستان مرگ موسی و عیسی و حوادث زیادی مربوط به زمانهای بعد از آن در این کتابها آمده است، نه به عنوان پیش بینی بلکه به عنوان خبری از گذشته، آیا چنین کتابی امکان دارد بر موسی و عیسی نازل شده باشد.

منتها مسیحیان و یهودیان عقیده دارند که این کتابها چون به دست انسانهایی نوشته شده که از وحی آسمانی با خبر بودند کتاب مقدس و قابل اعتماد و خالی از اشتباه محسوب میشود.

با توجه به این نکته روشن می شود که چرا آنها از لحن قرآن که به شکل خطاب خدا به پیامبر و بندگان است تعجب میکردند، و در شان نزول فوق نیز خواندیم که آنها با تعجب از آن حضرت پرسیدند آیا خداوند کتاب آسمانی نازل

کرده؟ و سپس این موضوع را بطور کلی انکار کردند که هیچ کتابی از ناحیه خدا بر هیچ انسانی حتی موسی نازل نشده است.

ولی خداوند در جواب آنها به این موضوع اشاره می کند که خود شما عقیده دارید الواح و مطالبی بر موسی نازل گردید، یعنی اگر آنچه در دست شما است کتاب آسمانی نیست، لا اقل قبول دارید که چنین چیزی از طرف خدا نازل شده است که قسمتی از آن را آشکار و قسمت زیادی را پنهان میدارید، و به این ترتیب اشکالی باقی نمی ماند که چگونه ممکن است یهود منکر نزول کتاب آسمانی شده باشند (دقت کنید).

و اگر آیه همانند سایر آیات این سوره درباره مشرکان باشد معنی آن چنین می شود که آنها منکر هر گونه کتاب آسمانی شدند تا دعوت پیامبر اسلام (ﷺ) را انکار کنند، ولی خداوند برای آنها استدلال می کند که چگونه ممکن است چنین ادعائی داشته باشند با اینکه خداوند تورات را بر موسی نازل کرد؟ و مشرکان اگر چه آئین یهود را قبول نداشتند ولی انبیاء پیشین و ابراهیم و حتی موسی را احتمالاً به عنوان پیامبری برای منطقه و عصر خاصی قبول داشتند، و خود را پیرو آئین ابراهیم میدانستند، و لذا هنگامی که پیامبر اسلام (ﷺ) ظهور کرد و برای جستجوی علائم او به نزد اهل کتاب رفتند و از آنها خواستند که در کتب خود بررسی کنند، آیا خبر از چنین پیامبری می دهد و اگر آنها این کتب را به هیچوجه قبول نداشتند چگونه ممکن بود چنین درخواستی کنند؟ لذا بعد از سؤال از یهود آنچه به سود آنها بود اظهار و آنچه به زیانشان بود مخفی می کردند (مانند نشانه های پیامبر که در کتب پیشین آمده بود) و به این ترتیب آیه قابل تطبیق بر گفتار مشرکان مکه نیز می تواند باشد.

ولی تفسیر اول با لحن آیه و شان نزول، و ضمائی که در آیه است ظاهراً سازگارتر می باشد.

نکته ها

در اینجا به چند موضوع باید توجه کرد:

- 1 - قراطیس جمع قرطاس است و اصل آن بطوری که بعضی گفته اند از یونانی گرفته شده و معنی آن چنانکه راغب در کتاب مفردات میگوید هر چیزی است که روی آن می نویسند بنابراین کاغذ معمولی و پوست حیوانات و درختان و مانند آن که در قدیم الایام نامه و کتابها را روی آن می نوشتند، نیز شامل میشود، و منحصر به کاغذ معمولی نیست.
- 2 - ممکن است سؤال شود که چرا در آیه مذمت از یهود شده که آنها وحی آسمانی را روی کاغذها و مانند آن نوشته بودند اینکه مذمتی ندارد. در پاسخ میگوئیم: مذمت از این نظر نیست، بلکه از این نظر است که آنها مطالب تورات را روی کاغذهای پراکنده و مانند آن نوشته بودند که آنچه را به سود آنها بود به مردم دیگر نشان دهند و آنچه به زیانشان بود مخفی سازند.
- 3 - جمله و ما قدروا الله حق قدره (خدا را آنچنان که شایسته است شناختند و اوصاف او را درک نکردند) در حقیقت اشاره به این نکته است که هر کس خدا را درست بشناسد نمی تواند انکار کند که از طرف او رهبران و راهنمایان همراه با کتابهای آسمانی برای بشر فرستاده شده است زیرا حکمت خدا ایجاب می کند که اولاً انسان را برای هدفی که آفریده شده است (هدف تکامل) در مسیر پر پیچ و خمی که در پیش دارد کمک کند، و گرنه نقض غرض کرده است، و این هدف بدون فرستادن وحی و کتاب آسمانی و تعلیمات صحیح و خالی از هر گونه خطا و اشتباه ممکن نیست.

ثانیا چگونه ممکن است مقام رحمت عامه و خاصه خداوند اجازه دهد که انسان را در مسیر سعادت که با هزاران مانع روبرو است و پرتگاه های فراوان بر سر راه او کمین کرده اند تنها بگذارد و رهبرانی با تعلیمات جامع برای دستگیری و راهنمایی آنها نفرستد. (بنابراین هم حکمت او و هم رحمتش فرستادن کتب آسمانی را ایجاب میکند).

شک نیست که معرفت کنه ذات خدا و کنه صفات او برای هیچکس ممکن نیست و آیه فوق هیچگونه نظر به این مطلب ندارد بلکه می خواهد بگوید آن مقدار معرفتی از خداوند و صفات او که برای انسان امکانپذیر است اگر حاصل شود تردیدی باقی نخواهد ماند که چنین پروردگاری بندگان خود را بدون سرپرست و کتاب آسمانی باقی نخواهد گذاشت.

آیه (92) و ترجمه

(و هذا كتب أنزلنه مبارك مصدق الذي بين يديه ولتنذر أم القرى ومن حولها
والذين يؤمنون بالآخرة يؤمنون به وهم على صلاتهم يحافظون) (92)

ترجمه:

92 - و این کتابی است که آنرا نازل کردیم، کتابی است پر برکت که آنچه را
پیش از آن آمده تصدیق میکند، (آنرا فرستادیم تا مردم را به پادشاهی الهی
بشارت دهی) و برای اینکه (مردم) ام القری (مکه) و آنها که گرد آن هستند
بترسانی، آنها که به آخرت ایمان دارند به آن ایمان می آورند و مراقب نمازهای
خویش می باشند.

تفسیر:

در تعقیب بحثی که در باره کتاب آسمانی یهود در آیه گذشته عنوان شد در
اینجا به قرآن که یک کتاب دیگر آسمانی است اشاره میشود، و در حقیقت ذکر
تورات مقدمهای است برای ذکر قرآن تا تعجب و وحشتی از نزول یک کتاب
آسمانی، بر یک بشر، نکنند.

نخست می گوید: این کتابی است که ما آن را نازل کردیم (و هذا کتاب
انزلناه).

کتابی است بسیار پر برکت، زیرا سرچشمه انواع خیرات و نیکیها و پیروزیها
است (مبارک).

به علاوه کتبی را که پیش از آن نازل شده اند همگی تصدیق می کند
(مصدق الذي بين يديه).

منظور از اینکه قرآن کتب مقدسه پیشین را تصدیق می کند آن است که تمام نشانه هائی که در آنها آمده است بر آن تطبیق می نماید.

و به این ترتیب دو نشانه بر حقانیت قرآن در دو جمله گذشته بیان گردیده یکی وجود نشانه هائی که در کتب پیشین از آن خبر داده شده، و دیگر محتوای خود قرآن که هر گونه خیر و برکت و وسیله سعادت در آن آمده است، بنابراین هم از نظر محتوا و هم از نظر اسناد و مدارک تاریخی نشانه های حقانیت در آن آشکار است. سپس هدف نزول قرآن را چنین توضیح می دهد که آن را فرستادیم تا ام القری (مکه) و تمام آنها که در گرد آن هستند، انذار کنی و به مسؤلین و وظائفشان آگاه سازی (ولتندرام القری و من حولها).

و از آنجا که انذار یعنی توجه دادن به مسؤلین و ترساندن از ترک وظائف مهمترین برنامه قرآن مخصوصا در برابر اشخاص سرکش و طغیانگر است تنها به این قسمت اشاره شده است.

و در پایان آیه می گوید: کسانی که به روز رستاخیز و حساب و پاداش اعمال ایمان دارند به این کتاب ایمان خواهند آورد و مراقب نمازهای خود خواهند بود

(والذین یؤمنون بالآخرة یؤمنون به و هم علی صلواتهم یحافظون).

نکته ها

در اینجا به چند مطلب باید توجه داشت:

1 - اسلام یک آئین جهانی است

آیات مختلف قرآن به خوبی گواهی می دهد که اسلام یک آئین جهانی است، تعبیراتی مانند (لانذرکم به و من بلغ) (هدف من این است که همه شما و کسانی را که سختم به آنها میرسد با قرآن انذار کنم) (انعام - 19) (وان هو الا

ذکری للعالمین) (این قرآن وسیله تذکر جهانیان است) (انعام - 90) (وقل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً) (بگو ای مردم! من رسول خدا به سوی همه شما هستم) (اعراف 158) و امثال آن که در قرآن فراوان است گواه این حقیقت است و جالب اینکه بسیاری از این آیات در مکه یعنی در آن موقع که هنوز اسلام از محیط این شهر تجاوز نکرده بود نازل گردید.

ولی با توجه به آیه مورد بحث این سؤال پیش می آید که چگونه هدف بعثت پیامبر (ﷺ) انذار و هدایت مردم مکه و کسانی که پیرامون آن هستند ذکر شده؟ آیا این با جهانی بودن اسلام منافات ندارد؟

اتفاقاً این ایراد از بعضی از یهود و بعضی دیگر از پیروان مذاهب دیگر نقل شده است و به گمان خود حربه محکمی در برابر جهانی بودن اسلام یافته اند که آنرا در منطقه خاصی، محدود می سازد (یعنی مکه و اطراف مکه).

پاسخ:

این ایراد با توجه به دو نکته کاملاً روشن میشود، و نه تنها این آیه منافات با جهانی بودن اسلام ندارد بلکه می توان گفت یکی از دلایل جهانی بودن آن است:

1 - قریه در زبان قرآن، به معنی هر گونه آبادی است اعم از اینکه شهر بزرگ باشد و یا کوچک و یا روستا، مثلاً در سوره یوسف از زبان برادران و در مقابل پدر چنین میخوانیم: (واسئل القرية التي کنا فیها): از قریه‌ای که در آن بودیم سؤال کن و میدانیم که این سخن را پس از بازگشت از پایتخت مصر و ماجرای توقیف برادر آنها بنیامین از طرف دستگاه عزیز مصر بوده است، و همچنین میخوانیم: (ولوان اهل القرى آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض): اگر مردمی که در آبادیهای روی زمین زندگی میکنند، ایمان

بیاورند و تقوا پیشه کنند برکات از آسمان و زمین بر آنها خواهیم گشود بدیهی است منظور در اینجا خصوص روستاها نیست بلکه همه نقاط مسکونی جهان را شامل می شود.

از طرف دیگر در روایات متعددی می خوانیم خشکیهای زمین از زیر خانه کعبه گسترده شدند، و از آن بنام دحو الارض (گسترش زمین) یاد شده است. این را نیز میدانیم که در آغاز بر اثر بارانهای سیلابی تمام کره زمین از آب پوشیده بود، آبها تدریجاً فرو نشستند و در نقاط پست زمین قرار گرفتند و خشکیها تدریجاً از زیر آب، سر بر آوردند، طبق روایات اسلامی نخستین نقطه‌های که از زیر آب سر بر آورد، سرزمین مکه بود.

و اگر ارتفاع این سرزمین در حال حاضر بلندترین ارتفاع زمینهای دنیا نیست هیچگونه منافاتی با این سخن ندارد، زیرا از آن روز صدها میلیون سال میگذرد و تاکنون وضع نقاط روی زمین به کلی دگرگون شده، بعضی از کوهها در اعماق اقیانوسها قرار گرفته و بعضی از اعماق اقیانوسها تبدیل به قله کوه شده است و این از مسلمات علم زمین شناسی و جغرافیای طبیعی است.

2 - کلمه ام همانطور که سابق نیز گفتیم به معنی اصل و اساس و ابتداء و آغاز هر چیزی است.

با توجه به آنچه گفته شد روشن می شود که اگر به مکه ام القری می گویند به خاطر این است که اصل و آغاز پیدایش تمام خشکی های روی زمین است و بنابراین و من حولها (کسانی که پیرامون آن هستند) تمام مردم روی زمین را شامل می شود.

آیات گذشته پیرامون جهانی بودن اسلام نیز این تفسیر را تایید میکند، همچنین نامه های فراوانی که پیامبر (ﷺ) برای زمامداران بزرگ دنیا مانند

کسری و قیصر نوشت و شرح آن در جلد دوم تفسیر نمونه صفحه 452 گذشت
گواه دیگری بر این موضوع میباشد.

2 - ارتباط ایمان به قرآن و ایمان به آخرت

در آیه فوق می خوانیم: کسانی که ایمان به آخرت دارند، به قرآن ایمان می آورند، یعنی میدانند این جهان مقدمه ای است برای جهان دیگر، و همانند مزرعه و یا دانشگاه و یا تجارتخانه است، و در هر حال بدون یک سلسله قوانین و برنامه ها و آئین نامه و فرستادن انبیا رسیدن به آن هدف عالی و آماده شدن برای آن روز ممکن نیست.

و به تعبیر دیگر با اینکه خداوند انسان را برای تکامل در این جهان فرستاده و منزلگاه اصلی او جهان دیگر است، اگر پیامبران و کتب آسمانی برای او نفرستد نقض غرض کرده است و به این ترتیب از ایمان به خدا و معاد، ایمان به نبوت انبیا و کتب آسمانی نتیجه گرفته می شود. (دقت کنید)

3 - اهمیت نماز

در آیه فوق از میان تمام دستورات دینی تنها اشاره به نماز شده است و همانطور که میدانیم نماز مظهر پیوند با خدا و ارتباط با او است و به همین دلیل از همه عبادات برتر و بالاتر است، و به عقیده بعضی هنگام نزول این آیات تنها فریضه اسلامی همین نماز بود.

آیه (93) و ترجمه

(و من أظلم ممن افترى على الله كذبا أو قال أوحى إلى ولم يوح إليه شيء ومن قال سأنزل مثل ما أنزل الله ولو ترى إذ الظالمون في غمرات الموت والملائكة باسطوا أيديهم أخرجوا أنفسكم اليوم تجزون عذاب الهون بما كنتم تقولون على الله غير الحق وكنتم عن آيته تستكبرون) (93)

ترجمه:

93 - چه کسی ستمکارتر است از کسی که دروغی به خدا ببندد یا بگوید وحی بمن فرستاده شده در حالی که وحی به او نشده باشد، و کسی که بگوید من هم همانند آنچه خدا نازل کرده نازل میکنم، و اگر ببینی هنگامی که (این) ظالمان در شدايد مرگ فرو رفته اند و فرشتگان دستها را گشوده به آنان می گویند جان خود را خارج سازید امروز مجازات خوارکنندهای در برابر دروغهایی که به خدا بستید و در برابر آیات او تکبر ورزیدید، خواهید دید، (در آن روز به حال آنها تاسف خواهی خورد

شان نزول:

در شان نزول این آیه روایات متعددی در منابع حدیث و کتب تفسیر نقل شده از جمله اینکه آیه در مورد شخصی به نام عبد الله بن سعد که از کاتبان وحی بود و سپس خیانت کرد و پیغمبر (ﷺ) او را طرد نمود و پس از آن ادعا کرد که من میتوانم همانند آیات قرآن بیاورم نازل گردیده، جمعی از مفسران نیز گفته اند که آیه یا قسمتی از آن در باره مسیلمه کذاب که از مدعیان دروغین نبوت بود نازل گردیده است، ولی با توجه به اینکه داستان مسیلمه در اواخر عمر پیغمبر (ﷺ) بود، و این سوره از سوره های مکی است طرفداران

این شان نزول معتقدند که این آیه همانند چند آیه دیگر از این سوره در مدینه نازل شده است و به دستور پیامبر (ﷺ) در لابلای آیات این سوره قرار داده شده است.

و در هر حال آیه همانند سایر آیات قرآن که در شرائط خاصی نازل شده مضمون و محتوای آن کلی و عمومی است و همه مدعیان نبوت و مانند آنها را شامل می شود.

تفسیر:

به دنبال آیات گذشته که اشاره به گفتار یهود در باره نفی نزول کتاب آسمانی بر هیچکس نموده بود، در این آیه سخن از گناهکاران دیگری است که در نقطه مقابل آنها قرار دارند و ادعای نزول وحی آسمانی بر خود می کنند، در حالی که دروغ میگویند.

و در حقیقت به سه دسته از اینگونه افراد در آیه مورد بحث اشاره شده است. نخست می گوید: چه کسی ستمکارتر است از کسانی که بر خدا دروغ می بندند و آیهای را تحریف و سخنی از سخنان خدا را تغییر میدهند (و من اظلم من افتری علی الله کذباً).

دسته دوم آنها که ادعای نبوت و وحی میکنند در حالی که نه پیامبرند و نه وحی بر آنها نازل شده است. (او قال اوحی الی و لم یوح الیه شیء). دسته سوم آنها که به عنوان انکار نبوت پیامبر اسلام (ﷺ) یا از روی استهزاء می گویند ما هم می توانیم همانند این آیات نازل کنیم در حالی که دروغ می گویند و کمترین قدرتی بر این کار ندارند (و من قال سانزل مثل ما انزل الله).

آری همه اینها ستمگرند و کسی ستمکارتر از آنها نیست زیرا راه حق را به روی بندگان خدا می بندند و آنها را در بیراهه سرگردان می سازند و با رهبری

رهبران راستین مبارزه میکنند، هم خود گمراهند و هم دیگران را به گمراهی میکشانند، چه ظلمی از این بالاتر که افرادی که صلاحیت رهبری ندارند ادعای رهبری کنند آن هم رهبری الهی و آسمانی.

گرچه آیه مربوط به مدعیان نبوت و وحی است ولی روح آن همه کسانی را که به دروغ ادعای مقامی را میکنند که شایسته آن نیستند شامل می شود. سپس مجازات دردناک این گونه افراد را چنین بیان میکند: اگر تو ای پیامبر! این ستمکاران را به هنگامی که در شدائد مرگ و جان دادن فرو رفته اند مشاهده کنی، در حالی که فرشتگان قبض ارواح دست گشوده اند به آنها می گویند جان خود را خارج سازید، خواهی دید که وضع آنها بسیار دردناک و اسفبار است (و لو ترى اذ الظالمون فی غمرات الموت و الملائكة باسطوا ايديهم اخرجوا انفسكم).

در این حال فرشتگان عذاب به آنها میگویند: امروز گرفتار مجازات خوار کننده ای خواهید شد به خاطر دو کار: نخست اینکه بر خدا دروغ بستید و دیگر اینکه در برابر آیات او سر تسلیم فرود نیاوردید (اليوم تجزون عذاب الهون بما كنتم تقولون على الله غير الحق و كنتم عن آياته تستكبرون).

نکته ها

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت.

1 - مدعیان دروغین نبوت و رهبران قلابی همانطور که می بینیم به عنوان بد ظالمان در آیه معرفی شده اند و در حقیقت ظلمی بالاتر از این نیست که فکر کسی را بدزدند و عقیده او را تخریب کنند و راه سعادت را بر او ببندند و او را مستعمره فکری خود سازند.

2 - جمله باسطوا ایدیه‌م ممکن است به این معنی باشد که فرشتگان قبض ارواح با گشودن دست‌ها آماده قبض روح آنها می‌شوند و ممکن است به معنی دست گشودن برای شروع مجازات آنها بوده باشد.

3 - اخرجوا انفسکم: جان و روح خود را خارج سازید در حقیقت یک‌نوع تحقیر از ناحیه فرشتگان قبض ارواح نسبت به اینگونه ظالمان است و گر نه دادن روح و جان کار خود ظالمان نیست بلکه کار آن فرشتگان است، همانند اینکه هنگام اعدام یک قاتل جانی به او می‌گویند اکنون بمیر! و در هر صورت این تحقیر گویا در برابر تحقیری است که نسبت به آیات خدا و پیامبران و بندگان خدا کرده‌اند، ضمناً این آیه گواه دیگری بر استقلال روح و جدائی آن از جسم است. ضمناً از این آیه استفاده میشود که مجازات اینگونه از گناهکاران از همان لحظه جان دادن و مرگ آغاز میگردد.

آیه (94) و ترجمه

(و لقد جئتمونا فردی کما خلقنکم أول مرة و ترکتم ما خولنکم و رأ
ظهورکم و ما نری معکم شفعاکم الذین زعمتم أنهم فیکم شرکوا لقد تقطع
بینکم و ضل عنکم ما کنتم تزعمون) (94)

ترجمه:

94 - همه شما به صورت تنها به سوی ما بازگشت نمودید همانگونه که روز
اول شما را آفریدیم، و آنچه را به شما بخشیده بودیم پشت سرگذاردید، و
شفیعی را که شریک در شفاعت خود می پنداشتید با شما نمی بینیم، پیوندهای
شما بریده شد و تمام آنچه را تکیه گاه خود تصور میکردید از شما دور و گم
شدند.

شان نزول:

در تفسیر مجمع البیان و تفسیر طبری و تفسیر آلوسی چنین نقل شده که یکی
از مشرکان به نام نضر بن حارث گفت: لات و عزی (دو بت بزرگ و معروف
عرب) در قیامت از من شفاعت خواهند کرد، آیه فوق نازل شد و به او و امثال
او پاسخ گفت.

تفسیر:

گمشده ها

در آیه گذشته به قسمتی از حالات ظالمان در آستانه مرگ اشاره شد در این
آیه گفتاری را که خداوند به هنگام مرگ یا به هنگام ورود در صحنه قیامت به
آنها میگوید، منعکس شده است. در آغاز می فرماید: امروز همه به صورت تنها،

همانگونه که روز اول شما را آفریدیم، به سوی ما بازگشت نمودید (ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة).

و اموالی که بشما بخشیده بودیم و تکیه گاه شما در زندگی بود، همه را پشت سر گذاردید و با دست خالی آمدید (وترکتکم ما خولناکم ورأ ظهورکم). همچنین بتهایی که آنها را شفیع خود می پنداشتید، و شریک در تعیین سرنوشت خود تصور میکردید هیچکدام را با شما نمی بینیم (وما نری معکم شفعاؤکم الذین زعمتم انهم فیکم شرکاً).

در حقیقت جمع شما به پراکندگی گرائید و تمام پیوندها از شما بریده شد (لقد تقطع بینکم).

تمام پندارها و تکیه گاههایی که فکر میکردید نابود گشتند و گم شدند (و ضل عنکم ما کنتم تزعمون).

مشرکان و بت پرستان عرب روی سه چیز تکیه داشتند: قبیله و عشیره ای که به آن وابسته بودند، و اموال و ثروتهایی که برای خود گرد آورده بودند، و بتهایی که آنها را شریک خدا در تعیین سرنوشت انسان و شفیع در پیشگاه او می پنداشتند، در هر یک از سه جمله آیه، به یکی از این سه موضوع اشاره شده که چگونه به هنگام مرگ، همه آنها با انسان وداع میگویند، و او را تک و تنها به خود وا می گذارند.

در اینجا باید به دو نکته توجه داشت:

1 - از قرار گرفتن این آیه به دنبال آیه قبل که گفتگوی فرشتگان قبض

ارواح را به هنگام مرگ بیان میکرد و همچنین با توجه به جمله اموال خود را پشت سر گذاشتید چنین استفاده می شود که این خطاب نیز به هنگام مرگ به آنها گفته میشود، ولی از طرف خداوند، اما از بعضی روایات استفاده می شود که

این خطاب به هنگام ورود در صحنه رستاخیز خواهد بود و البته در هدف اصلی آیه چندان تفاوتی نخواهد داشت.

2 - این آیه گرچه در باره مشرکان عرب نازل شده ولی مسلماً اختصاص به آنها نخواهد داشت.

در آن روز بطور کلی تمام پیوندها و علائق مادی و همه معبودهای خیالی و ساختگی و تمام تکیه گاههایی که انسان در این جهان برای خود ساخته و آنها را یار و یاور روز بدبختی خود می پندارد، از او جدا میشوند، او میماند و اعمالش، او میماند و خدایش، و بقیه از میان خواهند رفت، و به تعبیر قرآن گم می شوند، یعنی آنچنان حقیر و پست و ناشناس خواهند بود که به چشم نمی آیند!

آیه (95) و (96) و ترجمه

(إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَى مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَى ذَلِكَ اللَّهُ فَأَنَّى تَوَفَّكُونَ) (95) (فالق الاصباح و جعل اليل سكنا والشمس و القمر حسبانا ذلك تقدير العزيز العليم) (96)

ترجمه:

95 - خداوند شکافنده دانه و هسته است، زنده را از مرده خارج میسازد و مرده را از زنده، این است خدای شما پس چگونه از حق منحرف میشوید؟
96 - او شکافنده صبح است و شب را مایه آرامش و خورشید و ماه را وسیله حساب قرار داده است، این اندازهگیری خداوند توانای دانا است.

تفسیر:

شکافنده صبح

بار دیگر روی سخن را به مشرکان کرده و دلائل توحید را در ضمن عبارات جالب و نمونه های زندهای از اسرار کائنات و نظام آفرینش و شگفتیهای خلقت، شرح میدهد.

در آیه اول، به سه قسمت از این شگفتیها که در زمین است اشاره شده و در آیه دوم به سه قسمت از پدیده های آسمانی.

نخست می گوید: خداوند شکافنده دانه و هسته است (إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى).

فالق از ماده فلق (بر وزن فرق) به معنی شکافتن چیزی و جدا کردن بعضی از بعض دیگر است.

حب و حبة به معنی دانه های خوراکی و غذائی است، مثل گندم و جو و آنچه که قابل درو کردن است ولی گاهی به دانه های دیگر گیاهان نیز گفته میشود.

نوی به معنی هسته است، و اینکه بعضی گفته اند مخصوص هسته خرما است شاید به خاطر این بوده باشد که عرب بواسطه شرائط خاص محیطش هنگامی که این کلمه را به کار میبرد فکرش متوجه هسته خرما می شد. اکنون ببینیم چه نکته ای در این تعبیر نهفته شده است.

باید توجه داشت که مهمترین لحظه، در حیات یک گیاه همان لحظه شکافتن دانه و هسته است که همانند لحظه تولد یک طفل زمان انتقال از یک عالم به عالم دیگر محسوب می شود، و مهمترین تحول در زندگی او در این لحظه رخ میدهد. جالب اینکه دانه و هسته گیاهان غالبا بسیار محکمند، یک نگاه به هسته خرما و میوههایی مانند هلو و شفتالو و دانههای محکم بعضی از حبوبات نشان می دهد که چگونه آن نطفه حیاتی که در حقیقت نهال و درخت کوچکی است در درّی فوق العاده محکم محاصره شده است، ولی دستگاه آفرینش آنچنان خاصیت تسلیم و نرمش به این درّ نفوذناپذیر، و آنچنان قدرت و نیرو به آن جوانه بسیار لطیف و ظریفی که در درون هسته و دانه پرورش مییابد، می دهد که بتواند دیواره آن را بشکافد و از میان آن قد برافرازد، برآستی این حادثه در جهان گیاهان حادثه شگرفی است که قرآن به عنوان یک نشانه توحید انگشت روی آن گذاشته است.

سپس می گوید: موجود زنده را از مرده بیرون میفرستد، و موجودات مرده را از زنده (يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمَخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ).

در حقیقت این جمله که نظیر آن در قرآن کراراً دیده می شود اشاره به نظام مرگ و حیات و تبدیل یکی به دیگری است، گاهی از مواد آلی بیجان انواع چهره های حیات و زندگی در دل اقیانوسها و اعماق جنگلها و صحراها و بیابانها بیرون می فرستد و از ترکیب موادی که هر کدام به تنهایی سم کشنده ای هستند مواد حیاتبخش می سازد، و گاهی به عکس با دگرگونی مختصری موجودات زنده نیرومند و پر قدرت را به موجود بیجانی تبدیل می کند.

مساله حیات و زندگی موجودات زنده اعم از گیاهی و حیوانی، از پیچیده ترین مسائلی است که هنوز علم و دانش بشر نتوانسته است پرده از روی اسرار آن بردارد و به مخفیگاه آن گام بگذارد که چگونه عناصر طبیعی و مواد آلی با یک جهش عظیم، تبدیل به یک موجود زنده می شوند.

ممکن است یک روز بشر بتواند با استفاده از ترکیبات مختلف طبیعی در تحت شرایط بسیار پیچیده ای موجود زنده ای به صورت مونتاژ کردن اجزای یک ماشین که از پیش ساخته شده است، بسازد، ولی نه عجز و ناتوانی امروز بشر و نه توانائی احتمالی او در آینده بر این کار، هیچیک نمی تواند از اهمیت موضوع حیات و حکایت نظام پیچیده آن از یک مبدء عالم و قادر بکاهد.

لذا می بینیم قرآن برای اثبات وجود خدا بارها روی این مساله تکیه کرده است، و پیامبران بزرگی همچون ابراهیم و موسی در برابر گردنکشانی همچون نمرود و فرعون، بوسیله پدیده حیات و حکایت آن از وجود مبدء قادر و حکیم جهان استدلال می کردند.

ابراهیم به نمرود ربی الذی یحیی و یمیت: خدای من کسی است که حیات می بخشد و می میراند (بقره - 358) و موسی در برابر فرعون می گوید: (وانزل

من السماء ما فخرجنا به ازواجنا من نبات شتى): (پروردگار من کسی است که از آسمان آبی فرو فرستاد و زوجهای از انواع گیاهان به وجود آورد) (طه - 53). البته نباید فراموش کرد که پیدایش موجودات زنده از مواد بیجان تنها در آغاز پیدایش حیات در روی زمین نبوده، هم اکنون نیز با جذب آب و مواد دیگر به سلولهای موجودات زنده در حقیقت لباس حیات در اندام این موجودات بیجان پوشانیده می شود، بنابراین قانونی که در علوم طبیعی امروز مسلم است که می گوید در شرائط امروز زمین هیچ موجود بیجانی تبدیل به موجود جاندار نمی شود و هر کجا موجود زنده ای پیدا شود حتما از تخم موجود زنده دیگری بوده است، هیچگونه منافاتی با آنچه گفتیم ندارد (دقت کنید).

از روایاتی که در تفسیر این آیه یا آیات مشابه آن از امامان اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده است استفاده می شود که حیات و مرگ مادی نیست بلکه حیات و مرگ معنوی را نیز در بر می گیرد افراد با ایمانی را می بینیم که از پدرانی بی ایمان به وجود می آیند، و افراد شرور و آلوده و بی ایمانی را مشاهده می کنیم که از نسل افراد پاکند، و قانون وراثت را با اراده و اختیار خود نقض می کنند که این خود یکی دیگر از نشانه های عظمت آفریدگار است که چنین قدرت اراده ای به انسان بخشیده است.

نکته دیگری که توجه به آن در اینجا لازم است این است یخرج که فعل مضارع است همانند مخرج که اسم فاعل است دلالت بر استمرار دارد، یعنی نظام پیدایش حیات از موجودات مرده، و پیدایش مردگان از موجودات زنده یک نظام دائمی و عمومی در جهان آفرینش است.

و در پایان آیه به عنوان تاکید و تحکیم مطلب می فرماید: این است خدای شما و این است آثار قدرت و علم بی پایان او، با این حال چگونه از حق منحرف می شوید و شما را به راه باطل می کشانند؟ (ذلکم الله فانی تؤفکون).

در آیه دوم همانطور که گفتیم به سه نعمت از نعمتهای جوی و آسمانی اشاره شده است. نخست می گوید: خداوند شکافنده صبح است (فالق الاصباح). فلق (بر وزن خلق) در اصل به معنی شکافتن است، و اینکه صبح را فلق می گویند نیز به همین مناسبت می باشد، اصباح و صبح هر دو به یک معنی است. تعبیر بالا از تعبیرهای بسیار زیبایی است که در اینجا به کار رفته است، زیرا تاریکی شب به پرده ضخیمی تشبیه شده که روشنائی سپیده دم آن را چاک زده از هم می شکافد، و این موضوع هم درباره صبح صادق تطبیق می کند و هم صبح کاذب، زیرا کاذب به روشنائی کم رنگی گفته می شود که در آخر شب به صورت عمودی از مشرق در آسمان پاشیده می شود و همچون شکافی است که از طرف شرق به غرب در خیمه تاریک و سیاه شب پدید می آید، و صبح صادق که بعد از آن طلوع می کند به شکل نوار سفید و درخشان و زیبایی است که در آغاز در پهنه افق مشرق آشکار می شود، گوئی چادر سیاه شب را از طرف پائین در امتداد شمال و جنوب شکافته و پیش می رود و تدریجا بالا آمده و سراسر آسمان را فرا می گیرد.

قرآن علاوه بر اینکه کرارا روی نعمت نور و ظلمت و شب و روز تکیه کرده، در اینجا روی مساله طلوع صبح تکیه می کند که یکی از نعمتهای بزرگ پروردگار است زیرا می دانیم این پدیده آسمانی نتیجه وجود جو زمین (یعنی قشر ضخیم هوا که دور تا دور این کره را پوشانیده) می باشد، اگر اطراف کره

زمین همانند کره ماه جوی وجود نداشت نه بین الطلوعین و فلق وجود داشت و نه سپیدی آغاز شب و شفق، بلکه آفتاب همانند یک میهمان ناخوانده بدون هیچ مقدمه سر از افق مشرق بر می داشت و نور خیره کننده خود را در چشمهائی که به تاریکی شب عادت کرده بود فوراً می پاشید، و به هنگام غروب مانند یک مجرم فراری، یک مرتبه از نظرها پنهان می شد و در یک لحظه تاریکی و ظلمت وحشتناکی همه جا را فرا می گرفت، اما وجود جو زمین و فاصله ای که در میان تاریکی شب، و روشنائی روز به هنگام طلوع و غروب آفتاب قرار دارد، انسان را تدریجاً برای پذیرا شدن هر یک از این دو پدیده متضاد آماده می سازد، و انتقال از نور به ظلمت و از ظلمت به نور، به صورت تدریجی و ملایم و کاملاً مطبوع و قابل تحمل انجام می‌گردد، بسیار دیده ایم هنگام شب در یک اطاق پر نور که در یک لحظه چراغ خاموش می شود چه حالت ناراحت کننده ای به همه دست می دهد و اگر این خاموشی ساعتی طول بکشد، هنگامی که چراغ بدون مقدمه روشن می شود باز حالت ناراحتی تازه ای به همه دست می دهد، نور خیره کننده چراغ چشم را می آزارد و برای دیدن اشیاء اطراف دچار زحمت می شویم و اگر این موضوع تکرار پیدا کند مسلماً برای چشم زیانبخش خواهد بود، شکافنده صبح این شکل را به صورت بسیار عالی برای بشر حل کرده است.

ولی برای اینکه تصور نشود شکافتن صبح دلیل این است که تاریکی و ظلمت شب، چیز نامطلوب و یا مجازات و سلب نعمت است بلافاصله می فرماید خداوند شب را مایه آرامش قرار داد (و جعل الليل سكناً).

این موضوع مسلم است که انسان در برابر نور و روشنائی تمایل به تلاش و کوشش دارد، جریان خون متوجه سطح بدن می شود، و تمام سلولها آماده

فعالیت می گردند، و به همین دلیل خواب در برابر نور چندان آرامبخش نیست، ولی هر قدر محیط تاریک بوده باشد خواب عمیقتر و آرامبخش تر است، زیرا در تاریکی خون متوجه درون بدن می گردد و به طور کلی سلولها در یک آرامی و استراحت فرو می روند، به همین دلیل در جهان طبیعت نه تنها حیوانات بلکه گیاهان نیز به هنگام تاریکی شب به خواب فرو می روند و با نخستین اشعه صبحگاهان جنب و جوش و فعالیت را شروع می کنند، به عکس دنیای ماشینی که شب را تا بعد از نیمه بیدار می مانند، و روز را تا مدت زیادی بعد از طلوع آفتاب در خواب فرو می روند، و نشاط و سلامت خود را از دست می دهند.

در احادیثی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده دستورهائی می خوانیم که همه با روح این مطلب سازگار است، از جمله در نهج البلاغه از علی (علیه السلام) نقل شده که به یکی از دوستان خود دستور داد در آغاز شب هرگز به سیر خود ادامه مده زیرا خداوند شب را برای آرامش قرار داده است و آن را وقت اقامت نه کوچ کردن قرار داده در شب بدن خود را آرام بدار و استراحت کن.

در حدیثی که در کافی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده می خوانیم: تزوج باللیل فانه جعل اللیل سکنا: (مراسم ازدواج را در شب قرار ده زیرا شب مایه آرامش است) (همانطور که ازدواج و آمیزش صحیح جنسی نیز آرامبخش است).

و نیز در کتاب کافی می خوانیم: که امام علی بن الحسین (علیه السلام) به خدمتکاران دستور می داد که هرگز به هنگام شب و قبل از طلوع فجر حیوانات را ذبح نکنند و می فرمود: ان الله جعل اللیل سکنا لكل شیء: خداوند شب را برای همه چیز مایه آرامش قرار داده است.

سپس اشاره به سومین نعمت و نشانه عظمت خود کرده: و خورشید و ماه را وسیله حساب در زندگی شما قرار داد (و الشمس والقمر حسابنا).

حسابان (بر وزن لقمان) مصدر از ماده حساب، به معنی حساب کردن است، و در اینجا ممکن است منظور این بوده باشد که گردش منظم و سیر مرتب این دو کره آسمانی (البته منظور از حرکت آن در نظر ما است که ناشی از حرکت زمین است) موجب می شود که شما بتوانید برنامه های مختلف زندگی خود را تحت نظام و حساب در آورید (همانطور که در تفسیر بالا ذکر کردیم).

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که منظور از جمله بالا این است که خود این دو کره آسمان تحت نظام و حساب و برنامه است.

بنابراین در صورت اول اشاره به یکی از نعمتهای خداوند است برای انسانها، و در صورت دوم اشاره به یکی از نشانه های توحید و دلائل اثبات وجود خدا است، و ممکن است اشاره به هر دو معنی بوده باشد.

و در هر صورت این موضوع بسیار جالب توجه است که میلیونها سال کره زمین به دور خورشید، و ماه به دور زمین گردش می کند، و بر اثر آن قرص آفتاب در برابر برجهای دوازدهگانه فلکی در نظر ما زمینیان گردش می کند، و قرص ماه با هلال منظم خود و تغییر تدریجی و نوسان مرتب ظاهر می شود، این گردش به قدری حساب شده است که حتی لحظه ای پس و پیش نمی شود، اگر طول مسیر زمین را به دور خورشید در نظر بگیریم که در یک مدار بیضی شکل که شعاع متوسط آن 150 میلیون کیلومتر است می گردد با آن نیروی عظیم جاذبه آفتاب، و همچنین کره ماه که در هر ماه مسیر دایره مانند خود را با شعاع متوسط 384 هزار کیلومتر طی می کند و نیروی عظیم جاذبه زمین دائما آن را به سوی خود می کشد، آنگاه متوجه خواهیم شد که چه تعادل دقیقی در میان

نیروی جاذبه این کرات از یکسو، و نیروی گریز از مرکز آنها از سوی دیگر،
برقرار شده که در سیر منظم آنها لحظه ای وقفه یا کم و زیاد ایجاد نمیکند، و این
ممکن نیست مگر در سایه یک علم و قدرت بی انتها که هم طرح آن را بریزد و
هم آن را دقیقاً اجرا کند.

و لذا در پایان آیه می گوید: این اندازه گیری خداوندی است که هم توانا
است و هم دانا (ذلك تقدير العزيز العليم).

آیه (97) و ترجمه

(و هو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمت البر و البحر قد فصلنا
الایات لقوم یعلمون) (97)

ترجمه:

97 - او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد تا در تاریکیهای
خشکی و دریا بوسیله آنها هدایت شوید، نشانه ها (ی خود) را برای کسانی که
می دانند (و اهل فکر و اندیشه اند) بیان داشتیم.

تفسیر:

در تعقیب آیه قبل که اشاره به نظام گردش آفتاب و ماه شده بود، در اینجا به
یکی دیگر از نعمتهای پروردگار اشاره کرده می گوید: او کسی است که ستارگان
را برای شما قرار داد تا در پرتو آنها راه خود را در تاریکی صحرا و دریا، در
شبهای ظلمانی، بیابید (و هو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر
و البحر).

و در پایان آیه می فرماید: نشانه ها و دلایل خود را برای افرادی که اهل
فکر و فهم و اندیشه اند روشن ساختیم (قد فصلنا الایات لقوم یعلمون)
انسان هزاران سال است که با ستارگان آسمان و نظام آنها آشنا است گرچه
هر قدر علم و دانش انسان پیشتر رفته است به عمق این نظام واردتر شده، ولی
در هر حال همیشه کم و بیش به وضع آنها آشنا بوده لذا برای جهت یابی در
سفرهای دریائی و خشکی بهترین وسیله او، همین ستارگان بودند.

مخصوصا در اقیانوسهای وسیع که هیچ نشانه ای برای پیدا کردن راه مقصد
در دست نیست و در آن زمان دستگاه قطب نما نیز اختراع نشده بود وسیله

مطمئنی جز ستارگان آسمان وجود نداشتند، همانها بودند که میلیونها بشر را از گمراهی و غرقاب نجات می دادند و به سر منزل مقصود می رسانیدند.

نگاه پی در پی به صفحه آسمان در چند شب متوالی نشان می دهد که وضع قرار گرفتن ستارگان در همه جا یکنواخت است گوئی ستارگان همانند دانه های مرواریدی هستند که روی یک پارچه سیاه دوخته شده اند، و این پارچه را از آغاز شب از سمت مشرق به سوی مغرب می کشند و همگی با آن در حرکتند و بدور محور زمین می گردند بدون اینکه فاصله آنها تغییر پیدا کند، تنها استثنائی که به این قانون کلی می خورد این است که تعدادی ستارگان هستند که آنها را سیارات می نامند و آنها حرکات مستقل و مخصوص به خود دارند، و مجموع آنها از 8 ستاره تجاوز نمی کند که 5 عدد آنها با چشم دیده می شوند (عطارد، زهره، زحل، مریخ و مشتری) ولی تنها با دوربینهای نجومی میتوان سه سیاره دیگر (اورانوس و نپتون و پلوتون) را مشاهده کرد، (البته با توجه به اینکه زمین نیز یکی از سیاراتی است که به دور خورشید می گردد مجموع عدد آنها به 9 می رسد).

شاید انسانهای قبل از تاریخ نیز با وضع (ثوابت) و (سیارات) آشنا بوده اند، زیرا برای انسان هیچ منظره ای جالبتر و دل انگیزتر از منظره آسمان در یک شب تاریک و پر ستاره نیست، و به همین دلیل بعید نیست که آنها نیز برای پیدا کردن مسیر خود از ستارگان استفاده میکردند.

از بعضی از روایات که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده است استفاده می شود که آیه فوق تفسیر دیگری نیز دارد، و آن اینکه منظور از نجوم رهبران الهی و هادیان راه سعادت یعنی امامان هستند که مردم به وسیله آنها در تاریکیهای زندگی از گمراهی نجات می یابند، و همانطور که بارها گفته ایم اینگونه تفاسیر

معنوی با تفسیر ظاهری و جسمانی آیه منافاتی ندارد، و ممکن است آیه ناظر
به هر دو قسمت باشد.

آیه (98) و (99) و ترجمه

(وهو الذى أنشأكم من نفس وحدة فمستقر و مستودع قد فصلنا الايت لقوم يفقهون) (98) (وهو الذى أنزل من السماء مأفأخرجنا به نبات كل شىء فأخرجنا منه خضرا نخرج منه حبا متراكبا و من النخل من طلعها قنوان دانية و جنت من أعناب و الزيتون و الرمان مشتبها و غير متشبه انظروا إلى ثمره إذا أثمر و ينعه إن فى ذلكم لايت لقوم يؤمنون) (99)

ترجمه:

98 - او کسی است که شما را از یک نفس آفرید، در حالی که بعضی از انسانها پایدارند (از نظر ایمان یا خلقت کامل) و بعضی ناپایدار، ما آیات خود را برای کسانی که می فهمند بیان نمودیم.

99 - او کسی است که از آسمان آبی نازل کرد و بوسیله آن گیاهان گوناگون رویانیدیم، از آن ساقه ها و شاخه های سبز خارج ساختیم و از آنها دانه های متراکم، و از شکوفه نخل خوشه ها با رشته های باریک بیرون فرستادیم و باغها از انواع انگور و زیتون و انار شبیه به یکدیگر و بی شباهت هنگامی که میوه می کند به میوه آن و طرز رسیدنش بنگرید که در آن نشانه هائی برای افراد با ایمان

تفسیر:

در این آیات نیز دلائل توحید و خداشناسی تعقیب شده است، زیرا قرآن برای این هدف گاهی انسان را در آفاق و جهانهای دور دست سیر، و گاهی او را به سیر در درون وجود خویش دعوت می نماید و آیات و نشانه های پروردگار را در جسم و جان خودش برای او شرح می دهد، تا خدا را در همه جا و در همه چیز ببیند.

نخست می گوید: او کسی است که شما را از یک انسان آفرید. (وهوالذی انشاکم من نفس واحدة).

یعنی شما با این همه چهره های گوناگون، ذوقها و افکار متفاوت، و تنوع وسیع در تمام جنبه های وجودی، همه از یک فرد آفریده شده اید، و این نهایت عظمت خالق و آفریدگار را می رساند که چگونه از یک مبدء اینهمه چهره های متفاوت آفریده است؟.

قابل توجه اینکه در این جمله از خلقت انسان تعبیر به انشأ شده است، و این کلمه چنانکه از متون لغت استفاده می شود به معنی ایجاد و ابداع آمیخته با تربیت و پرورش است، یعنی نه تنها خداوند شما را بدون هیچ سابقه آفرید، بلکه تربیت و پرورش شما را نیز بر عهده گرفت، و مسلم است که اگر آفریننده، چیزی را بیافریند، سپس او را رها سازد زیاد قدرت نمائی نکرده، اما اگر همواره او را تحت حمایت خویش قرار دهد و لحظه ای از پرورش و تربیت او غافل نگردد، عظمت و رحمت خود را کاملاً نشان داده است.

ضمناً نباید از جمله فوق این توهم پیدا شود که حوا مادر نخستین ما از آدم آفریده شده است (آنچنانکه در تورات در فصل دوم از سفر تکوین آمده است) بلکه چون آدم و حوا طبق روایات اسلامی هر دو از یک خاک آفریده شده اند و هر دو یک جنس و یک نوع می باشند کلمه نفس واحده به آنها گفته شده است (در آغاز سوره نسا نیز در این باره بحث کردیم).

سپس می فرماید: (جمعی از افراد بشر مستقر هستند و جمعی مستودع) (فمستقر و مستودع)

مستقر در اصل از ماده (قر) (بر وزن حر) به معنی سرما است و از آنجا که سرمای شدید هوا انسان و موجودات دیگر را خانه نشین می کند، این کلمه به

معنی سکون و توقف و قرار گرفتن آمده است، و مستقر به معنی ثابت و پایدار می آید.

مستودع از ماده (ودع) (بر وزن منع) به معنی ترک کردن است و از آنجا که امور ناپایدار محل خود را به زودی ترک می گوید، این کلمه به معنی ناپایدار نیز به کار می رود، و ودیعه را از این نظر ودیعه می گویند که باید محل خود را ترک گوید و به دست صاحب اصلی باز گردد.

از مجموع آنچه گفته شد چنین نتیجه می گیریم که آیه فوق می گوید بعضی از انسانها پایدارند و بعضی ناپایدار، در اینکه منظور از این دو تعبیر در اینجا چیست در میان مفسران گفتگوی زیادی دیده می شود، ولی از میان آنها چند تفسیر که در عین حال منافاتی با هم ندارند و می توانند همه به عنوان تفسیر آیه پذیرفته شود نزدیکتر به نظر می رسند،

نخست اینکه منظور از (مستقر) انسانهایی هستند که آفرینش آنها کامل شده و در قرارگاه رحم مادر یا در روی زمین گام نهاده اند، و مستودع اشاره به افرادی است که هنوز آفرینش آنها پایان نیافته و به صورت نطفه ای در صلب پدران هستند.

دیگر اینکه مستقر اشاره به روح انسان می باشد که موضوعی پایدار و برقرار است و مستودع اشاره به جسم انسان است که ناپایدار و فانی است.

در بعضی از روایات یک تفسیر معنوی برای این دو تعبیر نیز وارد شده که مستقر اشاره به انسانهایی است که دارای ایمان پایدارند و مستودع اشاره به آنها است که ایمانی ناپایدار دارند.

این احتمال نیز وجود دارد که دو تعبیر فوق اشاره به اجزای اولیه تشکیل دهنده نطفه انسان بوده باشد، زیرا چنانکه میدانیم نطفه انسان از دو جزء یکی

اوول (نطفه ماده) و دیگری اسپرم (نطفه نر) تشکیل شده است، نطفه ماده در رحم تقریباً ثابت و مستقر است، ولی نطفه های نر به صورت جانداران متحرک به سوی او با سرعت حرکت می کنند و نخستین فرد (اسپرم) که به (اوول) میرسد با او می آمیزد و بقیه را عقب میراند و تخمه اولی انسان را تشکیل می دهد. در پایان آیه بار دیگر می گوید: (ما نشانه های خود را برشمردیم تا آنها که دارای فهم و درکند بیندیشند) **(قد فصلنا الایات لقوم یفقهون)**.

با مراجعه به لغت استفاده می شود که فقه هر گونه علم و فهمی نیست بلکه از معلومات حاضر پی به معلومات غائب بردن است بنابراین توجه به آفرینش انسان با این همه چهره های متفاوت و قیافه های جسمی و روحی مختلف درخور این است که افراد نکته سنج در آن بیندیشند و خدای خود را از آن بشناسند.

آیه دوم آخرین آیه ای است که در این سلسله بحثها ما را به شگفتیهای جهان آفرینش، و شناسائی خداوند از طریق آن دعوت می کند.

در آغاز به یکی از مهمترین و اساسی ترین نعمتهای پروردگار که می توان آن را ریشه و مادر سایر نعمتها دانست اشاره می کند و آن پیدایش و رشد و نمو گیاهان و درختان در پرتو آن است، و می گوید: (او کسی است که از آسمان آبی (برای شما) فرستاد) **(وهو الذی انزل من السماء ماء)**

اینکه می گوید از طرف آسمان (یعنی طرف بالا، زیرا آسمان در لغت عرب به هر چیز گفته می شود که در طرف بالا قرار گرفته باشد) به خاطر آن است که تمام منابع آب روی زمین اعم از چشمه ها و نهرها و قناتها و چاههای عمیق به آب باران منتهی میگردد لذا کمبود باران در همه آنها اثر می گذارد و اگر خشکسالی ادامه یابد همگی خشک می شوند. سپس به اثر بارز نزول باران

اشاره کرده، می گوید: بواسطه آن روئیدنیها را از همه نوع از زمین خارج ساختیم (فاخر جنا به نبات کل شیء)

مفسران در تفسیر نبات کل شیء (گیاهان هر چیز) دو احتمال ذکر کرده اند نخست اینکه منظور از آن انواع و اصناف گیاهانی است که همه با یک آب آبیاری و از یک زمین و یکنوع خاک پرورش می یابند، و این از عجائب آفرینش است که چگونه اینهمه انواع گیاهان با آن خواص کاملاً متفاوت و گاهی متضاد و اشکال گوناگون و مختلف همه در یک زمین و با یک آب پرورش می یابند.

دیگر اینکه منظور، گیاهان مورد نیاز هر چیزی است، یعنی هر یک از پرندگان و چهارپایان و حشرات و حیوانات دریا و صحرا بهره ای از این گیاهان دارند و جالب اینکه خداوند از یک زمین و یک آب، غذای مورد نیاز همه را تامین کرده است و این یک شاهکار بزرگ است که فی المثل از یک ماده معین در آشپزخانه هزاران نوع غذا برای انواع سلیقه ها و مزاجها تهیه کنند.

جالبتر اینکه نه تنها گیاهان صحرا و خشکیها از برکت آب باران پرورش می یابند بلکه گیاهان بسیار کوچکی که در لابلای امواج آب دریاها می رویند و خوراک عمده ماهیان دریا است از پرتو نور آفتاب و دانه های باران رشد می کنند، فراموش نمی کنم یکی از ساکنان جزائر خلیج فارس که از کمبود صید شکایت داشت در مورد بیان علت آن می گفت: کمبود صید ماهی به خاطر خشکسالی بوده و او معتقد بود اثر حیاتبخش دانه های باران در دریا حتی بیش از خشکیها است!

سپس به شرح این جمله پرداخته و موارد مهمی را از گیاهان و درختان که بوسیله آب باران پرورش می یابند خاطر نشان می سازد، نخست می گوید: (ما

به وسیله آن ساقه های سبز گیاهان و نباتات را از زمین خارج ساختیم، و از دانه کوچک و خشک ساقه ای با طراوت و سرسبز که لطافت و زیبایی آن چشم را خیره می کند آفریدیم (**فاخرجنا منه خضرا**).

(و از آن ساقه سبز، دانه های روی هم چیده شده، همانند خوشه گندم و ذرت) بیرون می آوریم (**نخرج منه حبا متراكبا**)

(همچنین به وسیله آن از درختان نخل خوشه سربسته ای بیرون فرستادیم که پس از شکافته شدن رشته های باریک و زیبایی که دانه های خرما را بر دوش خود حمل می کنند و از سنگینی به طرف پائین متمایل میشوند خارج می گردد) (**و من النخل من طلعها قنوان دانية**)

طلع به معنی خوشه سربسته خرما است که در غلاف سبز رنگ زیبایی پیچیده شده و پس از شکافته شدن از وسط آن رشته های باریکی بیرون می آید و و همانها بعدا خوشه های خرما را تشکیل می دهند، و قنوان جمع قنو (بر وزن صنف) اشاره به همین رشته های باریک و لطیف است.

و دانية به معنی نزدیک است، و ممکن است اشاره به نزدیکی این رشته ها به یکدیگر بوده باشد یا به متمایل شدن آنها به طرف پائین به خاطر سنگین بار شدن.

(همچنین باغهایی از انگور و زیتون و انار پرورش دادیم) (**وجنات من اعناب و الزیتون و الرمان**)

سپس اشاره به یکی دیگر از شاهکارهای آفرینش در این درختان کرده می فرماید: (هم با یکدیگر شباهت دارند و هم ندارند) (مشتبها و غیر متشابه)

با توجه به آیه 141 همین سوره که وصف متشابه و غیر متشابه را برای زیتون و انار ذکر کرده استفاده می شود که در آیه مورد بحث نیز وصف مزبور درباره همین دو درخت است.

این دو درخت از نظر شکل ظاهری و ساختمان شاخه ها و برگها شباهت زیادی با هم دارند در حالی که از نظر میوه و طعم و خاصیت آن بسیار با هم متفاوتند، یکی دارای ماده چربی مؤثر و نیرومند، و دیگری دارای ماده اسیدی و یا قندی است، که با یکدیگر کاملاً متفاوتند، به علاوه این دو درخت گاهی درست در یک زمین پرورش می یابند و از یک آب مشروب می شوند یعنی هم با یکدیگر تفاوت زیاد دارند و هم شباهت.

این احتمال در تفسیر آیه نیز وجود دارد که عبارت فوق اشاره به انواع و اصناف مختلف درختان و میوه ها است، بعضی از میوه ها و درختان با یکدیگر شبیهند و بعضی دیگر با هم مختلفند. (یعنی هر کدام از این دو صفتی است برای یکدسته از درختان و میوه ها، اما طبق تفسیر اول هر دو، صفت برای یک چیز بودند).

سپس از میان تمام اعضای پیکر درخت بحث را روی میوه برده می گوید:
(نگاهی به ساختمان میوه آن به هنگامی که به ثمر می نشیند و همچنین نگاهی به چگونگی رسیدن میوه ها کنید که در اینها نشانه های روشنی از قدرت و حکمت خدا برای افرادی که اهل یقین هستند است.

(انظروا الی ثمره اذا اثمر وینعه ان فی ذلکم لایات لقوم یؤمنون).

با توجه به آنچه در گیاه شناسی از چگونگی پیدایش میوه ها و رسیدن آنها امروز می خوانیم نکته این اهمیت خاص که قرآن برای میوه قائل شده است روشن می شود، زیرا پیدایش میوه ها درست همانند تولد فرزند در جهان حیوانات است، نطفه های نر با وسائل مخصوصی (وزش باد یا حشرات و مانند آنها) از کیسه های مخصوص جدا می شوند، و روی قسمت مادگی گیاه قرار می گیرند، پس از انجام عمل لقاح و ترکیب شدن با یکدیگر، نخستین تخم و بذر

تشکیل می گردد، و در اطرافش انواع مواد غذائی همانند گوشتی آن را در بر می گیرند. این مواد غذائی از نظر ساختمان بسیار متنوع و همچنین از نظر طعم و خواص غذائی و طبی فوق العاده متفاوتند، گاهی یک میوه (مانند انار و انگور) دارای صدها دانه است که هر دانه ای از آنها خود جنین و بذر درختی محسوب و ساختمانی بسیار پیچیده و تو در تو دارد.

شرح ساختمان همه میوه ها و مواد غذائی و داروئی آنها از حوصله این بحث خارج است، ولی بد نیست به عنوان نمونه اشاره ای به ساختمان میوه انار که قرآن در آیه فوق مخصوصا اشاره به آن کرده است، بنمائیم.

اگر یک انار را بشکافیم و یک دانه کوچک آن را به دست گرفته و در مقابل آفتاب یا چراغ قرار دهیم و درست در آن دقت کنیم می بینیم از قسمتهای کوچکتري تشکیل شده که همانند بطریهای بسیار کوچکی با محتوای مخصوص آب انار در کنار هم چیده شده اند، در یک دانه کوچک انار شاید صدها از این بطریهای بسیار ریز قرار دارد، سپس اطراف آنها را با پوسته ظریف که همان پوسته شفاف یکدانه انار است گرفته، بعد برای اینکه این بسته بندی کاملتر و محکمتر و دورتر از خطر باشد تعدادی از دانه های انار را روی یک پایه با نظام مخصوصی چیده و پرده سفید رنگ نسبتا ضخیمی اطراف آن پیچیده، و بعد پوسته ضخیم و محکمی که از دو طرف دارای لعاب خاصی است به روی همه آنها کشیده، تا هم از نفوذ هوا و میکربها جلوگیری کند و هم در مقابل ضربات آنها را حفظ نماید، و هم تبخیر آب درون دانه ها را فوق العاده کم کند. این بسته بندی ظریف مخصوص دانه انار نیست بلکه در میوه های دیگر مانند پرتقال و لیمو نیز دیده می شود، اما در انار و انگور بسیار ظریفتر و جالبتر است.

گویا بشر برای فرستادن مایعات از نقطه ای به نقطه دیگر از همین اصل استفاده کرده که نخست شیشه های کوچک را در یک کارتن کوچک چیده و میان آنها را از ماده نرمی پر می کند، سپس کارتنهای کوچکتر را در یک کارتن بزرگتر و مجموع آنها را بصورت یک بار بزرگ به مقصد حمل می کند!

طرز قرار گرفتن دانه های انار روی پایه های داخلی، و گرفتن سهم خود از آب و مواد غذایی از آنها از این هم عجیبتر و جالبتر است، تازه اینها چیزهایی است که با چشم می بینیم و اگر ذرات این میوه ها را زیر میکروسکوپها بگذاریم آنگاه جهانی پرغوغا با ساختمانهای عجیب و شگفت انگیز و فوق العاده حساب شده در مقابل چشم ما مجسم می شود، چگونه ممکن است کسی با چشم حقیقت بین به یک میوه نگاه کند و معتقد شود سازنده آن هیچگونه علم و دانشی نداشته است؟! و اینکه می بینیم قرآن با جمله انظروا (نگاه کنید) دستور به دقت کردن در این قسمت از گیاه داده برای توجه به همین حقایق است.

این از یک سو، از سوی دیگر مراحل مختلفی را که یک میوه از هنگامی که نارس است تا موقعی که کاملاً رسیده می شود، می پیماید، بسیار قابل ملاحظه است: زیرا لابراتوارهای درونی میوه دائماً مشغول کارند، و مرتباً ترکیب شیمیائی آن را تغییر می دهند، تا هنگامی که به آخرین مرحله برسد و وضع ساختمان شیمیائی آن تثبیت گردد، هر یک از این مراحل خود نشانه ای از عظمت و قدرت آفریننده است.

ولی باید توجه داشت که به تعبیر قرآن تنها افراد با ایمان یعنی افراد حق بین و جستجوگران حقیقت، این مسائل را می بینند و گر نه با چشم عناد و لجاج و یا با بی اعتنائی و سهل انگاری ممکن نیست هیچیک از این حقایق را ببینیم.

آیه (100) تا (103) و ترجمه

(و جعلوا لله شركاً الجن و خلقهم و خرقوا له بنين و بنت بغير علم سبحانه و
تعالى عما يصفون) (100) (بديع السموت و الارض أنى يكون له ولد و لم تكن
له صحبة و خلق كل شىء و هو بكل شىء علیم) (101) (ذلكم الله ربكم
لا إله إلا هو خلق كل شىء فاعبدوه و هو على كل شىء وكيل) (102) (لا تدركه
الا بصر و هو يدرك الا بصر و هو اللطيف الخبير) (103)

ترجمه:

100 - آنان برای خدا شریکهای از جن قرار دادند در حالی که خداوند همه
آنها را آفریده است، و برای خدا پسران و دخترانی به دروغ و از روی جهل
ساختند، منزّه است خدا، و برتر است از آنچه توصیف می کنند.

101 - ابداع کننده آسمانها و زمین او است چگونه ممکن است فرزندی
داشته باشد و حال آنکه همسری نداشته و همه چیز را آفریده و او به همه چیز
دانا است.

102 - (آری) چنان است خداوند پروردگار شما، هیچ معبودی جز او
نیست آفریدگار همه چیز است، او را پرستید و او حافظ و مدبر همه موجودات
است.

103 - چشمها او را درک نمی کند ولی او همه چشمها را درک می کند و او
بخشنده (انواع نعمتها و با خبر از ریزهکاریها) و آگاه (از همه چیز) است.

تفسیر

خالق همه اشیا او است

در این آیات به گوشه ای از عقائد نادرست و خرافات مشرکان و صاحبان مذاهب باطله و جواب منطقی آنها اشاره شده است.

نخست می گوید: (آنها شریکهای برای خداوند از جن قائل شدند) (و جعلو الله شركاء الجن).

در اینکه آیا منظور از جن در اینجا معنی لغوی آن یعنی موجودات ناپیدا و پوشیده از حس انسان است، یا خصوص طایفه جن که قرآن کراراً درباره آنها سخن گفته و به زودی به آن اشاره خواهیم کرد؟ مفسران دو احتمال داده اند. بنابر احتمال اول ممکن است آیه اشاره به کسانی باشد که فرشتگان و یا هر موجود ناپیدای دیگر را می پرستیدند، ولی بن بر احتمال دوم، آیه اشاره به کسانی می کند که طایفه جن را شریکهای خداوند و یا همسران او می دانستند. کلبی در کتاب الاصنام نقل می کند که یکی از طوائف عرب به نام بنوملیح که شعبه ای از قبیله خزاعه بود، جن را میپرستیدند حتی گفته می شود که پرستش و عبادت جن و عقیده به الوهیت آنها در میان مذاهب خرافی یونان قدیم و هند نیز وجود داشته است.

و به طوری که از آیه 158 سوره صافات و جعلوا بینه و بین الجنة نسبا (میان خداوند و جن خویشاوندی قائل شدند) استفاده می شود در میان عرب کسانی بودند که یک نوع رابطه خویشاوندی برای جن با خدا قائل بودند،

و به طوری که بسیاری از مفسران نقل کرده اند قریش معتقد بودند که خداوند با جنیان ازدواج کرده و فرشتگان ثمره این ازدواجند!

سپس به این پندار خرافی پاسخ گفته و می گوید: (با اینکه خداوند آنها را (یعنی جن را) آفریده است) (و خلقهم).

یعنی چگونه ممکن است مخلوق کسی شریک او بوده باشد، زیرا شرکت نشانه سنخیت و هم افق بودن است در حالی که مخلوق هرگز در افق خالق نخواهد بود.

خرافه دیگر اینکه (آنها برای خدا پسران و دخترانی از روی نادانی قائل شدند) (و خرقوا له بنین و بنات بغیر علم).

و در حقیقت بهترین دلیل باطل بودن اینگونه عقائد خرافی همان است که از جمله بغیر علم استفاده می شود، یعنی هیچگونه دلیل و نشانه ای برای این موهومات در دست نداشتند.

جالب توجه اینکه خرقوا از ماده (خرق) (بر وزن غرق) گرفته شده که در اصل به معنی پاره کردن چیزی است بدون رویه و حساب، درست نقطه مقابل خلق که ایجاد چیزی از روی حساب است، این دو کلمه (خلق و خرق) گاهی در مطالب ساختگی و دروغین نیز به کار می رود، منتها دروغهایی که حساب شده است و با مطالعه ساخته می شود، (خلق و اختلاق) و دروغهای بی حساب و به اصطلاح شاخدار (خرق و اختراق) گفته می شود.

یعنی آنها این دروغها را بدون مطالعه جوانب مطلب و بدون در نظر گرفتن لوازم آن ساختند.

اما اینکه چه طوائفی برای خدا پسرانی قائل بودند، قرآن نام دو طایفه را در آیات دیگر برده است یکی مسیحیان که عقیده داشتند عیسی پسر خدا است و دیگر یهود که عزیز را فرزند او می دانستند.

و به طوری که از آیه 30 سوره توبه اجمالا استفاده می شود و جمعی از محققین معاصر نیز با مطالعه ریشه های مشترک مسیحیت و بودائی مخصوصا در مساله تثلیث دریافته اند، اعتقاد به وجود فرزند پسر برای خدا منحصر به

مسیحیان و یهود نبوده، بلکه در میان مذاهب خرافی پیشین نیز وجود داشته است.

اما در مورد اعتقاد به وجود دختران برای خدا، خود قرآن در آیات دیگر مطلب را روشن ساخته و می گوید: **(و جعلوا الملائكة الذين هم عباد الرحمن اناثا):** (آنها فرشتگان را که بندگان خدا هستند، دختران او قرار دادند) (زخرف آیه 19).

و همانطور که در بالا نیز اشاره کردیم در تفاسیر و تواریخ آمده است که طایفه قریش معتقد بودند فرشتگان، فرزندی هستند که از ازدواج خداوند با جن به وجود آمده اند!

ولی در پایان این آیه قرآن قلم سرخ بر تمام این مطالب خرافی و پندارهای موهوم و بی اساس کشیده و با جمله رسا و بیدار کننده ای همه این اباطیل را نفی می کند و می گوید: (منزه است خداوند و برتر و بالاتر است از این اوصافی که برای او می گویند) **(سبحانه و تعالی عما یصفون)**.

در آیه بعد به پاسخ این عقائد خرافی پرداخته نخست میگوید: (خداوند کسی است که آسمانها و زمین را ابداع و ایجاد کرد) **(بدیع السماوات والارض)**. آیا هیچکس دیگر چنین کاری را کرده و یا قدرت بر آن را دارد تا شریک او در عبودیت شمرده شود؟ نه، همه مخلوقند و سر به فرمان او و نیازمند به ذات پاک او.

به علاوه چگونه ممکن است او فرزندی داشته باشد در حالی که همسری ندارد **(انی یکون له ولد ولم تکن له صاحبة)**.

اصولا چه نیازی به همسر دارد، وانگهی چه کسی ممکن است همسر او باشد با اینکه همه مخلوق او هستند، و از همه گذشته ذات مقدس او از عوارض

جسمانی پاک و منزّه است و داشتن همسر و فرزند، یکی از عوارض روشن جسمانی و مادی است.

بار دیگر مقام خالقیت او را نسبت به همه چیز و همه کس و احاطه علمی او را نسبت به تمام آنها تأکید کرده، می گوید: (همه چیز را آفرید و او به هر چیزی دانا است) (و خلق کل شیء و هو بکل شیء علیم).

در سومین آیه مورد بحث پس از ذکر خالقیت به همه چیز و ابداع و ایجاد آسمانها و زمین و منزّه بودن او از عوارض جسم و جسمانی و همسر و فرزند و احاطه علمی او به هر کار و هر چیز، چنین نتیجه می گیرد: (خداوند و پروردگار شما چنین کسی است و چون هیچکس دارای چنین صفات نیست، هیچکس غیر او نیز شایسته عبودیت نخواهد بود، پروردگار او است و آفریدگار هم او است، بنابراین معبود هم تنها او می تواند باشد، پس او را پرستید) (ذلکم الله ربکم لا اله الا هو خالق کل شیء فاعبدوه).

و در پایان آیه برای اینکه هر گونه امیدی را به غیر خدا قطع کند و ریشه هر گونه شرک و به طور کلی تکیه به غیر خدا را بسوزاند می گوید: (حافظ و نگهبان و مدبر همه چیز او است) (و هو علی کل شیء وکیل).

بنابراین کلید حل مشکلات شما فقط در دست او می باشد و هیچکس غیر از او توانائی بر این کار ندارد، زیرا غیر او همه نیازمندند و چشم بر احسان او دوخته اند با اینحال معنی ندارد کسی مشکلات خود را نزد دیگری ببرد و حل آن را از او بخواهد.

قابل توجه اینکه در اینجا علی کل شیء وکیل گفته شده است نه لکل شیء وکیل و تفاوت میان این دو آشکار است، چون ذکر کلمه (علی) دلیل بر تسلط و نفوذ امر او است، در حالی که به کار بردن کلمه لام نشانه تبعیت می باشد.

و به عبارت دیگر تعبیر اول به معنی ولایت و حفظ است و تعبیر دوم به معنی نمایندگی.

در آخرین آیه مورد بحث برای اثبات حاکمیت و نگاهبانی او نسبت به همه چیز و همچنین برای اثبات تفاوت او با همه موجودات می گوید: (چشمها او را نمی بینند، اما او همه چشمها را ادراک می کند و او بخشنده انواع نعمتها و با خبر از تمام ریزه کاریها و آگاه از همه چیز است) مصالح بندگان را می داند و از نیازهای آنها با خبر است و به مقتضای لطفش با آنها رفتار می کند (لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر).

در حقیقت کسی که می خواهد حافظ و مربی و پناهگاه همه چیز باشد باید این صفات را دارا باشد.

به علاوه این جمله دلیل بر آن است که او با همه موجودات جهان تفاوت دارد، زیرا پاره ای از آنها هم می بینند و هم دیده می شوند مانند انسانها، پاره ای نه می بینند و نه دیده می شوند، مانند صفات درونی ما، بعضی دیگر دیده می شوند اما کسی را نمی بینند مانند جمادات، تنها کسی که دیده نمی شود اما همه چیز و همه کس را می بیند ذات پاک او است.

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد.

1 - چشمها، خدا را نمی بیند.

دلائل عقلی گواهی می دهد که خداوند هرگز با چشم دیده نخواهد شد، زیرا چشم تنها اجسام یا صحیحتر بعضی از کیفیات آنها را می بیند و چیزی که جسم نیست و کیفیت جسم هم نمی باشد، هرگز با چشم مشاهده نخواهد شد و به تعبیر دیگر، اگر چیزی با چشم دیده شود، حتما باید دارای مکان و جهت و ماده

باشد، در حالی که او برتر از همه اینها است، او وجودی است نامحدود و به همین دلیل بالاتر از جهان ماده است، زیرا در جهان ماده همه چیز محدود است. در بسیاری از آیات قرآن از جمله آیاتی که در مورد بنی اسرائیل و تقاضای رؤیت خداوند سخن می‌گوید با صراحت کامل، نفی امکان رؤیت از خداوند شده است (به طوری که شرح آن در تفسیر آیه 143 سوره اعراف بخواست خدا خواهد آمد).

عجیب این است که بسیاری از اهل تسنن معتقدند که خداوند اگر در این جهان دیده نشود در عالم قیامت دیده می‌شود! و به گفته نویسنده تفسیر المنار هذا مذاهب اهل السنة و العلم بالحديث: (این عقیده اهل سنت و دانشمندان حدیث است و عجیبت این که حتی محققان معاصر و به اصطلاح روشنفکران آنها نیز تمایل به این موضوع نشان می‌دهند و حتی گاهی سرسختانه روی آن ایستادگی می‌کنند!)

در حالی که بطلان این عقیده به حدی روشن است که نیاز به بحث ندارد، زیرا دنیا و آخرت (با توجه به معاد جسمانی) هیچ تفاوتی در این مساله نخواهد داشت، آیا خداوند که وجودی ما فوق ماده است در قیامت تبدیل به یک وجود مادی می‌شود و از آن مقام نامحدودی به محدودی خواهد گرائید، آیا او در آن روز تبدیل به جسم و یا عوارض جسم می‌شود؟ و آیا دلائل عقلی بر عدم امکان رؤیت خدا هیچگونه تفاوتی میان دنیا و آخرت می‌گذارد؟ با اینکه داوری عقل در این زمینه تغییرناپذیر است.

و این عذر که بعضی از آنها برای خود آورده اند که ممکن است در جهان دیگر انسان درک و دید دیگری پیدا کند، عذری است کاملاً غیر موجه، زیرا اگر منظور از این درک و دید، درک و دید فکری و عقلانی است که در این جهان

نیز وجود دارد، و ما با چشم دل و نیروی عقل جمال خدا را مشاهده می کنیم و اگر منظور، چیزی است که با آن جسم را می توان دید، چنین چیزی در مورد خداوند محال است خواه در این دنیا باشد، خواه در جهانی دیگر، بنابراین گفتار مزبور که انسان در این جهان خدا را نمی بیند ولی مؤ منان در قیامت خدا را می بینند، یک سخن غیر منطقی و غیر قابل قبول است.

تنها چیزی که سبب شده آنها غالباً از این عقیده، دفاع کنند این است که در پاره ای از احادیث که در کتب معروف آنها نقل شده امکان رؤ یت خداوند در قیامت آمده است، ولی آیا بهتر این نیست که باطل بودن این موضوع را به حکم عقل دلیل بر مجعول بودن آن روایات و بی اعتبار بودن کتابهایی که این گونه روایات در آنها آمده است، بدانیم مگر اینکه این روایات را به معنی مشاهده با چشم دل تفسیر کنیم؟. آیا صحیح است از حکم خرد و عقل به خاطر چنین احادیثی وداع کنیم و اگر در بعضی از آیات قرآن تعبیراتی وجود دارد که در ابتدای نظر مساله رؤ یت خداوند را می رساند مانند (وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناضرة): صورتی در آن روز پرطراوت است و به سوی پروردگارش می نگرد این تعبیرات مانند یدالله فوق ایدیهیم: (دست خدا بالای دست آنها است) می باشد که جنبه کنایه دارد زیرا می دانیم هیچگاه آیه ای از قرآن بر خلاف حکم و فرمان خرد نخواهد بود.

جالب اینکه در روایات اهل بیت (علیهم السلام) شدیداً این عقیده خرافی نفی شده و با تعبیرات کوبنده ای از معتقدین آن انتقاد گردیده است از جمله اینکه یکی از یاران معروف امام صادق (علیه السلام) به نام هشام می گوید: نزد امام صادق (علیه السلام) بودم که معاویه بن وهب (یکی دیگر از دوستان آن حضرت) وارد شد و گفت: ای فرزند پیامبر چه می گوئی در مورد خبری که درباره رسول خدا

(صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وارد شده که او خداوند را دید؟ به چه صورت دید؟! و همچنین در خبر دیگری که از آن حضرت نقل شده که مؤمنان در بهشت پروردگار خود را می بینند، به چه شکل خواهند دید؟ امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَام) تبسم (تلخی) کرد و فرمود: ای معاویه بن وهب! چقدر زشت است که انسان هفتاد، هشتاد سال عمر کند، در ملک خدا زندگی نماید و نعمت او را بخورد، اما او را درست نشناسد، ای معاویه! پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) هرگز خداوند را با این چشم مشاهده نکرد، مشاهده بر دو گونه است مشاهده با چشم دل و مشاهده با چشم ظاهر، هر کس مشاهده با چشم دل را بگوید درست گفته و هر کس مشاهده با چشم ظاهر را بگوید دروغ گفته و به خدا و آیات او کافر شده است، زیرا پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فرمود: هر کس خدا را شبیه خلق بداند کافر است.

و در روایت دیگری که در کتاب توحید صدوق از اسماعیل بن فضل نقل شده می گوید: از امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَام) پرسیدم آیا خدا در قیامت دیده می شود؟ فرمود: منزّه است خداوند از چنین چیزی و بسیار منزّه است... ان الابصار لا تدرك الا ماله لون و الكيفية والله خالق الالوان و الكيفيات: (چشمها نمی بیند جز چیزهائی را که رنگ و کیفیتی دارند در حالی که خداوند آفریننده رنگها و کیفیتهاست)

جالب اینکه در این حدیث مخصوصاً روی کلمه (لون) (رنگ) تکیه شده و امروز این مطلب بر ما روشن است که خود جسم هرگز دیده نمی شود، بلکه همواره رنگ آن دیده می شود، و اگر جسمی هیچگونه رنگ نداشته باشد هرگز دیده نخواهد شد.

(در جلد اول تفسیر نمونه صفحه 156 ذیل آیه 46 سوره بقره نیز بحثی در این زمینه کرده ایم).

2 - خالقیت خداوند نسبت به همه چیز

بعضی از مفسران اهل تسنن که از نظر عقیده، تابع مذهب جبر هستند با آیه فوق که خالقیت خدا را به همه چیز بیان می کند برای مسلک جبر استدلال کرده اند، می گویند: اعمال و افعال ما نیز از اشیاء این جهان است، زیرا شیء به هر گونه موجودی گفته می شود، خواه مادی یا غیر مادی، خواه ذات یا صفات، بنابراین هنگامی که می گوئیم خداوند آفریننده همه چیز است، باید بپذیریم که آفریننده افعال ما نیز هست و این جز جبر نخواهد بود.

ولی طرفداران آزادی اراده و اختیار پاسخ روشنی برای اینگونه استدلالها دارند و آن اینکه خالقیت خداوند حتی نسبت به افعال ما منافاتی با اختیار ما ندارد، زیرا افعال ما را می توان به ما نسبت داد و هم به خدا، اگر به خدا نسبت دهیم به خاطر آن است که همه مقدمات آن را او در اختیار ما گذاشته است، او است که به ما قدرت و نیرو و اراده و اختیار داده است، بنابراین چون همه مقدمات از او است می توان اعمال ما را به او نسبت داد و او را خالق آنها دانست ولی از این نظر که تصمیم نهائی با ما است مائیم که از قدرت و اختیار خدا داد استفاده کرده و یکی از دو طرف فعل یا ترک را انتخاب می کنیم، از این جهت، افعال به ما نسبت داده می شود و ما در مقابل آنها مسئول هستیم.

و به تعبیر فلسفی در اینجا دو خالق و دو علت در عرض یکدیگر نیستند بلکه در طول یکدیگرند، وجود دو علت تامه در عرض هم معنی ندارد، اما اگر طولی باشند هیچ مانعی نخواهد داشت، و از آنجا که افعال ما لازمه مقدماتی است که خدا به ما داده است، این لوازم را می توان به او نیز نسبت داد و هم به کسی که افعال را انجام داده است.

این سخن درست به آن می ماند که شخصی برای آزمودن کارکنان خود آنها را در کار خویش آزاد بگذارد و اختیار تمام به آنها بدهد و تمام مقدمات کار را فراهم سازد، بدیهی است کارهائی که آنها انجام می دهند از یک نظر کار رئیس آنها محسوب می شود ولی این موضوع سلب آزادی و اختیار را از کارمندان نمی کند، بلکه آنها در برابر کار خویش مسئولند. درباره عقیده جبر و اختیار به خواست پروردگار مشروحا در ذیل آیات مناسب بحث خواهد شد.

3 - بدیع یعنی چه؟

همانطور که در بالا اشاره کردیم، کلمه بدیع به معنی وجود آورنده چیزی بدون سابقه است، یعنی خداوند آسمان و زمین را بدون هیچ ماده و یا طرح و نقشه قبلی ایجاد کرده است.

در اینجا بعضی ایراد می کنند که چگونه ممکن است چیزی از عدم به وجود آید ما در ذیل آیه 117 سوره بقره (جلد اول تفسیر نمونه صفحه 300) مشروحا در پاسخ این ایراد بحث کرده ایم و خلاصه آن این است: اینکه می گوئیم خداوند موجودات را از عدم به وجود آورد مفهومی این نیست که عدم ماده تشکیل دهنده موجودات جهان است، مثل اینکه می گوئیم نجار، میز را از چوب ساخته است، چنین چیزی مسلما محال است، زیرا (عدم) نمی تواند ماده وجود باشد.

بلکه منظور این است موجودات این جهان قبلا نبوده اند، سپس به وجود آمده اند این موضوع هیچگونه اشکالی ندارد و مثالهایی برای آن در جلد اول زده ایم و در اینجا اضافه می کنیم که ما در محیط ذهن و فکر خود می توانیم موجوداتی پدید آوریم که قبلا به هیچوجه در ذهن ما نبوده اند، شک نیست که این موجودات ذهنی برای خود یکنوع وجود و هستی دارند، اگر چه همانند

وجود خارجی نیستند، ولی بالاخره در افق ذهن ما وجود دارند، اگر وجود چیزی بعد از عدم محال باشد چه تفاوتی میان وجود ذهنی و وجود خارجی است، بنابراین همانطور که ما در ذهن خود وجودهایی می‌آفرینیم که قبلاً نبوده است، خداوند هم در عالم خارج چنین کاری را می‌کند، کمی دقت درباره این مثال و یا مثالهایی که در جلد اول زده ایم می‌تواند این مشکل را حل کند.

4 - لطیف، یعنی چه؟

در آیات فوق یکی از اوصاف خداوند، لطیف ذکر شده و آن از ماده لطف است هنگامی که درباره اجسام به کار رود به معنی سبکی در مقابل سنگینی و هنگامی در باره حرکات (حرکت لطیفه) به کار رود به معنی یک حرکت کوچک و زودگذر و گاهی در مورد موجودات و کارهای بسیار دقیق و باریک که با حس قابل درک نیستند گفته می‌شود، و اگر خدا را به عنوان لطیف توصیف می‌کنیم نیز به همین معنی است، یعنی او خالق اشیای ناپیدا و دارای افعالی است که از محیط قدرت استماع بیرون است، بسیار باریک بین و فوق العاده دقیق می‌باشد.

حدیث جالبی در این زمینه از فتح بن یزید جرجانی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل شده یک معجزه علمی محسوب می‌شود، حدیث چنین است که امام می‌فرماید: اینکه می‌گوئیم خداوند لطیف است به خاطر آن است که مخلوقات لطیف آفریده و به خاطر این است که از اشیای لطیف و ظریف و ناپیدا آگاه است، آیا آثار صنع او را در گیاهان لطیف و غیر لطیف نمی‌بینی؟ و همچنین در مخلوقات و حیوانات کوچک و حشرات ریز و چیزهایی که از آن هم کوچکتر است، موجوداتی که به چشم هرگز نمی‌گنجند، و از بس کوچکند و نر و ماده و تازه و کهنه آنها نیز شناخته نمی‌شود، هنگامی که این گونه

موضوعات را مشاهده می کنیم... و آنچه در اقیانوسها و درون پوست درختان و بیابانها و صحراها وجود دارد به نظر می آوریم... و اینکه موجوداتی هستند که هرگز چشم ما آنها را نمی بیند، و با دست خود نیز نمی توانیم آنها را لمس کنیم، از همه اینها می فهمیم که آفریننده آنها، لطیف است حدیث فوق که اشاره به میکربها و حیوانات ذره بینی است و قرنهای قبل از تولد پاستور بیان شده تفسیر لطیف را روشن می سازد این احتمال نیز در تفسیر این کلمه وجود دارد که منظور از لطیف بودن خداوند آن است که ذات پاک او چنان است که هرگز با احساس کسی درک نمی شود، بنابراین او لطیف است زیرا هیچ کس از ذات او آگاه نیست، و خبر است چون از همه چیز آگاه است.

این معنی نیز در بعضی از روایات اهل بیت (علیهم السلام) به آن اشاره شده است و باید توجه داشت که هیچ مانعی ندارد که هر دو معنی از این کلمه اراده شده باشد.

آیه (104) تا (107) و ترجمه

(قد جأكم بصائر من ربكم فمن أبصر فلنفسه ومن عمى فعليها وما أنا عليكم بحفيظ) (104) (و كذلك نصرف الايت وليقولوا درست ولنبينه لقوم يعلمون) (105) (اتبع ما أوحى إليك من ربك لا إله إلا هو وأعرض عن المشركين) (106) (ولو شاء الله ما أشركوا وما جعلنك عليهم حفيظا وما أنت عليهم بوكيل) (107)

ترجمه:

104 - دلائل روشن از طرف پروردگارتان برای شما آمد، کسی که (بوسیله آن حق را) ببیند به سود خود اوست و کسی که از دیدن آن چشم پیوشد به زیان خود اوست، و من شما را اجبار نمیکنم.

105 - و این چنین آیات را در شکلهای گوناگون بیان می داریم بگذار آنها بگویند تو درس خوانده ای (و آنها را از دگری آموخته ای) هدف ما این است که آنها برای کسانی که علم و آگاهی دارند روشن سازیم.

106 - از آنچه از طرف پروردگارت بر تو وحی شده پیروی کن، هیچ معبودی جز او نیست، و از مشرکان روی بگردان.

107 - اگر خدا می خواست (همه به اجبار ایمان می آوردند و هیچ یک) مشرک نمی شدند و ما تو را مسئول (اعمال) آنها قرار ندادیم و وظیفه نداری آنها را مجبور (به ایمان) سازی.

تفسیر:

وظیفه تو اجبار کردن نیست

این آیات در حقیقت یک نوع خلاصه و نتیجه گیری از آیات گذشته است. نخست می گوید: دلائل و نشانه های روشن در زمینه توحید و خداشناسی و نفی هر گونه شرک که مایه بصیرت و بینائی است برای شما آمد (قد جائکم بصائر من ربکم).

بصائر جمع بصیره از ماده بصر به معنی دیدن است، ولی معمولاً در بینش فکری و عقلانی به کار برده می شود، و گاهی به تمام اموری که باعث درک و فهم مطلب است، اطلاق می گردد، و در آیه فوق به معنی دلیل و شاهد و گواه آمده است و مجموعه دلائلی را که در آیات گذشته در زمینه خداشناسی گفته شد در بر می گیرد بلکه مجموع قرآن در آن داخل است.

سپس برای اینکه روشن سازد این دلائل به قدر کافی حقیقت را آشکار می سازد و جنبه منطقی دارد، می گوید: آنهایی که به وسیله این دلائل چهره حقیقت را بنگرند به سود خود گام برداشته اند، و آنها که همچون نایبانیان از مشاهده آن خود را محروم سازند به زیان خود عمل کرده اند (فمن ابصر فلنفسه و من عمی فعلیها).

و در پایان آیه از زبان پیغمبر (ﷺ) می گوید: من نگاهبان و حافظ شما نیستم (و ما انا علیکم بحفیظ).

در اینکه منظور از این جمله چیست، مفسران دو احتمال داده اند، نخست اینکه من حافظ اعمال و مراقب و مسئول کارهای شما نیستم، بلکه خداوند همه را نگاهداری می کند و پاداش و کیفر هر کس را خواهد داد، وظیفه من تنها ابلاغ رسالت و تلاش و کوشش هر چه بیشتر در راه هدایت مردم است.

دیگر اینکه: من مامور و نگاهبان شما نیستیم، که با جبر و زور شما را به ایمان دعوت کنم، بلکه تنها وظیفه من بیان منطقی حقایق است و تصمیم نهائی با خود شما است.

و مانعی ندارد که هر دو معنی از این کلمه، اراده شود.

در آیه بعد برای تاکید این موضوع که تصمیم نهائی در انتخاب راه حق و باطل با خود مردم است، می گوید: این چنین ما آیات و دلائل را در شکل‌های گوناگون و قیافه های مختلف بیان کردیم (و كذلك نصرَف الايات).

ولی جمعی به مخالفت برخاستند و بدون مطالعه و هیچگونه دلیل، گفتند این درسها را از دیگران (از یهود و نصاری و کتابهای آنها) فرا گرفته‌های (وليقولوا درست).

ولی جمع دیگری که آمادگی پذیرش حق را دارند، و صاحب بصیرتند و عالم و آگاهند، بوسیله آن چهره حقیقت را می بینند و می پذیرند (ولنبینه لقوم يعلمون).

تهمت به پیامبر (ﷺ) از نظر فراگیری تعلیماتش از یهود و نصاری، مطلبی است که بارها از طرف مشرکان عنوان شد و هنوز هم مخالفان لجوج آن را تعقیب می کنند: در حالی که اصولاً در محیط جزیره عربستان، درس و مکتب و علمی نبود که پیامبر (ﷺ) آن را فرا گیرد، و مسافرت‌های پیامبر (ﷺ) به خارج شبه جزیره به قدری کوتاه بود که جای این گونه احتمال ندارد معلومات یهود و مسیحیان ساکن محیط حجاز نیز به قدری ناچیز و آمیخته با خرافات بود که اصلاً قابل مقایسه با قرآن و تعلیمات پیامبر اسلام (ﷺ) نبود، توضیح بیشتر درباره این موضوع را در ذیل آیه 103 سوره نحل به خواست خدا خاطر نشان خواهیم ساخت.

سپس وظیفه پیامبر (ﷺ) را در برابر لجajتها و کینه توزیها و تهمت‌های مخالفان، مشخص ساخته، می‌گوید: وظیفه تو آن است که از آنچه از طرف پروردگار بر تو وحی می‌شود، پیروی کنی، دائی که هیچ معبودی جز او نیست (اتبع ما اوحى اليك من ربك لا اله الا هو).

و نیز وظیفه تو این است که به مشرکان و نسبت‌های ناروا و سخنان بی‌اساس آنها اعتنا نکنی (واعرض عن المشركين).

در حقیقت این آیه یکنوع دلداری و تقویت روحیه نسبت به پیامبر (ﷺ) است، که در برابر اینگونه مخالفان در عزم راسخ و آهنینش کمترین سستی حاصل نشود.

از آنچه گفتیم به خوبی روشن می‌شود که جمله و اعرض عن المشركين (از مشرکان روی بگردان و به آنها اعتنا نکن) هیچگونه منافاتی با دستور دعوت آنها به سوی اسلام و یا جهاد در برابر آنان ندارد، بلکه منظور این است که به سخنان بی‌اساس و تهمت‌های آنها، اعتنا نکند و در راه خویش، ثابت قدم بماند. در آخرین آیه مورد بحث بار دیگر این حقیقت را تأیید می‌کند که خداوند نمی‌خواهد آنها را به اجبار وادار به ایمان سازد و اگر می‌خواست همگی ایمان می‌آوردند و هیچکس مشرک نمیشد (ولو شاء الله ما اشركوا).

و نیز تأکید می‌کند تو مسئول اعمال آنها نیستی و برای اجبار آنها به ایمان، مبعوث نشده‌ای (وما جعلناك عليهم حفيظا).

همانطور که تو وظیفه نداری آنها را به اجبار به کار خیر دعوت کنی (وما انت عليهم بوكيل).

تفاوت حفیظ و وکیل در این است که حفیظ به کسی می گویند که از شخص یا چیزی مراقبت کرده و او را از زیان و ضرر حفظ می کند، اما وکیل به کسی می گویند که برای جلب منافع برای کسی تلاش و کوشش می نماید.

شاید نیاز به تذکر ندارد که نفی این دو صفت (حفیظ و وکیل) از پیامبر (ﷺ) به معنی نفی اجبار کردن بر دفع زیان یا جلب منفعت است و گرنه پیامبر (ﷺ) از طریق تبلیغ و دعوت به کارهای خیر و ترک کارهای شر این دو وظیفه را در مورد آنها به صورت اختیاری انجام می دهد.

لحن این آیات از این نظر بسیار قابل ملاحظه است که ایمان به خدا و مبانی اسلام هیچگونه جنبه تحمیلی نمی تواند داشته باشد، بلکه از طریق منطق و استدلال و نفوذ در فکر و روح افراد باید پیشروی کند، زیرا ایمان اجباری ارزشی ندارد مهم این است که مردم حقایق را درک کنند و با اراده و اختیار خویش آن را بپذیرند.

قرآن بارها در آیات مختلف روی این حقیقت تاکید کرده و بیگانگی اسلام را از اعمال خشونت باری همانند اعمال کلیسا در قرون وسطی و محکمه تفتیش عقائد و امثال آن اعلام می دارد. و بخواست خدا در آغاز سوره براءة علل سخت گیری اسلام در برابر مشرکان مورد بحث قرار می گیرد.

آیه (108) و ترجمه

(ولا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدوا بغير علم كذلك زينا لكل أمة عملهم ثم إلى ربهم مرجعهم فينبئهم بما كانوا يعملون) (108)

ترجمه:

108 - (معبود) کسانی را که غیر خدا را می خوانند دشنام ندهید مبادا آنها (نیز) از روی ظلم و جهل خدا را دشنام دهند، این چنین برای هر امتی عملشان را زینت دادیم سپس بازگشت آنها به سوی پروردگارشان است و آنها را از آنچه عمل می کردند آگاه می سازد (و پاداش و کیفر می دهد).

تفسیر:

به دنبال بحثی که در باره منطقی بودن تعلیمات اسلام و لزوم دعوت از راه استدلال، نه از راه اجبار، در آیات قبل گذشت، در این آیه تاکید می کند که هیچگاه بتها و معبودهای مشرکان را دشنام ندهید، زیرا این عمل سبب می شود که آنها نیز نسبت به ساحت قدس خداوند همین کار را از روی ظلم و ستم و جهل و نادانی انجام دهند (ولا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدوا بغير علم).

به طوری که از بعضی روایات استفاده می شود جمعی از مؤمنان بر اثر ناراحتی شدید که از مساله بت پرستی داشتند، گاهی بتهای مشرکان را به باد ناسزا گرفته و به آنها دشنام می دادند، قرآن صریحا از این موضوع، نهی کرد و رعایت اصول ادب و عفت و نزاکت در بیان را، حتی در برابر خرافی ترین و بدترین ادیان، لازم می شمارد.

دلیل این موضوع، روشن است، زیرا با دشنام و ناسزا نمی توان کسی را از مسیر غلط باز داشت، بلکه به عکس، تعصب شدید آمیخته با جهالت که در اینگونه افراد است، سبب می شود که به اصطلاح روی دنده لجاجت افتاده، در آئین باطل خود راسختر شوند، سهل است زبان به بدگوئی و توهین نسبت به ساحت قدس پروردگار بکشایند، زیرا هر گروه و ملتی نسبت به عقائد و اعمال خود، تعصب دارد همانطور که قرآن در جمله بعد میگوید ما این چنین برای هر جمعیتی عملشان را زینت دادیم (كذلك زيننا لكل امة عملهم).

و در پایان آیه بازگشت همه آنها به سوی خدا است، و به آنها خبر می دهد که چه اعمالی انجام داده اند (ثم الى ربهم مرجعهم فينبئهم بما كانوا يعملون).

نکته ها

در اینجا به سه نکته باید توجه کرد:

1 - در آیه فوق، زینت دادن اعمال نیک و بد هر کس را در نظرش، به خدا نسبت داده شده، ممکن است این موضوع برای بعضی مایه تعجب گردد که مگر ممکن است خداوند عمل بد کسی را در نظرش زینت دهد؟!

پاسخ این سؤال همان است که بارها گفته ایم که این گونه تعبیرات، اشاره به خاصیت و اثر عمل است، یعنی هنگامی که انسان کاری را به طور مکرر انجام دهد، کم کم قبح و زشتی آن در نظرش از بین می رود، و حتی به صورت جالبی جلوه گر می شود، و از آنجا که علت العلل و مسبب الاسباب و آفریدگار هر چیز خدا است و همه تاثیرات به خدا منتهی می شود این گونه آثار در زبان قرآن گاهی به او نسبت داده می شود (دقت کنید).

و به تعبیر روشنتر جمله زینا لكل امة عملهم چنین معنی می دهد که آنها را گرفتار نتیجه سوء اعمالشان کردیم، تا آنجا که زشت در نظرشان زیبا جلوه کرد.

و از اینجا روشن می شود اینکه در بعضی از آیات قرآن زینت دادن عمل به شیطان نسبت داده شده نیز منافاتی با این موضوع ندارد، زیرا شیطان آنها را وسوسه به انجام عمل زشت می کند و آنها در برابر وسوسه های شیطان تسلیم می شوند و سرانجام گرفتار عواقب شوم عمل خود می گردند، و به تعبیر علمی، سببیت از ناحیه خدا است اما ایجاد سبب بوسیله این افراد و وسوسه های شیطانی است (دقت کنید).

2 - در روایات اسلامی نیز منطق قرآن در باره ترک دشنام به گمراهان و منحرفان، تعقیب شده و پیشوایان بزرگ اسلام به مسلمانان دستور داده اند همیشه روی منطق و استدلال تکیه کنند و به حربه بی حاصل دشنام نسبت به معتقدات مخالفان، متوسل نشوند، در نهج البلاغه می خوانیم که علی (علیه السلام) به جمعی از یارانش که پیروان معاویه را در ایام جنگ صفین دشنام می دادند می فرماید: انی اگره لکم ان تکنوا سباین و لکنکم لو وصفتهم اعمالهم و ذکرتم حالهم کان اصبوب فی القول و ابلغ فی العذر.

من خوش ندارم که شما فحاش باشید، اگر شما به جای دشنام، اعمال آنها را برشمرد و حالات آنها را متذکر شوید (و روی اعمالشان تجزیه و تحلیل نمائید) به حق و راستی نزدیکتر است و برای اتمام حجت بهتر.

3 - گاهی ایراد می شود که چگونه ممکن است بت پرستان نسبت به خدا بدگوئی کنند در حالی که آنها غالباً اعتقاد به الله (خدا) داشتند و بت را شفیع بر درگاه او میدانستند؟

ولی اگر ما در وضع عوام لجوج و متعصب دقت کنیم خواهیم دید که این موضوع چندان تعجب ندارد این گونه افراد هنگامی که ناراحت شوند، سعی دارند طرف را به هر قیمتی که شده است ناراحت کنند، حتی اگر از طریق بدگوئی به

معتقدات مشترک طرفین باشد آلوسی دانشمند معروف سنی، در تفسیر روح المعانی نقل می کند که بعضی از عوام جاهل هنگامی مشاهده کرد بعضی از شیعیان، سب شیخین می کند، ناراحت شد و شروع به اهانت به مقام علی (علیه السلام) کرد، هنگامی که از او سؤال کردند چرا به علی (علیه السلام) که مورد احترام تو است اهانت می کنی؟ گفت: من می خواستم شیعه ها را ناراحت کنم زیرا هیچ چیز را ناراحت کننده تر از این موضوع برای آنها ندیدم! و بعد او را به توبه از این عمل وادار ساختند.

آیه (109) و (110) ترجمه

(و أقسموا بالله جهد أيمانهم لئن جأتهم أية ليؤمنن بها قل إنما الآيت عند الله وما يشعركم أنها إذا جاءت لا يؤمنون) (109) (ونقلب أفدتهم وأبصرهم كما لم يؤمنوا به أول مرة ونذرهم في طغيانهم يعمهون) (110)

ترجمه:

109 - با نهایت اصرار سوگند به خدا یاد کردند که اگر نشانه ای (معجزه‌ای برای آنها بیاید حتماً به آن ایمان می آورند بگو معجزات از ناحیه خدا است (و در اختیار من نیست که به میل شما معجزه بیاورم) و شما نمی دانید که آنها پس از آمدن معجزات (باز) ایمان نمی آورند!.

110 - و ما دلها و چشمهای آنها را واژگونه می سازیم چرا که در آغاز به آن ایمان نیاوردند و آنان را در حال طغیان و سرکشی به حال خود وامی گذاریم تا سرگردان شوند.

شان نزول:

جمعی از مفسران در شان نزول این آیه نقل کرده اند که عده ای از قریش خدمت پیامبر (ﷺ) رسیدند و گفتند: تو برای موسی و عیسی، خارق عادات و معجزات مهمی نقل می کنی، و همچنین درباره انبیای دیگر، تو نیز امثال این کارها را برای ما انجام ده تا ما ایمان آوریم، پیامبر (ﷺ) فرمود: مایلید چه کار برای شما کنم؟ گفتند: از خدا بخواه کوه صفا را تبدیل به طلا کند، و بعضی از مردگان پیشین ما زنده شوند و از آنها در باره حقانیت دعوت تو سؤال کنیم، و نیز فرشتگان را به ما نشان بده که در باره تو گواهی دهند، و یا خداوند و فرشتگان را دستجمعی با خود بیاور!...

پیامبر (ﷺ) فرمود: اگر بعضی از این کارها را بجا بیاورم ایمان می آورید؟ گفتند: به خدا سوگند چنین خواهیم کرد، مسلمانان که اصرار مشرکان را در این زمینه دیدند از پیامبر (ﷺ) تقاضا کردند که چنین کند، شاید ایمان بیاورند، همین که پیامبر (ﷺ) آماده دعا کردن شد، که بعضی از این پیشنهادها را از خدا بخواهد (زیرا بعضی از آنها نامعقول و محال بود) پیک وحی خدا نازل شد، چنین پیام آورد که اگر بخواهی دعوت تو اجابت می شود، ولی در این صورت (چون از هر نظر اتمام حجت خواهد شد و موضوع جنبه حسی و شهود به خود خواهد گرفت) اگر ایمان نیاورند همگی سخت کیفر می بینند (و نابود خواهند شد) اما اگر به خواسته آنها ترتیب اثر داده نشود و آنها را به حال خود واگذاری ممکن است بعضی از آنها در آینده توبه کنند و راه حق را پیش گیرند، پیامبر (ﷺ) پذیرفت و آیات فوق نازل گردید.

تفسیر:

در آیات گذشته دلایل منطقی متعددی در زمینه توحید، ذکر شد که برای اثبات یگانگی خدا و نفی شرک و بت پرستی کافی بود، اما با این حال جمعی از مشرکان لجوج متعصب، تسلیم نشدند و شروع به بهانه جوئی کردند، و از جمله خارق عادات عجیب و غریبی که بعضی از آنها اساسا محال بود از پیامبر (ﷺ) خواستند و به دروغ ادعا کردند که هدفشان آن است که این گونه معجزات را ببینند و ایمان بیاورند، قرآن در آیه نخست وضع آنها را چنین نقل می کند: با نهایت اصرار سوگند یاد کردند که اگر معجزه ای برای آنها بیاید ایمان خواهند آورد (واقسموا بالله جهد ايمانهم لئن جاءتهم آية ليؤمنن بها).

قرآن در پاسخ آنها دو حقیقت را بازگو می کند: نخست به پیامبر (ﷺ) اعلام می کند که به آنها بگویند این کار در اختیار من نیست که هر پیشنهادی

آنها بکنند انجام می دهد، بلکه معجزات تنها از ناحیه خدا است و به فرمان او است (قل انما الايات عند الله).

سپس روی سخن را به مسلمانان ساده دلی که تحت تاثیر سوگندهای غلیظ و شدید مشرکان قرار گرفته بودند کرده، می گوید: شما نمیدانید که اینها دروغ می گویند و اگر این معجزات و نشانه های مورد درخواست آنها انجام شود باز ایمان نخواهند آورد (وما يشعركم انها اذا جائت لا يؤمنون).

صحنه های مختلف برخورد پیامبر (ﷺ) با آنها نیز گواه این حقیقت است که این دسته در جستجوی حق نبودند بلکه هدفشان این بود که با بهانه جوئیها مردم را سرگرم ساخته و بذر شک و تردید در دلها بپاشند.

در آیه بعد علت لجاجت آنها چنین توضیح داده شده است که آنها بر اثر اصرار در کجروی و تعصبهای جاهلانه و عدم تسلیم در مقابل حق درک و دید سالم را از دست داده اند، و گیج و گمراه در سرگردانی به سر می برند، و چنین می گوید: ما دلها و چشمهای آنها را وارونه و دگرگون می نمایم آنچنان که در آغاز و ابتدای دعوت ایمان نیاوردند (ونقلب افئدتهم وابصارهم كما لم يؤمنوا به اول مرة).

در اینجا نیز این کار به خدا نسبت داده شده است نظیر چیزی که در آیات قبل گذشت، و این در حقیقت عکس العمل و نتیجه اعمال خود آنها است، و نسبت دادن آن به خدا به عنوان این است که او علت العلل و سرچشمه جهان هستی است، و هر خاصیتی در هر چیز است به اراده او است، و به تعبیر دیگر خداوند در لجاجت و کجروی و تعصبهای کورکورانه این اثر را آفریده است که تدریجا درک و دید انسان را از کار می اندازد.

و در پایان آیه می فرماید: ما آنها را در حال طغیان و سرکشی به حال خود
وا می گذاریم تا سرگردان شوند (ونذرهم فی طغیانهم یعمهون).
خداوند همه ما را از گرفتار شدن در چنین سرگردانی که زائیده اعمال بی
رویه خود ما است حفظ کند، و درک و دید کاملی به ما مرحمت نماید که چهره
حقیقت را آنچنان که هست بنگریم.

آیه (111) و ترجمه

(ولو أننا نزلنا إليهم الملائكة و كلمهم الموتى و حشرنا عليهم كل شيء قبلا ما كانوا ليؤمنوا إلا أن يشأ الله و لكن أكثرهم يجهلون) (111)

ترجمه:

111 - و اگر ما فرشتگان را بر آنها نازل می کردیم، و مردگان با آنها سخن می گفتند، و همه چیز را در برابر آنها جمع می نمودیم هرگز ایمان نمی آوردند، مگر آنکه خدا بخواهد ولی بیشتر آنها نمی دانند.

تفسیر:

چرا افراد لجوج به راه نمی آیند

این آیه با آیات قبل مربوط است همه یک حقیقت را تعقیب می کنند، هدف این چند آیه این است که جمعی از تقاضاکنندگان معجزات عجیب و غریب در تقاضاهای خود صادق نیستند و هدفشان پذیرش حق نمی باشد، لذا بعضی از خواسته های آنها (مثل آمدن خدا در برابر آنان!) اصولاً محال است. آنها به گمان خود می خواهند با مطرح ساختن این درخواستها و معجزات عجیب و غریب افکار مؤمنان را متزلزل و نظر حق جویان را مشوب و به خود مشغول سازند.

قرآن در آیه فوق با صراحت می گوید: اگر ما (آنطور که درخواست کرده بودند) فرشتگان را بر آنها نازل می کردیم و مردگان می آمدند و با آنها سخن می گفتند و خلاصه هر چه می خواستند در برابر آنها گرد می آوردیم، باز ایمان نمی آوردند (ولو أننا نزلنا إليهم الملائكة و كلمهم الموتى و حشرنا عليهم كل شيء قبلا ما كانوا ليؤمنوا). .

سپس برای تاکید مطلب می فرماید: تنها در یک صورت ممکن است ایمان بیاورند و آن اینکه خداوند با مشیت اجباری خود آنها را وادار به قبول ایمان کند و بدیهی است که اینگونه ایمان هیچ فایده تربیتی و اثر تکاملی نخواهد داشت (الا ان یشأ الله)

و در پایان آیه اضافه می کند که بیشتر آنها جاهل و بیخبرند (ولكن اكثرهم يجهلون).

در اینکه منظور از ضمیر هم در این جمله چه اشخاصی هستند؟ در میان مفسران گفتگو است: ممکن است اشاره به مؤمنانی باشد که اصرار داشتند پیامبر (ﷺ) به خواسته این دسته از کفار ترتیب اثر دهد و هر معجزه ای را پیشنهاد می کنند بیاورد.

زیرا بیشتر این مؤمنان از این واقعیت بیخبر بودند و توجه نداشتند که آنها در تقاضای خود صادق نیستند، ولی خدا میدانست که این مدعیان دروغ می گویند به همین دلیل به خواسته های آنها ترتیب اثر نداد، اما برای اینکه دعوت پیامبر (ﷺ) بدون معجزه نمی تواند باشد در موارد خاصی معجزات مختلفی بر دست او آشکار کرد.

این احتمال نیز وجود دارد که ضمیر هم بازگشت به کفار در خواست کننده کند

یعنی بیشتر آنها از این واقعیت بیخبرند که خدا توانائی بر هر گونه کار خارق العاده ای دارد ولی گویا آنها قدرتش را محدود می دانند، لذا هر گاه پیامبر (ﷺ) معجزه ای نشان می داد آن را حمل بر سحر یا چشمبندی می کردند چنانکه در آیه دیگر می خوانیم: و لو فتحنا عليهم بابا من السماء فظلوا فيه يعرجون لقالوا انما سكرت ابصارنا بل نحن قوم مسحورون: اگر دری از آسمان

به روی آنها می گشودیم و از آن بالا می رفتند، می گفتند ما چشمبندی شده ایم
و ما را سحر و جادو کرده اند! (سوره حجر آیه 14 و 15) بنابراین آنها جمعیتی
نادان و لجوجند که نباید به آنان و سخنانشان اعتنا کرد.

آیه (112) و (113) ترجمه

(و كذلك جعلنا لكل نبي عدوا شيطيين الانس والجن يوحى بعضهم إلى بعض زخرف القول غرورا ولو شأ ربك ما فعلوه فذرهم وما يفترون) (112)
(ولتصغى إليه أفدة الذين لا يؤمنون بالآخرة وليرضوه وليقتربوا ما هم مقتربون) (113)

ترجمه:

112 - اینچنین در برابر هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم که سخنان فریبنده و بی اساس (برای اغفال مردم) به طور سری (و درگوشی) به یکدیگر می گفتند و اگر پروردگار تو می خواست چنین نمی کردند (و اجبارا می توانست جلو آنها را بگیرد ولی اجبار سودی ندارد) بنابراین آنها و تهمت هایشان را به حال خود واگذار!

113 - و نتیجه (وسوسه های شیطان و تبلیغات شیطان صفتان) این خواهد شد که دلهای کسانی که به روز رستاخیز عقیده ندارند به آنها متمایل میگردد و به آن راضی می شوند و هر گناهی بخواهند انجام دهند، انجام می دهند.

تفسیر:

وسوسه های شیطانی

در این آیه توضیح داده می شود که وجود اینگونه دشمنان سرسخت و لجوج در برابر پیامبر اسلام (ﷺ) که در آیات قبل به آن اشاره شد، منحصر به او نبوده بلکه در برابر تمام پیامبران دشمنانی از شیاطین جن و انس وجود داشته اند (و كذلك جعلنا لكل نبي عدوا شيطيين الانس والجن).

و کار آنها این بوده که سخنان فریبنده ای برای اغفال یکدیگر به طور اسرار آمیز و احیاناً در گوشی به هم می گفتند (یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا).

ولی اشتباه نشود اگر خداوند میخواست میتواندست به اجبار جلو همه آنها را بگیرد تا هیچ شیطان و شیطان صفتی نتواند در راه پیامبران و دعوت آنها کوچکترین سنگی بیندازد (ولو شأ ربك ما فعلوه).

ولی خداوند این کار را نکرد، زیرا میخواست مردم آزاد باشند تا می دانی برای آزمایش و تکامل و پرورش آنها وجود داشته باشد، در حالی که اجبار و سلب آزادی با این هدف نمی ساخت، به علاوه وجود این گونه دشمنان سرسخت و لجوج (اگر چه اعمالشان به خواست و اراده خودشان بوده) نه تنها ضرری برای مؤ منان راستین ندارد، بلکه به طور غیر مستقیم به تکامل آنها کمک می کند، چون همواره تکاملها در تضادها است، و وجود یک دشمن نیرومند در بسیج نیروهای انسان و تقویت ارادهها مؤ ثر است.

لذا در پایان آیه به پیامبرش دستور می دهد که به هیچوجه به اینگونه شیطنتها اعتنا نکند و آنها و تهمت هایشان را به حال خود واگذارد (فذرهم و ما یفترون).

نکته ها

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1 - در آیه فوق خداوند وجود شیاطین انس و جن را در برابر انبیاء به خود نسبت می دهد و می گوید و کذلک جعلنا (ما اینچنین قرار دادیم) و در معنی این جمله در میان مفسران گفتگو است، ولی همانطور که در سابق نیز اشاره کردیم تمام اعمال انسانها را از یک نظر میتوان به خداوند نسبت داد، زیرا هر

کسی هر چه دارد از او دارد، قدرتش از او است، همچنانکه اختیار و آزادی اراده اش نیز از او میباشد. اما مفهوم اینگونه تعبیرات هرگز، جبر و سلب اختیار نیست، که خداوند عده ای را آنچنان آفریده که به دشمنی در برابر انبیاء برخیزند. زیرا اگر چنین بود می بایست آنها در عداوت و دشمنی خود هیچگونه مسئولیتی نداشته باشند، بلکه کار آنها انجام یک رسالت محسوب شود، در حالی که می دانیم چنین نیست.

البته انکار نمی توان کرد که وجود اینگونه دشمنان هر چند به اختیار خودشان بوده باشد میتواند برای مؤمنان به طور غیر مستقیم اثر سازنده داشته باشد، و به تعبیر بهتر مؤمنان راستین میتوانند از وجود هر گونه دشمن اثر مثبت بگیرند و او را وسیله ای برای بالا بردن سطح آگاهی و آمادگی و مقاومت خود قرار دهند، زیرا وجود دشمن باعث بسیج نیروهای انسان است.

2 - شیاطین جمع شیطان معنی وسیعی دارد و به معنی هر موجود سرکش و طغیانگر و موذی است، و لذا در قرآن به انسانهای پست و خبیث و طغیانگر نیز کلمه شیطان اطلاق شده است، همانطور که در آیه فوق کلمه شیطان هم به شیطانهای انسانی و هم به شیطانهای غیر انسانی که از نظر ما پنهانند اطلاق شده، اما ابلیس اسم خاص برای شیطانی است که در برابر آدم (علیه السلام) قرار گرفت و در حقیقت رئیس همه شیاطین است!؛ بنابراین شیطان اسم جنس و ابلیس اسم خاص (علم) است.

3 - زخرف القول به معنی سخنان فریبنده است که ظاهری جالب و باطنی زشت و بد دارد و غرور به معنی اغفال کردن است.

4 - تعبیر به وحی در آیه بالا اشاره لطیفی است به این حقیقت که آنها در گفتار و اعمال شیطانی خود نقشه های اسرار آمیز دارند که محرمانه به یکدیگر

القاء می کنند، تا مردم از کار آنها آگاه نشوند، و طرحهای آنها کاملاً پیاده شود زیرا یکی از معانی وحی در لغت سخنان آهسته و در گوشی است.

در آیه بعد نتیجه تلقینات و تبلیغات فریبده شیاطین را چنین بازگو میکند: که سرانجام کار آنها این خواهد شد که افراد بی ایمان یعنی آنها که به روز رستاخیز عقیده ندارند به سخنان آنها گوش فرا دهند و دلهایشان به آن متمایل گردد (ولتصغی الیه افئدة الذین لا یؤمنون بالآخرة).

لتصغی از ماده صغو (بر وزن سرو) به معنی تمایل پیدا کردن به چیزی است، ولی بیشتر به تمایلی گفته می شود که از طریق شنیدن و بوسیله گوش حاصل میگردد، و اگر کسی به سخن دیگری با نظر موافق گوش کند به آن صغو و اصغاً گفته می شود.

سپس می فرماید سرانجام این تمایل، رضایت کامل به برنامه های شیطانی خواهد شد (ولیرضوه).

و پایان همه آنها ارتکاب انواع گناهان و اعمال زشت و ناپسند خواهد بود (ولیقترفوا ما هم مقترفون).

آیه (114) و (115) ترجمه

(أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكْمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مَنزَلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ) (114) (و تمت كلمت ربك صدقا وعدلا لا مبدل لكلمته وهو السميع العليم) (115)

ترجمه:

114 - آیا (با این حال) غیر خدا را به داوری بطلبم در حالی که او است که این کتاب آسمانی را که همه چیز در آن آمده فرستاده است و آنها که کتاب آسمانی به آنان داده ایم می دانند که این کتاب به حق از طرف پروردگارت نازل شده بنابراین هرگز از تردید کنندگان مباش.

115 - و کلام پروردگار تو با صدق و عدل به انجام رسید هیچکس نمی تواند کلمات او را دگرگون سازد و او شنونده دانا است.

تفسیر:

این آیه در حقیقت نتیجه آیات قبل است، و می گوید: با اینهمه آیات روشنی که در زمینه توحید گذشت چه کسی را باید به داوری پذیرفت؟ آیا غیر خدا را به داوری بپذیرم (أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكْمًا).

با اینکه او است که این کتاب بزرگ آسمانی را که تمام نیازمندیهای تربیتی انسان در آن آمده و میان حق و باطل، نور و ظلمت، کفر و ایمان، جدائی افکنده، نازل کرده است (وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا).

سپس نه تنها تو و مسلمانان میدانید که این کتاب از طرف خدا است بلکه اهل کتاب (یهود و نصاری) که نشانه های این کتاب آسمانی را در کتب خود

دیده اند می دانند از سوی پروردگار تو به حق نازل شده است (والذین آتیناهم الكتاب يعلمون انه منزل من ربك بالحق).

بنابراین جای هیچگونه شک و تردیدی در آن نیست و تو ای پیامبر هرگز در آن تردید مکن (فلا تكونن من المترین).

در اینجا این سوال پیش می آید که مگر پیامبر (ﷺ) تردیدی داشته است، که چنین خطایی به او می شود.

پاسخ این سؤال همان است که در موارد مشابه گفته ایم، که مخاطب در حقیقت مردم هستند ولی برای تاکید و تحکیم مطلب خداوند پیامبر خود را مخاطب می کند تا دیگران حساب خود را بدانند.

در آیه بعد می فرماید: کلام پروردگار تو با صدق و عدل تکمیل شد و هیچکس قادر نیست کلمات او را دگرگون سازد و او شنونده و دانا است (و تمت كلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لكلماته وهو السميع العليم).

کلمه در لغت به معنی گفتار و هر گونه جمله ای است و حتی به سخنان مفصل و طولانی گفته می شود، و اگر می بینیم گاهی به معنی وعده آمده است مانند و تمت كلمة ربك علی بنی اسرائیل بما صبروا: وعده پروردگارت درباره بنی اسرائیل در مقابل صبر و استقامتی که کردند انجام پذیرفت (سوره اعراف آیه 136) نیز از همین نظر است، زیرا انسان به هنگام وعده دادن جمله ای میگوید که وعده را در بر دارد.

و نیز گاهی کلمه به معنی دین و آئین و حکم و دستور می آید که آنها نیز به همین ریشه باز می گردد.

در اینکه منظور از کلمه در آیه فوق، قرآن است یا دین و آئین خدا یا وعده پیروزی که به پیامبر (ﷺ) داده شده؟ احتمالات مختلفی داده اند، که در عین

حال منافاتی با هم ندارند، و ممکن است آیه ناظر به همه آنها بوده باشد، ولی از آن نظر که در آیات قبل سخن از قرآن در میان بوده با این معنی مناسبتر است. در حقیقت آیه می گوید: به هیچوجه قرآن جای تردید و شک نیست زیرا از هر نظر کامل و بی عیب است، تواریخ و اخبار آن، همه صدق و احکام و قوانین آن همه عدل است.

و نیز ممکن است منظور از کلمه همان وعده ای باشد که در جمله بعد یعنی جمله لا مبدل لکلماته: هیچکس نمی تواند تغییر و دگرگونی در کلمات خدا ایجاد کند آمده است، زیرا نظیر این جمله در آیات دیگر قرآن دیده می شود، مانند و تمت کلمة ربک لاملئن جهنم من الجنة و الناس اجمعين.

در قیامت وعده پروردگار تو انجام خواهد گرفت و دوزخ از گناهکاران جن و انس پر خواهد شد (سوره هود آیه 119) و یا در آیه دیگر می خوانیم: (و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون) وعده ما از پیش در باره پیامبران این بود که آنها پیروز خواهند شد (سوره صافات آیه 171 و 172). در اینگونه آیات جمله بعد توضیح وعده ای است که در جمله قبل با ذکر کلمه به آن اشاره شده است.

بنابراین تفسیر آیه چنین می شود: وعده ما با صدق و عدالت انجام گرفت که هیچکس توانائی تبدیل دستورها و فرمانهای پروردگار را ندارد.

و همانطور که گفتیم آیه میتواند اشاره به تمام این معانی باشد.

ذکر این موضوع نیز لازم است که اگر آیه اشاره به قرآن بوده باشد هیچگونه منافاتی با این موضوع ندارد که در آن موقع همه قرآن نازل نشده بود زیرا منظور از کامل بودن آیات قرآن این است که هر چه نازل شده بود بدون عیب و نقص و از هر نظر کامل بود.

بعضی از مفسران با این آیه استدلال بر عدم امکان راه یافتن تحریف در قرآن کرده اند زیرا جمله لا مبدل لکلماته اشاره به این است که هیچکس نمی تواند تغییر و تبدیلی نه از نظر لفظ و نه از نظر اخبار و نه از نظر احکام در قرآن ایجاد کند، و همیشه این کتاب آسمانی که باید تا آخر دنیا راهنمای جهانیان باشد از دستبرد خائن و تحریف کنندگان مصون و محفوظ خواهد بود.

آیه (116) و (117) ترجمه

(وإن تطع أكثر من في الأرض يضلوك عن سبيل الله إن يتبعون إلا الظن وإن هم إلا يخرصون) (116) (إن ربك هو أعلم من يضل عن سبيله وهو أعلم بالمهتدين) (117)

ترجمه:

116 - و اگر اکثر کسانی را که در روی زمین هستند اطاعت کنی تو را از راه خدا گمراه می کنند، آنها تنها از گمان پیروی می کنند و از تخمین و حدس (واهی).

117 - پروردگار تو به کسانی که از راه او گمراه گشته اند آگاهتر است و همچنین به کسانی که هدایت یافته اند.

تفسیر:

می دانیم آیات این سوره در مکه نازل شد و در آن زمان مسلمانان شدیداً در اقلیت بودند، گاهی اقلیت آنها و اکثریت قاطع بت پرستان و مخالفان اسلام، ممکن بود این توهم را برای بعضی ایجاد کند که اگر آئین آنها باطل و بی اساس است چرا اینهمه پیرو دارند و اگر ما بر حقیق چرا اینقدر کم هستیم؟!

در این آیه برای دفع این توهم که به دنبال ذکر حقایق قرآن در آیات قبل ممکن است پیدا شود، پیامبر خود را مخاطب ساخته، می گوید: اگر از اکثر مردمی که در روی زمین هستند پیروی کنی ترا از راه حق گمراه و منحرف خواهند ساخت! (وإن تطع أكثر من في الأرض يضلوك عن سبيل الله).

در جمله بعد دلیل این موضوع را بیان می کند و می گوید: علت آن این است که آنها بر اساس منطق و فکر صحیح کار نمی کنند، راهنمای آنها یک مشت گمانهای آلوده به هوی و هوس و یک مشت دروغ و فریب و تخمین است

(ان يتبعون الا الظن و ان هم الا يخرصون).

از آنجا که مفهوم آیه قبل این است که اکثریت به تنهایی نمی تواند راه حق را نشان دهد نتیجه آن، این می شود، که راه حق را تنها باید از خداوند گرفت هر چند طرفداران راه حق در اقلیت بوده باشند، لذا در آیه دوم دلیل این موضوع را روشن می سازد که: پروردگارت که از همه چیز با خبر و آگاه است و در علم بی پایان او کمترین اشتباه راه ندارد، بهتر می داند راه ضلالت و هدایت کدام است و گمراهان و هدایت یافتگان را بهتر می شناسد (ان ربك هو اعلم من يضل عن سبيله و هو اعلم بالمهتدين).

در اینجا سؤالی پیش می آید که مگر دیگران راه هدایت و ضلالت را بدون راهنمایی خدا می شناسند که آیه می گوید: خداوند از دیگران بهتر می شناسد و بهتر میداند؟!

پاسخ سؤال این است که انسان به وسیله عقل خود، بدون شک، حقایقی را درک می کند، و راه هدایت و ضلالت را تا حدودی می فهمد ولی مسلماً فروغ چراغ عقل، و شعاعش محدود است، و ممکن است بسیاری از مطالب از دید عقل مخفی بماند، به علاوه انسان در معلوماتش گرفتار اشتباه نیز می شود و به همین دلیل نیاز به رهبران و راهنمایان الهی دارد بنابراین جمله خداوند داناتر است صحیح خواهد بود، و هر چند علم انسان با علم خدا قابل مقایسه نیست، اکثریت عددی اهمیت ندارد

بر خلاف آنچه در نظر بعضی مسلم است که اکثریتهای عددی همواره راه صحیح را می پیمایند قرآن در آیات متعددی این موضوع را نفی کرده و برای اکثریت عددی اهمیتی قائل نیست، و در حقیقت مقیاس را اکثریت کیفی میداند، نه کمی دلیل این موضوع روشن است، زیرا اگر چه در جوامع کنونی برای اداره اجتماع راهی جز تکیه کردن روی اکثریت ندیده اند، ولی نباید فراموش کرد که این موضوع همانطور که گفتیم یکنوع اجبار و بن بست است، زیرا هیچ ضابطه ای در یک جامعه مادی که خالی از اشکال و ایراد باشد برای اتخاذ تصمیمها و تصویب قوانین وجود ندارد، لذا بسیاری از دانشمندان با اعتراف به این حقیقت که نظر اکثریت افراد اجتماع بسیاری از اوقات اشتباه آمیز است مجبور به پذیرش آن شده اند چون راههای دیگر، عیبش بیشتر است.

اما یک جامعه مؤمن به رسالت انبیاء هیچگونه اجباری در خود از پیروی نظر اکثریت در تصویب قوانین نمی بیند، زیرا برنامه ها و قوانین انبیاء راستین خالی از هر گونه عیب و نقص و اشتباه است، و با آنچه اکثریت جایز الخطا تصویب می کند قابل مقایسه نیست.

یک نگاه در چهره جهان کنونی و حکومتهایی که بر اساس اکثریتها بنا شده و قوانین نادرست و آمیخته با هوسها که گاهی از طرف اکثریتها به تصویب میرسد نشان می دهد که اکثریت عددی دردی را دوا نکرده است، بسیاری از جنگها را اکثریتها تصویب کرده اند و بسیاری از مفاسد را آنها خواسته اند.

استعمارها و استثمارها، جنگها و خونریزها، آزاد شناختن مشروبات الکلی، قمار، سقط جنین، فحشا و حتی پارهای از اعمال شنیع که ذکر آن شرم آور است از طرف اکثریت نمایندگان بسیاری از کشورهای به اصطلاح پیشرفته که منعکس کننده نظریه اکثریت توده مردم آنها است گواه بر این حقیقت میباشد.

از نظر علمی آیا اکثریت اجتماعات راست می گویند؟ آیا اکثریت امین هستند؟ آیا اکثریت از تجاوز به حقوق دیگران اگر بتوانند خود داری می کنند؟ آیا اکثریت منافع خود و دیگران را به یک چشم می بینند؟

پاسخ این سؤالات ناگفته پیدا است، بنابراین باید اعتراف کرد که تکیه کردن دنیای کنونی روی اکثریت در حقیقت یکنوع اجبار و الزام محیط است، و استخوانی است که در گلوی اجتماعات گیر کرده.

آری اگر مغزهای متفکر و مصلحان دلسوز جوامع بشری و اندیشمندان با هدف که همیشه در اقلیت هستند تلاش و کوشش همه جانبه ای را برای روشن ساختن توده های مردم انجام دهند، و جوامع انسانی به اندازه کافی رشد فکری و اخلاقی و اجتماعی بیابند مسلماً نظرات چنان اکثریتی بسیار به حقیقت نزدیک خواهد بود، ولی اکثریت غیر رشید و ناآگاه و یا فاسد و منحرف و گمراه چه مشکلی را می تواند از سر راه خود و دیگران بردارد، بنابراین اکثریت به تنهایی کافی نیست بلکه اکثریت رهبری شده می تواند مشکلات جامعه خود را تا آنجا که در امکان بشر است حل کند.

و اگر قرآن در مورد اکثریت در آیات مختلف ایراد می کند شک نیست که منظورش اکثریت غیر رشید و رهبری نشده است.

آیه (118) تا (120) و ترجمه

(فكلوا مما ذكر اسم الله عليه إن كنتم بآيته مؤمنين) (118) (وما لكم ألا تأكلوا مما ذكر اسم الله عليه وقد فصل لكم ما حرم عليكم إلا ما اضطررتم إليه وإن كثيرا ليضلون بأهوائهم بغير علم إن ربك هو أعلم بالمعتدين) (119)
(وذرُوا ظهْرَ الْأَثَمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْأَثَمَ سَيَجْزُونَ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ) (120)

ترجمه:

118 - و از آنچه نام خدا بر آن گفته شده بخورید (اما از گوشت حیواناتی که به هنگام سر بریدن نام خدا بر آن نمیبُرند نخورید) اگر به آیات او ایمان دارید.

119 - چرا از چیزهایی نمیخورید که اسم خدا بر آنها برده شده در حالی که (خداوند) آنچه را بر شما حرام بوده بیان کرده است، مگر اینکه ناچار باشید (که در این صورت خوردن از گوشت چنان حیواناتی جائز است) و بسیاری از مردم (دیگران را) به خاطر هوی و هوس و بی دانشی گمراه می سازند و پروردگار تو تجاوزکاران را بهتر می شناسد.

120 - گناهان آشکار و پنهان را رها کنید زیرا کسانی که تحصیل گناه می کنند در برابر آن مجازات خواهند شد.

تفسیر:

تمام آثار شرک باید بر چیده شود:

این آیات در حقیقت یکی از نتایج بحثهای گذشته در مورد توحید و شرک است و لذا آیه اول با (فأ) تفریع که معمولاً برای ذکر نتیجه است آمده.

توضیح اینکه: در آیات گذشته با بیانات گوناگونی حقیقت توحیداثبات و بطلان شرک و بت پرستی آشکار گردید. یکی از نتایج این مسئله این است که مسلمانان باید از خوردن گوشت حیواناتی که به نام بتها ذبح می شد خودداری کنند، و تنها از گوشت حیواناتی که به نام خدا ذبح می گردید استفاده نمایند، زیرا مشرکان عرب یکی از عبادت‌هایشان این بود که برای بتها قربانی می کردند و از گوشت آنها به عنوان تبرک می خوردند و این موضوع یک نوع بت پرستی بوده است.

لذا نخست می گوید: از چیزهایی بخورید که نام خدا بر آن برده شده است اگر به آیاتش ایمان دارید (فکلوا مما ذکر اسم الله علیه ان کتم بایاته مؤمنین). یعنی ایمان تنها ادعا و گفتار و عقیده نیست بلکه باید در لابلای عمل نیز آشکار گردد کسی که به خدای یکتا ایمان دارد تنها از این گوشتها می خورد. البته امر ((کلوا)): بخورید در اینجا به معنی وجوب خوردن از چنین گوشت‌هایی نیست بلکه در حقیقت منظور از آن مباح بودن اینها و حرام بودن غیر آن است. ضمناً روشن می شود که تحریم گوشت‌هایی که نام خدا به هنگام ذبح آنها برده نشده، نه از نظر جنبه های بهداشتی است تا گفته شود چه اثری در بردن نام است بلکه مربوط به جنبه های معنوی و اخلاقی و تحکیم پایه توحید و یگانه پرستی است.

در آیه بعد همین موضوع به عبارت دیگری که توام با استدلال بیشتری است آمده و میفرماید: چرا از حیواناتی نمیخورید که نام خدا بر آنها گفته شده؟ در حالی که آنچه را بر شما حرام است خداوند شرح داده است (وما لکم الا تاکلوا مما ذکر اسم الله علیه و قد فصل لکم ما حرم علیکم).

بار دیگر خاطر نشان می‌کنیم که: توبیخ و تاکید به خاطر ترک خوردن گوشت‌های حلال نیست بلکه هدف این است که تنها از این گوشت‌ها باید بخورید و از غیر آنها استفاده نکنید و به تعبیر دیگر نظر روی نقطه مقابل و مفهوم جمله است و لذا با جمله ((قد فصل لکم ما حرم علیکم)) (خداوند آنچه را بر شما حرام است شرح داده) استدلال شده است.

در اینکه در چه سوره و کدام آیه این موضوع آمده است و گوشت‌های حلال و حرام توضیح داده شده؟ ممکن است تصور شود منظور سوره مائده است و یا بعضی از آیات آینده همین سوره (آیه 145) می‌باشد، ولی با توجه به اینکه این سوره در مکه نازل شده و مائده در مدینه، و آیات آینده این سوره نیز به هنگام نزول این آیات هنوز نازل نشده بوده است روشن می‌شود که هیچیک از این دو احتمال صحیح نیست بلکه یا منظور آیه 115 سوره نحل است که در آن صریحا قسمتی از گوشت‌های حرام و مخصوصا حیواناتی که برای غیر خدا ذبح شده‌اند آمده است و یا منظور بیان حکم این گوشت‌ها به وسیله پیامبر (ﷺ) می‌باشد زیرا او چیزی جز وحی الهی نمی‌گفت.

سپس یک صورت را استثنأ نموده، و می‌گوید: مگر در صورتی که مجبور شوید (الا ما اضطررتم الیه).

خواه این اضطرار بخاطر گرفتاری در بیابان و گرسنگی شدید بوده باشد و یا گرفتار شدن در چنگال مشرکان و اجبار کردن آنها به این موضوع. بعد اضافه می‌کند که بسیاری از مردم دیگران را از روی جهل و نادانی و هوی هوسها گمراه می‌سازند (وان کثیرا لیضلون باهوائهم بغیر علم). گرچه هوا پرستی با جهل و نادانی غالبا توأم است ولی در عین حال برای تاکید بیشتر آن دو را همراه آورده و می‌گوید: (باهوائهم بغیر علم).

ضمناً از این تعبیر بخوبی استفاده می شود که علم حقیقی هرگز با هوا پرستی و خیالبافی سازگار نیست و آنجا که سازگار شود جهل است نه علم!.

این نیز لازم به تذکر است که جمله بالا می تواند اشاره به همان پنداری باشد که در میان مشرکان عرب وجود داشت که برای خوردن گوشتهای حیوانات مرده چنین استدلال می کردند: آیا ممکن است حیواناتی را که خودمان می کشیم حلال بدانیم، اما آنچه را خدای ما کشته است حرام بشمریم؟!.

بدیهی است سفسطه، یک خیال واهی، بیش نبود، زیرا خداوند حیوان مرده را ذبح نکرده و سر نبریده تا با حیواناتی که ما سر بریده ایم مقایسه شود و به همین دلیل کانون انواع بیماریهاست و گوشت آن فاسد است لذا خداوند اجازه خوردن آنرا نداده است.

در پایان آیه می فرماید: پروردگار تو نسبت به آنها که تجاوزکارند آگاهتر است (ان ربك هو اعلم بالمعتدين).

همانها که با دلائل واهی نه تنها از راه حق منحرف می شوند بلکه سعی دارند دیگران را نیز منحرف سازند.

و از آنجا که ممکن است بعضی این کار حرام را در پنهانی مرتکب شوند در تعقیب آن، در آیه بعد، به عنوان یک قانون کلی می گوید: گناه آشکار و پنهان را رها سازید (وذروا ظاهر الاثم و باطنه).

می گویند در زمان جاهلیت عدهای عقیده داشتند که عمل منافی عفت (زنا) اگر در پنهانی باشد عیبی ندارد تنها اگر آشکارا باشد گناه است! هم اکنون نیز عملاً عدهای این منطق جاهلی را پذیرفته و تنها از گناهان آشکار وحشت دارند، اما گناهان پنهانی را بدون احساس ناراحتی مرتکب می شوند!

آیه فوق نه تنها منطق فوق را محکوم میسازد بلکه مفهوم وسیعی دارد که علاوه بر آنچه گفته شد مفاهیم و تفسیرهای دیگری را که در زمینه گناه ظاهر و باطن شده است در بر می گیرد، از جمله اینکه منظور از گناهان ظاهر گناهانی است که با اعضای بدن انجام می گردد و گناه باطن آن است که با قلب و نیت و تصمیم صورت گیرد.

سپس به عنوان یادآوری و تهدید گناهکاران به سرنوشت شومی که در انتظار دارند چنین می گوید: آنها که تحصیل گناه کنند به زودی نتیجه اعمال خود را خواهند دید (ان الذین یکسبون الاثم سیجزون بما کانوا یقترون).

تعبیر به کسب گناه (یکسبون الاثم) تعبیر جالبی است که نشان می دهد افراد انسان در این جهان همچون سرمایه دارانی هستند که به یک بازار بزرگ گام می نهند، سرمایه آنها هوش و عقل و عمر و جوانی و نیروهای گوناگون خدا داد است، بیچاره آنها که بجای تحصیل سعادت و کسب افتخار و شخصیت و تقوی و قرب به خدا تحصیل گناه کنند.

تعبیر به (سیجزون) (به زودی جزای خود را خواهند دید) ممکن است اشاره به این باشد که قیامت هر چند در نظر بعضی دور است ولی در حقیقت بسیار نزدیک می باشد، و این جهان به سرعت سپری می شود و رستخیز فرا می رسد. و یا اشاره به این باشد که غالب افراد در همین زندگی دنیا نیز قسمتی از نتایج اعمال زشت خود را به صورت واکنشهای فردی و اجتماعی خواهند دید.

آیه (121) و ترجمه

(وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكُرْ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِيَوْحُونَ إِلَى أُولِيَائِهِمْ لِيُجْدِلُوَكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ) (121)

ترجمه:

121 - و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده نخورید و این کار گناه است، و شیاطین به دوستان خود مطالبی مخفیانه القا می کنند تا با شما به مجادله برخیزند و اگر از آنها اطاعت کنید شما هم مشرک خواهید بود!

تفسیر:

در آیات گذشته روی جنبه مثبت مساله یعنی خوردن از گوشت های حلال تکیه شده بود، ولی در این آیه - برای تاکید هر چه بیشتر - روی جنبه منفی و مفهوم آن تکیه نموده و می گوید: از گوشت هایی که نام خدا به هنگام ذبح بر آنها برده نشده است نخورید (وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكُرْ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ).

سپس با یک جمله کوتاه مجدداً این عمل را محکوم کرده می گوید: این کار فسق و گناه و خروج از راه و رسم بندگی و اطاعت فرمان خدا است (وَانْهَ لَفِسْقٌ).

و برای اینکه بعضی از مسلمانان ساده دل تحت تاثیر وسوسه های شیطانی آنها قرار نگیرند اضافه می کند: شیاطین مطالب وسوسه انگیزی به طور مخفیانه به دوستان خود القا می کنند، تا با شما به مجادله برخیزند (وَالشَّيْطَانُ لِيَوْحُونَ إِلَى أُولِيَائِهِمْ لِيُجْدِلُوَكُمْ).

ولی به هوش باشید اگر تسلیم وسوسه های آنها شوید شما هم در صف مشرکان قرار خواهید گرفت (وَانْهَ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ).

این مجادله و وسوسه شاید اشاره به همان منطقی باشد که مشرکان به یکدیگر القا می کردند (و بعضی گفته اند مشرکان عرب آنرا از مجوسیان آموخته بودند

که اگر ما گوشت حیوان مرده را می خوریم به خاطر آن است که خدا آنرا کشته و از حیوانی که ما می کشیم بهتر است یعنی نخوردن مردار یکنوع بی اعتنائی به کار خدا است!.

غافل از آنکه آنچه به مرگ طبیعی می میرد علاوه بر اینکه غالبا بیمار است، سر بریده نیست و خونهای کثیف در لابلاهای گوشتهای آن می مانند و می میرند و فاسد می شوند و گوشت را هم آلوده و فاسد می کنند، به همین دلیل خداوند دستور داده تنها از گوشت حیواناتی بخورند که با شرایط خاصی ذبح شده و خون آن بیرون ریخته است.

ضمنا از این آیات استفاده می شود که ذبیحه های غیر اسلامی حرام است، زیرا - علاوه بر جهات دیگر - آنها به هنگام ذبح مقید به بردن نام خدا بر آن نیستند.

آیه (122) و (123) ترجمه

(أَوَمِنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي - بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مِثْلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زَيْنٌ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (122) (و كَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مَجْرِمِهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَ مَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ) (123)

ترجمه:

122 - آیا کسی که مرده بود سپس او را زنده کردیم و نوری بر او قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود همانند کسی است که در ظلمتها باشد و از آن خارج نگردد، اینچنین برای کافران اعمال (زشتی) که انجام می دادند تزیین شده است (و زیبا جلوه کرده).

123 - و همچنین در هر شهر و روستائی بزرگان گنهکاری قرار دادیم (افرادی که همه گونه قدرت در اختیارشان گذاردیم اما آنها از آن سوء استفاده کرده و راه خطا پیش گرفتند) و سرانجام کارشان این شد که به مکر (و فریب مردم) پرداختند ولی تنها خودشان را فریب می دهند و نمی فهمند.

شان نزول:

در شان نزول آیه اول چنین نقل شده است: ابو جهل که از دشمنان سر سخت اسلام و پیامبر (ﷺ) بود روزی سخت آن حضرت را آزار داد، حمزه عموی شجاع پیامبر (ﷺ) که تا آن روز اسلام را نپذیرفته بود و همچنان در باره آئین او مطالعه و اندیشه می کرد، و در آن روز طبق معمول خود برای شکار به بیابان رفته بود هنگامی که از بیابان برگشت از جریان کار ابو جهل و برادرزاده خویش با خبر شد، سخت برآشفته و یکسر به سراغ ابو جهل رفت و چنان بر

سر - یا بینی او - کوفت که خون جاری شد و با تمام نفوذی که ابو جهل در میان قوم و عشیره خود و حتی در میان مردم مکه داشت، به ملاحظه شجاعت فوق العاده حمزه از نشان دادن عکس العمل خود داری کرد.

سپس حمزه به سراغ پیامبر (ﷺ) آمد و اسلام را پذیرفت و از آن روز رسمابه عنوان یک افسر رشید اسلام، تا واپسین دم عمر، از این آئین آسمانی دفاع می کرد.

آیه فوق در باره این حادثه نازل گردید و وضع ایمان حمزه و پافشاری ابو جهل را در کفر و فساد مشخص ساخت.

از بعضی روایات نیز استفاده می شود که آیه در مورد ایمان آوردن عمار یاسر و اصرار ابو جهل در کفر نازل گردیده است و در هر حال این آیه همانند آیات دیگر قرآن اختصاص به مورد نزول خود ندارد و دارای مفهوم وسیعی است که در مورد هر مؤمن راستین، و هر بی ایمان لجوج، صادق است.

تفسیر:

ایمان و روشن بینی:

ارتباط این آیات با آیات قبل از این نظر است که در آیات گذشته اشاره به دو دسته: مؤمن خالص و کافر لجوج که نه تنها ایمان نمی آورد بلکه برای گمراه ساختن دیگران نیز سخت می کوشد، شده بود، در اینجا نیز با ذکر دو مثال جالب و روشن وضع این دو طایفه مجسم گردیده است.

نخست اینکه افرادی را که در گمراهی بوده اند، سپس با پذیرش حق و ایمان تغییر مسیر داده اند تشبیه به مردهای می کند که به اراده و فرمان خدا زنده شده است (او من کان میتا فاحییناه).

کرارا در قرآن مرگ و حیات به معنی مرگ و حیات معنوی، و کفر و ایمان، آمده است و این تعبیر به خوبی نشان می دهد که ایمان یک عقیده خشک و خالی یا الفاظی تشریفاتی نیست، بلکه به منزله روحی است که در کالبد بیجان افراد بیایمان دمیده می شود و در تمام وجود آنها اثر می گذارد، چشم آنها دید و روشنائی، گوش آنها قدرت شنوائی، زبان توان سخن گفتن و دست و پا قدرت انجام هر گونه کار مثبت پیدا می کند، ایمان افراد را دگرگون می سازد و در سراسر زندگی آنها اثر می گذارد و آثار حیات را در تمام شئون آنها آشکار می نماید.

از جمله فاحیینه (ما او را زنده کردیم) استفاده می شود که ایمان، گرچه باید با کوشش از ناحیه خود انسان صورت گیرد اما تا کششی از ناحیه خدا نباشد این کوششها به جائی نمی رسد!

سپس می گوید: ما برای چنین افراد نوری قرار دادیم که با آن در میان مردم راه بروند (و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس).

گرچه مفسران درباره منظور از این نور احتمالاتی داده اند اما ظاهراً منظور از آن تنها قرآن و تعلیمات پیامبر (ﷺ) نیست، بلکه علاوه بر این، ایمان به خدا، بینش و درک تازهای به انسان می بخشد، روشن بینی خاصی به او می دهد، افق دید او را از زندگی محدود مادی و چهار دیوار عالم ماده فراتر برده و در عالمی فوق العاده وسیع فرو می برد.

و از آنجا که او را به خود سازی دعوت می کند، پرده های خود خواهی و خودبینی و تعصب و لجاج و هوی و هوس را از مقابل چشم جانش کنار می زند، و حقایقی را می بیند که هرگز قبل از آن قادر به درک آنها نبود.

در پرتو این نور میتواند راه زندگی خود را در میان مردم پیدا کند، و از بسیاری اشتباهات که دیگران به خاطر آز و طمع، و به علت تفکر محدود مادی، و یا غلبه خود خواهی و هوی و هوس، گرفتار آن مصون و محفوظ بماند.

و اینکه در روایات اسلامی می خوانیم (المؤمن ينظر بنور الله) انسان با ایمان با نور خدا نگاه می کند اشاره به همین حقیقت است، گرچه با این همه باز نمی توان روشن بینی خاصی را که انسان با ایمان پیدا می کند با بیان و قلم توصیف کرد، بلکه باید طعم آنرا چشید و وجودش را احساس نمود!.

سپس چنین فرد زنده و فعال و نورانی و موثری را با افراد بی ایمان لجوج مقایسه کرده می گوید: آیا چنین کسی همانند شخصی است که در امواج ظلمتها و تاریکیها فرو رفته و هرگز از آن خارج نمی گردد؟! (کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها).

قابل توجه اینکه نمی گوید کمن فی الظلمات (همانند کسی که در ظلمتها است) بلکه می گوید کمن مثله فی الظلمات (همانند کسی که مثل او در ظلمات است) بعضی گفته اند هدف از این تعبیر این بوده که اثبات شود چنان افراد به قدری در تاریکی و بدبختی فرو رفته اند که وضع آنها ضرب المثلی شده است که همه افراد فهمیده از آن آگاهند.

ولی ممکن است این تعبیر اشاره به معنی لطیف تری باشد و آن اینکه: از هستی و وجود اینگونه افراد در حقیقت چیزی جز یک شبیح، یک قالب، یک مثال و یک مجسمه باقی نمانده است هیکلی دارند بیروح و مغز و فکری از کار افتاده! این نکته نیز لازم به یادآوری است که راهنمای مؤ منان نور (با صیغه مفرد) و محیط کافران ظلمات (با صیغه جمع) ذکر شده، چرا که ایمان یک

حقیقت بیش نیست، و رمز وحدت و یگانگی است و کفر و بی ایمانی سرچشمه پراکندگی و تفرقه و تشتت است.

و در پایان آیه اشاره به علت این سرنوشت شوم کرده، می گوید: اینچنین اعمال کافران در نظرشان جلوه داده شده است (كذلك زين للكافرين ما كانوا يعملون).

و همانطور که سابقا اشاره کردیم این خاصیت تکرار یک عمل زشت است که تدریجا از قبح آن در نظر کاسته می شود و حتی به جائی می رسد که به عنوان یک کار خوب در نظر او جلوه می کند و همچون زنجیری بر دست و پای او می افتد و اجازه خروج از این دام به او نمی دهد، یک مطالعه ساده در حال تبهکاران این حقیقت را به خوبی روشن می سازد.

و از آنجا که قهرمان این ماجرا در جهت منفی ابو جهل بود، و او از سردمداران مشرکان مکه و قریش محسوب می شد در آیه دوم اشاره به وضع این رهبران گمراه و زعمای کفر و فساد کرده می فرماید: اینچنین قرار دادیم در هر شهر و آبادی بزرگانی را که طریق گناه پیش گرفتند و با مکر و فریب و نیرنگ مردم را از راه منحرف ساختند (و كذلك جعلنا في كل قرية اكابر مجرميها ليمكروا فيها).

کرارا گفته ایم که نسبت اینگونه افعال به خداوند به خاطر آن است که او مسبب الاسباب و سرچشمه تمام قدرتها است و هر کس هر کاری انجام می دهد با استفاده از امکاناتی است که خداوند در اختیار او قرار داده اگر چه جمعی از آن حسن استفاده و بعضی سوء استفاده می کنند.

جمله لیمکروا (تا مکر و نیرنگ به کار زنند) به معنی سرانجام و عاقبت کار آنها است نه هدف از خلقت آنان یعنی سرانجام نافرمانی و گناه فراوان این شد

که رهن راه حق شدند و بندگان خدا را از راه منحرف ساختند، زیرا مکر در اصل به معنی تابیدن و پیچیدن است سپس به هر کار انحرافی که توام با اخفاً و پنهانکاری باشد گفته شده است.

و در پایان آیه می گوید: آنها جز به خودشان نیرنگ نمی زنند ولی نمی فهمند و متوجه نیستند (و ما یمکرون الا بانفسهم و ما یشعرون).

چه نیرنگ و فریبی از این بالاتر که سرمایه های وجود خود اعم از فکر و هوش و ابتکار و عمر و وقت و مال خویش را در مسیری به کار می گیرند که نه تنها سودی به حال آنها ندارد بلکه پشتشان را از بار مسئولیت و گناه سنگین می سازد، در حالی که فکر می کنند به پیروزیهای رسیده اند!

ضمناً از این آیه به خوبی استفاده می شود که مفاسد و بدبختیهای که دامن اجتماعات را می گیرد از بزرگترها و سردمداران اقوام سرچشمه می گیرد و آنها هستند که با انواع حيله و نیرنگها راه خدا را دگرگون ساخته و چهره حق را بر مردم می پوشانند.

آیه (124) و ترجمه

(وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رَسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ
حَيْثُ يُجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا
يَمْكُرُونَ) (124)

ترجمه:

124 - و هنگامی که آیهای برای آنها بیاید می گویند ما هرگز ایمان نمی
آوریم مگر اینکه همانند چیزی که به پیامبران خدا داده شده است به ما هم داده
شود، خداوند آگاهتر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد به زودی کسانی
که مرتکب گناه شدند (و برای حفظ موقعیت خود مردم را از راه حق منحرف
ساختند) گرفتار حقارت در پیشگاه خدا و عذاب شدید در مقابل مکر (و فریب
و نیرنگی) که داشتند می شوند

شان نزول:

مرحوم طبرسی در مجمع البیان می نویسد: این آیه در باره ولید بن مغیره (که
از سران معروف بت پرستان بود و به اصطلاح مغز متفکر آنها محسوب می شد)
نازل گردیده است، او به پیامبر (ﷺ) می گفت: اگر نبوت راست باشد من به
احراز این مقام از تو سزاوارترم زیرا هم سنم از تو بیشتر است و هم مالم!
و بعضی گفته اند درباره ابو جهل نازل شده است زیرا او تصور می کرد مساله
نبوت هم باید مرکز رقابتها قرار گیرد، او می گفت: ما و قبیله بنی عبد - مناف
(طایفه پیامبر (ﷺ)) در همه چیز با هم رقابت داشتیم و همچون دو اسب
مسابقه دوش بدوش هم پیش می رفتیم، تا اینکه آنها ادعا کردند پیامبری از

میان ما برخاسته که وحی به او می شود ولی ممکن نیست ما به او ایمان بیاوریم
مگر اینکه بر ما نیز وحی شود همانطور که بر او وحی می شود!!

تفسیر:

انتخاب پیامبر به دست خدا است:

در این آیه اشارهای کوتاه و پر معنی به طرز تفکر و ادعاهای مضحک این
سردمداران باطل و اکابر مجرمین کرده می گوید: هنگامی که آیهای از طرف
خدا برای هدایت آنها فرستاده شد گفتند: ما هرگز ایمان نمی آوریم مگر اینکه
به ما نیز همان مقامات و آیاتی که به فرستادگان خدا اعطا شده است داده شود
(و اذا جائتهم آية قالوا لن نؤمن حتى نؤتي مثل ما اوتي رسل الله).

مثل اینکه احراز مقام رسالت و رهبری خلق به سن و مال است و یا به
رقابتهای کودکانه قبایل، و خدا نیز موظف است که رعایت این رقابتهای
مضحک و بی اساس را بکند و بر آن صحنه بگذارد، رقابتهایی که از نهایت
انحطاط فکری و عدم درک مفهوم نبوت و رهبری خلق سرچشمه می گیرد.
قرآن پاسخ روشنی به آنها می دهد و می گوید لازم نیست شما به خدا درس
بدهید که چگونه پیامبران و رسولان خویش را اعزام دارد و از میان چه افرادی
انتخاب کند! زیرا خداوند از همه بهتر میداند رسالت خود را در کجا قرار دهد
(الله اعلم حيث يجعل رسالته).

روشن است رسالت نه ارتباطی به سن و مال دارد و نه به موقعیت قبایل،
بلکه شرط آن قبل از هر چیز آمادگی روحی، پاکی ضمیر، سجایای اصیل
انسانی، فکر بلند و اندیشه قوی، و بالاخره تقوی و پرهیزگاری فوقالعادهای در
مرحله عصمت است، و وجود این صفات مخصوصا آمادگی برای مقام عصمت

چیزی است که جز خدا نمی داند، و چقدر فرق است میان این شرایط و میان آنچه آنها فکر می کردند.

جانشین پیامبر (ﷺ) نیز تمام صفات و برنامه های او را، بجز وحی و تشریع، دارد یعنی هم حافظ شرع و شریعت است و هم پاسدار مکتب و قوانین او و هم رهبر معنوی و مادی مردم، لذا باید او هم دارای مقام عصمت و مصونیت از خطا و گناه باشد تا بتواند رسالت خویش را به ثمر برساند و رهبری مطاع و سرمشقی مورد اعتماد گردد.

و به همین دلیل انتخاب او نیز به دست خدا است و خدا میداند این مقام را در چه جایی قرار دهد نه خلق خدا و نه از طریق انتخاب مردم و شوری.

و در آخر آیه سرنوشتی را که در انتظار این گونه مجرمان و رهبران پر ادعای باطل است بیان کرده می گوید: به زودی این گنهکاران به خاطر مکر و فریبی که برای گمراه ساختن مردم به کار زدند گرفتار کوچکی و حقارت در پیشگاه خدا و عذاب شدید خواهند شد (سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ). این خود خواهان می خواستند با کارهای خلاف خود موقعیت و بزرگی خویش را حفظ کنند ولی خدا آنها را آنچنان تحقیر خواهد کرد که دردناکترین شکنجه های روحی را احساس کنند، بعلاوه چون سر و صدای آنها در راه باطل زیاد و تلاش آنها شدید بود کیفر و عذاب آنها نیز شدید و پر سر و صدا خواهد بود،

آیه و ترجمه

(فمن یرد الله أن یهدیه یشرح صدره للاسلم و من یرد أن یضله یجعل صدره ضيقا حرجا کأ نما یصعد فی السماء کذلک یجعل الله الرجس علی الذین لا یؤمنون)
(125) (و هذا صرط ربک مستقیما قد فصلنا الایت لقوم یذکرون) (126)
(لهم دار السلم عند ربهم و هو ولیهم بما کانوا یعملون) (127)

ترجمه:

125 - آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند سینه‌اش را برای (پذیرش) اسلام گشاده می‌سازد و آن کس را که (بخاطر اعمال خلافش) بخواهد گمراه سازد سینه‌اش را آنچنان تنگ می‌سازد که گویا می‌خواهد به آسمان بالا برود، اینچنین خداوند پلیدی را بر افرادی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد.
126 - و این راه مستقیم (و سنت جاویدان) پروردگار تو است، ما آیات خود را برای کسانی که پند می‌گیرند بیان کردیم.
127 - برای آنها خانه امن و امان نزد پروردگارشان خواهد بود، و او ولی و یار و یاور آنها است بخاطر اعمال (نیکی) که انجام می‌دادند.

تفسیر:

امدادهای الهی:

در تعقیب آیات گذشته که در زمینه مؤمنان راستین، و کافران لجوج، بحث می‌کرد در این آیات مواهب بزرگی را که در انتظار دسته اول، و بی توفیقیهای را که دامنگیر دسته دوم می‌شود شرح می‌دهد نخست می‌گوید: هر کس را خدا بخواهد هدایت کند سینه‌اش را برای پذیرش حق گشاده می‌سازد و آن کس را که بخواهد گمراه سازد سینه‌اش را آنچنان تنگ و محدود می‌کند که

گویا می خواهد به آسمان بالا رود (فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد ان یضله یجعل صدره ضيقا حرجا کانما یصعد فی السماء).

و برای تاکید این موضوع اضافه می کند خداوند اینچنین، پلیدی و رجس را، بر افراد بی ایمان قرار می دهد و سراپای آنها را نکبت و سلب توفیق فرا خواهد گرفت (کذلك یجعل الله الرجس علی الذین لا یؤمنون)

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1 - کرارا گفته ایم که منظور از هدایت و اضلال الهی فراهم ساختن یا از میان بردن مقدمات هدایت در مورد کسانی است که آمادگی و عدم آمادگی خود را برای پذیرش حق با اعمال و کردار خویش اثبات کرده اند.

آنان که پویندگان راه حقند و جویندگان و تشنگان زلال ایمان، خداوند چراغهای روشنی فرا راه آنها قرار می دهد تا برای بدست آوردن این آب حیات در ظلمات گم نشوند، اما آنها که بی اعتنائی خود را نسبت به این حقایق ثابت کرده اند از این امدادهای الهی محروم و در مسیر خود با انبوهی از مشکلات روبرو می گردند و توفیق هدایت از آنها سلب می شود.

نابراین نه دسته اول در پیمودن این مسیر مجبورند و نه دسته دوم در کار خود، و هدایت و ضلالت الهی در واقع مکمل چیزی است که خودشان خواسته اند و انتخاب کرده اند.

2 - منظور از صدر (سینه) در اینجا روح و فکر است و این کنایه در بسیاری از موارد به کار میرود، و منظور از شرح (گشاده ساختن) همان وسعت روح و بلندی فکر و گسترش افق عقل آدمی است، زیرا پذیرا شدن حق، احتیاج به گذشتههای فراوانی از منافع شخصی دارد که جز صاحبان ارواح وسیع و افکار بلند آمادگی برای آن نخواهند داشت.

3 - حرج (بر وزن حرم) به معنی تنگی فوق العاده و محدودیت شدید است، و این حال افراد لجوج و بی ایمان است که فکرشان بسیار کوتاه و روحشان فوق العاده کوچک و ناتوان است، و کمترین گذشتی در زندگی ندارند.

4 - یک معجزه علمی قرآن:

تشبیه اینگونه افراد به کسی که می خواهد به آسمان بالا رود از این نظر است که صعود به آسمان کار فوق العاده مشکلی است، و پذیرش حق برای آنها نیز چنین است.

همانطور که در گفتار روزمره گاهی می گوئیم این کار برای فلانکس آنقدر مشکل است که گویا می خواهد به آسمان برود یا می گوئیم: به آسمان بروی از این کار آسانتر است.

البته آنروز پرواز به آسمان برای بشر یک تصور بیش نبود ولی حتی امروز که سیر در فضا عملی شده است باز از کارهای طاقت فرساست و همیشه فضانوردان با انبوهی از مشکلات شدید روبرو هستند.

ولی معنی لطیفتری برای آیه نیز به نظر می رسد که بحث گذشته را تکمیل می کند و آن اینکه: امروز ثابت شده که هوای اطراف کره زمین در نقاط مجاور این کره کاملاً فشرده و برای تنفس انسان آماده است، اما هر قدر به طرف بالا حرکت کنیم هوا رقیقتر و میزان اکسیژن آن کمتر می شود به حدی که اگر چند کیلومتر از سطح زمین به طرف بالا (بدون ماسک اکسیژن) حرکت کنیم تنفس کردن برای ما هر لحظه مشکل و مشکلتر می شود و اگر به پیشروی ادامه دهیم تنگی نفس و کمبود اکسیژن سبب بیهوشی ما می گردد، بیان

این تشبیه در آن روز که هنوز این واقعیت علمی به ثبوت نرسیده بود در حقیقت از معجزات علمی قرآن محسوب میگردد.

5 - شرح صدر چیست؟

در آیه فوق سعه صدر (گشادگی سینه) یکی از مواهب بزرگ و ضیق صدر (تنگی سینه) یکی از کیفرهای الهی شمرده شده است همانطور که خداوند در مقام بیان یک موهبت عظیم به پیامبر خود میگوید، الم نشرح لك صدرک: آیا سینه تو را وسیع و گشاده نساختیم.

و این موضوعی است که با مطالعه در حالات افراد به خوبی مشاهده می شود، بعضی روحشان آنچنان باز و گشاده است که آمادگی برای پذیرش هر واقعیتی - هر چند بزرگ باشد - دارند، اما به عکس بعضی روحشان آنچنان تنگ و محدود است که گویا راهی و جایی برای نفوذ هیچ حقیقتی در آن نیست. افق دید فکری آنها محدود به زندگی روزمره و خواب و خور آنها است، اگر به آنها برسد همه چیز درست است و اگر کمترین تغییری در آن پیدا شود گویا همه چیز پایان یافته و دنیا خراب شده است!.

هنگامی که آیه فوق نازل شد از پیامبر (ﷺ) پرسیدند شرح صدر چیست؟ پیامبر (ﷺ) فرمود: نور یقذفه الله فی قلب من یشأ فیشرح له صدره و ینفسح. توری است که خدا در قلب هر کس بخواهد می افکند و در پرتو آن، روح او وسیع و گشاده می شود.

پرسیدند: آیا نشانه‌ای دارد که با آن شناخته شود؟

فرمود: نعم، الانابة الی دار الخلود و التجافی عن دار الغرور و الاستعداد للموت قبل نزول الموت: آری نشانه‌اش توجه به سرای جاویدان و دامن بر چیدن از زرق و برق دنیا و آماده شدن برای مرگ است (با ایمان و عمل صالح و تلاش و کوشش در راه حق) پیش از آنکه مرگ فرا رسد.

در آیه بعد به عنوان تاکید بحث گذشته می گوید: (این مطلب که مدد‌های الهی شامل حال حق طلبان می‌گردد و سلب موفقیت به سراغ دشمنان حق می‌رود یک سنت مستقیم و ثابت و دگرگون‌ناپذیر الهی است) (**هذا صراط ربك مستقيما**). این احتمال در تفسیر آیه نیز هست که (هذا) اشاره به اسلام و قرآن بوده باشد زیرا صراط مستقیم و راه راست و معتدل است.

در پایان آیه باز تاکید می‌کند که: ما نشان‌ها و آیات خود را برای آنها که دلی‌پذیرا و گوش‌شنوا دارند شرح دادیم (**قد فصلنا الايات لقوم يذكرون**). در آیه بعد دو قسمت از بزرگترین موهبت‌هایی را که به افراد بیدار و حق‌طلب می‌دهد بیان می‌کند نخست اینکه: (برای آنها خانه امن و امان نزد پروردگارشان است) (**لهم دار السلام عند ربهم**).

و دیگر اینکه: (ولی و سرپرست و حافظ و ناصر آنها خدا است) (**وهو وليهم**).

(و تمام اینها به خاطر اعمال نیکی است که انجام می‌دادند) (**بما كانوا يعملون**).

چه افتخاری از این بالاتر که سرپرستی و کفالت امور انسان را خداوند بر عهده گیرد و او حافظ و یار و یاورش باشد. و چه موهبتی از این عظیم‌تر که (دار السلام) یعنی خانه امن و امان است. محلی که نه در آن جنگ است نه خونریزی، نه نزاع است و نه دعوا، نه خشونت است و نه رقابت‌های کشنده و طاقت‌فرسا، نه تصادم منافع است و نه دروغ و افترا و تهمت و حسد و کینه و نه غم و اندوه، که از هر نظر قرین آرامش است، در انتظار انسان باشد.

ولی آیه می‌گوید اینها را با حرف و سخن به کسی نمی‌دهند بلکه در برابر عمل، آری در برابر عمل!

آیه (128) و (129) و ترجمه

(و یوم یحشرهم جمیعاً یمعشر الجن قد استکثرتم من الانس و قال اولیاءهم من الانس ربنا استمتع بعضنا ببعض و بلغنا أجلنا الذی أجلت لنا قال النار مثوئکم خلدین فیها إلا ما شأ الله إن ربک حکیم علیم) (128) (و كذلك نولی بعض الظالمین بعضاً بما كانوا یکسبون) (129)

ترجمه:

128 - و آن روز که همه آنها را جمع و محشور می سازد به آنان می گوید ای جمعیت شیاطین و جن شما افراد زیادی از انسانها را گمراه ساختید دوستان و پیروان آنها از میان انسانها می گویند: پروردگارا! هر یک از ما دو دسته (پیشوایان و پیروان گمراه) از دیگری استفاده کردیم (ما به لذات هوس آلود و زودگذر رسیدیم و آنها بر ما حکومت کردند) و به اجلی که برای ما مقرر داشته بودی رسیدیم، (خداوند) می گوید: آتش جایگاه شماست، جاودانه در آن خواهید ماند، مگر آنچه خدا بخواهد، پروردگار تو حکیم و دانا است.

129 - و اینچنین بعضی از ستمگران را به بعض دیگر وامی گذاریم به سبب اعمالی که انجام می دادند.

تفسیر:

در این آیات مجدداً قرآن به سرنوشت مجرمان گمراه و گمراه کننده باز می گردد و بحثهای آیات گذشته را با آن تکمیل می کند. آنها را به یاد روزی می اندازد که رو در روی شیاطینی که از آنها الهام گرفته اند می ایستند و از این پیروان و آن پیشوایان سوال می شود، سوالی که در برابرش پاسخی ندارند و جز حسرت و اندوه نتیجهای نمی گیرند، این هشدارها

به خاطر آن است که تنها به این چند روز زندگی ننگرند و به پایان کار نیز بیندیشند.

نخست می گوید: (آن روز که همه را جمع و محشور می سازد ابتدا می گوید: ای جمعیت جن و شیاطین اغواگر شما افراد زیادی از انسانها را گمراه ساختید (و یوم یحشرهم جمیعاً یا معشر الجن قد استکثرت من الانس) .

منظور از کلمه (جن) در اینجا همان شیاطین است، زیرا جن در اصل لغت همانطور که قبلاً هم گفته ایم به معنی هر موجود ناپیدا می باشد و در آیه 50 سوره کهف در باره رئیس شیاطین (ابلیس) می خوانیم (کان من الجن) یعنی او از جن بود.

آیات گذشته که از وسوسه های رمزی شیاطین با جمله (ان الشیاطین لیوحن الی اولیائهم) سخن می گفت، همچنین آیه بعد که از رهبری بعضی از ستمگران از بعضی دیگر سخن می گوید می تواند اشارهای به این موضوع باشد.

اما شیاطین اغواگر گویا در برابر این سخن پاسخی ندارند و سکوت می کنند، ولی پیروان آنها از بشر چنین می گویند: پروردگارا آنها از ما بهره گرفتند و ما هم از آنها، تا زمانی که اجل ما پایان گرفت) (وقال اولیائهم من الانس ربنا استمتع بعضنا ببعض و بلغنا اجلنا الذی اجلت لنا).

آنها دلخوش بودند که پیروان تسلیمی دارند و بر آنها حکومت می کنند و ما نیز از زرق و برقهای دنیا و لذات بی قید و شرط و زودگذر آن که بر اثر وسوسه های شیاطین دلانگیز و دلچسب جلوه می نمود دلخوش بودیم!

در اینکه منظور از اجل در این آیه چیست؟ آیا پایان زندگی یا روز رستاخیز است میان مفسران گفتگو است اما ظاهراً پایان زندگی است زیرا اجل به این معنی در بسیاری از آیات قرآن به کار رفته است.

اما خداوند همه این پیشوایان و پیروان مفسد و فاسد را مخاطب ساخته می گوید: (جایگاه همه شما آتش است و جاودانه در آن خواهید ماند مگر آنچه خدا بخواهد) (قال النار مثواکم خالدين فيها الا ما شاء الله).

استثناً با جمله (الا ما شاء ربك) (مگر آنچه خدا بخواهد) یا اشاره به این است که ابدیت عذاب و کیفر در اینگونه موارد سلب قدرت از پروردگار نمی کند، هر گاه بخواهد می تواند آنرا تغییر دهد اگر چه در مورد عدهای ثابت نگه می دارد.

و یا اشاره به آن افرادی است که استحقاق ابدیت عذاب را ندارند و یا قابلیت شمول عفو الهی را دارند که باید از حکم خلود و جاودانی بودن مجازات استثناء شوند.

و در پایان آیه پروردگار تو حکیم و دانا است (ان ربك حکيم علیم). هم کیفرش روی حساب است و هم عفو و بخشش، و به خوبی از موارد آنها آگاه می باشد.

در آیه بعد اشاره به یک قانون همیشگی الهی در مورد اینگونه اشخاص کرده می گوید: همان گونه که ستمگران و طاغیان در این دنیا حامی و پشتیبان یکدیگر و رهبر و راهنمای هم بودند و در مسیرهای غلط همکاری نزدیک داشتند (در جهان دیگر نیز آنها را به یکدیگر وامیگذاریم و این به خاطر اعمالی است که در این جهان انجام دادند) (و كذلك نولي بعض الظالمين بعضا بما كانوا يكسبون).

زیرا همانطور که در بحثهای مربوط به معاد گفته ایم صحنه رستاخیز صحنه عکس العملها و واکنشها در مقیاسهای عظیم است و آنچه در آنجا وجود دارد پرتو و انعکاسی از اعمال ما در این دنیا است.

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی نیز از امام (علیه السلام) نقل شده که فرمود: نولی کل من تولى اولیائهم فیکونون معهم یوم القیامه: (هر کس با اولیائش در روز قیامت خواهد بود).

قابل توجه اینکه همه این گروهها به عنوان (ظالم) در آیه معرفی شده اند و شک نیست که ظلم، به معنی وسیع کلمه، همه اینها را شامل می گردد، چه ظلمی از این بالاتر که انسان با قبول رهبری شیطان صفتان خود را از تحت ولایت خداوند خارج سازد و در جهان دیگر نیز تحت ولایت همانها قرار گیرد.

و نیز این تعبیر و تعبیر (بما کانوا یکسبون) نشان می دهد که این سیه روزی و بدبختی به خاطر اعمال خودشان است و این یک سنت الهی و قانون آفرینش است که رهسپران راههای تاریک جز سقوط در چاه و دره بدبختی فرجامی نخواهند داشت.

آیه (130) تا (132) و ترجمه

(يَمْعِشِرُ الْجَنِّ وَالْإِنْسَ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رَسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ ءَايَتِي وَ
يُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا قَالُوا شَٰهَدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمْ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا وَشَٰهَدُوا
عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ) (130) (ذٰلِكَ اَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى
بِظُلْمٍ وَ أَهْلَهَا غَفْلُونَ) (131) (وَ لِكُلِّ دَرَجَةٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ مَا رَبُّكَ بِغَفْلٍ عَمَّا
يَعْمَلُونَ) (132)

ترجمه:

130 - (در آن روز به آنها می گوید) ای جمعیت جن و انس آیا رسولانی از
شما به سوی شما نیامدند که آیات مرا برایتان بازگو می کردند و از ملاقات
چنین روزی شما را بیم می دادند، آنها می گویند گواهی می‌دهیم بر ضد خودمان
(آری ما بد کردیم) و زندگی (پر زرق و برق) دنیا آنها را فریب داد، و بر زیان
خود گواهی می دهند که کافر بودند.

131 - این بخاطر آن است که پروردگارت هیچگاه (مردم) شهرها و آبادیها
را بخاطر ستمهایشان در حال غفلت و بیخبری هلاک نمی کند (بلکه قبلا
رسولانی برای آنها می فرستد).

132 - و برای هر یک (از این دو دسته) درجات (و مراتبی) است از آنچه
عمل کردند و پروردگارت غافل از اعمالی که انجام می دهند نیست.

تفسیر:

اتمام حجت:

در آیات گذشته سرنوشت شیطان صفتان ستمگر در روز رستاخیز بیان شده،
برای اینکه تصور نشود آنها در حال غفلت دست به چنین اعمالی زدند در این

آیات روشن می سازد که به اندازه کافی هشدار به آنها داده شده و اتمام حجت گردیده است، لذا در روز قیامت به آنها می گوید: (ای جمعیت جن و انس آیا رسولانی از شما به سوی شما نیامدند و آیات مرا بازگو نکردند و در باره ملاقات چنین روزی به شما اخطار نمودند) (یا معشر الجن والانس الم یاتکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی و ینذرونکم لقاء یومکم هذا)

(معشر) در اصل از (عشرة) به معنی عدد ده گرفته شده است و از آنجا که عدد ده یک عدد کامل است، کلمه معشر به یک جمعیت کامل که اصناف و طوائف مختلفی را در بر می گیرد گفته می شود. در اینکه آیا فرستادگان جن از جنس خود آنها است، یا از نوع بشر؟ در میان مفسران گفتگو است. اما آنچه از آیات سوره جن به خوبی استفاده می شود این است که قرآن و اسلام برای همه، حتی آنها نازل شده، و پیامبر اسلام مبعوث به همه بوده است، منتها هیچ مانعی ندارد که رسولان و نمایندگان از خود آنها از طرف پیامبر (ﷺ) مامور دعوت آنان بوده باشند.

(شرح بیشتر در این زمینه و هم در باره معنی علمی جن در تفسیر همان سوره جن در جزء 29 قرآن مجید بخوانید خدا خواهد آمد).

ولی باید توجه داشت که کلمه (منکم) (از شما) دلیل بر آن نیست که پیامبران هر دسته از جنس خودشان خواهند بود، زیرا هنگامی که به گروهی گفته شود (نفراتی از شما...) این نفرات ممکن است از یک طایفه یا از همه طوائف باشند.

سپس می گوید: از آنجا که روز رستاخیز روز کتمان نیست و نشانه های همه چیز آشکار است و هیچکس نمی تواند چیزی را پنهان دارد، (همگی در برابر این پرسش الهی، اظهار می دارند: ما بر ضد خود گواهی می دهیم و اعتراف می

کنیم که چنین رسولانی آمدند و پیامهای تو را به ما رسانیدند اما مخالفت کردیم
(

(قالوا شهدنا علی انفسنا).

آری دلائل کافی از طرف پروردگار در اختیار آنها بود و آنها راه را از چاه می شناختند (ولی زندگی فریبده دنیا، و زرق و برق و سوسه انگیز آن، آنها را فریب داد) (و غرتهم الحیة الدنیا).

این جمله به خوبی می رساند که سد بزرگ راه سعادت انسانها دلبستگی بیحد و حساب و تسلیم بی قید و شرط در برابر مظاهر جهان ماده است دلبستگیهایی که انسان را به زنجیر اسارت می کشاند و او را به هر گونه ظلم و ستم، تعدی و اجحاف، خود خواهی و طغیان، دعوت می کند.

بار دیگر قرآن تاکید می کند که آنها با صراحت به زیان خود گواهی می دهند که راه کفر پوئیدند و در صف منکران حق قرار گرفتند (و شهدوا علی انفسهم انهم کانوا کافرین).

در آیه بعد همان مضمون آیه گذشته را، اما به صورت یک قانون کلی و سنت همیشگی الهی، بازگو می کند که این به خاطر آن است که پروردگار تو هیچگاه مردم شهرها و آبادیها را به خاطر ستمگریهایشان، در حالی که غافلند، هلاک نمی کند مگر اینکه رسولانی به سوی آنها بفرستد و آنها را متوجه زشتی اعمالشان سازد و گفتنیها را بگوید (ذلك ان لم یکن ربك مهلك القرى بظلم و اهلها غافلون).

کلمه (بظلم) می تواند به این معنی باشد که خدا کسی را به خاطر ستمهایش، و در حال غفلت، پیش از فرستادن پیامبران مجازات نمی کند، و می تواند به این معنی باشد که خدا افراد غافل را از روی ظلم و ستم کیفر نمی دهد زیرا

کیفر دادن آنها در این حال، ظلم و ستم است و خداوند برتر از این است که درباره کسی ستم کند.

و سرانجام آنها را در آیه بعد خلاصه کرده چنین می گوید: (هر یک از این دسته ها: نیکو کار و بدکار، فرمانبردار و قانونشکن، حق طلب و ستمگر، درجات و مراتبی بر طبق اعمال خود در آنجا دارند و پروردگارت هیچگاه از اعمال آنها غافل نیست، بلکه همه را می داند و به هر کس آنچه لایق است می دهد (ولکل درجات مما عملوا وما ربك بغافل عما يعملون)).

این آیه بار دیگر این حقیقت را تاکید می کند که تمام مقامها و درجات و درکات زائیده اعمال خود آدمی است و نه چیز دیگر.

آیه و ترجمه

(و ربك الغنى ذو الرحمة إن يشأ يذهبكم ويستخلف من بعدكم ما يشأ كما
أنشأكم من ذرية قوم ءآخرين) (133) (إن ما توعدون لات وما أنتم
بمعجزين) (134) (قل يقوم اعمالوا على مكانتكم إني عامل فسوف تعلمون من
تكون له عقبة الدار إنه لا يفلح الظلمون) (135)

ترجمه:

133 - و پروردگارت بی نیاز و مهربان است (بنابراین درباره کسی ظلم و
ستم نمی کند بلکه اینها نتیجه اعمال خود را می گیرند) اگر بخواهد همه شما را
می برد و بعد از شما بجای شما هر چه بخواهد (و هر کس را بخواهد) جانشین
می سازد همانطور که شما را از نسل اقوام دیگری به وجود آورد.

134 - آنچه به شما وعده داده می شود، می آید و شما نمی توانید (خدا را)
ناتوان سازید (و از عدالت و کيفر او فرار کنید).

135 - بگو ای جمعیت! هر کار در قدرت دارید بکنید! من (هم به وظیفه
خود) عمل می کنم، اما به زودی خواهید دانست چه کسی سرانجام نیک خواهد
داشت (و پیروزی با چه کسی است اما) به طور مسلم ظالمان رستگار نخواهند
شد.

تفسیر:

آیه اول در واقع استدلالی است برای آنچه در آیات پیش در زمینه عدم ظلم
پروردگار بیان شد، آیه می گوید پروردگار تو، هم بی نیاز است، و هم رحیم و
مهربان بنابراین دلیلی ندارد که بر کسی کوچکترین ستم روا دارد زیرا کسی ستم
می کند که یا نیازمند باشد یا خشن و سنگدل (و ربك الغنى ذو الرحم).

بعلاوه نه نیازی به اطاعت شما دارد و نه بیمی از گناهانتان زیرا (اگر بخواهد همه شما را می برد و به جای شما کسان دیگری را که بخواهد جانشین می سازد همانطور که شما را از دودمان انسانهای دیگری که در بسیاری از صفات با شما متفاوت بودند آفرید) (ان یشا یذهبکم و یستخلف من بعدکم ما یشأ کما افشاکم من ذریة قوم آخرین).

بنابراین او هم بی نیاز و هم مهربان و هم قادر بر هر چیز است با این حال تصور ظلم درباره او ممکن نیست.

و با توجه به قدرت بی پایان او روشن است که: (آنچه به شما در زمینه رستاخیز و پاداش و کیفر وعده داده، خواهد آمد و کمترین تخلفی در آن نیست (ان ما توعدون لات)).

(و شما هرگز نمی توانید از قلمرو حکومت او خارج شوید و از پنجه عدالت او فرار کنید) (و ما انتم بمعجزین).

سپس به پیامبر دستور می دهد که آنها را تهدید کرده بگوید: ای جمعیت هر کار از دستتان ساخته است انجام دهید من هم آنچه خدا به من دستور داده انجام خواهم داد، اما به زودی خواهید دانست سرانجام نیک و پیروزی نهائی با کیست، اما به طور مسلم ظالمان و ستمگران پیروز نخواهند شد و روی سعادت را نخواهند دید (قل یا قوم اعملوا علی مکانتکم انی عامل فسوف تعلمون من تکن له عاقبة الدار انه لا یفلح الظالمون).

در اینجا بار دیگر می بینیم که بجای کفر تعبیر به ظلم شده و این نشان می دهد که کفر و انکار حق یکنوع ظلم آشکار است، ظلمی به خویشتن و ظلمی به جامعه، و از آنجا که ظلم بر خلاف عدالت عمومی جهان آفرینش است سرانجام محکوم به شکست خواهد بود.

آیه (136) و ترجمه

(و جعلوا لله مما ذرأ من الحرث والا نعم نصيبا فقالوا هذا لله بزعمهم وهذا لشركائنا فما كان لشركائهم فلا يصل إلى الله و ما كان لله فهو يصل إلى شركائهم ساء ما يحكمون) (136)

ترجمه:

136 - و (مشركان) سهمی از آنچه خداوند آفریده از زراعت و چهارپایان برای او قرار دادند و گفتند - به گمان آنها - این مال خدا است و این مال شرکای ما (یعنی بتها) است، آنچه مال شرکای آنها بود به خدا نمی رسید، ولی آنچه مال خدا بود به شرکایشان می رسید (و اگر سهم بتها مواجه با کمبودی می شد مال خدا را به آنها می دادند اما عکس آنرا مجاز نمی دانستند!) چه بد حکم می کنند (که علاوه بر شرک، حتی خدا را کمتر از بتها می گرفتند)!

تفسیر:

بار دیگر برای ریشه کن ساختن افکار بت پرستی از مغزها به ذکر عقائد و رسوم و آداب و عبادات خرافی مشركان پرداخته و با بیان رسا خرافی بودن آنها را روشن می سازد.

نخست می گوید: (کفار مکه و سایر مشركان سهمی از زراعت و چهارپایان خود را برای خدا و سهمی نیز برای بتها قرار می دادند، و می گفتند این قسمت مال خدا است، و اینهم مال شرکای ما یعنی بتها است (و جعلوا لله مما ذرأ من الحرث و الانعام نصيبا فقالوا هذا لله بزعمهم و هذا لشركائنا گرچه در آیه تنها اشاره به سهم خداوند شده است، ولی از جمله های بعد استفاده می شود که سهمی برای خدا و سهمی برای بتها قرار می دادند، در روایات آمده است که:

مصرف سهمی که برای خدا قرار داده بودند، کودکان و مهمانان بودند و از آن برای این کار استفاده می کردند و اما سهمی که از زراعت و چارپایان برای بتها قرار داده بودند مخصوص خدمه و متولیان بت و بتخانه و مراسم قربانی و استفاده خودشان بود.

و تعبیر به (شرکائنا) (شریکهای ما) برای بتها به خاطر آن است که آنها را شریک اموال و سرمایه و زندگی خویش می دانستند.

تعبیر به (مما ذرا) (از آنچه خدا خلق کرده) در حقیقت اشاره به ابطال عقیده آنها است.

زیرا این اموال همگی مخلوق خدا بودند، چگونه سهمی از آنها برای خدا قرار می دادند و سهمی برای بتها.

سپس اشاره به داوری عجیب آنها در این باره کرده و می گوید (سهمی را که برای بتها قرار داده بودند هرگز به خدا نمی رسید و اما سهمی را که برای خدا قرار داده بودند به بتها می رسید) (فما كان لشركائهم فلا يصل الى الله و ما كان لله فهو يصل الى شركائهم).

در اینکه منظور از این جمله چیست میان مفسران گفتگو است ولی همه آنها تقریباً به یک حقیقت بر می گردند و آن این است: هر گاه بر اثر حادثهای قسمتی از سهمی که برای خدا از زراعت و چهارپایان قرار داده بودند آسیب می دید و نابود می شد می گفتند مهم نیست خداوند بی نیاز است، اما اگر از سهم بتها از بین میرفت سهم خدا را به جای آن قرار می دادند و می گفتند: بتها نیاز بیشتری دارند.

همچنین اگر آب از مزرعهای که سهم خدا بود به مزرعه سهم بتها نفوذ می کرد می گفتند مانعی ندارد خدا بی نیاز است، اما اگر قضیه به عکس میشد جلو آن را می گرفتند و می گفتند بتها احتیاج بیشتری دارند. در پایان آیه با یک جمله کوتاه این عقیده خرافی را محکوم می سازد و می گوید: (چه بد حکم می کنند) (سأ ما یحکمون).

دلیل بر زشتی کار آنها علاوه بر اینکه بت پرستی از ریشه فاسد و بی اساس بود چند موضوع است:

1 - با اینکه همه چیز مخلوق خدا است، و ملک مسلم او است، و حاکم و مدبر و حافظ همه موجودات او می باشد، آنها تنها سهمی از آن را به خدا تخصیص می دادند گویا مالک اصلی آنها بودند و فقط حق تقسیم به دست آنها بود! (همانطور که گفتیم جمله (مما ذرا) اشاره به این واقعیت است).

2 - آنها در این تقسیم جانب بتها را مقدم می داشتند لذا هر آسیبی متوجه سهم خدا می شد مهم نبود اما آسیبهایی که متوجه سهم بتها می شد به وسیله سهم خدا جبران میکردند و آن را گرفته به بتها می دادند که در آیه اشاره به آن شده است، و این یکنوع امتیاز و برتری برای بتها نسبت به خداوند بود!!

3 - از بعضی از روایات استفاده می شود که آنها برای سهم بتها اهمیت خاصی قائل بودند و لذا متولیان و خدمه بت و خود بت پرستان از سهم آنها می خوردند و سهم خدا را تنها به بچه ها و میهمانان می دادند. و قرائن نشان می دهد که گوسفندهای چاق و فربه و غلات خوب مال بتها بود تا بتوانند به اصطلاح شکمی از عزا در آورند.

همه اینها نشان می دهد که آنها در تقسیم حتی برای خداوند به اندازه بتها
ارزش قائل نبودند چه حکمی از این زشتتر و ننگینتر که انسان قطعه سنگ و
چوب بی ارزشی را بالاتر از آفریننده جهان هستی فکر کند، آیا انحطاط
فکری از این بالاتر تصور می شود؟!

آیه (137) و ترجمه

(و كذلك زين لكثير من المشركين قتل اولدهم شركاؤهم ليردوهم وليلبسوا عليهم دينهم ولو شاء الله ما فعلوه فذرهم وما يفترون) (137)

ترجمه:

137 - و همچنین شرکای آنها (یعنی بتها) قتل فرزندانشان را در نظرشان جلوه داده بودند (کودکان خود را قربانی بتها می کردند و افتخار می نمودند!) و عاقبت این کار چنین شد که آنها را به هلاکت افکندند و آئینشان را دگرگون ساختند و اگر خدا می خواست چنین نمی کردند (زیرا می توانست اجباراً جلو آنان را بگیرد ولی اجبار سودی ندارد) بنابراین آنها و تهمت‌هایشان را به حال خود واگذار (و به اعمال آنها اعتنا مکن).

تفسیر:

قرآن در این آیه اشاره به یکی دیگر از زشتکاریهای بت پرستان و جنایتهای شرم آور آنها کرده می گوید: همانطور که تقسیم آنها در مورد خداوند و بتها در نظرشان جلوه داشت و این عمل زشت و خرافی و حتی مضحک را کاری پسندیده می پنداشتند همچنین شرکای آنها قتل فرزندان را در نظر بسیاری از بت پرستان جلوه داده بود تا آنجا که کشتن بچه های خود را یکنوع (افتخار) و یا (عبادت) محسوب می داشتند (و كذلك زين لكثير من المشركين قتل اولدهم شرکائهم).

منظور از (شرکاء) در اینجا بتها هستند که به خاطر آنان گاهی فرزندان خود را قربانی می نمودند و یا نذر می کردند که اگر فرزندی نصیب آنها شد آن را برای بت قربانی کنند، همانطور که در تاریخ بت پرستان قدیم گفته شده است، و

بنابراین نسبت تزیین به بتها به خاطر آن است که علاقه و عشق به بت آنها را وادار به این عمل جنایت بار می کرد، و روی این تفسیر، قتل در آیه فوق با مسئله زنده به گور کردن دختران و یا کشتن پسران به خاطر ترس از فقر، ارتباطی ندارد.

این احتمال نیز وجود دارد که: منظور از تزیین این جنایت به وسیله بتها این باشد که خدمه و متولیان بتکده ها مردم را به این کار تشویق می کردند و خود را زبان بت می دانستند زیرا نقل می کنند که عربهای زمان جاهلیت برای انجام سفرهای مهم و کارهای دیگر از (هبل) (بت بزرگ آنها) اجازه می گرفتند و طرز اجازه گرفتن آنها این بود که چوبهای تیری که در کیسه مخصوصی مجاور هبل قرار داشت و روی بعضی از آنها (افعل) (انجام بده) و روی بعضی (لا تفعل) ((انجام مده) نوشته شده بود تکان می داد و چوبه تیری را از میان آنها خارج می ساخت و هر چه روی آن نوشته شده بود به عنوان پیام هبل! تلقی می شد و این نشان می دهد که از این طریق نظر بتها را کشف، هیچ بعید نیست که مسئله قربانی برای بت نیز از طریق خدمه، به عنوان یک پیام بت معرفی شده باشد.

این احتمال نیز وجود دارد که زنده به گور کردن دختران در میان آنها که طبق نقل تواریخ به عنوان بر طرف ساختن لکه ننگ در میان طائفه ((بنی تمیم) رائج شده بود به عنوان پیام بتها معرفی شده باشد، زیرا در تاریخ می خوانیم که نعمان بن منذر حمله به جمعی از عرب کرد و زنان آنها را اسیر ساخت و در میان آنها دختر قیس بن عاصم بود، سپس صلح در میان آنها برقرار شد، و هر زنی به عشیره خود پیوست، به جز دختر قیس که او ترجیح داد در میان قوم دشمن بماند، و شاید با یکی از جوانهای آنها ازدواج کند این مطلب بر قیس بسیار گران آمد و سوگند (به عنوان بتها) یاد کرد که هر گاه دختر دیگری برای

او متولد شود زنده به گورش کند و چیزی نگذشت که این عمل سنتی در بین آنها شد که زیر ماسک دفاع از ناموس دست به بزرگترین جنایت یعنی کشتن فرزندان بی گناه زدند.

بنابراین زنده به گور کردن دختران نیز ممکن است در آیه فوق داخل باشد. یک احتمال دیگر نیز در تفسیر آیه فوق به نظر می رسد اگر چه مفسران آن را ذکر نکرده اند و آن اینکه: عربهای زمان جاهلیت آنچنان اهمیتی برای بتها قائل بودند که اموال نفیس خود را خرج بتها و متولیان و خدمه زورمند و پر درآمد آنها می کردند و خودشان فقیر و تهیدست می شدند تا آنجا که گاهی بچه های خود را از گرسنگی و فقر سر می بریدند، این عشق به بت چنین عمل زشتی را در نظر آنها تزیین کرده بود.

ولی تفسیر اول یعنی قربانی کردن فرزندان برای بتها با متن آیه از همه مناسبتر است.

سپس قرآن نتیجه این گونه اعمال زشت این بود که بتها و خدمه بت، مشرکان را به هلاکت بیفکنند و دین و آئین حق را مشتبّه سازند و آنها را از رسیدن به یک آئین پاک محروم نمایند (لیردوهم ولیلبسوا علیهم دینهم).

قرآن می گوید: (اما با این همه اگر خدا می خواست می توانست به اجبار جلو آنها را بگیرد) ولی اجبار بر خلاف سنت خدا است، خداوند خواسته بندگان آزاد باشند تا راه تربیت و تکامل هموار گردد زیرا در اجبار نه تربیت است و نه تکامل (ولو شاء الله ما فعلوه).

و در پایان می فرماید: اکنون که چنین است و آنها در میان یک چنین اعمال خرافی زشت و ننگینی غوطه ورنند و حتی قبح آن را درک نمی کنند، و از همه

بدتر اینکه گاهی آن را به خدا نیز نسبت می دهند آنها و تهمت‌هایشان را به حال خود واگذار، و به تربیت دلهای آماده و مستعد بپرداز (فذرهم و ما یفترون).

آیه (138) و (139) ترجمه

(و قالوا هذه أنعم و حرث حجر لا يطعمها إلا من نشأ بزعمهم و أنعم حرمت ظهورها و أنعم لا يذكر اسم الله عليها افتراً عليه سيجزيهم بما كانوا يفترون) (138) (و قالوا ما في بطون هذه الا نعم خالصة لذكورنا و محرم على أزوجنا و إن يكن ميثمة فهم فيه شركاً سيجزيهم وصفهم إنه حكيم عليم) (139) ترجمه:

138 - و گفتند این قسمت از چهار پایان و زراعت (که مخصوص بتها است برای همه) ممنوع است و جز کسانی که ما بخواهیم - به گمان آنها - از آن نباید بخورد و (می گفتند اینها) چهارپایانی است که سوار شدن بر آنها تحریم شده و چهار پایانی که نام خدا را بر آن نمی بردند و به خدا دروغ می بستند (و می گفتند این احکام از ناحیه او است) به زودی کیفر افتراهای آنها را می دهد. 139 - و گفتند آنچه در شکم این حیوانات (از جنین و بچه) وجود دارد مخصوص مردان ماست و بر همسران ما حرام است اما اگر مرده باشد (یعنی مرده متولد شود) همگی در آن شریکند و به زودی (خدا) کیفر این توصیف (و احکام دروغین) آنها را می دهد او حکیم و دانا است.

تفسیر:

در این آیات به چند قسمت از احکام خرافی بت پرستان که حکایت از کوتاهی سطح فکر آنها می کند اشاره شده است و بحث آیات قبل را تکمیل می نماید.

نخست میگوید بت پرستان می گفتند: این قسمت از چهار پایان و زراعت که مخصوص بتها است و سهم آنها می باشد به طور کلی برای همه ممنوع است،

مگر آنهایی که ما می خواهیم و به پندار آنها تنها بر این دسته حلال بود نه بر دیگران (و قالوا هذه انعام و حرث حجر لا يطعمها الا من نشأ بزعمهم).

و منظورشان همان خدمه و متولیان بت و بتخانه بود تنها این دسته بودند که به پندار آنها حق داشتند از سهم بتها بخورند.

و از این بیان نتیجه می گیریم که این قسمت از آیه در حقیقت اشاره به چگونگی مصرف سهمی است که برای بتها از زراعت و چهار پایان قرار می دادند، که شرح آن در دو آیه قبل گذشت.

کلمه (حجر) (بر وزن شعر) در اصل به معنی ممنوع ساختن است و همانطور که راغب در کتاب مفردات گفته است بعید نیست از ماده (حجاره) به معنی سنگ گرفته شده باشد زیرا هنگامی که می خواستند محوطهای را ممنوع اعلام کنند، اطراف آن را سنگچین می کردند و اینکه به حجر اسماعیل این کلمه اطلاق شده است به خاطر آن است که به وسیله دیوار سنگی مخصوصی از سایر قسمتهای مسجد الحرام جدا شده است. به همین مناسبت گاهی به عقل حجر گفته می شود زیرا انسان را از کارهای خلاف منع می کند، و هر گاه کسی زیر نظر و تحت حمایت دیگری قرار بگیرد می گویند در حجر او است، و محجور به کسی گفته می شود که از تصرف در اموال خویش ممنوع است.

سپس اشاره به دومین چیزی می کند که آنها تحریم کرده بودند و می گوید: (آنها معتقد بودند که قسمتی از چهار پایان هستند که سوار شدن بر آنها حرام است) (و انعام حرمت ظهورها).

و ظاهراً همان حیواناتی بوده است که در آیه 103 سوره مائده به عنوان سائبه و بحیره و حام شرح آن گذشت (برای اطلاع بیشتر ذیل آیه مزبور را مطالعه فرمائید).

بعد سومین قسمت از احکام ناروای آنها را بیان کرده می گوید: (نام خدا را بر قسمتی از چهار پایان نمی بردند) (و انعام لا یذکرون اسم الله علیها). این جمله ممکن است اشاره به حیواناتی باشد که به هنگام ذبح تنها نام بت را می بردند و یا حیواناتی بوده است که سوار شدن بر آنها را برای حج تحریم کرده بودند، چنانکه در تفسیر مجمع البیان و تفسیر کبیر و المنار و قرطبی از بعضی از مفسران نقل شده است، و در هر دو صورت حکمی بود بی دلیل و خرافی.

عجیب این است که به این احکام خرافی قناعت نمی کردند بلکه (به خدا افترا میبستند و آن را به او نسبت می دادند) (افتراً علیه).

در پایان آیه پس از ذکر این احکام ساختگی (خداوند به زودی کیفر آنها را در برابر این افتراءات خواهد داد) (سیجزیهم بما کانوا یفترون).

آری هنگامی که بشر بخواهد به فکر ناقص خود جعل حکم و قانون کند ممکن است هر طائفهای با هوا و هوسهای خود احکام و مقرراتی بسازند، و نعمتهای خدا را بیجهت بر خود حرام و یا کارهای زشت و خلاف خود را بر خود حلال کنند، این است که می گوئیم قانونگذار تنها باید خدا باشد که همه چیز را می داند و از مصالح کارها آگاه و از هر گونه هوا و هوس بر کنار است. در آیه بعد به یکی دیگر از احکام خرافی آنها در مورد گوشت حیوانات اشاره کرده می فرماید: (آنها گفتند جنین هائی که در شکم این حیوانات مخصوص مردان ما است و بر همسران ما حرام است ولی اگر مرده متولد شود، همگی در آن شریکند) (وقالوا ما فی بطون هذه الانعام خالصة لذكورنا و محرم علی ازواجنا و ان یکن میتة فهم فیه شرکاً).

باید توجه داشت منظور از (هذه الانعام) همان حیواناتی است که در آیه قبل به آن اشاره شده است.

بعضی از مفسران احتمال داده اند که عبارت ما فی بطون هذه الانعام (آنچه در شکم این حیوانات است) شامل شیر این حیوانات نیز بشود، ولی با توجه به جمله و ان یکن میتة (اگر مرده بوده باشد) روشن می شود که آیه فقط از جنین بحث می کند که اگر زنده متولد شود، آن را مخصوص مردان می دانستند و اگر مرده متولد می شد، که زیاد مورد رغبت و میل آنها نبود همه را در آن مساوی می دانستند!.

این حکم اولاً هیچگونه فلسفه و دلیلی نداشت و ثانیاً در مورد جنینی که مرده متولد می شد، بسیار زشت و زننده بود، زیرا گوشت جنین حیوانی غالباً فاسد و زیانبخش است و ثالثاً یکنوع تبعیض آشکار میان جنس مرد و زن بود زیرا آنچه خوب بود، مخصوص مردان، آنچه بد بود به زنان هم از آن سهمی داده می شد.

قرآن به دنبال این حکم جاهلی، با این جمله مطلب را تمام کرده و می گوید: (بزودی خداوند کیفر این گونه توصیفات آنها را می دهد) (سیجزیهم وصفهم). تعبیر به وصف اشاره به توصیفی است که آنها از خدا می کردند و تحریم این گونه غذاها را به خدا نسبت اگر چه منظور از آن صفت و حالتی است که بر اثر تکرار گناه به شخص گناهکار دست می دهد و او را مستحق مجازات می کند و در پایان آیه می فرماید: (او حکیم و دانا است) (انه حکیم علیم).

هم از اعمال و گفتار و تهمتهای ناروای آنان با خبر است و هم روی حساب، آنها را مجازات می کند.

آیه (140) و ترجمه

(قد خسر الذین قتلوا أولدهم سفها بغیر علم و حرموا ما رزقهم الله افتراً علی الله قد ضلوا و ما کانوا مهتدین) (140)

ترجمه:

140 - مسلماً آنها که فرزندان خود را از روی سفاهت و نادانی کشتند زیان دیدند و آنچه را خدا به آنها روزی داده بود بر خود تحریم کردند و بر خدا افترا بستند، آنها گمراه شدند و (هرگز) هدایت نیافتند.

تفسیر:

در تعقیب چند آیه گذشته که سخن از قسمتی از احکام خرافی و آداب زشت و ننگین عصر جاهلیت عرب، از جمله کشتن فرزندان به عنوان قربانی بتها، و یا زنده به گور کردن دختران به عنوان حفظ حیثیت قبیله و خانواده، و همچنین تحریم قسمتی از نعمتهای حلال به میان آورد، در این آیه به شدت همه این اعمال و احکام را محکوم کرده و با هفت تعبیر مختلف در جمله هائی کوتاه اما بسیار رسا و جالب، وضع آنها را روشن می سازد.

نخست می گوید: کسانی که فرزندان خود را از روی سفاهت و جهل کشتند زیان کردند هم از نظر انسانی و اخلاقی، و هم از نظر عاطفی، و هم از نظر اجتماعی، گرفتار خسارت و زیان گشتند و از همه بالاتر خسارت معنوی در جهان دیگر (قد خسر الذین قتلوا اولادهم سفها بغیر علم) در این جمله عمل آنها یکنوع خسران و زیان و سپس سفاهت و سبک مغزی و بعد کار جاهلانه معرفی شده است، که هر یک از این تعبیرهای سه گانه به تنهایی برای معرفی زشتی عمل آنها کافی است، کدام عقل اجازه می دهد که انسان فرزند خود را با

دست خود به قتل برساند وانگهی آیا این سفاهت و سبک مغزی نیست که از این عمل شرم نکند بلکه آنرا یکنوع افتخار یا عبادت محسوب دارد، کدام علم و دانش اجازه می دهد که انسان چنین عملی را به عنوان یک سنت و یا قانون در جامعه خود بپذیرد؟!

اینجا است که به یاد گفتار ابن عباس می افتیم که می گفت: اگر کسی بخواهد میزان عقب ماندگی اقوام جاهلی را بداند آیات سوره انعام (یعنی آیات فوق) را بخواند.

سپس قرآن میگوید: اینان آنچه را خدا به آنان روزی داده بود و مباح و حلال ساخته بود، بر خود تحریم کردند و بخدا افترا زدند که خدا آنها را حرام کرده است (و حرموا ما رزقهم الله افتراً علی الله).

در این جمله با دو تعبیر دیگر اعمال آنها محکوم شده است زیرا اولاً آنها نعمتی را که خدا به آنان روزی داده بود و حتی برای ادامه حیاتشان لازم و ضروری بود بر خود تحریم کردند و قانون خدا را زیر پا گذاشتند و ثانیاً به خدا افترا بستند که او چنین دستوری داده است، با آنکه ابداً چنین نبود. و در پایان آیه با دو تعبیر دیگر آنان را محکوم می سازد نخست می گوید آنها بطور مسلم گمراه شدند (قد ضلوا)

سپس اضافه می کند آنها هیچگاه در مسیر هدایت نبوده اند (و ما کانوا مهتدین).